

لئونارد ماسلی / محمد رفیعی مهرآبادی

نفت، سیاست و کودتا

در خاورمیانه



لئونارد ماسلی

نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه

ترجمه: محمدرفعی مهرآبادی

۱۳۶۵



این کتاب ترجمه‌ای است از :

Power Play
Oil in The Middle East

شرکت انتشاراتی رسام

چاپ اول

تیراژ ۴۰۰۰ جلد

چاپ دوهزار

هردفچینی مسعودتایپ

صحافی نودانش

بها: ۹۷۵ ریال

انتشارات خامه، تلفن ۹۵۷۷۱۹

مراکز پخش: پخش پستی پرواز، صندوق پستی ۳۹۶-۱۵۷۲۵

سخنی با خوانندگان

در رابطه با کتاب حاضر و نظر به اهمیت برخی از موضوعات و مسائل عنوان شده در آن، لازم می‌دانم که نکات زیر را برای خوانندگان ارجمند روشن سازم:

۱- نویسنده این کتاب که يك روزنامه‌نگار انگلیسی است، تلاش کرده است تا رقابت شرکت‌های نفتی امریکائی و انگلیسی را صرفاً از دیدگاه منافع استعماری انگلستان تجزیه و تحلیل کرده و محکوم نماید؛ در حالی که پرواضح است که شرکت‌های نفتی بین‌المللی - اعم از امریکائی و انگلیسی و ... - همواره به استثمار نفت خاورمیانه پرداخته و حقوق ملی و مسلم مردم این کشورها را نادیده گرفته‌اند. از جمله درباره سلطه آرامکو بر منابع نفت عربستان سعودی (در صفحه ۱۰۶) می‌نگارد: «... زیرا چنانکه وی از يك آدم نامناسب حمایت نمی‌کرد... امروزه سرشارترین میدان نفتی جهان که اینک در دست امریکائی‌ها است، به دست انگلیسی‌ها می‌افتاد...». یا آنچه را که نویسنده پیروزی شرکت سوکال بر شرکت نفت عراق در ماجرای امتیاز نفت عربستان می‌داند (صفحه ۱۳۴)، در واقع نوعی شکست و ادبار برای مردم مسلمان عربستان سعودی بوده است که بر اثر سیاست نادرست زمامدار خود از مالکیت واقعی ثروت نفتی خود محروم شدند.

۲- نویسنده (در صفحه ۱۲۱) می‌نگارد که این‌سعود پادشاه سابق عربستان برای پرداختن به هوس‌های بی‌پایان خود، پیوسته یکی از همسران خود را طلاق می‌داد و همسر دیگری می‌گرفت، تا به این طریق ظاهر آاحکام شریعت اسلامی را در زمینه محدودیت تعدد زوجات رعایت کرده باشد.

لازم به یادآوری است که در شریعت اسلام (در فقه مذاهب شیعه و سنی) موضوع تعدد زوجات بر اساس يك فلسفه بسیار معقول و منطقی اجتماعی باب گردیده است. به این معنی که در برخی موارد نظیر نازا بودن همسر و ابتلاء به بیماری‌های لاعلاج و نواقص خاص جسمانی، مرد می‌تواند با اجازه همسر خود همسر دیگری بگیرد؛ در واقع خانواده به عنوان يك واحد اجتماعی اساسی، تحکیم و تقویت گردد، و هدف این نبوده است که این احکام عالیله دست‌آویزی برای هوسرانی‌های افرادی چون ابن سعود گردد. بنابراین، رویه مذموم ابن سعود در این زمینه را باید کاملاً مغایر با روح و نص احکام شریعت در باب تعدد زوجات دانست.^۱

۳- نویسنده در داوری درباره برادران عرب مسلمان ما، به گونه ناعادلانه و مفرضانه‌ای به داوری می‌نشیند و اعراب را مردمانی فاقد تمدن و فرهنگ و بهداشت نشان می‌دهد. مثلاً نویسنده در صفحه ۲۵۱ مسأله ذبیح شرعی را به عنوان يك پدیده غریب می‌نگرد و در مبحث مربوط به اوضاع اجتماعی عربستان (از صفحه ۱۸۰ به بعد) و نیز در صفحه ۱۳۵ (درباره یکی از هتل‌های سعودی) کلاً تلاش می‌کند تا اعراب مسلمان را مردمانی فاقد تمدن و فرهنگ و بهداشت معرفی نماید و در واقع شخصیت اجتماعی آنها را تحقیر نماید. می‌دانیم که مشکلات اعراب مسلمان جهان از لحاظ بهداشت و... اصولاً ناشی از این موضوع است که زمامداران این کشورها عواید نفتی کلان کشور را عمدتاً صرف اهداف و خواسته‌های شخص خود و گروه‌های خاصی کرده و کمتر در صدد برآمده‌اند از آلام و مشکلات اجتماعی مردم بکاهدند؛ در حالی که این زمامداران دست پرورده و در خدمت دول استعماری بوده‌اند. نویسنده بر این حقیقت وقوف دارد، لیکن عامدانه تلاش می‌کند تا با تحقیر آشکار اعراب مسلمان، مهر تأییدی بر سیاست‌های استعماری در منطقه خاورمیانه و استثمار ملل این منطقه از سوی کارتل‌های نفتی بگذارد. مهمتر از همه، نویسنده این کتاب - همچون اکثر نویسندگان غربی - فاقد بینش و درک درست از احکام شریعت و فرهنگ جهانشمول اسلامی است، و گه‌گاه نیز عامدانه آن را بد جلو می‌دهد تا برتری فرهنگ غرب را به ثبوت برساند.

۴- در هنگام داوری درباره رهبران خاورمیانه، نسبت‌های ناروایی را به آنها می‌دهد تا نوعی توجیه برای سیاست استعماری بریتانیا در خاورمیانه بیابد. مثلاً در مورد رشید عالی‌گیلانی (صفحه ۲۰۲) می‌نگارد: «... واقعیت این است که وی سرکش‌تر یا خائن‌تر از سایر رهبران عراق نبوده که تلاش می‌کردند دست نفوذ خارجی را در کشور خود قطع کنند». نیازی به گفتن نیست که کسی که برای قطع کردن دست نفوذ خارجی از کشورش تلاش می‌کند، يك خائن نیست، بل قطعاً يك خادم به کشور خویش است.

۱- برای اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به کتاب شرایع، باب نکاح، حسن‌صدد، حقوق‌زن

همچنین درباره شادروان دکتر محمد مصدق (صفحه ۳۲۸) می نویسد:

«... نخست وزیر ایران هرگز به دیدن میدان‌های نفتی نرفته و هیچ اطلاعی درباره وضع آنها نداشت. شخص وی هرگز به خودش زحمت نداده بود تا از کارشناسان نفتی ایران بپرسد که آیا برای اداره مستقیم صنعت نفت خود دارای کادرفنی کافی است یا خیر...»

این گفته نویسنده کاملاً نادرست است، زیرا مصدق نه تنها اطلاعات وسیعی در زمینه نفت ایران و قراردادهای آن داشت. بل در هنگام ملی شدن نفت ایران موضوع را با کارشناسان برجسته نفتی ایران در میان گذارد و شرح این موضوع به تفصیل در کتاب پنجاه سال نفت ایران تألیف مصطفی فاتح و تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران تألیف قواد روحانی آمده است.

۵- درباره نهضت ملی شدن نفت ایران که منجر به تصویب قانون مربوط به آن در مجلس و ماجرای خانه سدان گردید، نویسنده با الحن گستاخانه و مغرضانه‌ای می نویسد (۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۷):

«... در پی تصویب این قانون ساده لوحانه و کاملاً نارسا...»

و

«... منزل رئیس شرکت سابق نفت در تهران توسط اوپاش غارت گردید...»

و

اختلاف نفتی ایران و انگلیس... در آخرین مرحله تبدیل به يك نمایش خنده‌آور! مبارزه ضد امپریالیستی شد»

لازم به توضیح است که قانون ملی شدن نفت ایران که هدف اصلی آن کوتاه کردن دست استعمار شرکت نفت از ایران بود، به قدری دقیق و بر مبنای ضوابط حقوق ملی و بین‌المللی تنظیم شده بود که حتی رژیم کودتای ۲۸ مرداد نیز نمی‌توانست آشکارا آن را نقض نماید. درباره ماجرای خانه سدان باید گفت که مأموران غیور و وطن دوست ایران با اجازه دادستان کل کشور وارد منزل سدان شدند و اسناد نفتی آن را ضبط کردند تا در اقامه دعوی حقوقی علیه انگلستان مورد استفاده قرار گیرد. آنچه که نویسنده از آن به عنوان «نمایش خنده‌آور!» یاد می‌کند، در واقع نقطه اوج بیداری و مبارزه ملت آگاه ایران با امپریالیسم بریتانیا بود که ثروت نفتی ایران را استثمار می‌کرد.

۶- نویسنده در رابطه با فعالیت‌های اجتماعی و عمرانی آرامکودر عربستان سعودی مطلب را طوری می‌نویسد که گوئی انگیزه اصلی آرامکو خیر خواهی و دلسوزی واقعی برای مردم عربستان بوده است (صفحه ۲۹۳). واقعیت این است که هدف اصلی شرکت از اقدامات مزبور تحکیم موقعیت آن در عربستان و حفظ بیشتر منافع شرکت بوده است.

۷- درباره نقش ابن سعود در تاریخ عربستان گزافه گوئی می‌کند. مثلاً «در صفحه ۲۹۹ می‌نویسد: «... ابن سعود یکی از شخصیت‌های قهرمان در تاریخ خاور میانه است که راه استقلال کشور عربستان سعودی را با شمشیر گشود...». در حالی که نویسنده تأکید

دارد که این سعود با کمک انگلیسی‌ها بر سر کار آمد، باید یادآور شد که استقلال عربستان ثمره تلاش و مبارزات پیگیر ضد استعماری مردم عربستان از جنگ اول جهانی بود، منتهای مراتب این سعود با بهره‌گیری از فرصت به وجود آمده و یاری دولت انگلستان، توانست خود را براریکه قدرت بنشاند.

۸- نویسنده (در صفحه ۲۰۸) ضمن غلو و گزافه‌گوئی درباره نقش کارشناسان نفتی بریتانیا در اکتشاف نفت ایران، ملت شریف و بیدار ایران را متهم به «قدرنشاسی» می‌کند. اما چند سطر بعد می‌نویسد که چون دولت انگلستان می‌دانست که منفور مردم ایران است، لذا همه منافع شرکت رابه جیب خود می‌ریخت! شاید نیازی به تذکر نباشد که ملت ایران در رهگذر قرارداد دارسی، شدیدترین لطمات مادی و معنوی را تحمل کرد تا سرانجام توانست با تشکیل نهضت ملی نفت ایران دست استعمار انگلیسی را موقتاً کوتاه کند.

محمد رفیعی مهرآبادی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	درباه نویسنده
۱۳	دیاچه مترجم
۲۳	پیشگفتار
۳۱	سپاسگزاری
	بخش اول: صاحبان امتیاز نفت
۳۹	فصل اول- میلیونرهای باکو
۳۹	کشف منابع نفت در باکو
۴۵	وضع اسفبار کارگران نفت باکو
۴۷	کشتار آرامنه باکو
۴۹	سفر گلبنکیان به باکو
	فصل دوم- ویلیام ناکس داری: صاحبان امتیاز نفت ایران
۵۳	صاحبان امتیاز نفت ایران
۵۴	ماجرای امتیاز نفتی داری در ایران
۵۹	امین‌السلطان رشوه می‌خواست
۶۲	آغاز اکتشاف نفت در ایران
۷۱	فوران اولین چاه نفت ایران در مسجد سلیمان
۷۵	فصل سوم- معامله بزرگ

- ۷۶ دریادار کولبی چستر در جستجوی نفت عثمانی
- ۷۸ آغاز فعالیت نفتی بریتانیا در عثمانی
- ۸۳ خریداری سهام شرکت نفت ایران و انگلیس توسط دولت بریتانیا
- ۸۸ گلبنکیان آقای پنج درصد
- ۹۰ تقسیم خاورمیانه بین انگلیس و فرانسه
- ۹۱ انگلیسی شدن شرکت نفت ترکیه
- ۹۲ ادامه استعمار انگلیس و فرانسه بر منطقه خاورمیانه
- ۹۵ آمریکا وارد فعالیت‌های نفتی خاورمیانه می‌شود
- ۱۰۳ قرارداد خط قرمز
- ۱۰۵ فصل چهارم - چاه‌های نفت ابن سعود
- ۱۰۶ روابط انگلستان با شریف حسین و ابن سعود
- ۱۱۲ فرانک هولمز رقیب شرکت نفت ایران و انگلیس
- ۱۱۷ فصل پنجم - ۳۵۰۰۰ لیره طلا برای امتیاز نفت عربستان
- ۱۱۸ حکومت مذهبیون بر عربستان
- ۱۱۹ هوسرانی‌های ابن سعود
- ۱۲۲ مشکلات مالی عربستان و موضوع اعطای امتیازات نفتی به خارجیان
- ۱۲۴ ماجرای امتیاز نفت بحرین
- ۱۲۷ تلاش‌های شرکت سوکال برای به دست آوردن امتیاز نفت در عربستان
- ۱۲۸ کارشکنی انگلیسی‌ها
- ۱۳۴ پیروزی شرکت امریکایی سوکال
- ۱۳۹ فصل ششم - و سپس نوبت کویت بود
- ۱۳۹ ورود فرانک هولمز به کویت
- رقابت انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها برای به دست آوردن امتیاز
- ۱۴۱ نفت کویت
- ۱۴۶ سازش امریکا و انگلیس به زیان شیخ کویت
- ۱۴۹ پیشدستی انگلستان در امتیاز نفت قطر
- بخش دوم: عاملان نفت
- ۱۵۵ فصل هفتم - چاه فوران کننده
- ۱۵۶ قرارداد آچاناگری

۱۵۷	موقعیت شرکت نفت ایران وانگلیس در ایران
۱۶۱	ماجرای فوران اولین چاه نفت عراق
۱۷۱	فصل هشتم - قله‌های فروشی
۱۷۲	وضع امریکائی‌ها در عربستان
۱۷۸	فوران چاه شماره ۷ دمام
۱۸۰	اوضاع اجتماعی عربستان سعودی
۱۸۶	توسعه صنعت نفت عربستان
۱۹۱	فصل نهم - مودبگری انگلیسی‌ها در کویت
۱۹۳	انگلیسی‌ها از استخراج نفت بورقان طفره رفتند بخش سوم: اعراب ضربه می‌زنند
۱۹۷	فصل دهم - خاورمیانه در جنگ دوم جهانی
۱۹۹	قیام جوانان انقلابی کویت
۲۰۱	قیام رشید عالی گیلانی در عراق
۲۱۱	ماجرای اشغال نظامی ایران
۲۲۱	فصل یازدهم - تعطیل شدن صنعت نفت عربستان
۲۲۱	ماجرای آتش گرفتن چاه شماره ۱۲ دمام
۲۲۷	کاهش تولید نفت عربستان و نیازهای مالی ابن سعود
۲۳۳	کمک‌های مالی بریتانیا به عربستان
۲۳۷	تلاش مجدد امریکا برای نزدیک شدن به عربستان
۲۴۰	مسأله سهام شدن دولت امریکا در سهام شرکت آرامکو
۲۴۳	طرح خط لوله نفتی سراسری کشورهای عربی
۲۴۷	فصل دوازدهم - لغو قرارداد خط قرمز
۲۴۸	توسعه مجدد فعالیت شرکت آرامکو
۲۴۹	دیدار تاریخی ابن سعود و روزولت
۲۵۳	ملاقات چرچیل و ابن سعود
۲۵۵	آرامکو و موانع قانونی خط قرمز
۲۵۷	خوشگذرانی‌های گلبنکیان در پاریس
۲۵۹	توافق‌های شرکت نیوجرسی و شرکت نفت ایران وانگلیس
۲۶۴	کشک‌های آرامکو و گلبنکیان

- ۲۶۸ مذاکرات حساس درلیسیون
- ۲۷۰ لغو قرارداد خط قرمز و پیامدهای آن
- بخش چهارم: ورود شرکت های مستقل نفتی
- ۲۷۵ فصل سیزدهم - منطقه بیطرف
- ۲۷۶ ژان پل گتی میلیونر ماجراجو
- ۲۷۸ ورود گتی به صحنه نفت خاورمیانه
- ۲۸۱ گتی صاحب امتیاز منطقه بیطرف
- ۲۸۷ فصل چهاردهم - سیستم پنجاه پنجاه
- ۲۸۸ فساد دربار سعودی
- ۲۹۴ سیستم پنجاه - پنجاه
- ۲۹۸ مرگ ابن سعود
- ۳۰۳ فصل پانزدهم - مصدق مردی در لباس خواب
- ۳۰۵ زمینه های ملی کردن نفت ایران
- ۳۰۸ کابینه رزم آرا و مسأله نفت
- ۳۱۱ نخست وزیری دکتر مصدق و آغاز بحران در روابط ایران و انگلیس
- ۳۱۶ تهدیدات نظامی انگلستان
- ۳۱۹ خروج آخرین اعضای انگلیسی شرکت نفت از ایران
- ۳۲۲ تأثیر ملی کردن نفت ایران در اقتصاد بریتانیا
- ۳۲۴ سفر هریمن به ایران
- ۳۲۶ تحریم فروش نفت ایران
- ۳۳۱ تشدید بحران نفت ایران
- ۳۳۷ فصل شانزدهم - کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۳۳۷ تهران شهر جاسوس ها
- ۳۳۸ ماجرای قتل افشار طوس
- ۳۴۰ مقدمات کودتای ۲۸ مرداد
- ۳۴۶ ورود شوارتسکف به تهران
- ۳۴۷ انحلال دوره هفدهم مجلس
- ۳۴۸ فرار شاه از ایران
- ۳۴۹ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

اسناد:

- ۳۵۵ ۱- متن قرارداد داری در تاریخ ۹ صفر ۱۳۱۹ قمری
- ۳۶۱ ۲- متن قرارداد ۱۹۳۳
- ۳- قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد
راجع به امتیاز نفت با خارجی‌ها
- ۳۸۱ ۴- قرارداد الحاقی بین دولت ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران
- ۳۸۳ ۵- قانون اجرای ملی شدن نفت
- ۳۸۹ فهرست اعلام .
- ۳۹۱ کتابنامه و تصاویر

درباره نویسنده

لئونارد ماسلی^۱ ۶۸ سال پیش در شهر منچستر انگلستان زاده شد. وی بیشتر زندگیش را با شغل خبرنگار خارجی سپری ساخته است. پیش از جنگ دوم جهانی، خبرنگار ارشد روزنامه زنجیره‌ای کمسلی^۲ (اینک تامسون^۳ نامیده می‌شود) در ایالات متحده آمریکا و سپس در آلمان نازی بود. در هنگام اقامت در آلمان، با اکثر سران نازی و من جمله شخص آدولف هیتلر آشنائی داشت. پس از این که جنگ دوم جهانی شعله‌ور گردید، وی به شرح گزارش های نظامی دربارهٔ نبرد بریتانیا، جنگ در شمال آفریقا، در خاور میانه و هند و ورود نیروهای امریکائی به نورماندی پرداخت. از آن پس، وی بارها به آفریقا، خاور میانه و خاور دور سفر کرده است. اینک وی در جنوب فرانسه زندگی می‌کند و با وجود پای گذاردن به دوران پیری، هر سال برای نگارش کتاب‌های جدید خود به سایر کشورهای جهان سفر می‌کند.

1 – Leonard Mosley

2 – Kemsly

3 – Thomson

- تاکنون آثار زیر از وی به چاپ رسیده است :
- جدال بر سر کلیمانجارو^۱: گزارشی از جنگ در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸
- آخرین روزهای حکومت بریتانیایی^۲
- خطای باشکوه^۳ زندگی لرد کروزن
- گر به و موش^۴
- گزارش از آلمان سال ۱۹۴۵^۵
- گیدون به جنگ می‌رود: داستان وینیگیت^۶
- پایین رودخانه: ۱۹۳۹^۷
- کسل‌روزی^۸
- تاکنون خوب بوده‌است^۹
- هیلاسلاسی: شیر فاتح^{۱۰}
- چهره‌های آتشین: زندگینامه سر آرکیبالد مکیندو^{۱۱}
- هیرو هیتو امپراتور ژاپن^{۱۲}
- درباره زمان به‌عاریه گرفته شده: چگونه جنگ دوم جهانی آغاز شد^{۱۳}

- 1 _ Duel For Kilimanjaro
- 2 _ The Last Days of British Raj
- 3 _ The Glorious Fault: The Life of Lord Curzon
- 4 _ The Cat And The Mice
- 5 _ Report From Germany :1945
- 6 _ Gideon Goes To War : The Story of Wingate
- 7 _ Downstream ، 1939
- 8 _ Castle Rosse
- 9 _ So Far So Good
- 10 _ HaileSlassie : The ConOuerIng Lion
- 11 _ Faces From The Fire : The Biography of Sir Archibald Mcin doe
- 12 _ Hirohito : Emperor of Japan
- 13 _ On Borrowed Time : How The War IIBegan

نبرد بریتانیا^۱

پشت‌ها به دیوار^۲ : سرگذشت قهرمانانه مردم لندن در دوران جنگ

دوم جهانی.

آخرین اثر وی کتاب حاضر است که در سال ۱۹۷۳ به چاپ رسیده است .
 لئونارد ماسلی را باید در شمار نویسندگانی دانست که با نثر روزنامه -
 نگاری ساده، اما موشکاف و تیزبین و جستجوگر، به سراغ رویدادهای تاریخی
 می‌رود؛ پیشامدها و حقایق تاریخی را در قالب ادبیات ژورنالیستی به خوانندگان
 عرضه می‌کند . از این جهت، می‌توان وی را در ردیف تیری دژاردن (نویسنده
 کتاب يك صدمیلیون عرب) و پیرسالیینجر نویسنده پرآوازه آمریکایی دانست .
 سواى ساده نویسی که ویژگی عمده شیوه نگارش او را تشکیل می‌دهد،
 پیگیری حقایق و آن‌هم از زاویه نسبتاً بیطرفانه و آزادمنشانه و براساس مدارك
 و مأخذ معتبر، به کلام اوزی بانی خاصی می‌دهد. از این رو، خوانندگان این اثر کاملاً
 سبک نگارش وی را احساس خواهند کرد؛ آمیزه دل‌انگیزی از زبان عامیانه
 بارومانتسم ادبی و پرداختن به جنبه‌های فنی و پیچیده سیاست و صنعت نفت
 خاورمیانه .

1 - The Battle of Britain

2 - Backs To The Wall : The Heroic Story of The
 People of London During World War II

دیباچه

«مایع سیاه دنگی که راه خود را در فاصله ۱۴۵ میل و درظلمات معادن نفت تا جزیره آبادان می‌پیماید، يك روز ثابت خواهد کرد که خون لازم برای وجود ما خواهد بود» .

سر وینستون چرچیل

نفت - این ماده به راستی رنگ پذیر - همواره در سراسر سده‌ها به برآورده کردن نیازهای گوناگون بشر پرداخته و در تاریخ معاصر جهان با سرنوشت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی مردم کشورهای نفت خیز و قدرت های بزرگ مصرف کننده آن درهم آمیخته و پیامدهای بسیار حساس و سرنوشت سازی را به همراه آورده است. روزگاری بود که نفت به مثابه يك ماده اسرار آمیز به کار گرفته می‌شد: شفا بخش زندگان، يك وسیله مومیائی مردگان، پرورش دهنده هنر جادوگری، بزم افروز مراسم و مناسک دینی و مذهبی، يك سلاح موثر نظامی^۱، و بالاخره وسیله‌ای برای مجازات های

۱- فؤاد روحانی، تاریخ اوپک تهران ۱۳۵۳، شرکت سهامی کتاب‌های

سیاسی و مذهبی نیز بوده است^۱. اما داستان نفت در سال های نخستین سده بیستم و اهمیت فزاینده سیاسی و نظامی و استراتژیک آن، يك موضوع بحث-انگیز دیگر را تشکیل می دهد^۲.

اهمیت نفت در خاورمیانه :

سیاست استعماری دولت های اروپائی در ایران و سایر کشورهای خاور میانه که از قرن نوزدهم میلادی آغاز شد و خامسگانه آن چشم داشت های اقتصادی و سیاسی و گه گاه نظامی بود، با کشف نفت در ایران در سال های نخست سده بیستم کاملادگرگون گردید؛ از لحاظ کمی و کیفی چنان ریشه گرفت که بقای صنعتی دنیای غرب را استوار بر این ماده سیاه رنگ کرد. اهمیت نفت در جنگ اول جهانی به طور نسبی بروز کرد زیرا سوخت مورد نیاز خودروه های نظامی را تأمین می کرد. کلمانسو نخست وزیر سابق فرانسه، در نامه ای که در ۱۵ دسامبر ۱۹۱۸ برای ویلسون رئیس جمهور آمریکا نوشت یادآور گردید: «... اگر متفقین نمی خواهند در جنگ شکست بخورند فرانسه جنگجو باید در مواقع حساس حملات آلمان، دارای نفت باشد، چرا که ارزش يك قطره نفت برابر یا ارزش يك قطره خون انسان است». لرد

۱- معروف است که «عین القضاة همدانی» عارف نامدار قرن ششم هجری را با نفت آتش زدند و به شهادت رساندند و این شعر منسوب به وی است:
ما مرگ و شهادت از خدا خواسته ایم
و آن هم به سه چیز بی بها خواسته ایم
گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم
ما آتش و نفت و بوریا خواسته ایم
نگاه کنید به :

محمد علی موحد، نفت ما و مسائل حقوقی آن، انتشارات خوارزمی صفحه ۱۶ و ۱۷.

۲- برای آگاهی از این سرگذشت جالب، نگاه کنید به، مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات پیام.

کرزن سیاستمدار معروف بریتانیا نیز بارها گفته بود: «پیروزی متفقین فقط به واسطه وجود نفت بود». کولیج رئیس جمهور آمریکا می گفت: «جنگ بدون نفت، جنگی است باطل و شکست آن حتمی است».^۱

با توجه به این سابقه، می توان تاریخ تحولات خاورمیانه از جنگ اول جهانی به این سو را کاملاً درک کرد و پی برد که چرا افلان و بهمان رژیم در کشورهای خاورمیانه بر سرکار آمدند، قوام گرفتند، و واژگون شدند. در واقع، نفت نقش سرنوشت سازی در این تحولات داشته و خواهد داشت و آنچه که روند استعماری را کند کرده است، چیزی جز هشیاری و آگاهی مردم این کشورها در شناخت هدف های استعمارگران و یافتن راه هائی برای مقابله با آنان به صورت کودتا، قیام و انقلاب نبوده است. چرا چنین بوده است؟

آمارها پاسخگوی شایسته ای هستند: «... متجاوز از ۷۰٪ ذخایر شناخته شده نفت جهان (غیر از کشورهای کمونیستی) در خاور میانه و شمال افریقا قرار دارد و از هر هشت بشکه نفتی که در جهان تولید می شود، پنج بشکه آن از خاورمیانه به دست می آید...»^۲

امتیازنامه های نفتی در خاورمیانه

ناگفته پیداست که اصطلاح «امتیازنامه» خاطرات بدی را در اذهان مردم خاورمیانه بیدار می کند، چرا که یادآور سال های پررنج استعماری باشد. در حالی که نخستین امتیازنامه نفت خاورمیانه در سال ۱۹۰۱ در ایران به داری داده شد و سپس در سایر سرزمین های خاورمیانه باب گردید، جای آن دارد که نظر اجمالی به شکل و محتوای این امتیازنامه ها انداخت.

۱- ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، انتشارات امیر کبیر

فصل اول.

۲- فرهنگ سیاسی خاورمیانه در سده بیستم، گروه نویسندگان روزنامه

نیویورک تایمز، از صفحه ۲۷۶ تا ۲۸۹.

۱- امتیازنامه‌ها از ۱۹۰۱ تا پایان جنگ دوم جهانی : در این امتیازنامه‌ها که کاملاً جنبه استعماری داشت و بیانگر زورگوئی محض شرکت صاحب امتیاز (و کشور متبوع آن) در حق کشور نفت خیز بود، موضوعات زیر گنجانیده شده بود:

اعطای حق تجسس، استخراج، حمل و فروش نفت، حق انحصاری احداث خط لوله نفتی، تعیین مناطق عملیات و مدت امتیازنامه، تعیین روش تحصیل اراضی لازم برای عملیات نفتی، اداره امور استخدام کارکنان بیگانه، پرداخت حق الامتیاز، اعطای معافیت از مالیات و حقوق گمرکی، تأسیس شرکت‌های بهره برداری، تعیین نماینده‌ای از کشور نفت خیز در شرکت صاحب امتیاز برای حفظ منافع آن کشور، شرایط تجدید قرارداد و رفع اختلافات از طریق داوری و...

این اصول در قرارداد های امضاء شده با ایران (قرارداد داری و قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی)، عراق، عربستان سعودی، کویت، قطر و بحرین گنجانیده شده بود.

آگاهی مردم خاورمیانه بر این واقعیت که پادشاهان و سلاطین و حکمرانان خود کامه با انعتقاد این قراردادها منافع ملی خود را نادیده گرفته و برای خود يك وضعیت نیمه مستعمراتی را پذیرفته بودند، موجب اعتراضات، قیام‌ها و حرکت‌های سازنده‌ای از جانب مردم خاورمیانه گردید که از سوی نفت خواران غرب سرکوب شد.

۲ - سیستم تسهیم منافع : بیداری ملت‌های جهان سوم پس از جنگ دوم جهانی و لزوم حفظ استقلال سیاسی، اقتصادی و مالی که به صورت يك پدیده فراگیر سراسر خاورمیانه را در پوشش خود قرارداده بود، شرکت‌های بزرگ نفتی را بر آن داشت تا در امتیازنامه‌های سابق تجدید نظر کرده و سهم بیشتری از درآمد باد آورده خود را به این ملت‌ها اختصاص دهند. سیستم تسهیم منافع یا اصل پنجاه - پنجاه، زائیده تحولات مثبت این دوره می‌باشد. اصل پنجاه - پنجاه به این معنی است که عواید فروش نفت (پس از کسر هزینه

عملیات) به طور متساوی بین کشور نفت خیز و شرکت صاحب امتیاز تقسیم شود. این نوع قرارداد ، با امضای قرارداد ۱۹۵۰ دولت عربستان سعودی و شرکت آرامکو آغاز گردید و سپس در کویت و عراق نیز پیاده شد.^۱

۳- ملی کردن نفت : در کشورهایی که احساسات ضد استعماری - به ویژه در صنعت نفت - قوی و عمیق بود ، روند مبارزات به ملی کردن نفت انجامید. ایران را باید پرچمدار و پیشتاز این فرآیند دانست؛ فرآیندی که از سال ۱۳۲۳ آغاز شد و در پی یک رشته تحولات سیاسی چشمگیر به ملی کردن نفت و خلع پد از شرکت نفت ایران و انگلیس در نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ (۲۸ آوریل ۱۹۵۱) انجامید.

۴- ورود شرکت های مستقل نفتی: در حالی که تا اوایل دهه ۱۹۵۰ صنعت نفت خاورمیانه در دست هشت شرکت بزرگ نفتی غرب بود، شرکت های مستقل نفتی^۲ به تدریج وارد صحنه شدند و تغییراتی در قراردادهای امتیاز صورت گرفت که از جمله می توان به اصل معروف ۲۵- ۷۵ اشاره کرد؛ شخصیت هایی چون ژان پل گتی و انریکو ماتینی به رقابت با بر قدرهای نفتی پرداختند.^۳

درباره کتاب حاضر

کتابی که اینک برگردان فارسی آن به خوانندگان ایرانی پیشکش می شود، شاید جامع ترین اثر درباره تاریخ نفت خاورمیانه از مبدا امتیاز نامه داری تا بحران نفتی سال ۱۹۷۳ باشد. دیگر آثاری که در این زمینه به چاپ رسیده است، یا صرفاً جنبه فنی و حقوقی داشته و یا از لحاظ تحلیل و فراگیری موضوع

- ۱- این موضوع در جلد دوم این کتاب به تفصیل شرح داده شده است.
- ۲- درباره معایب و مزایای این سیستم ، توضیحات کافی در فصل چهاردهم این کتاب (صفحات ۲۹۷ تا ۲۹۹) داده شده است.
- ۳- منظور شرکت های کوچک و بزرگی است که مستقل از کارتل های نفتی فعالیت می کردند.

بامحدودیت کمی و کیفی همراه بوده است^۱.

نام اصلی این کتاب «بازی قدرت‌ها در نفت خاورمیانه» است. باتوجه به این که نویسنده به شرح تحولات نفتی، سیاسی، و کودتاهای پیامد آن پرداخته است، عنوان «نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه» برای آن انتخات گردید که دست کم به نظر این مترجم، مفهومی رساتر و کاملتر دارد.

این کتاب جمعاً دارای ۸ بخش و ۲۹ فصل است - همراه بافصل پیوست درباره آمار نفتی خاورمیانه در سال ۱۹۷۳. باتوجه به حجم زیاد این مطالب، مناسب دیدم که آن را در دو جلد مستقل ترجمه نمایم، تا از سنگینی بار آن کاسته شود. جلد اول تحت عنوان «از امتیازنامه داری تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، شامل بخش‌های ۱ تا ۴ (فصل‌های ۱ تا ۱۶) است. جلد دوم آن بانام «از تأسیس کنسرسیوم نفت ایران تا بحران نفتی ۱۹۷۳»، سایر بخش‌ها و فصول را در برمی گیرد.

شیوه نگارش و خط فکری نویسنده: سبک کار نویسنده از نوع

ساده نویسی و روایت پیشامدها بر مبنای منابع معتبر، نقل قول‌ها و نتیجه گیری‌های شخصی است. مطالب کتاب بسیار فراگیر می‌باشد، یعنی پیشامدهای گوناگون نفتی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی را در برمی گیرد، و به علت کثرت این وقایع، به اجمال از آنها می‌گذرد.

۱- فؤاد روحانی: تاریخ ملی شدن نفت ایران؛ فؤاد روحانی: بیست

سال پس از ملی شدن صنعت نفت ایران؛ فؤاد روحانی: تاریخ اوبک؛ مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران؛ ابوالفضل لسانی؛ طلای سیاه یا بلای ایران؛ لنگر فاسکی، نفت و دولت در خاورمیانه، ترجمه دکتر علینقی عالیخانی، انتشارات اقبال؛ دکتر حسین اهری: قراردادهای نفتی و قیمت و درآمد نفت؛ پنج‌امین شوادران؛ خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالصمد شریقیان؛ شرکت سهامی کتاب‌های جیبی؛ پیترو. ر. اودل؛ نفت و کشورهای بزرگ جهان؛ ترجمه امیر حسین جهانگیرلو، انتشارات خوارزمی، دکتر محمدعلی موحد: نفت‌ها و مسائل حقوقی آن، انتشارات خوارزمی، و دیگر آثار موجود در این زمینه.

در باره خط فکری نویسنده، به طور کلی می توان گفت که وی به عنوان يك خبرنگار پژوهشگر تلاش کرده است تا با بیطرفی نسبی به مسائل و قضایا بنگرد، سیاست استعماری شرکت های نفتی را در اساس محکوم می کند و بر جنبش های ملی در کشورهای خاورمیانه ارج می نهد. اما لازم به یاد آوری است که لبه حملات خود را بیشتر متوجه شرکت های نفتی امریکائی کرده است تا انگلیسی.

تاجائی که به جلد اول این کتاب مربوط می شود، چند موضوع در رابط با ایران عنوان شده است: (۱) جریان امتیازنامه داری (۲) قرارداد نفتی ۱۳۱۲ خورشیدی (۳) ملی شدن نفت ایران (۴) کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

در باره چگونگی کسب امتیازنامه داری (فصل دوم کتاب)، نویسنده شرحی روایت گونه از این ماجرا به دست می دهد و به فساد دربار مظفرالدین شاه ورشوه طلبی امین السلطان (صدر اعظم وقت) در کار انعقاد این قرارداد اشاره می کند. این شرح تا حدود زیادی واقعیت داشته و منابع ایرانی نیز آن را تأیید می کنند. در مورد قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی (صفحات ۱۵۸ تا ۱۶۰)، نویسنده نظرا جمالی به آن افکنده و به علل واقعی انعقاد این قرارداد نمی پردازد؛ در واقع به طور سرسری از آن گذشته است. پیرامون اشغال نظامی ایران در دوران جنگ دوم جهانی (صفحات ۲۱۱ تا ۲۲۰) بر این نکته تأکید می کند که موضوع جاسوس های آلمانی در ایران فقط يك بهانه بود و انگلیسی ها قصد اشغال نظامی ایران را داشتند تا راه تدارکاتی شوروی را باز نمایند. این موضوع کاملا درست است و تحقیقات اخیر می که به عمل آمده است درستی آن را به ثبوت می رساند. پیرامون ملی شدن نفت ایران (فصل پانزدهم)، نویسنده ضمن توجیه زمینه های ملی شدن نفت ایران، به گونه غیر مستقیم

۱ - نگاه کنید به:

دکتر همایون الهی: اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ دوم جهانی،

تهران، ۱۳۶۱. مرکز نشر دانشگاهی

جانب شرکت نفت ایران و انگلیس را گرفته است ، اما در عین حال منکر اهمیت و نقش نهضت ملی ایران نیست . سپس به حوادث دوره نخست وزیری دکتر مصدق و کارشکنی های دولت انگلستان ، نظیر تحریم فروش نفت ایران و بلوکه کردن ذخایر لیره ایران در بانک های لندن ، اشاره می کند، در خصوص کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (فصل شانزدهم) تمام کاسه و کوزه ها را بر سر آمریکا می شکند و اشاره ای به نقش انگلستان در این قضیه نمی کند.

شیوه ترجمه : در برگردان این اثر ، تلاش کرده ام تا ضمن رعایت امانت متن ، آن را به فارسی روان و قابل فهمی ترجمه نمایم . نظر به این که کتاب حاضر حاوی تعداد زیادی کلمات فنی در صنعت نفت، اشارات تاریخی و سیاسی و اقتصادی است ، لذا توضیحات لازم را در پانویس ها آورده ام. فزون بر آن ، اطلاعات تکمیلی درباره برخی مسائل و اشاره به خطاهای بینشی نویسنده را نیز در پانویس ها منعکس کرده ام تا حق مطلب ادا شود . در این کار، از منابع متعدد یاری گرفته ام که نام آنها در ذیل پانویس ها ذکر شده است . مجموعه قراردادهای نفتی ایران را در این برهه از زمان در بخش اسناد آورده ام تا خوانندگان وسیله مطمئنی برای تمیز حق از باطل داشته باشند . برای آشنائی خوانندگان با اصطلاحات متداول حقوقی، بازرگانی و فنی در صنعت نفت ایران (وسایر کشورها) بخش مستقلی را به قسمت اسناد جلد دوم این کتاب افزوده ام. ذکر این نکته نیز ضروری است که عنوان های اصلی از نویسنده و عنوان های فرعی از مترجم می باشد.

در پایان ، وظیفه خود می داند که از شرکت انتشارات رسام به خاطر چاپ این کتاب ، و از دوستان گرامی ام صمد رحیمیان و محسن رئوفی و احمد حکیم الهی که همواره مرا به این کار ترغیب کرده و دلگرمی داده اند سپاسگزاری نماید.

محمد رفیعی مهرآبادی

بهار ۱۳۶۵

«از چشم ما امپریالیسم به گاو بزرگی می ماند؛ سر این گاو در خاورمیانه است و از آنجا تغذیه می کند، اما پستان هایش در امریکا است و در همان جا نفت آن دوشیده می شود»

عدیل حسین - يك ناسیونالیست مصری

«اگر کسی بخواهد در کار و کسب نفت آدم مهمی شود باید جای پائی در خاورمیانه داشته باشد»

ژان پل گتی

«به ما نمی گویند که پس از مرحله تولید نفت چه می گذرد. می گویند که کار پیچیده ای است و فقط شرکت های مادر از آن سردر می آورند. آنها با ما مثل يك بچه رفتار می کنند»

شیخ عبدالله نزدیک - وزیر نفت پیشین عربستان سعودی

«در يك دست نان و در دست ديگر يك شمشیر است»

يك ضرب المثل عربی

«در پایان این سده شاید ما به لوله تفنگ نگاه کنیم»

سردیوید برن - مدیر عامل شرکت نفتی شل

پیشگفتار

از گذشته‌های بسیار دور، از دل زمین و آب‌هائی که منطقه کنونی خاورمیانه را می‌پوشاند، گاز طبیعی و قیر معدنی و کف نفتی که نشانگر وجود نفت در زیر زمین است، به سطح صحراها و کوهستان‌ها و دریا‌های خاورمیانه نشت می‌کرده است. در میان اسناد باستانی، به شرح‌هائی برخورد می‌کنیم که حکایت از نمودار شدن رگه‌های آتشین، فوران‌های گاز یا رسوب کردن قیر در سراسر این منطقه دارد؛ منطقه‌ای که از دپای خزد در شمال آن، به خلیج فارس در جنوب، از کوه‌های بختیاری در شرق و به صحرای لیبی و مصر در غرب آن امتداد دارد. «آتش‌های جاودان عراق» به مدت پنج هزار سال شعله‌ور بود و فقط یک بار به خاموشی گرائید. مصریان برای مومیائی کردن جنازه فرعون‌های خود، از تقطیرهای نفتی استفاده می‌کردند که از دپای سرخ و صحرای غربی آورده می‌شد. «باغ‌های آویزان بابل»^۱ را با گذاردن قیر

۱- اشاره به معابد بابلی‌ها و سومری‌ها، در منطقه‌ای است که امروزه بین «تکریت»

و «بغداد» قرار دارد - م

۲- باغ‌های آویزان بابل [حدائق معلقه]، بر اساس افسانه‌ها، باغ‌هائی بود که

«بخت النصر» برای همسرش «سمیرامیس» بر روی تپه‌هائی مصنوعی ساخت و ویرانه‌های

آن اینك درخاك عراق قرار دارد - م

میان آجر دیوارهای آن محکم می کردند، به طوری که هنوز نیز ویرانه های آن از استواری برخوردار است. اعراب بادیه نشین که همواره در سفر بودند برای این که از نفوذ آب «دوخانه» «بودقان» ، واقع در نزدیکی کویت به چادرهای خود جلو گیری نمایند، آنها را با قیرنفتی اندود می کردند، به گونه ای که این چادرها برای چند نسل باقی بماند. در میان دریای خزر، یعنی در شبه جزیره «آبشودان»^۲ واقع در قفقاز ، ایرانیان و زرتشتیان هند برای زیارت صدها معبدی می آمدند که اخگرهای درخشان آنان، به «آتش زرتشت» شهرت داشت.

در «کتاب مقدس»^۳، در «پلینی»^۴، در آثار «هرودت»^۵ و در آثار بسیاری از نویسندگان و جهانگردان عهد باستان، به وجود نفت و استفاده از آن در شکل های گوناگون زیر اشاره شده است: یک شمی پرستیدنی، وسیله روشنایی، سوخت، مصالح ساختمانی، ماساژ دادن اعضای خسته بدن، تقویت جنسی دلدادگان ناتوان، مرهم برای از بین بردن جای زخم و به عنوان داروی دردهای داخلی و پریشان حالی.

امروزه، در بیشتر نقاطی که انسان عصر کتاب مقدس به جدا کردن قیر از زمین می پرداخت یا آتش را می پرستید، درست در همانجا، چاه های نفتی وجود دارد که از آنها بهره برداری می شود. پرواضح است که شرکت های نفتی در کار کشف نفت بهتر از مردم عهد باستان عمل کرده اند، چرا که در نقاطی به نفت دست یافته اند که قبایل محلی هرگز تصور وجود آن را نمی کردند. از برای نمونه، باید از کشف نفت

1- Burgan

2- Apsheron

۳- مقصود عهدعتیق (تورات) و عهدجدید (انجیل) است - م

۴- اشاره به کتاب «تاریخ طبیعی» اثر «گالیوس پلی نیوس سکوندوس»، فرزانه بزرگ رومی (۲۳-۷۹ پس از میلاد) است که به «پلینی بزرگ» مشهور بوده و عموی «پلینی کوچک» است - م

۵- هرودوت، تاریخ نویس بزرگ یونان باستان، که پنج سده پیش از تولد مسیح

می زیست و به «پدر تاریخ» شهرت دارد - م

در زیر آب‌های خلیج فارس و در ژرفنای بیابان‌های «دبج الخلیل»، در عربستان سعودی نام برد که پیش از رفتن کاردانان فنی امریکائی به آنجا، به ندرت مورد توجه اعراب بود. از همه این میدان‌های نفت خیز و بسیار پراکنده قدیمی یا جدید، روزانه دست کم ۲۴/۲۶۰ میلیون بشکه نفت در خاورمیانه تولید می‌شود. این مقدار نفت برای تأمین نیاز مندیهای نفتی اروپای غربی، ژاپن، استرالیا، شرق و جنوب افریقا و دو سوم کشورهای جهان آزاد^۱، کافی است. رویهمرفته هر سال ۱/۲۱۳ میلیارد تن نفت خام در خاورمیانه تولید می‌گردد^۲ که از مجموع تولید نفت ایالات متحده و کشورهای عمده تأمین‌کننده نفت آن در منطقه کارائیب (دزدولا، کلمبیا و ترینیداد) بیشتر است. در آمدی که این نفت نصیب شرکت‌های نفتی امریکا، انگلیس، هلند، فرانسه، ژاپن و نیز عاید ایران و کشورهای عربی امتیاز دهنده نفت می‌نماید، به اندازه‌ای کلان است که مقدار آن معادل با میزان کسر بودجه امریکا، آن هم در شرایط کسری بودجه شدید، می‌باشد. بر آن نیستم تا خواننده را با ارقام نجومی گیج سازم. اما هر کس به سادگی می‌تواند محاسبه کند که چنانچه امروزه یک بشکه نفت به قیمت ۲/۳۷۳ دلار به فروش می‌رسد (که قیمت رایج در آغاز سال ۱۹۷۲ بود)، در این صورت، روزانه مبلغ ۳۹/۸۶۶/۴۰۰ دلار یا سالانه ۱۴/۵۲۱/۲۶۳/۰۰۰ دلار نفت فروخته می‌شود^۳. همین بس، که گفته شود شرکت‌های نفتی مبلغ ۱/۳۹۵

۱- مقدار مصرف نفت در داخل کشورهای تولیدکننده آن، منظور نشده است. نویسنده [تولید روزانه نفت خاورمیانه، در شرایط کنونی، نزدیک به چهارده میلیون بشکه است- م]

۲- مقصود کشورهای غیر کمونیست است- م

۳- این آمار، مربوط به سال ۱۹۷۱ است. لازم به توضیح است که یک بشکه امریکایی برابر با ۴۲ گالن امریکائی یا ۳۵ گالن انگلیسی است.

اگر مقدار بشکه نفت تولید شده در یک روز را در عدد ۵۰ ضرب کنیم، تقریباً تولید نفت بر حسب تن در یک سال به دست می‌آید. به این ترتیب، تولید ۲۰/۰۰۰ بشکه در روز، در مدت یک سال به رقم یک میلیون تن می‌رسد. نویسنده

۴- قیمت صادراتی نفت اوپک، در زمان کنونی، بین ۲۷ تا ۲۹ دلار (نفت سبک

وسنگین) در نوسان است- م

میلیارد دلار را به عنوان مالیات و بهره مالکانه (در ۱۹۷۱) به دولت کویت پرداختند. کویت سومین تولید کننده نفت در خاور میانه است و جمعیت آن نزدیک به ۷۳۳/۰۰۰ نفر است که کمتر از جمعیت یک شهر متوسط می باشد.

این درآمد نفتی کلان - به هر ارزی که باشد - چهره خاورمیانه را از لحاظ طبیعی، روحی و مالی دگرگون کرده است. برخی از بدبینان می گویند که باسرازی شدن این درآمد نفتی به خاورمیانه که روزگاری فقیر و عقب مانده بود، اینک این کشورهای عقب مانده را ثروتمند کرده است. این ثروت کلان سبب شده است که ایرانیان و اعراب خودپسندتر، بی عرضه تر و پول دوست تر از گذشته گردند! البته دیگران خواهند گفت که هیچ عربی از جهت خودپسندی و ولخرجی و پول دوستی به پای شرکت های نفتی غرب و حکومت های آن نمی رسد که متجاوز از پنجاه سال است اعراب را استثمار می کنند.

این کتاب برای بدبین های یادشده نوشته نشده بلکه برای کسانی به رشته تحریر در آمده است که هر وقت یک بحران نفتی در خاور میانه پیش می آید، به طور طبیعی پرسش هایی را در باره آن طرح می کنند اما هرگز پاسخ قانع کننده ای نمی یابند.

آیا جهان غرب در مبارزه به خاطر حفظ امتیازات نفتی خود در خاورمیانه، سرانجام شکست خواهد خورد؟ چگونه شرکت های نفتی، صاحب این امتیازات شدند؟ آیا اعراب و ایرانیان توانایی اداره میدان های نفت خیز خود را دارند؟ چنانچه پاسخ آن مثبت باشد، چه تغییری در وضع عرضه سوخت جهانی پدید خواهد آمد؟ همه این پرسش ها، برخی از سؤالاتی را تشکیل می دهد که نگارنده تلاش کرده است حتی الامکان به گونه کامل و شرافتمندانه ای به آنها پاسخ گوید.

* * *

۱- باید توجه کرد که (۱) صحبت از ایران در دوران رژیم شاه سابق است (۲) همه

کشورهای عربی نفت خیز خاورمیانه چنین بوده اند - م

نفت - همچون طلا - انسان‌ها و حکومت‌ها را آزمند ساخته و زدوبندهای کثیف پشت پرده در کار دادن امتیازات نفتی، چهره تاریخ خاورمیانه را از زمان گردش سده بیستم به این سوزش کرده است. هر چند که این کتاب پرتو جدیدی را بر سیمای خودنما و پرزرق و برق کارفرمایان نفتی می‌اندازد که امتیازات استخراج نفت را نصیب خویش کرده‌اند، اما سلاطین و شیخ‌های عرب را که با انگلستان کنار آمدند و تن به اعطای این امتیازات دادند، از نظر دور نمی‌دارد. همچنین، از عدالت به دور است که یادی از ایثار، مهارت، دلیری و شکیبایی مردانی نشود که برای نخستین بار نفت را در خاورمیانه کشف کردند و آن را در شرایط هوای سوزان و بیماری و دشمنی‌ها از دل خاک بیرون کشیدند. در صفحات این کتاب با قهرمانان و نیز فرومایگان اروپائی و امریکائی و عرب و ایرانی روبرو می‌شویم که بایستی از نقش آنان در این داستان سخن گفت. از این رو، این کتاب درباره یک منطقه از جهان (خاورمیانه) و مردم آن می‌باشد که به دلیل محدودیت تقریبی منابع نفتی آن مورد توجه همه کشورهای صنعتی جهان (کمونیست یا غیر کمونیست) قرار گرفته است. به این جهت، هر تصمیمی که در «ریاض»، «کویت»، «بغداد»، «طرابلس»، «تهران» درباره نفت گرفته می‌شود، می‌تواند نیمی از ماشینهای صنعتی جهان را از کار بازدارد. سومین سرمایه‌گذاری امریکا (از لحاظ ارزش) و نیمی از سرمایه‌گذاری‌های خارجی بریتانیا، در خاورمیانه به کار افتاده است. همچنین جای آن دارد که اندکی در باره مردان قدرتمند این منطقه بدانیم، مردانی که قادرند در لحظه مناسب این سرمایه‌گذاری‌ها را از دست صاحبان امتیاز بیرون آورند.

با توجه به هدف نگارش این کتاب، لیبی نیز به عنوان یکی از کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه، گنجانیده شده است هر چند که این کشور از لحاظ جغرافیائی، در قاره افریقا قرار دارد. چرا که سیاست نفتی لیبی پیوند نزدیکی با سیاست کشورهای عرب همجوار آن دارد. بارها پیش آمده است که وقتی رهبر لیبی تصمیمی را می‌گیرد، امکان این که شیخ‌های خلیج فارس نیز به او تاسی کنند، وجود دارد. سایر کشورهایی که در پوشش پژوهش این کتاب قرار گرفته‌اند شامل ایران، عراق،

بحرین، کویت، عربستان سعودی، قطر، عمان و امارات متحده عربی^۱ هستند. در این کتاب همچنین از سوریه، لبنان، اسرائیل و مصر هم گذر خواهیم کرد. هر چند این کشورها در شمار تولید کنندگان عمده نفت نیستند اما همگی آنان در همسایگان خویش تأثیر سیاسی می‌گذارند - چنانچه در سیاست‌های نفتی آنان نقشی نداشته باشند. نگارنده در هنگام پژوهش برای نگارش این کتاب، به دلیل گرفتاری نتوانستم به اسرائیل سفر کنم و ناگزیر شدم تا بحث درباره آن را به دوستان نفتی اسرائیل و مقامات خارج از این کشور محدود نمایم. به سایر کشورهای خاورمیانه سفر کردم و با زمامداران و رهبران و وزیران و کارشناسان فنی و نیز مقامات نفتی آمریکا و اروپا و ژاپن که در خاورمیانه فعالیت دارند به گفتگو نشستیم. همچنین، با مخالفان رژیم‌های عرب و ایران (در کشور خودشان و در هر جا که ممکن بود) در مخفی‌گاه یا تبعیدگاهشان) دیدار کردم و درباره آینده نفت خاورمیانه گفتگو کردم. در نیویورک، سانفرانسیسکو، لندن، پاریس و لاهه از دفاتر شرکت‌های بزرگ نفتی دیدار کردم و با سخنگویان این شرکت‌ها به گفتگو نشستیم؛ از دانش تخصصی و بایگانی آنان (که با طیب خاطر آن‌را به من عرضه کردند) بهره گرفتم. بخشی از اوقات خود را با شخصیت‌های نفتی به اصطلاح مستقل، مانند «ژان پل گتی^۱»، دکتر «آرماندهامر^۲»، «بونکر هانت^۳»، دکتر «ویندل فیلیپس^۴» گذراندم. ساعات فراغت خود را با گپ زدن با حفاران کهنه کار و زمین‌شناسان و عرب‌شناسان سپری کردم. سرانجام، در کار پژوهش این کتاب از یاری نخستگی ناپذیر خانم «سافددزه^۵» بهره‌مند شدم. وی فزون بر

۱- امارات متحده عربی از شیخ نشین‌های ابوظبی، دبی، شارجه، الفجیره، عجمان، ام‌القوین و رأس‌الخیمه تشکیل می‌شود. این سرزمین‌ها، در گذشته، تحت‌الحمایه بریتانیا بودند - نویسنده

- 1- Jean paul getty
- 2- Dr. Armand hammer
- 3- Bunker hunt
- 4- Dr. Wendel philips
- 5- Joan.st. george sanders

کمک‌های ارزنده‌اش، نسخه تاریخ منتشر نشده شرکت نفت ایران و انگلیس را در اختیارم گذارد که همسر فقیدش آقای «س. نددا» به رشته تحریر درآورده بود.

سپاسگزاری

سفر کردن به خاورمیانه برای گرفتن تماس و به دست آوردن اطلاعات کار آسانی نیست. گرفتن روایت وقت می گیرد. در برخی از کشورهای عربی به خارجیان اجازه ورود نمی دهند مگر آنکه ثابت کنند مسیحی، مسلمان، یا دست کم یهودی هستند. همچنین، برخی از شرکت های نفتی تجارب تلخی از نویسندگانی دارند که آنها را در کار پژوهش خویش یاری نمودند. چرا که این نویسندگان مطالبی را نگاشتند که سبب شد زمامداران کشورها شرکت های نفتی را به خاطر کمک هایشان به نویسندگان یاد شده مورد ملامت قرار دهند. از این رو سفر کردن به برخی از کشورهای خاورمیانه، همچون عضویت در اتحادیه های کارگری است: کسی می تواند در اتحادیه عضو شود که دارای کار باشد در حالی که به دست آوردن کار نیز نیازمند اجازه اتحادیه است. سفارتخانه ها با لحنی مؤدبانه به شما می گویند که به محض اینکه معرفی نامه یک شرکت نفتی را ارائه دهید برایتان روایت صادر می کنند؛ اما شرکت نفتی نیز دادن معرفی نامه را مشروط به گرفتن روایت می کند. خوشبختانه داشتن سابقه کار خیرنگاری در گرفتن روایت کمک می کند می توانید روایت یا اجازه ورود بگیرید. سپس، تلاش بزرگ آغاز می شود: میدان های نفت خیز خاورمیانه هزاران میل از یکدیگر فاصله دارند و رسیدن به برخی از آنها بسیار دشوار است. اگرچه حقیقت دارد که با استفاده از شبکه

بهره گرفتیم، لکن رفتن من به برخی از سرچاه‌های نفت فقط هنگامی عملی گردید که هواپیماهای خصوصی شرکت‌های نفتی (بویژه در ابوظبی) و دولتی (خصوصاً در عربستان سعودی) مرا به آنجا برد. باید اطمینان دهم که تسهیلات یاد شده هیچگونه تأثیری در بی‌طرفی من نسبت به آنها در این کتاب نداشته ولی به هر حال از این یاری و میهمان‌نوازی‌شان بسیار سپاسگزارم.

ناممکن است که نام هزاران کارشناس، کارمند دولت و وزیرانی را در اینجا بیاورم که در جریان این تحقیق با آنها به گفتگو نشستیم. همچنین، عادلانه نیست که از افراد خاصی نام ببرم. از این رو، تصمیم گرفته‌ام فقط از کسانی با آوردن نامشان سپاسگزاری نمایم که چه پیش از سفرهایم و چه در هنگام سفرم، بیشتر از انجام وظیفه عادی خود مرا یاری کردند. به عنوان مثال، بایستی از اندرزه‌های دایمی و ارائه اطلاعاتی یاد کنم که آقای ایتم^۱ در اختیار من گذارد. وی سردبیر و ناشر بولتن هفتگی بررسی اوضاع اقتصادی خاورمیانه^۲ در بیروت می‌باشد. این بولتن بسیار پر مطلب و دارای اخبار معتبر بوده و اخبار و نظرات مربوط به وضع نفت خاور میانه در مدت يك هفته را مورد بررسی قرار می‌دهد. شخص آقای ایتم و کارمندانش همواره آماده بودند تا به پرسش‌های من پاسخ گویند. فزون بر این، آقای سیمود^۳ سردبیر جدید نشریه می^۴ (که در یکی از نقاط دور افتاده خلیج فارس با او آشنا شدم) با طیب خاطر اخبار نفتی را در اختیار من می‌گذارد و مرا به شیخ‌های عرب و دست‌اندرکاران صنعت نفت معرفی نمود. آقای سیمور از این مزیت برخوردار است که با آنان دوستی داشته و مورد اطمینان‌شان می‌باشد. از آقای سیمور و نیز از آقای ایتم از این بابت سپاسگزارم.

آقای پیچ^۵ سخنگوی خردمند صنعت نفت در ایالات متحده، هم در دفتر کار

- 1- Faud w. itayim
- 3- Middle east economic surveys
- 3- I. N. H seymour
- 4- Mess
- 5- Howard. w. page

وهم در خانه خویش، ساعاتی را به گفتگو با من اختصاص داد، در حالی که در آن زمان تاریخ نفت خاورمیانه لحظات بحرانی را پشت سر می گذرانید. در عربستان سعودی، شیخ احمد ذکی پمانی وزیر نفت آن کشور در شرایطی که زمامداران خاورمیانه طالب نظرات مشورتی وی در بحران نفتی آن زمان بودند، با من به گفتگو نشست. همچنین در گذران این بحران بزرگ و در هنگامه نگرانی غرب از منافع نفتی خود در خاورمیانه، آقای فرانک چونگرتز رئیس شرکت نفت آرامکو با من درباره مشکلاتش درد دل کرد.

نام چند نفر دیگر را در زیر می آورم که به علت کمی جا قادر نیستم از تک تک آنها سپاسگزاری نمایم:

آقایان شفیق ادمبرقی^۲، فریدرزاق^۳، احسان حجازی^۴، سنیکلر روده^۵ و سلیمان آلین^۶ در بیروت؛ هری مک دونالد^۷، فیصل البسام^۸، بیل مولیگان^۹ و پیت اسپیرز در طهران؛ محمد المناء^{۱۰} در الخبراء، عبدالله هاشم^{۱۲} در دمام؛ غالب ابوالفرج^{۱۳}، عبدالله الغنیم^{۱۴} و

- 1- Frank jungers
- 2- Shafiq ombargi
- 3- Farid rizk
- 4- Ihsen hijazi
- 5- Sinclair road
- 6- Sulaiman olayan
- 7- Harry mcdonald
- 8- Faysal al-bassam
- 9- Bill mulligan
- 10- Mohammad Almana
- 11- Al-khobra
- 12- Abdullah Hashim
- 13- Ghaleb abualfaraj
- 14- Abdullah al-Ghanim

فهد الصدی در ریاض؛ دکتر تام تمپرلی^۱ و آقای عباس سندی^۲ در جدہ؛ آقایان
 تونی لی مورگان^۳، پیتر رالستون^۴، و دیچاد استفنس^۵، در کویت؛ ویتوریو گیسموندی^۶
 در دوبی؛ احمد عبیدی^۷، زکی نوسیبه^۸، احمد حاجی^۹، فریتاس^{۱۰}، گوفری بال آلن
 هوران^{۱۱}، رابرت بل^{۱۲} و جان میلوا^{۱۳} در ابوظبی؛ رونالد روسنر^{۱۵} و جوزف جانستون^{۱۶} در
 نیویورک؛ جولیس ادواردز^{۱۷} و گوفری کیتینگ^{۱۸} در لندن (و در مورد شخص اخیر در چند
 نقطه از خاور میانه)؛ دکتر ریدل فیلیپس در لندن و نیویورک، دکتر ندیم پاچه چی^{۱۹} و
 سایر اعضای متعدد سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و سازمان کشورهای
 عربی صادرکننده نفت (Oapec) در سراسر نقاط خاور میانه.
 بالاخره، از همسفر خود سیاسگزارم که مثل همیشه نه تنها به گفتگوهای من

- 1- Dr. Tom temperely
- 2- Abbas sindi
- 3- Tonny leigh morgan
- 4- Peter rawlston
- 5- Richard i. l. stephens
- 6- Vittorio gismondi
- 7- Ahmed obaidi
- 8- Zaki nusseibeh
- 9- Ahmed hijji
- 10- R. A. De freitas
- 11- Geoffrey. w. g. ball
- 12- Alan horan
- 13- Robert bell
- 14- John millward
- 15- Ronald. f. rosner
- 16- Joseph johnston
- 17- Julius edwards
- 18- Dr. Nadim pachachi

گوش فراداد و یادداشت برداشت، بلکه تاریکترین لحظات صبح را برای من روشن کرد. سپاس ویژه خود را به او و دروهای سپاس آمیزم را به سایرین ابراز می‌دارم.

لئونارد ماسلی

بخش اول

صاحبان امتیاز نفت

فصل اول

میلیون‌های باکو

نخستین صاحبان امتیاز نفت خاورمیانه، انگلیسی، امریکائی و فرانسوی یا هلندی نبودند بلکه آرامنه و تاتارها بودند که در یک صد سال پیش به بهره‌برداری از میدان بزرگ نفت خیز قفقاز پرداختند که در زیر سواحل غربی دریای خزر قرار داشت. برای بالا آوردن نفت به سطح زمین، زمین انباشته از خار و خس آذربایجان [روسیه] را تبدیل به یک صحرای سیاه کردند. رودخانه و دریا را آلوده کردند. با کارگران خود بد رفتاری نمودند و بذره‌های انقلاب روسیه را پاشیدند. همچنین نیمی از نیاز سوختی اروپا به روشنائی را برآورده کردند و سلطه [جهانی] شرکت استاندارد اوایل در بازار پارافین را^۲ درهم شکستند.

کشف منابع نفت در باکو

امروزه، منابع سرشار نفت باکو کاملاً در انحصار دولت شوروی است و

1 - Standard oil co

۲ - پارافین (Paraffin) ماده‌ای است مومی که از تقطیر چوب و شیل و ذغال سنگ بدست می‌آید. این ماده شیمیائی به صورت طبیعی در نفت خام وجود دارد و در موارد متعدد صنعتی، مانند شمع‌سازی، کبریت‌سازی، اندود کاغذ و غیره به کار می‌رود - م

صنعت نفت این ناحیه هیچ گونه تماسی با صنایع نفتی بزرگ واقع در جنوب آن ندارد. اما در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، این منابع در شمار مناطق آزاد نفتی قرار داشت.

با کوو آذربایجان تا سال ۱۸۱۳ به ایران تعلق داشت و پس از این که به تصرف روس‌ها درآمد، همچنان روح ایرانی خود را حفظ نمود تا این که ارتش‌های بیرحم قزاق سلطه خود را بر آنجا مستقر کردند. این منطقه لبریز از نفت بود. در طول سواحل دریای خزر به ویژه در شبه جزیره آبشوران^۱، زمین‌های پر خس و خار و مسطح دارای يك گنجینه سرشار نفت و گاز بود. این شبه جزیره با گازهای مشتعل و معابد کوچک زرتشتیان نقطه گذاری شده بود و پارسیان هند برای زیارت راهی این دیار می شدند. اگر کسی پنج میل در دریای خزر پارو می زد و يك طناب شعله ور را از عرشه سفینه به داخل آب پرتاب می کرد، می توانست ببیند که حباب‌های جمع شده گاز در بستر دریا آتش می گیرد. طی نسل‌های متمادی، سکنه محلی با درد و رنج بسیار چاه‌های نفت را با دست‌های خود کنده بودند. کیسه‌های چرمی را پر از نفت می کردند و آنهارا در بازار به عنوان وسیله سوخت یا نفت می فروختند. سپس در دهه ۱۸۷۰ يك نفر اولین مته بخار را به قفقاز آورد. این مته از نوع مته‌هایی بود که استفاده از آن دگرگونی در صنعت نفت امریکا پدید آورد و داکفلر^۲ را میلیاردر کرد. يك گروه از حفاران پنسیلوانیا این مته را به قفقاز آوردند. آنان، این قطعه فلزی را به داخل خاک نرم و شنی فرو کردند و چیزی بیرون آمد که مردم محل آنرا «چاه نفت فوران‌دار»^۳ نامیدند. در ۱۲۴۰ پائی زمین به نفت رسیدند و از آن لحظه به بعد بود که هجوم دست‌اندرکاران نفت به قفقاز آغاز شد.

حکومت تزاری در سن پترزبورگ^۴ که همواره چشم انتظار منابع جدید

۱- منظور صنایع نفتی در اروپای غربی است. - م

2 - Apsheron

3 - John . D . Rockefeller

4 - Spouter

۵ - پایتخت قدیم روسیه که اینک لنین‌گراد نامیده میشود. - م

درآمد بود، باشتاب به فکر بهره برداری از این منبع درآمد سرشار برآمد. نایب-السلطنه^۱ دستورات فوری را در باره تصرف بیشتر این زمین های نفت خیز و واگذاری امتیازات آن به بالاترین پیشنهاد دهندگان در مزایده دریافت کرد. مزایده بزرگی برگزار شد که غالب ارامنه ثروتمند تفلیس و باطوم و قسطنطنیه^۲ و نیز خوانین محلی آذربایجان و تاتار در آن شرکت کردند و به رقابت شدیدی بایکدیگر دست زدند تا حق بهره برداری از «چاه نفت فوران دار» را نصیب خود سازند. آنان مبلغ پانصد هزار لیره را در مزایده به ودیعه سپردند، در حالی که بهای این زمین هادر گذشته به یک صدم مبلغ یاد شده می رسید. سپس باشتاب دکل های نفتی را در آنجا نصب کردند. چون زمین های مشمول مزایده محدود به مناطقی بود که قبلاً سکنه محلی چاه هارا با دست خود کنده بودند، از این رو به خوبی می دانستند که کار خود را باید از کجا شروع کنند. یک سوئدی جوان بنام ابرت نوبل^۳ که در منطقه قفقاز به تحقیق درباره الوار سرگرم بود، قطعه زمین کوچکی از این منطقه را بدون سروصدا و به قیمت ۱۰۰۰ لیره خریداری کرد. سپس وی از سه برادر خود دعوت کرد تا به نزد او بروند؛ امیل سست بنیه اما فرزانه؛ لودویگ اسلحه ساز و آلفرد شیمی دان و مخترع^۴. رابرت نوبل از برادران خود طلب مشورت و درخواست کمک مالی کرد. چاه نفتی که برادران نوبل در سال ۱۸۷۴ حفر کردند، کوتاه زمانی بعد به صورت بزرگترین و بارورترین چاه نفت باکو درآمد که دارای پالایشگاه و خط لوله ای بود که نفت را به سرخط آهن می رساند. خبر کامیابی برادران نوبل آتش شوق انگلیسی ها را برانگیخت تا به روسیه آمده و امتیازات نفتی مشابه بدست آورند. فقط امریکائی ها بودند که علاقه ای نشان ندادند زیرا اطمینان داشتند که هیچ میدان نفت خیزی در جهان به پای میدان های آنان در پنسیلوانیا نمی رسد، و این گزارش ها را که باکو بر روی دریای

۱ - منظور گالیتزین (Galitzin) است که سمت استانداری قفقاز را داشت - م

۲ - استانبول کنونی - م

3 - Robert nobel

۴ - آلفرد نوبل معروف که بخاطر اختراع دینامیت و بنیانگذاری جایزه نوبل شهرت

نفت قرار گرفته باشک و تردید می‌نگریستند. به هر تقدیر، چون نفت با کودارای درصد سولفور بالا بود و زیاد دودمی کرد و حمل آن به اروپای غربی از راه‌های پر دردسر روسیه بسیار گران تمام می‌شد، لذا شرکت استاندارد اویل یقین کرد که انحصار بازار نفتی‌اش هرگز شکسته نخواهد شد.

تعداد دست اندرکاران نفتی که از شروع کار خود اطمینان یافته بودند چنان روبه‌فزونی نهاد که از شمارش بیرون بود. مته‌ها در دل خاک فرومی‌رفت و نفت از چاه‌های سراسر شبه جزیره آبشوران فوران می‌زد. منظره شگفت‌انگیزی به وجود آمده بود. بنسابق نوشته یک ناظر، «زمانی که حفر چاه‌ها به طبقات ماسه‌های نفتی میرسید، فوران نفت و گاز به قدری شدید بود که لوله‌های شکننده غالباً یا فرو می‌ریختند یا بر اثر حرکات زمین خم می‌شدند. در آن زمان، چیزی به نام لوله‌های ۲۰ فوتی جوش شده یا پیچ شده وجود نداشت و نامقاوم بودن لایه لوله‌ها و قطر ضخیم آن مانع می‌شد تا بتوان ایزاری را به لوله‌ها متصل کرد که فشار بیشتری به چاه وارد کند»^۱.

تقریباً هر روز یک منبع جدید نفت و گاز ازدل زمین بیرون می‌جهید. چون فقط تعداد کمی از کارگران از دستور «منع استعمال دخانیات» پیروی می‌کردند لذا هر روز آتش‌سوزی پیش می‌آمد حتی همه تولیدکنندگان نفت هم فاقد تسهیلات انبار کردن نفت بودند یا به دلیل جاری شدن نفت در سراسر منطقه، نفت باماسه‌های نفتی آهکی مخلوط می‌شد و قطعه زمین‌های پراکنده و انباشته از گیاهان را در مناطق بایر میدان‌های نفت خیز بالاخانی^۱ و صابونچی^۲ از بین می‌برد. سراسر سطح میدانها از نفت لبریز شده و حفاران امریکائی که تجربه آنها محدود به چاه‌های کوچک پنسیلوانیا بود از تولید فزاینده چاه‌های در حال فوران بالاخانی شگفت زده شده بودند»^۳.

۱ - آ. بیبای. تامپسون؛ پیشتازان نفت - نویسنده

2- Balakhani

3 - Saboonchi

۴ - تاریخ پر حوادث باکون نوشته جی. دی. هنری - نویسنده

هیچ کس اهمیتی به آلودگی هوا یا از بین رفتن گیاهان منطقه و حیات حیوانات نمی‌داد و دریاچه‌های نفت دستخوش آتش‌سوزی می‌گردید. برای حفاری چاه‌های جدید و تسطیح زمین‌ها، نواحی این منطقه را تخریب می‌کردند. هنری بالحن غم آلودی گزارش کرد، «هیچ کس ارزشی برای نفت‌های به‌هدر رفته قابل نبود» روزنامه محلی باکو بنام «باکینز کیا ایزوستیا»^۱ در شماره ۱۲ اکتبر ۱۸۹۶ خود درباره چاه خود - جوش^۲ بزرگ نوشت:

«دود نفت که به‌هوا برخاسته بود، مسافت زیادی را می‌پیمود بی آنکه به زمین برسد. چون باد جنوبی وزیدن گرفته بود، دود نفت در مسیر منطقه بایلوف^۳ به حرکت در آمد. تپه و دره‌ها را با شن و نفت پوشانید و خانه‌های بایلوف را که در یک میل ونیمی آن قرار داشت خیس کرد. سراسر بخش بی‌بی ایلات^۴ از نفت انباشته شده بود. نفت حفره‌های زمین را پر کرده و دریاچه‌ای ساخته بود. در روز پنجم، نشت نفت به دریا آغاز شد. در روز ششم، باد از نو وزیدن گرفت و قطرات ریز نفت در آسمان شهر به پرواز درآمدند. میدان واقع در جلوی تالار شهر باکو (انجمن شهر) از نفت خیس شد... روی هم رفته ۱۴/۰۰۰/۰۰۰ پوت^۵ (نزدیک به ۲۵۰/۰۰۰ تن) نفت به سطح زمین آمده بود که قسمت بیشتر آن به دلیل نداشتن تأسیسات انباری، به‌هدر رفت. این نفت به دریای خزر ریخت و برای همیشه از کف انسان بیرون رفت.»

در گذران این سال‌ها، خاویار در سن پیتربورگ و اروپای غربی کمیاب شد زیرا ماهی‌های استروژن که از رودخانه ولگا به سمت دریای خزر مهاجرت می‌کنند بر اثر لکه‌های شناور نفتی مسموم شدند و مردند. سواحل دریای بزرگ داخلی انباشته از پرندگان مرده یاد رجال مرگ شد. انگورها، بر اثر سوختن دود نفت،

1 - Bakinskiya Izvestia

2 - Gusher

3 - Bailov

4 - bibi Eilat

۵ - يك پوت (Pud - Poud - Poood) تقریباً معادل ۳۶/۱۱۳ رطل است - م

برشاخه درختان مو خشك شدند زیرا دود نفت باوزش هربادی به حرکت درمی آمد.

صاحبان امتیاز نفت باکواصلاً توجهی به این مشکلات نداشتند. خاویار و شراب که فرآورده های محلی بی بی ایلات بود به آسانی در بازار بدست می آمد، اما صاحبان امتیاز نفت غذاهای خارجی را ترجیح می دادند. پاته جگر چرب^۱ و شامپاین را از فرانسه وارد می کردند زیرا باکوپایتخت آذربایجان روسیه به صورت یکی از شهرهای اشرافی جهان درآمده بود. صاحبان چاه های نفت صاحب ثروت کلانی شده و در استفاده از این ثروت با آورده درنگ نمی کردند. خانه های بزرگی در ساحل و کاملاً دور از دود نفت و میدان های نفت خیز ساخته شدند. مهندسان فرانسوی و آلمانی را به باکو آوردند تسابه آرزوهای آنان جامه عمل پوشانند. یکی از این صاحبان امتیاز سراسر سطح خانه خود را باورق طلا پوشانید و داخل آنرا با مرمر ارغوانی رنگ ساخت ایتالیا که دارای طلای ناب بود تزئین کرد. برخی از میلیونر های باکو شوخ طبع هم بودند. در بین آنان يك قمار باز کهنه کار بود که نمای بیرونی خانه خود را بشکل يك دسته ورق بازی، یعنی يك سر باز خشت و يك شاه گشیزی و يك بی بی دل و يك آس پیک، تزئین و نقاشی کرده بود. ثروتمندان تاتار آرزوهای اشرافی خود را با ساختن حمام های خصوصی جلوه گر ساختند. کف این حمام ها از مرمر و لاجورد اصل^۲ بود. دختران با کره و پسران جوان را از دهکده های چرکس عثمانی می آوردند تا ضمن گرفتن حمام بخار، از لذت جنسی نیز برخوردار شوند. باکو بصورت پاتوق زنان هرزه پارسی و آلمانی و مجاری درآمد. جواهر فروشان خیابان صلح^۳ پاریس به باکو یورش بردند تا با گشایش جواهر فروشی های خود، الماس ها و یاقوت های خویش را به نمایش بگذارند.

یکی از میلیونرهای پر زرق و برق باکو ارمنی بود بنام الکساندر ماتتاچوف^۴

1 - Paté De Foie Gras

2 - Lapis lazuli

۳- خیابان صلح (Rue De La Paix) از خیابانهای قدیمی و معروف پاریس است -م

4 - Alexander Mantachoff

که ضیافت‌های باشکوهش روزهای پی‌درپی ادامه داشت و اشتهای او به غذا و شراب وزن و نیز رفتار خشونت آمیزش زبانش را خاص و عام بود. در عکسی که از او در اتحادیه مالکان محلی نفت گرفته شده و هنوز موجود است، وی بالباس رسمی بسامدادی و مرسوم آن زمان دیده می‌شود. یک شنل ابریشمی سیاه با آستر سفید به تن کرده و پوتین‌های بلند و وا کس زده سوار کاریش از زیر شلواردیده می‌شود. شلاق‌ی در دست دارد و حالت صورت پرریش‌اش از خودپسندی و ماجراجویی‌اش حکایت می‌کند. مانناچوف بخود می‌بالید که هرگز از زن‌ها سیر نمی‌شود و با داشتن چاقو و شلاق یامشت‌های استوارش، شکست ناپذیر می‌باشد. از هوسرانی‌های زیاد خود احساس کمترین گناهی نمی‌کرد، و تکیه کلامش این بود: « فقط آدم‌های ضعیف خوب هستند زیرا آنقدر قوی نیستند تا بد باشند.»

وضع اسفبار کارگران صنعت نفت باکو

تاجائی که به باکو مربوط می‌شد، گفته مانناچوف درست بود. بومیان تاتار و دهاتی‌های گرجی که برای صاحبان امتیاز نفت کار می‌کردند، طبقه ضعیف را تشکیل می‌دادند. در شرایط خفت‌باری می‌زیستند و کار می‌کردند. محل زندگی آنان از یک رشته کلبه‌های چوبی تشکیل می‌شد که در منطقه‌ای در ده میلی باکو قرار داشت و آنرا شهرک سیاه^۱ می‌نامیدند. این منطقه در نزدیکی چاههای نفت بود و فوران آن خیابان‌ها و خانه‌های آنان را پیوسته خیس می‌کرد. هوا انباشته از بوی گند نفت و مدفوع بود. در برابر ساعات طولانی کار، دستمزد کم می‌گرفتند. مواد غذایی خود را از فروشگاههای قدیمی می‌خریدند. شرایط زندگی کارگران در آن روزگار شبیه وضع سیاهان در افریقای جنوبی در زمان کنونی بود. از حق زندگی با همسران خود محروم بودند و رفت و آمدشان در منطقه نفتی محدودیت‌هایی داشت. نیازهای جنسی آنان را زنان روسپی بر آورده می‌کردند که هر هفته با گاری از روسپی خانه‌های تفلیس و باطوم راهی آنجا می‌شدند. دسترنج هفتگی خود را در مشروب فروشی‌هایی خرج می‌کردند که شراب و ودکای ارزان قیمت

می فروخت. هر گونه طغیان و قیام کارگران که برای بهبود شرایط زندگی شان صورت می گرفت، توسط قزاق‌هایی که از سوی صاحبان چاه‌های نفت اجیر شده و حکم ارتش خصوصی را داشتند، به گونه دد منشانه‌ای سرکوب می شد. قزاق‌ها سوار بر اسب به میان قیام کنندگان می تاختند و با شلاق و شمشیر به جان آنها می افتادند و سردهسته قیام کنندگان را جلوی چشم دیگران شلاق می زدند.

میلیون‌های باکو با بهره کشی از این بردگان بینوا و زحمتکش توانستند صنعت نفت باکو را پایه‌ریزی کنند، صنعتی که توانست برای نخستین بار با شرکت نفت نیرومند استاندارد اوپل امریکا به رقابت برخیزد و انحصار آن شرکت را در فروش پارافین درهم بشکند. در آغاز کار، میدان نفت خیز متعلق به برادران نوبل نخستین میدان نفتی بود که به صادرات نفت پرداخت و این کامیابی زائیده سه دلیل بود: (۱) دارای نقاله‌هایی بودند که با حرکت بر روی خط آهن، نفت سفید را از دریای خزر و با گذشتن از سراسر شمال روسیه به دریای بالتیک می‌رساند، (۲) از میدان نفتی خود به سرخط آهن لوله نفتی کشیده بودند و در نتیجه می‌توانستند مقدار زیادی نفت را با هزینه ارزان حمل کنند، (۳) رابرت نوبل شیمی‌دان از درصد سو لفور زیاد نفت باکو کاست و کاری کرد تا نفت باکو مانند پارافین امریکائی بسوزد. سپس برادران روتشیلد^۱ از پاریس آمدند تا وضع برادران نوبل را از نزدیک ببینند. آنها به این نتیجه رسیدند که بهترین راه برای درهم شکستن انحصار برادران نوبل در باکو، و نیز انحصار استاندارد اوپل در اروپا، یافتن یک راه ارزانتر حمل و نقل نفت می‌باشد که جایگزین راه طولانی و پرخرج بالتیک شود. از این رو پیشنهاد کردند که در برابر گرفتن سهامی در میدان‌های نفت خیز باکو، سرمایه خود را در ساختن راه آهن باکو - باطوم بکارند. این راه آهن از میان گلوگاه منطقه‌ای می‌گذشت که دریای خزر را از دریای سیاه جدا می‌ساخت. تانکرهای نفتی می‌توانستند نفت را از باطوم و از راه داردانل به اروپا، و به ویژه به پالایشگاه برادران روتشیلد در بندر تریست^۲ در شمال ایتالیا حمل کنند. با گذشت یک سال از به کار افتادن این راه آهن، برادران

1- Rothschild brothers

2- Trieste

نوبل نیز ناگزیر شدند از آن استفاده کنند. سالانه ده میلیون تن نفت تولید شده در باکو توسط این خط آهن حمل می‌شد. شرکت استاندارد اویل دیگر يك تولید کننده شماره يك نفت به شمار نمی‌آمد و میلیونرهای باکو ثروتمندتر از گذشته شده بودند. اما، ناگهان این صنعت پررونق به کشتارخونی انجمید.

کشتار آرامنه باکو

در میان صاحبان امتیاز نفت در باکو، فقط برادران نوبل و چند تازه وارد اروپائی بودند که اقدام به بهبود شرایط فلاکت بار زندگی کارگران محلی کردند. يك رشته خانه‌های بهداشتی بنام شهرک سفید^۱ برای کارگران ساختند. وضع غذای کارگران بهتر شد و رفت و آمد آنان در منطقه محدودیتی نداشت. حتی به برخی از کارگران اجازه دادند تا با همسر و خانواده خود زندگی کنند. لکن این اقدامات که در جهت بهبود شرایط زندگی کارگران صورت گرفت با خشم فراوان صاحبان امتیاز تاتار و ارمنی روبرو گردید، خصوصاً که کارگران آنان نیز از کارفرمایان خود می‌خواستند تا از همان تسهیلات برخوردار شوند. شهردار باکو يك تاتار بی‌رحم به نام «دسپوت زنوویس»^۲ بود، نامی که با خوی وی جور درمی‌آمد. وی شاهزاده «گالیتزین»^۳ نایب السلطنه باکو را راهنمائی کرد تا کارگران را از خواسته‌هایشان بازدارد و راه حل مناسبی را پیش پای او گذارد. شایعاتی در سراسر مناطق کارگر- نشین پخش شد که آرامنه در صدد هستند تا مساجد تاتارها را خراب کرده و زنان آنان را بربایند و آذربایجان روسیه را به ایران برگردانند. برای دامن زدن به این شایعات، يك ترور نمایشی و طبعاً نافرجام نسبت به جان نایب السلطنه تدارک دیده شد. هنگامی که شاهزاده در مرکز باکو با کالسکه خود در حرکت بود، مورد سوء قصد قرار گرفت.

نمره این ترور يك رشته کشتارهای همگانی بود که در چهره قتل‌عام‌های

1- White Town

۲- Despot Zenovitz به معنای زنویس مستبد است - م

3- Prince Galitzin

وحشتناک سال ۱۹۰۵ بروز کرد. صدها نفر از ارامنه با کسو و آذربایجان به گونه ددمنشانه‌ای قتل‌عام شدند. تاتارها و گرجی‌های تجاوزگر زنان و همسران ارامنه را به اسارت بردند. نیروهای فزاق را به آنجا گسیل داشتند تا کشتار را متوقف سازند، اما قزاقها که با تاتارها همدل بودند به جای متوقف کردن کشتار همدست تاتارها شدند.

اوضاع به شدت وخیم شد و حکومت نظامی در باکو اعلام گردید. تاتارهای خشمگین نه تنها ارامنه را می‌کشتند (که دولت روسیه به این موضوع اهمیتی نمی‌داد) بلکه کوتاه زمانی بعد خشم خود را متوجه چاه‌های نفت باکو کردند. تعداد خرابکاری‌ها در میدان‌های نفتی فزونی گرفت و مخازن نفت زیادی دستخوش آتش‌سوزی شد. شبه جزیره آبخوران یکبار دیگر بشکل اخگرهای آتش درآمد، اما این بار دست انسان در این آتش‌سوزی‌ها دخالت داشت.

ارامنه به صورت گروهی از باکو فرار می‌کردند تا پناهگاهی برای خویش بیابند و هنگام فرار کشته می‌شدند. صاحبان امتیاز نفت که ارمنی بودند، به کشتی‌های خصوصی خود سوار شدند و راهی دریای خزر گردیدند. مانناچوف هم در شمار آنان بود. برخی از مردم ارامنه برای این که خود را به این کشتی‌ها برسانند، به داخل آب پریدند و شنا کردند، اما وقتی خواستند سوار کشتی شوند بگونه دد - منشانه‌ای کشته شدند. هنگامی که مانناچوف با کشتی خویش با کورا ترک می‌گفت می‌توانست شعله‌های آتش و دود غلیظ و سیاهی را ببیند که از چاه‌های نفت او در ساحل آبخوران زبانه می‌کشید. مانناچوف یک محموله طلا با خود آورده بود تا برای روز مبادا آنرا فروخته و زندگی خود را بگذراند. وقتی مانناچوف با کشتی خود به سوی بندر انزلی (در ایران) می‌رفت تا از آنجا راهی اروپا شود، نگرانی درباره آینده خود نداشت. اما صدها هزار ارمنی دیگر باکو از چنین خوشبختی بی‌نصیب بودند و در خیابان‌ها و خانه‌های باکو کشته می‌شدند.

سرانجام لهیب‌های سرکش آتش در باکو به خاموشی گرائید و ساختمانهای خراب شده از نو ساخته شد و تولید نفت به تدریج آغاز شد. کارگران رادوباره به محلات اقامت خود باز گردانند و چندماه بعد وضع زندگی کارگران کمی بهتر

گردید. چون بیشتر ارامنه صاحب امتیاز نفت در باکو نبودند، از اینرو چاههای نفت آنان یا بین مالکان تاتار تقسیم شد یا از نو به برادران روتشلید و نوبل و سرمایه‌داران انگلیسی و آلمانی فروخته شد. زندگی در باکو برای مدتی امن گردید لکن از زندگی پر زرق و برق در ویلاهای دریای خزر کاسته گردید. سه سال بعد، باکو از نو شکوفا شد و صاحب ویلاهای بزرگتر و اشرافی‌تر از گذشته گردید. صاحبان چاههای نفت بیشتر از گذشته به ولخرجی پرداختند. اما در اعماق اردو گاههای کارگری تحولی در جریان بود. کارگرانی که در باکو کار می‌کردند، به خواندن کتاب پرداخته و بانمایندگان^۱ مسکو و سن پترزبورگ^۲ به گفتگو نشسته بودند. این نمایندگان برای کارگران سخنرانی می‌کردند و از آنها می‌خواستند که به صورت مزدور کار فرمایان، خون آشام درنیایند. در میان کمونیست‌های گرجی که در باکو کار می‌کردند عموی ژوزف استالین و شخص اناستاس میکویان^۳ (که سالها بعد رئیس جمهور شوروی شد) وجود داشتند.

در سال‌های بعد اعتصابات و خرابکاری‌هایی در میدان‌های نفت خیز باکو روی داد. دسته‌جات یاغی به مسافران حمله می‌کردند و آنها را به گروگان می‌گرفتند، لکن خشونت‌های نژادی به ندرت صورت می‌گرفت. گردانندگان حوزه‌های حزبی^۴ به کارگران اندرزمی دادند که شکیباباشند تا در زمان مناسب صاحبان امتیاز نفت را یکباره و برای همیشه از آنجا بیرون کنند و حکومت تزاری را سرنگون سازند.

سفر گلبنکیان به باکو

در دهه ۱۸۸۰ که صنعت نفت باکو در اوج شکوفائی خود بود و الکساندر مانتاچوف سلطان ماجراجوی شبه جزیره آبخوران به شمار می‌رفت؛ مرد جوانی

۱- منظور از نمایندگان در اینجا، نمایندگان اعضای حزب سوسیال دمکرات روسیه است که بوسیله پلخانف تأسیس گردیده بود - م

2-Anastas Mikoyan

۳- حوزه (Cell) در احزاب سوسیالیست و کمونیست عبارت است از کوچکترین واحد سازمانی که در آنجا افراد به بحث‌های سیاسی می‌پردازند - م

از اهالی عثمانی به باکو آمد تا با مانناچوف دیدار کند. آنچه که این مرد جوان دید و شنید و آزمود، تأثیر پایداری در وی بجای گذارد و این تأثیر را به صنعت نفت خاورمیانه نیز انتقال داد.

نام این مرد جوان «گالوست سرکیس گلبنکیان»^۲ و نوزده سال بیشتر نداشت. وی مانند میزبانش ارمنی بود. پدرش که به نفت باکو علاقه داشت نفت سفید قسطنطنیه را صادر می کرد و در کار خود موفق بود بطوری که توانست فرزندش را برای فراگرفتن زبان خارجی به فرانسه، و برای تحصیل در رشته فنی به انگلستان، گسیل دارد. گلبنکیان که در آن زمان کمتر از بیست سال داشت پول پدر را درست خرج کرد و به دلیل شوق زیاد به تحصیل و ذکاوت سرشار، توانست مدارج علمی و مهندسی را در کالج کینگ^۳ لندن با موفقیت بگذراند. پدرش نیز که می خواست به خاطر کامیابی پسرش به او جایزه بدهد، وی را راهی باکو و شبه جزیره آبخوران و موصل کرد (که در آن زمان متعلق به عثمانی بود). این ارمنی جوان وقتی به باکو آمد با برادران نوبل دیدار کرد و از تأسیسات نفتی آنان بازدید نمود. سپس به سراغ يك ارمنی رفت که صاحب امتیاز نفت بود. مانناچوف پرهیبت که سبیل بزرگی داشت و به معنی واقعی مرد تنومند و غول پیکری بود، از قیافه بساریک و لحن نرم و نگاه جستجوگر میهمان خویش زیاد خوشش نیامد. فقط يك روز او را به تماشای چاههای نفت و پالایشگاههای خود برد و سپس از زبردستان خود خواست تا گلبنکیان را راهنمایی کنند. زبردستان مانناچوف پس از بازگشت، به او گزارش کردند که گلبنکیان با دیدن میدانهای نفتی اصلاً اظهار عقیده ای نکرد و حتی وقتی شاهد فوران يك چاه نفت بود حرفی نمی زد اما مرتب یادداشت برمی داشت. وقتی مانناچوف او را به کاخ خود در ساحل دریادعوت کرد مرد جوان ثابت کرد که بر خلاف ظاهر آرام و ساکتش، آدم زیاد درون گرائی نیست زیرا از دیدن وسائل [گران قیمت] کاخ بسیار لذت می برد. در یکی از ضیافت های با شکوه میزبانش که مسابقه

1- Galouste Sarkis Gulbenkian

2- King's College

سوارشدن براسب لخت و گرفتن کشتی و زور آزمائی برگزار می شد و میهمانان ارمنی، تاتارمایل به شرکت در آنها بودند، گلبنکیان علاقه ای به این کار نشان نداد. البته، هر چیز دیگری را که میزبانش باو عرضه کرد، باطیب خاطر پذیرفت. غذاهای اشرافی را که از خارج وارد شده بود با میل نوش جان کرد. شراب و شامپاین گوارا را نوشید. آکروبات ها و شعبده بازان ورقاصان خارجی را که مانتاچوف برای سرگرمی میهمانانش از خارج آورده بود، تشویق کرد. شیوه زندگی مانتاچوف کاملاً متفاوت از زندگی ریاضت مآبانه خانواده گلبنکیان در قسطنطنیه بود. مانتاچوف به وی آموخت که آدم با داشتن پول زیاد چه کارهایی می تواند بکند و گلبنکیان را با لذت جنسی آشنا ساخت.

گالوست سرکیس گلبنکیان پس از بازگشت به قسطنطنیه، خاطرات خود را از این سفر به رشته تحریر درآورد که در سال ۱۸۹۲ با عنوان، یادگارهای سفر به ماوراء قفقاز و شبه جزیره آبشوران^۱ انتشار یافت. این کتاب که در واقع تحقیقی مستقیم و جدی درباره مردم این دیار و صنعت نفت آنجا بود، بسیار مورد توجه قرار گرفت. لکن گلبنکیان برای همیشه با نفت به عنوان یک فرآورده ملموس و دارای رایحه بد بدرود گفت. تقدیر بر این بود که او یکی از قدرتهای بزرگ نفتی جهان شود و در سایه این موهبت در شمار ثروتمندان بزرگ جهان درآید. اما از رایحه نفت چنان بیزار شده بود که هرگز فراتر از مخزن بنزین اتوموبیل خود نرفت. هرگز به بازدید از میدانهای نفت خیز نپرداخت زیرا نیازی به این کار نداشت. تجربه باکو و آبشوران و موصل به وی آموخته بود که نفت چه شکل و رایحه ای دارد. از مانتاچوف فراگرفته بود که داشتن امتیاز نفتی می تواند قدرت و ثروت کلانی را نصیب انسان سازد و همین آگاهی ها برای او کافی بود. لذا از هنگامی که نوزده سال بیشتر نداشت عزم خود را استوار کرد تا در صنعت نفت صاحب ثروت شود، بی آنکه به راستی ماده چرب نفت را بر انگشتان خویش احساس نماید.

فصل دوم

ویلیام ناکس دارسی : صاحب امتیاز غایب نفت ایران

بیشتر صاحبان امتیاز نفت خاورمیانه که پس از میلیونرهای باکو راهی خاورمیانه شدند، برخلاف سلیقه میلیونرهای باکو و نیز همچون گلبنکیان، از رایحه نفت بیزار بودند و تا جایی که امکان داشت خود را از دود و دم این کالای پرارزش که آنان را ثروتمند ساخته بود به دور نگاه می‌داشتند و ویلیام فاکس دارسی^۱ نمونه این افراد به‌شمار می‌رفت. در تاریخ رسمی نفت انگلستان هنگام صحبت از مشارکت بزرگی که با زرنگی دارسی نصیب این کشور شد، از دارسی چنین یاد شده است، «پدر صنعت نفت خاورمیانه»^۲. در یک گزارش فرانسوی درباره منشأ این صنعت، تصویر دارسی در بیابانهای جنوب غربی ایران این گونه ترسیم شده است : با جدو جهد در جستجوی نفت است، زیر لب دعا می‌کند و دور بین مهندسی‌اش را بروی شانه‌اش انداخته است. نویسنده این شرح می‌نویسد، «چهره پرچین و چروک دارسی زیر آفتاب سوزان بیابانهای ایران خشک شده و رنج کشیده به نظر می‌آید. اما هنوز به‌خداوند ایمان دارد و در هدف خود پا بر جاست. بیش از پیش در برابر شمایل عیسی مسیح بر روی صلیب، زانو می‌زند و به جستجوی خود ادامه می‌دهد»^۳. واقعیت

1- William Knox D'arcy

۲- ماجرای نفت اثر هنری لانگ هرست - نویسنده.

۳- جنگ مخفی بر سر نفت اثر آنتونی زیشکا - نویسنده.

این است که پای داری هر گز به خاک ایران نرسید و هیچ گاه میدان‌های نفت خیزی را ندید که وی را «پدر صنعت نفت خاورمیانه» کرد. تنها سفر وی به خاورمیانه یک گشت و گذار دوروزه به قاهره و دیدن اهرام ثلاثه بود، و این گشت و گذار هنگامی صورت گرفت که داری با کشتی خود از استرالیا راهی انگلستان بود و از میان کانال سوئز می‌گذشت. این سفر موقعی صورت گرفت که داری حتی نمی‌توانست رویای سرمایه‌گذاری در صنعت نفت خاورمیانه را در سرش بیوراند. حتی تردید وجود دارد که وی هرگز یک بشکه نفت خام را دیده باشد. داری از آغاز تا پایان مشارکت نفتی خود در ایران، یک صاحب امتیاز غایب به‌شمار می‌رفت.

ماجرای امتیاز نفتی داری در ایران

از سوی دیگر، جای چون و چرا نیست که چنانچه ویلیام ناکس داری مخاطره کشف نفت در ایران در سال ۱۹۰۱ را پذیرا نشده بود، بهره‌برداری از میدان‌های نفت خیز ایران به مدت یک نسل به تعویق می‌افتاد و مسیر سیاست‌های پراتوری بریتانیا به گونه چشم‌گیری دگرگون می‌شد. از مدت‌ها پیش همه می‌دانستند که نشانه‌هایی از وجود نفت در جنوب غربی ایران دیده شده است زیرا رسوخ نفت به سطح زمین و شعله‌های گازی که در طول دریای خزر و به سمت شمال [در باکو] مشاهده شد، در ایران نیز به چشم می‌خورد. در سال ۱۸۷۲ بود که یک انگلیسی به نام «بارون جولیس دروینر» (که بعدها خبرگزاری را با نام خود بنیان نهاد) امتیاز بهره‌برداری از نفت در سراسر ایران را بدست آورد، اما هنگامی که قصد بهره‌برداری از آن را داشت، قرارداد امتیاز لغو گردید.^۲ در سال ۱۸۹۷، امتیاز استخراج نفت ایران به گروه

1- Baron Julius de Reuter

- ۲- خبرگزاری رویتر در اکتبر سال ۱۸۵۱ در لندن تأسیس شد و رویتر سرویس کبوتران نامه‌بر را بین فرانسه و آلمان برقرار کرد. در مرحله بعد، اخبار سراسر جهان را به روزنامه‌های لندن می‌رساند (به ویژه روزنامه تایمز). - م
- ۳- در سال ۱۸۷۲ (برابر با ۱۲۸۹ قمری و ۱۲۵۱ شمسی) و در دوران صدارت

دویال داچ شل^۱ پیشنهاد شد^۲. اما این شرکت که عمدتاً از نفت اینداس شرقی^۳ بهره‌برداری می‌کرد و چون شایعاتی شنیده بود که شرکت استاندارد اویل (رقیب نیرومند آن) در نظر دارد با برهم زدن قراردادهای خود با تولیدکنندگان نفت باکو در زمینه حفظ قیمت نفت، به یک جنگ شدید در کار پائین آوردن قیمت نفت دست بزند، لذا از پذیرش پیشنهاد استخراج نفت ایران خودداری کرد. رویال داچ شل در جستجوی منابع جدید نفت بود تا در هنگام مبارزه شدید خود در آینده، از ذخایر کافی نفت برخوردار باشد. اما پس از کمی بررسی، پیشنهاد ایران را رد نمود زیرا آن را بسیار پر مخاطره و پرخارج می‌دانست (دولت ایران ۳۰/۰۰۰ لیره پیش پرداخت مطالبه می‌کرد).

عمر این پیشنهاد به سر رسید و علاقه به نفت ایران فروکش کرد. دو سال بعد بود که دو کاشف فرانسوی، یعنی ژاک دوموگن باستانشناس^۴ و ادوآد کوته^۵ (زمین

← میرزا حسین خان سپهسالار، امتیازنامه بزرگی با بارون جولوس روتیر انگلیسی امضاء گردید که قسمتی از آن مربوط به استخراج نفت در ایران بود. این امتیاز در جریان «نهضت تنباکو» کلاً لغو گردید. در سال ۱۸۸۹ که ناصرالدین شاه عازم سومین سفر خود به اروپا بود، امتیازبانک شاهنشاهی را به روتیر داد و حق استخراج نفت نیز در آن گنجانیده شده بود. سپس بانک یاد شده این امتیاز را به یک شرکت انگلیسی به نام «شرکت معادن ایران» واگذار کرد. این شرکت چند سالی در ایران فعالیت کرد اما به دلیل کمبود سرمایه و عدم موفقیت تعطیل گردید و موضوع امتیاز نفتی روتیر منتفی شد - م

1- Royal Dutch Shell

۲- در مورد پیشنهاد اعطای امتیاز به شرکت یاد شده، در منابع موجود سیاسی و نفتی ایران سابقه‌ای موجود نیست و احتمال دارد که مذاکرات در پشت پرده صورت گرفته باشد - م

۳- اینداس شرقی (East Indies) نام قدیمی «مجمع الجزایر مالایا» می‌باشد که در گذشته در شمار مستملکات هلند و به «اینداس شرقی هلند» معروف بود. امروزه، این منطقه قلمرو دولت اندونزی را تشکیل می‌دهد - م

4- Jacques de Morgan

5- Edward Cotte

شناس) درسفرهای اکتشافی خود به قلمرو کوهستانی ایلات بختیاری، گزارشات روشنی درباره شواهد وجود منابع سرشار نفت در این ناحیه دادند. این دو نفر با مشارکت یک ژنرال ایرانی به نام «آنتوان کتابچی خان»^۲ که ساکن پاریس و در گذشته رئیس گمرک تهران بود، شرکتی را برای امکان بهره برداری از نفت ایران تأسیس کردند. شرکت تصمیم گرفت تا کتابچی خان را برای مذاکرات مقدماتی قبل از کسب امتیاز به تهران بفرستد.^۳

اما برای خریداری این امتیاز و سپس سرمایه گذاری مالی در عملیات آن، چه کسی می بایست سرمایه خود را عرضه کند؟ بخت و اقبال به سراغ این دو فرانسوی آمد و در پاریس به دیدار سر دمووندولف^۴ وزیر مختار سابق بریتانیا در تهران نایل شدند که برای مرخصی به پاریس آمده بود. از او خواستند که آدم پولدار و پردل و جرأتی را برای این کار به آنها معرفی کند، و درموندولف پاسخ داد:

«من این آدم را می شناسم و شما را به لندن به نزد اومی برم»^۵.

از قضای روزگار، درموندولف یک هفته پیش در ضیافت شامی در لندن با

۱- ژاک دومورگان سالها در منطقه شوش مشغول کاوش برای کشف آثار باستانی ایران بود. وی پس از بازگشت به فرانسه، مقاله ای در مجله معادن (Les Annales Mines) به رشته تحریر درآورد و راجع به وجود نفت در غرب و جنوب غربی ایران شرح مفصلی نوشت. - م

۲- کتابچی خان ارمنی، برخلاف نوشته نویسندگان غربی، سمت نظامی در قشون ایران نداشت و صرفاً رئیس گمرک تهران بود. - م

۳- کتابچی خان پس از خواندن مقاله ژاک دومورگان و اطمینان از اینکه نفت در این نواحی وجود دارد، به پاریس رفت و در دیدار با درموندولف مشاهدات خود در مورد وجود نفت در ایران و مقاله ژاک دومورگان را برای وی بازگو کرد. اعزام کتابچی خان به ایران (به همراهی ماریوت زمین شناس) در سال ۱۹۰۱ و پس از انجام مذاکرات با داری صورت گرفت. - م

4- Sir Henry Drummond Wolf

۵- البته شرکت قول داده بود که چنانچه این کار با کامیابی قرین شود، حق و حساب وزیر مختار سابق انگلیس در تهران را «فراموش نخواهد کرد» - نویسنده

میزبان استرالیائی^۱ خود به نام ویلیام ناکس داری آشنا شده و تحت تأثیر شخصیت وی قرار گرفته بود. داری در واقع آدم با شخصیتی بود. وی که حرفه اصلی اش بانکداری بود، هیکل بزرگ و چاقالو و سبیل بزرگی داشت. همسر زیبایش «نینا»^۲ جواهرات گران قیمتی به خود آویزان کرده بود. داری میلیونها لیره ثروت خود را از راه استخراج طلا در معدن معروف «مورگان» واقع در «کوئینزلند»^۳ استرالیا به دست آورده بود^۴. جالب این است که داری هرگز معدن طلای خود را ندیده بود و فقط سرمایه اش را در اختیار «برادران مورگان»^۵ گذارد که برای بهره برداری از معدن به پول اونیا داشتند. این سرمایه گذاری میلیونها لیره سود خالص را نصیب داری کرد و با این ثروت کلان به لندن رفت تا از مواهب این سرمایه گذاری خوش اقبال خود بهره مند شود. کوتاه زمانی بعد، نام داری در محافل اشرافی لندن زیاد شنیده می شد زیرا ضیافت های با شکوهی را در خانه خود واقع در میدان گروسونود^۶ می داد. در یکی از این ضیافت ها، نلی ملیبا^۷ و انریکو کاروسو^۸ دو خواننده بزرگ اپرای آن عصر، به آواز خواندن در هنگام صرف شام پرداختند.

۱- برخی از نویسندگان داری را استرالیائی و گروهی انگلیسی دانسته اند. واقعیت این است که داری در سال ۱۸۴۹ در شهر نیوتون ابوت (Newton Abbot) واقع در ایالت دونشایر (Devonshire) انگلستان به دنیا آمد و در هفده سالگی به اتفاق پدرش که وکیل دادگستری بود به استرالیا مهاجرت کرد - م

2- Nina

3- Queensland

۴- براساس يك داستان، هنگامی که داری در دارالوکاله پدرش کار می کرد، روزی یکی از مشتریان تکه سنگی را بدو نشان داد و گفت که آنرا از کوهی در نزدیکی محل اقامت خود کنده است. این تکه سنگ طلا باعث کشف معدن طلای مونت مورگان گردید و داری در آن سرمایه گذاری کرد و ثروتمند شد. - مترجم

5- Morgan Brothers

6- Grosvenor Square

7- Nellie Melba

8- Enrico Caruso

سیاستمداران، زنان سرشناس لندن و اشراف به‌خانه او هجوم می‌بردند تا از غذا، پذیرائی، دیدار میهمانان زن دلفریب که جوهرات زیادی را به‌خود آویزان می‌کردند و نیز خلق و خوی مهربان و دوست داشتنی میزبان بهره‌مند شوند.

داری از کامیابی اجتماعی خود خرسند به‌نظر می‌رسید. پس از خوردن شام که گفتگو بین میهمانان آغاز شد، یکی از میهمانان درباره خریدن اتوموبیل جدید داری سر بسر او گذارد و گفت که درشکه بدون اسب، که پر سرو صدا و پردود است، هرگز نمی‌تواند جای یک درشکه دو اسبه را بگیرد. داری به‌او پاسخ داد، «تصور می‌کنم شما در اشتباه هستید. من معتقدم که در آینده اتوموبیل انقلابی در وسایل حمل و نقل به‌وجود خواهد آورد و ماشین‌های بدون اسب برای حمل مسافران و بار به‌کار خواهد رفت. این جریان هم‌اکنون در امریکا در شرف تکوین است و به‌زودی به‌سایر نقاط جهان متمدن نیز سرایت خواهد کرد». در این هنگام بود که درموندولف گفته داری را کامل کرد و گفت، «آری، اما نه بدون نفت که نیروی محرکه اتوموبیل است. و اگر قرار باشد دنیا انباشته از درشکه‌های بدون اسب شود، نفتی که باید به‌مصرف سوخت آنها برسد از کجا بدست خواهد آمد؟». داری پاسخ داد، «ما باید نفت بیشتری را در زیرزمین بیابیم و بهره‌برداری کنیم. نفت در آنجاست... ما باید زمین را حفاری کنیم.»

این تصویری که داری از قوه محرکه و وسایل نقلیه در عصر جدید در ذهن خود داشت، سبب شد تا میلیونر استرالیائی با طیب خاطر به‌دیدار و گفتگو با ژاک دومرگان به‌نشیند. البته شباهت نام وی با برادران مورگان که داری را به‌ثروت رسانده بودند، نیز در این کار مؤثر افتاد. درموندولف مورگان را به‌او معرفی کرد و داری کوتاه زمانی بعد از آشنائی با این باستان‌شناس فرانسوی، سراپا شوروشوق شد. حاصل این گفت‌و شنود و گفتگوهای دیگری که در پی آن آمد، این بود که داری با سرمایه‌گذاری در این طرح موافقت کرد. اما جانب احتیاط را از دست نداد و پسر عموی منشی خود آقای آلفرد ماریوت^۱ را در فوریه ۱۹۰۱، به

همراهی يك زمین‌شناس به نام پرلز^۱ [و کتابچی خان] به تهران فرستاد تا گزارش‌های فنی را درباره امکان وجود نفت در منطقه اکتشاف شده به وسیله مورگان [حوالی قصر شیرین و شوشتر] تهیه کنند. از ماریوت خواست تا درباره گرفتن امتیاز نفت به مذاکره با مقامات ایرانی پردازد، اما تأکید کرد که به کسی رشوه ندهد.

مذاکرات ماریوت با صدراعظم مظفرالدین شاه [امین‌السلطان] به خوبی پیش رفت^۲ و امین‌السلطان وعده داد که گزارش مساعدی در این زمینه به شاه بدهد. اما چون معلوم شد که رشوه‌ای در کار نیست، لذا صدراعظم در بازار تهران شایع کرد که انگلیسی‌ها می‌خواهند در ایران امتیاز نفت بگیرند. وزیر مختار روسیه در ایران بیدرننگ اعتراض کرد و تهدید کرد چنانکه چنین امتیازی به انگلستان داده شود، دولت روسیه که با ایران مرز طولانی دارد دست به اقدامات تلافی‌جویانه خواهد زد، و در عین حال پافشاری کرد که اگر قرار باشد امتیاز نفتی داده شود فقط روسیه حق داشتن آنرا دارد.

امین‌السلطان رشوه می‌خواست

بدین‌سان به نظر می‌رسید که طرح داریسی در شروع کار شکست خورده است. اما پسر عموی منشی اش آدم زرنگی بود. ماریوت دوباره به دیدن صدراعظم رفت و این بار سرکیسه را شل کرد و پیشنهاد نمود که در صورت امضای قرارداد، ۱۰/۰۰۰ لیره به او رشوه بدهد. هیچ پرسشی درباره چگونگی امضای قرارداد نشد، اما صدراعظم که برای نخستین بار به این موضوع علاقمند شده بود، گفت:

– بسیار مایلیم که این کار صورت گیرد، اما افسوس که روس‌ها ساکت نخواهند نشست و اصرار خواهند کرد که هر قراردادی را قبل از امضاء ببینند.

1- H.T. Burls

۲- واقعیت این است که پیشنهاد تهیه شده از سوی کتابچی خان و ماریوت از طرف شاه رد شد زیرا نگران واکنش روسیه بود. لذا، وزارت خارجه انگلستان به هاردینگ وزیر مختار آن کشور در تهران دستور داد تا زمینه مساعد کار را فراهم نماید. از اینرو از ماریوت خواست که با دادن وعده‌های رشوه کار را تسهیل نماید - م

ماریوت در حالی که از جای خود بلند می‌شد، گفت:

– در این صورت...

صدراعظم نوی حرفش دويد

– حال که اوضاع چنین است ما باید ترتیبی بدهیم که روسها هم قرارداد را ببینند و هم نبینند.^۱ صدراعظم با هوش ایران و انگلیسی زیرک عقلشان را روی هم گذاردند و این راه حل را پیدا کردند که آرتور هاردینگز^۲ وزیرمختار جدید بریتانیا در ایران که تسلط کامل به زبان فارسی دارد، نامه‌ای به عنوان وزیرمختار روسیه نوشته و جزئیات این امتیاز را شرح دهد و از وی بخواهد چنانچه به این قرارداد اعتراضی دارند، کتباً اعلام دارند. صدراعظم پیشنهاد کرد که این نامه به فارسی نوشته شود. هاردینگک بعدها درباره این موضوع نوشت:

«صدراعظم می‌دانست که آقای آرگی روپولو^۳ وزیرمختار روسیه نمی‌تواند خط فارسی را بخواند، به‌ویژه اگر به خط شکسته باشد که به دلیل دشواری حتی برای فرزندان آشنا به خط فارسی نیز خواندن آن مشکل است. صدراعظم از طریق جاسوسان خود در سفارت روسیه فهمیده بود که منشی [دبیر] سفارت به نام «استریتر»^۴، که تنها عضو سفارت بود که می‌توانست خط فارسی را بخواند، از زرگنده [محل تابستانی سفارت روسیه] برای چند روزی به بیلاهای کوهستانی اطراف رفته بود. این نامه به زرگنده فرستاده شد و چون خواندن آن مقدور نبود، لذا چند روزی صبر کردند تا استریتر از مسافرت برگردد. وزیرمختار روسیه که نامه را نخوانده بود، هیچ‌گونه اعتراضی به قرارداد امتیاز نفت نکرد و توجهی نیز به این نامه ننمود. از این رو، همه اعضای دولت از تصمیم صدراعظم دایر بر دادن امتیاز نفت به داری جانبداری کردند. آقای آرگی روپولو وقتی با خبر شد چه اتفاقی افتاده است،

۱- به نقل از تاریخ چاپ نشده «شرکت نفت ایران و انگلیس» نوشته هیلاری سن جورج ساندرز، که بیوه وی در اختیار من گذارد - نویسنده

- 2- Arthur Hardings
- 3- Orgy Ropulo
- 4- Stritter

بسیار رنجیده خاطر گردید اما نمی توانست صدر اعظم ایران را به خاطر نبودن اتفاقی مترجم فارسی سفارت ملامت کند. بنابراین وزیر مختار روسیه یگانه راه عاقلانه و عملی را برگزید و قضیه انجام شده را پذیرفت»^۱.

به این ترتیب بود که معامله سرگرفت و در ۲۸ مه ۱۹۰۱ [اوایل خرداد ۱۲۸۱ شمسی] شاه قرارداد اعطای يك امتیاز شصت ساله انحصاری را به داری «به منظور «اکتشاف، بهره برداری، توسعه، و آماده تجارت و حمل و نقل کردن و فروش نفت و گاز و قیر و موم طبیعی در سراسر قلمرو شاهنشاهی ایران»، به استثنای نواحی واقع در مرز شمالی ایران با روسیه^۲، امضاء کرد^۳. مجزا کردن نواحی یاد شده به منظور ساکت کردن روس ها بود. اگر از نواحی استثناء شده صرف نظر کنیم، داری منطقه وسیعی جمعاً به مساحت ۴۸۰/۰۰۰ میل مربع را برای کاوش و تولید نفت در اختیار خود داشت.

ایران در برابر دادن این امتیاز، درخواست داشت که داری مبادرت به تأسیس شرکتی برای بهره برداری از موضوع امتیازنامه در مدت دو سال از تاریخ امضای

۱- يك دیپلمات در شرق، نوشته سر آرتور هاردینگز [صفحه ۲۷۸ متن انگلیسی -

مترجم] - نویسنده

۲- طبق فصل ششم (ماده ششم) این قرارداد، نواحی آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد (گرگان) از حوزه قرارداد استثناء شده بود - م

۳- این قرارداد با عنوان رسمی «امتیازنامه چه موم و نفت طبیعی» به امضاء رسید.

امضای قرارداد در ۲۸ مه ۱۹۰۱ [اوایل خرداد ۱۲۸۱ شمسی برابر با اواسط شعبان ۱۳۱۹] صورت گرفت. پس از امضای قرارداد به وسیله شاه، قرارداد در ماه صفر ۱۳۱۹ [آبان ۱۲۸۱] در وزارت خارجه ایران ثبت گردید و مبادله شد. موضوع امتیاز داری، طبق فصل اول [ماده اول] متن قرارداد اصلی بشرح زیر است :

فصل اول - دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران بموجب این امتیازنامه، اجازه مخصوصه بجهت تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد، در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطاء می نماید - م

قرارداد بنماید^۱. شرکت می‌بایست مبلغ بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره از سهام پرداخت شده شرکت را به دولت ایران تسلیم نماید^۲. همچنین ۱۶ درصد سود خالص شرکت متعلق به ایران بود^۳. دولت ایران اصرار داشت که يك كمیسر [نماینده] دولت شاهنشاهی برای حفظ منافع دولت در این شرکت حضور داشته باشد^۴ و ژنرال آننون کتابچی‌خان را برای این کار تعیین نمود، غافل از اینکه کتابچی‌خان از قبل در شرکت داری عضویت داشت^۵.

داری خوشبخت، این قرارداد امتیاز را در لندن امضاء کرد و به مبارکی آن يك نیم تاج طلائی جدید برای همسرش خرید. ضیافت بزرگی ترتیب داد که در آن لرد کرون وزیر خارجه وقت^۶ و بسیاری از بلند پایگان انگلستان حضور داشتند. سپس چشم انتظار کشف نفت و سودهای بی‌کران حاصل از آن شد که به آسانی به دست نمی‌آمد.

آغاز اکتشاف نفت در ایران

در آغاز کار، زمین شناسان داری به حفاری در جای نامناسب پرداختند. با اینکه ژاك دومورگان درباره «شواهد وجود نفت فراوان» در کوه‌های بختیاری

۱- در فصل نهم (ماده نهم) قرارداد آمده است - م

۲- در فصل دهم (ماده دهم) قرارداد آمده است - م

۳- ماده ده قرارداد - م

۴- ماده یازده قرارداد - م

۵- بطوری که مصطفی فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران (صفحه ۲۵۴) می‌نویسد: کتابچی‌خان حق دلالی خوبی از این معامله گرفت و نماینده داری نزدیک به ده هزار لیره به امین‌السلطان و مشیرالدوله و مهندس‌الممالک [وزیر صنایع] نقداً پرداخت کرد. همچنین بنا به نوشته مصطفی فاتح سهامی معادل ده هزار لیره به اتابک [امین‌السلطان] و پنج هزار لیره به مشیرالدوله و پنج هزار لیره هم به مهندس‌الممالک داد. این سهام در دوران جنگ اول جهانی به اتباع دولت انگلستان فروخته شد - م

۶- لرد کرون (George Nathaniel Curzon) سیاستمدار و وزیر خارجه معروف انگلیس (۱۹۲۵-۱۸۵۹) که کتاب «ایران و قضیه ایران» را نوشته است و بانی قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق‌الدوله بود - م

[منطقه نفتی شوش] سخن گفته بود، اما زمین شناسان منطقه‌ای را پیشنهاد کردند که چند صد میل با غرب ایران فاصله داشت [منطقه چاه سرخ]^۱. این منطقه بدون شک دارای ذخایر نفتی بود لکن کیفیت و کمیت آن امیدوار کننده نبود. فزون بر این، شرایط طبیعی در این منطقه بسیار بد بود. دینوداد^۲ مدیر عملیات داری در ایران، يك انگلیسی پشت کاردار بود که در نقاط دور دست خاور دور به حفر چاه نفت پرداخته بود^۳. رینولدز نیز به نوبه خود يك امریکائی با استقامت به نام «هیرام روزن پلانتر»^۴ را که سابقه حفاری در تگزاس و مکزیکو داشت، به دستکاری خود بسرگزید. اما هیچ يك از آنها خود را برای گردو خاک و دور افتادگی ملال آور و گرمای شدید بیابان‌های ایران آماده نکرده بودند. هر روز در ساعت هفت بامداد، حرارت هوا به ۱۱۰ درجه فارنهایت می‌رسید و در سراسر روز روبه‌فزونی می‌نهاد. افراد قبایل محلی که هیچ گونه پیروی از دولت مرکزی در تهران نداشتند، سوار بر اسب به چادرهای آنان می‌آمدند و باج می‌خواستند. چون رینولدز نیروئی در اختیار نداشت تا آنها را به عقب براند، از اینرو این افراد را به عنوان محافظ استخدام کرد و بخشش زیادی به خوانین قبایل کرد. اما این افراد قابل اعتماد نبودند و به گزارش رینولدز، «خوانین محلی مرتب دسیسه می‌کردند زیرا به قول معروف از کوزه برون همان تراود که در اوست». به اردوی رینولدز دستبرد می‌زدند و با گریز خویش از صحنه، افراد رینولدز را از خشم دیوانه می‌کردند.

روزن پلانتر در آغاز کار از کارگران لهستانی استفاده می‌کرد. اما چون این کارگران غالباً به بهانه تعطیلات مذهبی کاتولیک دست از کار می‌کشیدند، لذا به تدریج آنها را جواب کرد و از کارگران کانادائی و امریکائی استفاده نمود. وی در منطقه چاه سرخ به حفاری چاه جدیدی پرداخت. در ژوئن ۱۹۰۳، گزارش رسمی

۱- چاه سرخ در شمال قصر شیرین قرار داشته و بعدها (۱۹۱۳) در تعیین حدود مرز ایران و عثمانی به کشور اخیر واگذار شد و اینک جزء خاک عراق است - م

2- G.B. Reynolds

۳- وی قبلاً در وزارت «فوائد عامه» هند کار می‌کرد - م

4- Hiram Rosenplaenter

[کار] حکایت داشت که «وقتی به عمق ۱۲۹۲ پائی^۱ چاه رسید، مته‌های حفاری بر اثر برخورد با سنگ سخت و سیاه رنگ آن شکست». حفاران گرفتار ناراحتی‌های ناشی از آب آلوده بودند چرا که هزاران ملخ برای آب خوردن به رودخانه سخوان هجوم می‌بردند، که تنها منبع آب بود، و جسم بساد کرده و مرده‌شان در رودخانه بجای می‌ماند. علاوه بر گرم‌زدگی، افراد از تشنگی و اسهال خونی نیز رنج می‌بردند، و حتی پزشک هندی اردو نیز همین گرفتاری را داشت، «اینک ما پنج اروپائی هستیم که از آفتاب زدگی رنج می‌بریم. دیروز وضع استوارت خیلی بد بود... من خانه‌هایی با دیوارسنگی ضخیم برای حفاران ساخته‌ام، اما حتی در این خانه‌ها نیز حرارت به ۱۲۰ درجه فارنهایت می‌رسد. چون شب‌ها گرم است، افراد به سختی می‌توانند استراحت کنند و کم می‌خوابند. با وجود این شرایط، ما شب و روز بر سرچاه کار می‌کنیم»^۲

داری در لندن دلوایس سرمایه‌اش بود چون برای فرستادن این افراد به ایران و وسایل آنها ۲۵۰/۰۰۰ لیره خرج کرده بود؛ او می‌بایست حق و حساب درموندولف را هم بدهد که کاسه صبرش برای دریافت آن لبریز شده بود؛ و باشراکی گذشته خود هم گرفتاری پیدا کرده بود. از بخت بد، ناگزیر شد سفارشی را که برای خریدن اتومبیل جدید رولزرویس داده بود، لغو کند. یک قسمت از سهام معدن طلای مورگان خود را در نزد بانک به گروگذار تا بتواند از محل حساب جاری خود اضافه برداشت کند. حتی به فکر افتاد که لژ مخصوص خود را در میدان اسب دوانی آسکوت^۳ بفروشد. در آن روزگار، داری تنها کسی بود که در میدان اسب دوانی لژ اختصاصی داشت. اما این فکر خود را عملی نکرد چون امیدوار بود که شاید اوضاع روبراه شود. به این جهت بود که به رینولدز و روزن-پلانتر تلگراف زد تا به کار خود ادامه دهند. سرانجام در ژانویه ۱۹۰۴ نفت ازدومین چاهی که روزن پلانتر حفر کرده بود، فوران کرد. این گونه به نظر می‌رسید که

۱- یک پا برابر است با ۳۰/۴۸ سانتیمتر یا ۱۲ اینچ - م

۲- ساندرز، همان منبع - نویسنده

کامیابی فرا رسیده است و دارسی اعلام داشت، «اخبار خوبی از ایران می‌رسد که مرا بسیار امیدوار می‌کند.»

اما عمر این شادکامی کوتاه بود و دوماه بعد چاه خشک شد. روزن پلانتر که از اسهال خونی شدید در رنج و ازشکست خویش دلشکسته شده بود، با کشتی، راهی امریکا گردید. اما رینولدز در همان جا باقی ماند تا منطقه جدیدی را بیابد و حفاری را از نو آغاز نماید^۱ در این اوضاع، هر روز دارسی وی را زیر فشار می‌گذارد تا هر چه زودتر به نفت دست یابد، «پیش از اینکه مصیبت (ورشکستگی) دامن همه ما را بگیرد». دارسی بدون اطلاع رینولدز، با یک شرکت امریکائی برای گرفتن کمک مالی به مذاکره پرداخت (که شرکت امریکائی نپذیرفت) و سپس به سراغ روتشیلدز^۲ رفت.

گفتگوهای دارسی با روتشیلدز در هوای آفتابی بهار و در عرشه کشتی تفریحی وی در ساحل کان و در میان گیلاس‌های شامپاین و ساندویچ‌های لذیذ خاویار و پاته جگر چرب انجام شد و درست در همان زمان رینولدز با وجود اسهال خونی شدید در ایران بانندوه سرگرم کار خود بود. سگ دست‌آموز رینولدز بر اثر گرما زدگی مرده و صاحبش را غمگین کرده بود. خبر این گفتگوهای اشرافی به گوش دست‌اندرکاران دولت انگلیس در لندن رسید. دولت انگلستان نگران بود که دارسی سهام خود را به فرانسوی‌ها بفروشد و این نگرانی کاملاً بجا بود^۳. از اینرو نماینده‌ای را به نزد اوفرستاد و از وی خواست تا به خاطر عرق‌ملی‌اش نسبت به امپراتوری بریتانیا، به لندن آمده و موضوع دریافت وام را با دولت انگلستان مطرح نماید و دست‌نیاز به سوی خارجیان دراز نکند. دارسی با یک صحنه‌سازی،

۱- تولید این چاه از ۳۰ تن به ۲۵ تن در روز کاهش یافت و سرانجام خشکید. از اینرو بود که دارسی بر آن شد تا از منطقه چاه سرخ خارج شده و به نقاط جنوبی ایران برود - م

۲- روتشیلدز (Rothschilds) سرمایه‌دار و بانکدار معروف فرانسوی است - م

۳- دارسی مذاکراتی را با سرمایه‌داران آلمانی و فرانسه و امریکائی انجام داده و بی‌میل نبود که سهام خود را به یکی از آنها واگذار کند - م

آباد گسی خود را برای فداکاری در راه پادشاه انگلستان و کشورش اعلام کرد. واقعیت این بود که داری با پذیرش درخواست دولت انگلیس چیزی را از دست نداده بود چون روتشیلدز از میان گیل‌سهای شامپاین، برای خریداری امتیازوی سخت چانه می‌زد. لحظه خوشبختی ویلیام ناکس داری فرار سیده بود. نیروی دریائی بریتانیا بر اثر سماجت دیاسالارد فیشر^۱ در دو سال اخیر، سرانجام موافقت کرد که نفت را به عنوان نیروی سوخت ناوگان رزمناوهای سلطنتی به آزمایش بگذارد. بحث بر سر این بود که باید از ذغال سنگ بجای نفت استفاده شود. لکن بر اثر اصرار فیشر، انبار سوخت یک ناو موسوم به هانیبال^۲ را انباشته از نفت و ذغال سنگ کردند و آزمودند. ناو برای آزمایش نوع سوخت، بندر پورت اسموتز^۳ را ترک گفت. در دو ساعت اول سفر ناو، دیگهای بخار با سوخت ذغال سنگ بکار افتاد و فقط دود کمی از سه دودکش بزرگ آن بلند شد. سپس دستور داده شد که از سوخت نفت استفاده کنند. با استفاده از سوخت نفت، دود بسیار زیادی از ناو بلند شد و البته تغییری در سرعت آن بوجود نیامد. هواداران استفاده از ذغال سنگ که از دود و دم نفت به حال خفقان افتاده بودند با شادمانی بسانگک بر آوردند که «دیدید ما درست می‌گفتیم!». خود فیشر هم که به حال خفقان افتاده و بسیار خشمگین بود، پاسخ داد، «آنچه که من می‌بینم، فقط یک خرابکاری است». شاید هم فیشر راست می‌گفت چون بعداً معلوم شد که ناو برخلاف دستورات بسیار صریح برای استفاده از مشعلهای تبخیری نو، از کهنه آن استفاده کرده بود. بهر فقای صاحبان بزرگ معادن ذغال سنگ در نیروی دریائی سوئذن بردند و گفتند که آنها برای ادامه فروش ذغال سنگ به نیروی دریائی، دستورات را عامدانه تحریف کرده‌اند. خواه این اتهام درست باشد یا نباشد، موضوع تبدیل سوخت نیروی دریائی بریتانیا به تأخیر افتاد. در پایان همان سال، لرد فیشر به بالاترین مقام نیروی دریائی، یعنی لرد اول دریاداری [فرمانده نیروی دریائی] نایل آمد و بر آن شد تایکباره و برای همیشه بر

- 1- Admiral lord fisher
- 2- Hannibal
- 3- Port smouths

مخالفان خود پیروز شود. [به دستوروی] یک کمیته نفت تشکیل شد تا موضوع تبدیل سوخت ذغال سنگ ناوها به نفت را بررسی کند. اگر چه مزایای تاکتیکی [سیاسی] نفت برای نیروی دریائی روشن بود، لکن به لحاظ استراتژیکی یک نقیصه محسوب می شد. پرتیمن^۱ عضو پارلمان بریتانیا و رئیس این کمیته عقیده داشت که «چون ما در جزایر بریتانیا دارای بهترین ذخایر ذغال سنگ هستیم، و برعکس از لحاظ ذخایر نفتی بریتانیا و مستملکات آن ذخایر زیادی ندارند و این میدانهای نفتی در مناطق دور جهان قرار دارند...» لذا چنانچه ناکس داریسی از شانس پنجاه پنجاه برای یافتن نفت در ایران برخوردار شود، این چاههای نفت نباید زیر سلطه دولت های خارجی قرار گیرد^۲. نیروی دریائی انگلستان قبلاً قراردادی با شرکت نفت برمه^۳، که یک شرکت انگلیسی بود، بسته و قرار بود که نیازهای نفتی از برمه و آسام تأمین گردد.

هنگامی که داریسی پس از دیدار باروتشیلدز، وارد لندن شد، به وی گفته شد که با مساعدت و موافقت دولت انگلیس، شرکت نفت برمه حاضر است تا وی را از مشکلات مالی برهاند و قسمتی از هزینه عملیات اکتشاف نفت در ایران را بپردازد. اما به فکر داریسی یا مدیران وی خطور نکرد که خودشان به ایران رفته و این مؤدرا به رینولدز بدهند که خسته و دلسرد، اما هنوز خسته ناپذیر، به کار خود ادامه می داد. برعکس، داریسی دستورات شدیدتری برای اکتشاف نفت به رینولدز داد.

1 - E. G. Pretyman

۲ - لارمه توضیح است که حکومت وقت انگلستان به دلیل پیروی از سیاست بازرگانی آزاد و عدم دخالت دولت در امور اقتصادی، اجازه نمی داد که دولت مستقیماً در صدد خرید امتیاز داریسی بر آید یا سهام آنرا بخرد. لذا در صدد برآمدند تا ضمن اینکه مانع فروش این امتیاز به کشورهای خارجی شوند، سرمایه کافی هم برای داریسی فراهم سازند تا بتواند به عملیات خود ادامه دهد. از این رو بود که لرد فیشر دستور داد تا به طریق ممکن، امتیاز قرارداد داریسی را برای دولت انگلیس تحصیل نمایند - م

۳ - شرکت نفت برمه (Burma oil Company) یک شرکت کاملاً انگلیسی بود که نفت برمه را استخراج می کرد - م

همکاری داری با شرکت نفت برمه، اقدام شرکت اخیر در نزد دولت انگلستان، سبب شد که نگرانی رینولدز از خصومت دشمنان خود [قبایل محلی] بر طرف شود. افراد قبایل محلی رویه خصومت آمیز شدیدی را نسبت به رینولدز در پیش گرفته بودند و هر گاه که میزان بخشش کمتر از انتظار آنان بود به خرابکاری در تجهیزات و ربودن وسایل دست می زدند، غافل از اینکه سال ۱۹۰۵ دوران اوج اقتدار امپراتوری بریتانیا بشمار می رفت. [در آن زمان] کافی بود که یک نفر بیریق انگلستان را بلند نموده و تهدید نماید که یک ناوانگلیسی اعزام خواهد شد، تا یک ملت را با تهدید خود بترساند. اگرچه ایران ظاهراً مستقلاً بود، اما گه گاه زیر فشار روسیه و انگلیس تجزیه می شد و به صورت میدان زور آزمائی استکبار روسیه و انگلیس در شمال و جنوب ایران در می آمد. مظفرالدین شاه وقتی خبر تأسیس شرکت جدید را شنید، به تحریک روسها به این کار اعتراض کرد. اما شرکت بیدرنگ نامهای به وزارت خارجه انگلستان نوشت و طی آن ابراز امیدواری کرد که بتواند از حمایت دولت انگلیس «در صورت هر گونه اقدام [احتمالی] شاه دایر بر لغو قرارداد یادخالت در کار امتیازنامه یادخالت روسیه یا هر کشور همسایه دیگر [عثمانی] که مخلف فعالیت شرکت باشد» برخوردار گردد. وزارت خارجه انگلستان در پاسخ یک نامه رسمی فرستاد که هر کلمه آن با دقت نوشته شده بود. در این نامه آمده بود که هیچ دولت خارجی نمی تواند به تأسیس شرکت جدید اعتراض کند. معاون وزارت خارجه بریتانیا در این نامه نوشت، «مایلم اعلام نمایم که هر گونه اظهار نظر قاطع درباره احتمالات فرضی این موضوع ناممکن می باشد، اما مشتریان شما یا هر شرکت انگلیسی که به منظور اجرای این امتیاز تأسیس شود، می توانند بر روی حمایت

۱ - داری چند ماه پس از گرفتن امتیاز نفت، مبادرت به تأسیس شرکتی بنام «شرکت بهره برداری اولیه» (The First Exploitation Company) نمود. پس از همکاری با شرکت نفت برمه، شرکت جدیدی بنام «سندیکای امتیازات Concessions Syndicate» در شهر گلاسکو تأسیس شد که سهام بهره برداری اولیه و امتیازنامه را مالک گردید و سرمایه متناسبی هم برای ادامه عملیات در ایران تهیه گردید. صاحبان عمده سهام این شرکت جدید عبارت بودند از لرد استراتکون و شرکت نفت برمه و داری -

دولت انگلستان حساب کنند ، همان گونه که اتباع انگلیسی همواره می‌توانند از دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلیس درخواست حمایت نمایند.»

این موضوع را که معاون وزارت خارجه بریتانیا قصد داشت به گفته خود عمل نماید ، می‌توان از اعزام يك دسته از سربازان هندی (ارتش بریتانیا) به مناطق نفتی ایران دریافت. کوتاه زمانی بعد، این نیرو به ایران اعزام شد تا از رینولدز در برابر افراد قبایل بختیاری حمایت کند. البته دولت انگلستان اعزام این نیرو را از قبل به شاه ایران اطلاع نداد و فقط موقعی که دسته یاد شده وارد منطقه نفتی شدند ، با ارسال تذکاريه‌ای^۱ جریان را به شاه اطلاع داد و قویاً به شاه فهماند که حق هیچ گونه اعتراضی نسبت به حضور آنان در خاک ایران ندارد. فرماندهی این دسته بایک ستوان جوان انگلیسی بنام «آرنولد ویلسون»^۲ بود. وی جوانی حساس و دلیر و خوش سیمما بود که مشاغل بعدی وی در بازار گانی و سیاست انگلستان بایک تراژدی حماسه آمیز پایان یافت.^۳

ویلسون افراد خود را در کنار دکل نفت مستقر کرد و کوتاه زمانی بعد فریفته رینولدز

۱ - تذکاريه (Explanatory note یا note Verbal) یادداشتی است که از طرف يك هیأت سیاسی جهت توضیح يك موضوع برای هیأت سیاسی دیگر یا وزارت خارجه محل فرستاده می‌شود - م

۲ - آرنولد ویلسون (Arnold Wilson) قبلاً معاون کنسول بریتانیا در اهواز

بود - م

۳ - سر آرنولد ویلسون (که در سال ۱۹۲۰ عنوان شوالیه گرفت) ، بعداً وارد فعالیت‌های نفتی شد و رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس گردید . در سالهای پیش از جنگ دوم جهانی به نمایندگی از سوی حزب محافظه کار به مجلس راه یافت . وی هوادار اتحاد انگلستان و آلمان بود و با هواداران جنگ با آلمان بشدت مخالفت می‌کرد . هنگامی که جنگ دوم جهانی آغاز شد ، ویلسون از مصونیت پارلمانی خود دست برداشت و داوطلبانه وارد خدمت نیروی هوایی انگلیس گردید . در يك هواپیمای بمب افکن ، مأموریت « تیرانداز عقب » را یافت . هواپیمای او هنگام بمباران دونکرك (Dunkirk) به وسیله ضد هوایی آك . آك (Ack - Ack) نازی‌ها هدف قرار گرفت و سرنگون گردید و وی کشته شد . نویسنده .

گردید و در خاطرات روزانه‌اش^۱ درباره وی نوشت، «در هنگام مذاکرات قرص و محکم است و برای یافتن نفت، هر چند که دست تنها است، با سرعت عمل می‌کند.» سالها سپری شدند و رینولدز با همه تلاشی که می‌کرد نتوانست بر منابع کافی نفت دست یابد که جو ابگویی هزینه عملیاتش باشد. قرارداد امتیاز در سال ۱۹۰۱ امضاء شده بود و اینک که سال ۱۹۰۸ بود، شرکت نتوانسته بود به منظور خود برسد. حتی شرکت نفت برمه و دولت انگلستان که حامی آن بود، کم‌کم داشتند نسا امید می‌شدند. داری هم مرتب از حساب جاری خود در بانک اضافه برداشت می‌کرد و سفارش اتومبیل رولز رویس جدید خود را لغو نمود. پس از کریسمس طولانی سال ۱۹۰۸ بود که اعضای شرکت در لندن گرد یکدیگر جمع شدند تا درباره آینده تیره شرکت به گفتگو بنشینند. ظاهراً تصمیم گرفته بودند که کار را متوقف سازند. و درست در همین زمان بود که آفتاب ازدل ابرهای جنوب غربی ایران سر بر آورد و رینولدز در میان گل‌های بهاری منطقه مسجد سلیمان، چاه جدیدی را حفر کرد و این شهر نقش شایسته‌ای را در صنعت نفت ایفاء نمود. یک شب که ستوان ویلسون به عادت همیشگی برای میگزاری آخر شب و نوشیدن آب کلردار به سراغ رینولدز رفت، او را بسیار افسرده یافت. بامداد همان روز قاصدی با شتر از تلگر افخانه بغداد تلگرافی برایش آورده بود حاکی از این که، « سرمایه شرکت تمام شده و بالاخره تصمیم قطعی گرفته شد که رینولدز کار را متوقف کرده، کارکنان خود را مرخص نماید و هر نوع وسایلی را که ارزش حمل و نقل به ساحل برای بار کردن در کشتی به مقصد انگلستان دارد، پیاده نموده و خود به انگلیس بر گردد»^۲

۱ - اشاره نویسنده به کتاب «جنوب غربی ایران» اثر سر آرنولد ویلسون است.

مترجم .

۲ - نفتی‌ها همواره این موضوع را با تردید باور کرده و به این موضوع اشاره می‌کنند که هیچ نسخه‌ای از تلگراف یاد شده در بایگانی شرکت نفت برمه یا بریتیش پترولیوم وجود ندارد. بی‌اتوجه به رویدادهای بعدی، احتمال دارد که یک نفر این تلگراف را از پرونده برداشته باشد. جای شکی نیست که ویلسون دلیل خاصی برای بهم‌بافتن این داستان نداشته است - نویسنده

ویلسون از وضع روحی خراب رینولدز رنجیده خاطر گردید و به خشم آمد و در خاطرات روزانه خود نوشت ، « از تصمیم کوتاه نظرانه‌ای که ممکن است به لغو قرارداد بینجامد خشمگین شدم . از کار کردن در اینجا و برای این سوداگران خانه نشین به ستوه آمده‌ام آدم‌هایی که در تمام سال‌های امتیاز هرگز به اینجا پای نگذارند .

آنها همه معایب مالکان غایب را دارند. آیا حکومت انگلستان نمی‌تواند در این زمینه اقدامی کرده و مانع شود که این سوداگران بزدل، که همچون طلایه داران امپراطوری بریتانیا کلاه‌های بزرگ بالماسکه به سردارند ، چیزی را از دست ندهند که در حکم ثروت بزرگی بشمار می‌آید؟»

اما روز بعد که ویلسون به دیدن رینولدز رفت ، مشاهده کرد که مدیر عملیات روحیه گذشته خود را بدست آورده و پایداری وی در برابر مشکلات جایگزین ناامیدی شده است .

وی به ویلسون گفت که اگر قرار بود دستورات تلگرافی را اجراء کند، به خودش لعنت می‌فرستاد ، گفت که در نظر دارد حفاری را ادامه دهد و خیال دارد با فرستادن تلگرافی به لندن از آنها اجازه کتبی بگیرد که به کار حفاری چاه تا ۱۶۰۰ پا ادامه دهد.

فوران اولین چاه نفت ایران در مسجد سلیمان

در ۲۶ مه ۱۹۰۸م ، در ۱۲۰۰ پائی به نفت رسید و فوران چاه نفت تابالای دکل رفت.^۱

۱ - این موفقیت که در تاریخ مزبور (برابر ۵ خرداد ۱۲۸۷) صورت گرفت تحول بزرگی در صنعت نفت ایران و خاورمیانه بشمار می‌رود . در پی آن ، یعنی در آوریل ۱۹۰۹ ، شرکت نفت پرشیا (ایران) وانگلیس (Anglo Persian Oil Company Ltd) با سرمایه دو میلیون لیره در لندن تأسیس شد و چنانشین شرکت « سندیکای امتیازات » گردید. ۹۷۰/۰۰۰ سهم (یک لیره‌ای) شرکت به شرکت نفت برمه تعلق داشت و سی هزار سهم باقی مانده نیز در بازار فروخته شد - م

رینولدز چنان خوشحال شده بود که می‌خواست با فرستادن تلگرافی (از طریق تلگرافخانه بغداد) موضوع را به شرکت اطلاع دهد. اما ویلسون جوان به وی پیشنهاد کرد که از تسهیلات تلگرافی کنسولگری بریتانیا در بوشهر استفاده کند. ویلسون که خود نیز بسیار مشتاق بود این خبر را به دولت انگلستان برساند، چون می‌دانست که به محض پخش شدن این خبر مردم برای خریداری سهام شرکت هجوم خواهند آورد لذا صلاح نمی‌دانست که موضوع با تلگرافی عادی [کشف] مخابره شود. ویلسون در خاطرات خود نوشت:

چون رمز تلگرافی نداشتم، به لوریمر^۱ (کنسول انگلیس در بوشهر) تلگراف [رمز] زیر را زدم:

زبور ۱۰۴، آیه ۱۵، جمله سوم و زبور ۱۱۴، آیه ۸، جمله دوم. با این جمله خبر را به او رساندم که در واقع در حکم تلگراف رمز بود. ویلسون مطمئن بود که لوریمر این تلگراف را به اندن مخابره خواهد کرد و همین کار را هم کرد.^۲ با کشف نفت در منطقه مسجد سلیمان، بخت و اقبال به شرکت روی آورد و هیچ کس بازنده داری از این کامیابی خشنود نشد. در آوریل ۱۹۰۹ شرکت «نفت پرشیا و انگلیس»^۳ تشکیل شد تا از این میدان نفتی و سایر مناطق امتیاز بهره برداری کند. سرمایه اولیه شرکت که به میزان یک میلیون لیره بود از سوی شرکت نفت برمه تأمین گردید و بنابه پیشنهاد دولت انگلستان انتخاب رئیس شرکت به عهده وزارت امور خارجه گذارده شد. وزارت خارجه نیز یک اشراف زاده ۸۸ ساله

1 - Lorimer

۲ - ویلسون برای رمز کردن تلگراف از کتاب نیایش [مزامیرداود] استفاده کرد که از سوی کلیسای انگلستان نیز استفاده می‌شد. قسمت‌های اشاره شده در تلگراف مربوط به این بخش از مزامیرداود بود، «که او [خداوند] می‌تواند نفت را از دل زمین بیرون آورد تا به او [انسان] یک سیمای شادمان دهد. . . سنگ چخماق در یک چاه فوران کننده» - نویسنده.

۳ - نام این شرکت بعداً [در ۱۹۳۳ برابر با ۱۳۱۲ شمسی] به «شرکت نفت ایران و انگلیس» و سپس به «بریتیش پترولیوم» تغییر یافت - نویسنده

حزب محافظه کار بنام «لرد استراتکون» را به ریاست شرکت برگزید تا به این ترتیب نظارت دولت بر امور شرکت تأمین شود. این موضوع خشم داری را برانگیخت.^۲ سپس قراردادی به ارزش ۲۰ میلیون لیره با شرکت نفت پرشیا-انگلیس بسته شد تا سوخت نفتی مورد نیاز نیروی دریائی را تأمین نماید.

در سال ۱۹۱۴، بر اثر یافشاری در یاسالار لرد فیشر و حمایت دوست نزدیکش وینستون چرچیل (که در آن زمان لرد اول دریاداری انگلیس بود) دولت انگلستان به اقدامات بیشتری در این زمینه دست زد. پارلمان بریتانیا پس از شنیدن هشدارهای چرچیل دایر بر امکان «قحطی نفت»، با گذراندن قانونی به دولت اجازه داد که اداره شرکت نفت پرشیا و انگلیس را بعهده گیرد. درست چند ماه پیش از شروع جنگ اول جهانی، دولت انگلستان ۵۱ درصد از سهام شرکت را به مبلغ ۲/۲ میلیون لیره خریداری کرد^۳ و به این ترتیب توانست سلطه خود را بر شرکتی استوار سازد که

۱ - لرد استراتکون (Lora strathcon) با احداث راه آهن سرتاسری کانادا،

به ثروت سرشاری دست یافته بود - م

۲ - لرد استراتکون به سمت رئیس هیأت مدیره شرکت و چارلز گرینوی (Charles

GreenWay) بازرگان سرشناس انگلیسی به عنوان مدیر عامل و داری به عضویت هیأت مدیره شرکت درآمدند. پس از تأسیس شرکت، ۶۰۰/۰۰۰ سهم مرجح يك لیره ای و ۶۰۰/۰۰۰ سهم قرضه يك لیره ای (با سود سالانه ۵ درصد) از سوی شرکت به بازار عرضه شد و به وسیله مردم خریداری گردید - م

۳ - اشاره نویسنده به این موضوع است که از سال ۱۹۱۱ که چرچیل لرد اول دریاداری انگلیس شد، در صدد برآمد برای تقویت نیروی دریائی آن کشور شرکت نفت پرشیا-انگلیس را در سلطه دولت انگلیس درآورد. از این رو، شش روز به آغاز جنگ اول جهانی، مجلس انگلیس قانون مزبور را تصویب نمود و لرد کدمن (Lord Codman) به ایران اعزام شد. لرد کدمن توانست دو میلیون سهم از سهام شرکت با حق رای ۵۰ درصد و حق تعیین دوفنر مدیر را برای دولت بدست آورد و شرکت یاد شده تعهد کرد که سوخت مورد نیاز نیروی دریائی انگلیس را به قیمت نازل تأمین نماید. چرچیل در کتاب معروف خود بنام «بحران جهانی» نوشته است که فقط در دوران چهار ساله جنگ اول، دولت انگلستان از محل این قرارداد توانست هفت میلیون و پانصد هزار لیره سود ببرد - م

امروزه ارزش سرمایه آن ۴۲۵ میلیون لیره بوده و فروش نفت آن در سال ۱۹۷۰ به ۲/۶ میلیارد دلار می‌رسد .

در مورد ویلیام ناکس داریسی باید گفت که وی گلایه سرداد که در این خوان یغما سرابی کلاه مانده است و اداره کنندگان شرکت فراموش کرده‌اند که وی صاحب این امتیاز بوده است. داریسی در سال ۱۹۱۷ با تلخکامی درگذشت و هرگز از منطقه امتیاز نفتی خود در ایران که الگوی صنعت جهانی نفت را دگرگون کرد ، دیدار نمود .

فصل سوم

معامله بزرگ

امریکائی‌ها تا این زمان خود را از یورش به نفت خاورمیانه به دور نگاه داشته و کاملاً سرگرم مهار کردن فوران نفت در میدان‌های نفتی خود در پنسیلوانیا و کالیفرنیا و تگزاس و اوکلاهما بودند. در بهار سال ۱۹۰۸ وقتی به گوش امریکائی‌ها رسید که امتیاز داری به کشف یک میدان بزرگ نفتی در ایران انجامیده است، برخی از شرکت‌های امریکائی در نیویورک بر آن شدند تا جای پائی در نفت خاورمیانه به دست آورند. چون روس‌ها و انگلیسی‌ها ایران را بین خود تقسیم کرده بودند، لذا بهترین جا برای آنها بین النهرین [عراق] بشمار می‌رفت چرا که از مدت‌ها پیش معلوم شده بود که نشانه‌هایی از وجود نفت در نواحی اطراف موصل و کرکوک مشاهده شده است. در دورانی که کردهای گردن‌کش و ناراضی و اعراب ساکن این منطقه در زیر سلطه عثمانی قرار داشتند، به دست آوردن هر نوع امتیاز نفت می‌بایست از قسطنطنیه پایتخت ترکان عثمانی صورت گیرد. این شهر در سلطه سلطان عبدالحمید [دوم] قرار داشت که هم خود او و هم پایتخت کشورش، هر دو به فساد در جهان شهرت داشتند.

۱ - اشاره به قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس درباره تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ

دریادار کولبی چستر در جستجوی نفت عثمانی

از قضای روزگار، خبر کامیابی نفتی داری هنگامی پخش شد که یک امریکائی جوینده امتیاز نفت در عثمانی به سر می برد. کولبی چستر^۱ دریادار بازنشسته نیروی دریائی امریکا و خبره جنگهای دریائی امریکا و اسپانیا، قبلاً وابسته دریائی ایالات متحده در سفارت امریکا در قسطنطنیه بود.

وی از این که می دید سایر امریکائیها در صحنه رقابت ظاهر شده اند و دیگر ملت ها نیز در بازار نفت به چانه زدن پرداخته اند، نگرانی به دل خود راه نمی داد زیرا یقین داشت که قرارداد مورد نظرش را به مهر و امضای [سلطان] خواهد رسانید. چستر از شغل دولتی سابق خود در عثمانی این درس را فرا گرفته بود که برای به دست آوردن دل درباریان سلطان عبدالحمید باید در هر شرایطی خونسردی خود را حفظ کرده و آماده دادن رشوه به آنها باشد. برای این کار، وی از حمایت کنسرسیومی مرکب از اتاق بازرگانی نیویورک^۲ و شورای تجارت نیویورک^۳ و انجمن حمل و نقل ترانزیت نیویورک^۴ برخوردار بود که پول کافی را در اختیار وی گذارده بودند تا به تطمیع درباریان آرمند سلطان پردازد.

فزون بر این، بایاری دوستانش در نیروی دریائی، روابط خوبی با دولت ایالات متحده داشت و می توانست همواره بر روی مساعدت و نفوذ وزارت خارجه امریکا در این کار حساب کند.

چستر با برخورداری از چنین پشتوانه محکمی و بارشوه کلانی که به صدر اعظم عثمانی داده بود، توانست در بهار سال ۱۹۰۸ از دربار پرزرق و برق سلطان چند امتیاز بگیرد و به بهره برداری از نفت و مواد معدنی در سراسر خاک عثمانی پردازد. از بخت بد، چند هفته پس از گرفتن این امتیازات، سلطان عبدالحمید سلطنت

1 - Colby m . Chester

2 - Newyork Chamber of Commerce

3 - Newyork Board of Trade

4 - Newyork Transit Association

خود را بر اثر کودتای ترکان جوان^۱ از دست داد و منابع نفتی عثمانی که در شمار املاک خصوصی سلطان محسوب می‌شده به دولت منتقل گردید^۲. به این ترتیب، امتیازات چستر بی‌ارزش شد و وی ناگزیر گردید تا کار را از نو شروع کرده و بارقبای جدی‌تر و مصمم‌تری دست و پنجه نرم کند.

این تحول در زمانی پیش آمد که دیپللم‌قیصر آلمان با ارائه پیشنهاد کشیدن يك خط آهن سرتاسری از قسطنطنیه به بغداد که آلمان را به دروازه هند زیر سلطه بریتانیا می‌رساند، با قدرت امپراتوری بریتانیا، که در آن روزگار نیرومندترین قدرت جهان به‌شمار می‌رفت، به مبارزه برخاسته بود. آلمانها توانستند امتیاز باریکه‌ای از سرزمین عثمانی را برای کشیدن راه آهن بگیرند و در ضمن اجازه داشتند که از همه منابع نفتی و مواد معدنی واقع در ۲۰ میلی خطوط آهن بهره برداری کنند^۳.

اگرچه پس از کودتای ترک‌های جوان امتیازات آلمان‌ها نیز مانند امتیاز چستر از درجه اعتبار ساقط شده بود، اما چون حکومت جدید نتوانسته بود مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ لیره‌ای را که آلمان‌ها صرف مساحی راه کرده بودند به آنها بازپرداخت

۱ - «ترکان جوان» جانشین «عثمان‌های جوان» شدند. آنها اعضای يك انجمن مخفی بودند که ۵ سال پیش تأسیس شده بود. هدف ترکان جوان، ایجاد نظام مشروطه در عثمانی بود - نویسنده

منظور از «عثمان‌های جوان»، مدحت پاشا و یاران وی هستند که در سال ۱۸۷۶ فرمان مشروطیت را به امضای سلطان عثمانی رسانیدند و مجلس شورا تشکیل دادند. اما يك سال بعد، سلطان این مجلس را منحل کرد. ترکان جوان (ترك اجاقی) با تشکیل کمیته «اتحاد و ترقی» سازمان انقلابی خود را پایه‌ریزی کردند و در ۱۹۰۸ کودتا نمودند - م

۲ - طبق فرمانی که در سال ۱۹۰۸ از طرف ترک‌های جوان صادر شد، کلیه «املاک خاصه» سلطان که شامل منابع نفتی و مواد معدنی می‌گردید به دولت عثمانی منتقل شد - م

۳ - در ماه مارس ۱۹۰۳ قرارداد ساختن راه آهن بغداد بین يك شرکت آلمانی و دولت عثمانی امضاء شد. به موجب این قرارداد می‌بایست يك رشته خط آهن از اناتولی به بغداد و بصره ساخته شود و شرکت آلمانی حق داشت که در مسافت بیست میلی در دو طرف خط به بهره برداری از معادن نفت بپردازد. م

نماید، لذا دولت آلمان از پذیرش لغو امتیازات توسط عثمانی خودداری می‌کرد و امتیاز خود را طبق موازین حقوق بین‌الملل معتبر می‌دانست.

آغاز فعالیت نفتی بریتانیا در عثمانی

بریتانیا که از فعالیت آلمانها در دروازه امپراتوریش احساس خطر می‌کرد، موقع را مناسب یافت تا وارد فعالیت نفتی در خاک عثمانی شود. با موافقت دولت انگلستان، گروهی از سرمایه‌داران لندن یکی از اعضای خود بنام سر ادست کاسل^۱ را به قسطنطنیه فرستادند تا امکانات کار را بررسی نماید. کاسل برای دست یافتن بر این هدف می‌توانست از نفوذ بانک خود در لندن بهره‌گیرد، اما ترجیح داد که برای گذشتن از تالارهای پربییچ و خم دستگاه مالی عثمانی از وجود یک راهنما استفاده نماید. وی گالوست سر کیس گلبنکیان را به عنوان مشاور خود برگزید، و در واقع نمی‌توانست کسی را بهتر از او بیابد.

در سال‌های پس از دهه ۱۸۹۰ که گلبنکیان در ضیافت باشکوه الکساندر مانناچوف در حوزة میدان‌های نفتی باکو شرکت جسته بود، حوادث بسیاری بر این ارمنی گذشته بود. اینک گلبنکیان سی‌ون‌ه سال داشت و سال‌های پرشور جوانی‌اش را در پیگیری سه هدف سپری ساخته بود: به دست آوردن امتیازات نفتی، پول و زن. البته روزگاری هم وجود داشت که تمامی تلاش خود را برای نجات جان خود به کار گرفته بود. در اواسط ۱۸۹۰، یعنی هنگامی که ترک‌ها دست به کشتار ارمنه زدند، گلبنکیان توانست با کشتی به مصر فرار کند و در آخرین لحظه بخت و اقبال به سراغش آمد. چشم گلبنکیان در میان جمعیت ارمنه وحشت زده در قاصدیه^۲ به مانناچوف افتاد. مانناچوف که برای تفریح به قسطنطنیه آمده بود، ناگهان خود را گرفتار کشتار ارمنه به وسیله ترک‌های یافت (کشتاری که در پی کشتار ارمنه در باکو پیش آمد). گلبنکیان از نفوذ خود در نزد صاحبان کشتی که با برادرزن او نسبت

1- Sir Ernest Cassel

2- Quaside

داشتند، استفاده کرد و میلیونر با کوئی را سوار کشتی نمود. حتی، همسر جوان و باردار خود را ناگزیر کرد تا کابین خویش را ترك گوید و جای راحت خود را به مانتاچوف بدهد. گلبنیکان همواره آماده بود تا به يك بانای خیر خدمتی بنماید و این خدمت چا کرانه وی به ثروتمند ارمنی نیز جبران شد. ابتدا، منشی مانتاچوف شد، سپس نماینده او و سایر شرکت های نفتی روسیه در لندن گردید. گلبنیکان هر گز به گذشته اش نمی اندیشید بلکه به استعداد زیاد خود در انجام مذاکرات نفتی فکر می کرد؛ آن هم در زمانی که شرکت های نفتی امریکایی خصوصاً (استاندارد اویل) تلاش می کردند تا برای سلطه یافتن بر بازار سوخت جهان، راه خود را به هر طریق که باشند باز کنند. گلبنیکان یقین کرد که تنها راه بقای شرکت های نفتی غیر امریکائی آن است که با هم متحد شده و مشترکاً به صورت يك جبهه واحد با امریکا رقابت نمایند.

در ابتدا وی پای شرکت های نفتی روسی را به سازمان های نفتی بزرگ اروپا مانند «رویال داچ شل»^۱ باز کرد، و سپس، وقتی این شرکت با مدیریت هنری دتردینگ^۲ مدیر نیرومند آن تجدید حیات یافت، به عنوان نماینده وی در مذاکرات پریسچ و خم با شرکت نفت شل^۳ شرکت کرد. این ترکیب از شرکت های یاد شده می بایست چنان نیرومند باشد که بتواند در برابر هر گونه رقابت شرکت استاندارد اویل در شکستن قیمت نفت ایستادگی کند. در نتیجه اتحاد شرکت های مزبور، شرکت استاندارد اویل دست از رقابت برداشت و آتش بس داد.

اینک گالوست گلبنیکان در راه پیشرفت و ترقی افتاده بود که در گذشته خواب و خیال آن را می دید. [در سال ۱۹۰۲] به تابعیت انگلستان درآمد. صاحب يك پسر و يك دختر شده بود. صاحب يك خانه در محله اشرفی «هاید پارک تراس»^۴ لندن و خانه دیگری در «بولوار اوسمن»^۵ در پاریس بود. همچنین، آپارتمانی نیز

- 1- Royal Dutch Shell
- 2- Henri Deterding
- 3- Shell oil Company
- 4- Hyde Park Terrace
- 5- Boulevard Haussmann

در هتل ریتس پاریس داشت که از معشوقه‌هایش در آنجا پذیرائی می‌کرد. دارای يك حساب بانکی بود که هر روز بر موجودی آن افزوده می‌شد. گلبنکیان آدمی بود که به درد مذاکرات نفت می‌خورد و سرارنست کاسل با انتخاب وی کار بجائی کرده بود.

گلبنکیان بنا به عادت همیشگی‌اش، هرگز به خود اجازه نمی‌داد که به خاطر توهین یا زبانی که برخی اشخاص در گذشته به وی وارد کرده بودند، از مذاکره با آنها خودداری نماید. به این جهت با نادیده گرفتن رفتاری که تركها در حق او و سایر ارامنه کرده بودند، برای مذاکره با تركها درنگ نکرد.

وی به يك ضرب‌المثل قدیمی عربی معتقد بود «اگر نمی‌توانی دستی را گازبگیری، پس آن را ببوس!» گلبنکیان درست می‌اندیشید که انقلاب ترك‌های جوان در واقع هیچ تغییری را در گردش‌دستگاه اداری عثمانی پدید نیاورده و وی می‌تواند - همچون گذشته - با دادن رشوه به مقامات عثمانی از مذاکرات برای گرفتن امتیاز نفت سر بلند بیرون آید. دولت بریتانیا در نظر داشت بانکی را در قسطنطنیه دایر کند تا به این طریق موقعیت مناسبی برای خود در دستگاه حکومتی عثمانی به وجود آورد و قرار بود که این بانک با نام «بانک ملی ترکیه» تأسیس شود. اما گلبنکیان بیدرنگ تلاش کرد تا سرارنست کاسل را قانع سازد که تأسیس بانک باید در مرحله آخر صورت گیرد زیرا در شهر قسطنطنیه که کسانون نادرستی‌های مالی بوده تأسیس بانک یاد شده با هیچ‌گونه رقابتی مواجه نمی‌شد. گلبنکیان عقیده داشت که هدف اصلی باید گرفتن امتیازات نفت موصل و کرکوک باشد و تأسیس بانک در درجه دوم اهمیت قرار داد. سرارنست کاسل ابتدا پیشنهاد او را رد کرد و دلیل آورد که شرکای او به امتیازات نفت چندان علاقمند نیستند، به خصوص که شرکت‌های دیگری هم در این زمینه فعالیت می‌کنند. وی گفت فعلاً در یادار چستر به شدت تلاش می‌کند تا موضوع امتیازات سابق خود را به جریان اندازد و چون آدم شوخ طبع و دست و دلبازی است، لذا توانسته است وزارت

1- Hotel Ritz

2- Turkish National Bank

فوائد عامه عثمانی را راضی نماید که امتیازات سابق را به او و به شرکت عمران عثمانی و آمریکا واگذار نمایند و قرار است که قرارداد های امتیاز چستر که در سال ۱۹۱۱ داده شده بود، برای تصویب نهائی به مجلس ترکیه برود. سرارنست کاسل گفت که نمی توان چستر را از سر راه برداشت. اما گلبنکیان که شنیده بود بازاریان چستر را «یک نیرنگ باز آمریکائی» می نامند، شانها پیش را بالا انداخت و گفت که به راحتی می شود حساب چستر را رسید.

از سوی دیگر، لازم بود تا شرکت های آلمانی [رقیب] را نیز از میدان بیرون کرد. اگر چه دولت ترکیه حق آلمانی ها را برای کشیدن یک راه آهن به بغداد لغو کرده بود، اما آلمانی ها با فشاری می کردند که این امتیاز بر طبق حقوق بین المللی هنوز اعتبار دارد. گلبنکیان به سرارنست کاسل گفت که جنگیدن با آلمانی ها فایده ای ندارد و بهتر است که با آنها سازش کرد و کنار آمد. استدلال گلبنکیان به اندازه ای در سرارنست کاسل مؤثر افتاد که وی و شرکایش در لندن کوتاه زمانی بعد با تأسیس یک شرکت به نام «شرکت امتیازات افریقا و شرق»^۲ موافقت کردند و ۸۰/۰۰۰ سهم سرمایه شرکت به صورت زیر تقسیم شد: ۲۰/۰۰۰ سهم به بانک آلمان^۳ (شرکت های آلمانی) ۲۸۰۰۰ سهم به سرارنست کاسل و بانک ملی ترکیه و ۳۲۰۰۰ سهم به گالوست گلبنکیان. گلبنکیان در مدت چند ماه ۲۰/۰۰۰ سهم خود را به دوستانش در شرکت «رویال داچ شل» منتقل کرد و ۱۲۰۰۰ سهم (۱۵ درصد سهم) را برای خودش نگاه داشت.

گلبنکیان پس از حل این موضوع، به سراغ مقامات عثمانی رفت و به اعتراضات شدید درباردار چستر (که از دسیسه های گلبنکیان باخبر شده بود) اهمیتی نداد. در یک شرح طعنه آمیز از چگونگی کامیابی گلبنکیان در این زمینه که به وسیله برادر

1 - The Ottoman - American Development Company

۲ - African And Eastern Concessions Co. نام این شرکت بعداً به شرکت نفت ترکیه (Turkish Petroleum Company) و در ۱۹۲۸ به شرکت

نفت عراق (Iraq Petroleum Company) تغییر یافت. نویسنده

3 - Deutsch Bank

زنش «اتوارت آسیان»^۱ نوشته شده ، آمده است :

« کامیابی گالوست گلبنکیان زائیده این موضوع بود که وی هرگز در مورد دادن بخشش کوتاهی نمی کرد. آگاهی باطنی وی از منزلات دقیق هر فرد درزنجیره ارتشاء ، بی نظیر بود. همچنین وضع جسمانی دقیق هر وزیر و چارچوب فکری او و مناسب ترین لحظه برای دیدارش می دانست. گلبنکیان در هنگام رشوه دادن به درستی می دانست که آیا فلان وزیر از هم بستری بایکی از زنان حرم خود (بایکی از غلامان که غالباً ارزش بیشتری از آنها داشتند) خشنود است یا نه. آیا فلان پاشا خوب غذا خورده یا این که از درد معده رنج می برد. گالوست حتی می دانست که پاشا چه وقتی آروغ می زند یا باد شکم ول می کند ... و آن هنگام بود که مذاکرات جدی را با طرف آغاز می کرد تا ببیند سهم رشوه فلان وزیر در قراردادی که باید امضاء شود چه اندازه خواهد بود؟^۲»

گلبنکیان با هموار کردن راه خود از میان تالارهای قدرت در ترکیه که در تپه های پیرا^۳ قرارداد داشت، در سال ۱۹۱۲ توانست سلطه شرکت نفت ترکیه را بر حقوق و معادن واقع در طول باریکه هزار میلی در منطقه بین النهرین که در گذشته مورد اختلاف عثمانی و آلمان بود (و اینک آلمانی ها در شرکت نفت ترکیه صاحب سهم بودند) برقرار کند . به محض اینکه رقابت شرکت های انگلیسی و آلمانی از میان رفت ، گلبنکیان به نیرنگ آمیزترین مذاکرات خود دست زد که هدف از آن به دست آوردن امتیازات نفت کرکوک و موصل بود . این امتیازات در قسمتی از نواحی بود که قبلاً به دریادار چستر و شرکت امریکائی « عمران عثمانی و امریکا» وعده داده شده بود . چستر خشمگین اعلام داشت که نه تنها برای حفظ امتیاز خود مبارزه خواهد کرد ، بلکه از جانبداری دولت امریکا نیز در این نبرد برخوردار است . اما هیچ کس به تهدیدات او اهمیتی نداد ، به ویژه گالوست گلبنکیان که اینک خود را آماده رویارویی

1 - Atvarete Essayan

۲ - به نقل از آقای پنج درصد : زندگی نامه گالوست گلبنکیان نوشته رالف هوینس

(Ralph Hewins) - نویسنده

بابحران‌های تهدیدکننده‌ای کرده بود.

خریداری سهام شرکت نفت ایران و انگلیس توسط دولت بریتانیا

در لندن ، دونفر از هواداران پروپا قرص استفاده از نفت در نیروی دریایی [بریتانیا] مانورهای را آغاز کرده بودند که هدف از آن خریداری سهام شرکت نفت انگلوپرشین (ایران و انگلیس) و سلطه بر این شرکت بود. وینستون چرچیل لرد اول درباری و دریاسالار لرد فیشرفرمانده نیروی دریایی بریتانیا عزم راسخ داشتند چنانکه بر شرکت نفت ایران و انگلیس سلطه یابند ، این شرکت را به صورت نیرومندترین شرکت نفتی انگلستان و اروپا در آورند . لذا معتقد بودند که تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که میدان‌های نفتی سرشار موصل و کرکوک به دست شرکت دیگری بجز شرکت نفت انگلیس و ایران بیافتد . دولت بریتانیا هیچ گونه بیم وهراسی از تهدیدات کولبی چستر نداشت و ادعاهای او را (صرف نظر از اعتبار آن) می توانست نادیده انگارد. اما احترام زیادی برای نیوخ گالوست گلبنکیان در مذاکرات نفتی انجام شده قابل بودند. به این جهت ، دستور داده شد که گلبنکیان مذاکرات را متوقف سازد. دولت بریتانیا معتقد بود بهترین کار این است که در مرحله اول شرکت بانک ملی ترکیه (سرازیست کاسل و دیگران) ، گروه رویال داچ شل (بهزیاست هنری دتردینگگ) و گلبنکیان خود را کنار بکشند و شرکت نفت ایران و انگلیس سهام آنان را خریداری نماید. در مرحله بعد ، شرکت یادشده - با مشارکت بانک آلمان - امتیازات نفتی موصل و کرکوک را خریداری کند.

در انجام این منظور، نمایندگان بلندپایه و مشت‌گره کرده‌ای برای مذاکره با مدیران شرکت بانک ملی ترکیه اعزام شدند و وقتی سهامداران شرکت از پذیرش این پیشنهاد خودداری کردند چرچیل ورق برنده‌اش را رو کرد و آنان را به خود پسندی متهم کرد: به آنها گفته شد که نه تنها وطن دوست نیستند، بلکه کاخ سلطنتی نیز از این که آنان در واگذاری سهام خود تعلل می‌ورزند ، نگران می‌باشد. شگرد چرچیل مؤثر افتاد. سرازیست کاسل به گلبنکیان گفت که شخص وی و همکارانش

تصمیم گرفته‌اند ۲۸۰۰۰ سهم خود را به دولت بریتانیا واگذار نمایند. گلبنکیان (در این زمینه) می‌نویسد:

«به راحتی می‌توان تصور کرد که در چه موقعیت دشواری قرار داشتم. در طی این مذاکرات بود که تلگرافی از آقای آل وین پارکر^۱ (کارمند وزارت امور خارجه که بعداً رئیس اداره شرق آن وزارتخانه شد) دریافت کردم. وی طی این تلگرام به من اطلاع داد که تصمیم گرفته شده است من سهام خود را فوراً به دولت بریتانیا واگذار نمایم. لحن تلگرام تا حدودی آمرانه بود. پس از خارج شدن سر-ارنست کاسل و همکارانش از شرکت بانک ملی ترکیه، وضع شرکت پیچیده‌تر شد و ما را با سهامداران هلندی تنها گذاردند که از این تحولات برخلاف انتظار دچار شگفتی شده بودند.^۲»

هنری دتردینگ (نماینده شرکت رویال داچ شل) با شنیدن این اتمام حجت بی‌اندازه خشمگین گردید. وی هلندی سرسختی بود که از شدت جان‌سختی در هر بامداد تابستان یا زمستان زور استخرشنامی کرد. یک بار در مسابقه اسکی که در شمال هلند و بین ورزشکاران یازده شهر برای پیمودن ۵۰ میل مسافت در هر زمستان برگزار می‌شود، شرکت کرد و مقام دهم را به دست آورد. او، همچون گلبنکیان، دیوانه غذا و زن بود. همسر وی قبلاً یک رقاصه زیبا بود که سپس بایک ژنرال روسی ازدواج کرده بود. هنگامی که وی هنوز همسر این ژنرال بود، دتردینگ یک دستبند الماس و زمرد به ارزش ۳۰۰۰۰۰ لیره را به او هدیه کرد. این موضوع سبب شد که نه تنها ژنرال روسی وی را به مبارزه تن‌به‌تن دعوت کند بلکه مؤسسه کارتیه^۳ (که این دستبند را به طور نسبی به دتردینگ فروخته و نتوانسته بود سر موقع طلب خود را دریافت کند) علیه او به دادگاه شکایت کرد. گلبنکیان می‌نویسد:

«وقتی به دتردینگ گفتم که از ما چه توقعی دارند، به او حالت جنون دست‌داد.

1- Al. Wayn Parker

۲- به نقل از همان منبع - نویسنده

۳- کارتیه (Cartier) مؤسسه جواهر فروشی و فندک سازی معروفی در فرانسه

بسیار خشمگین شد و گفت که به این کار رضایت نخواهد داد، و تهدید کرد چنانچه من بدون رضایت وی سهام خود را واگذار نمایم، روابط بین ما حسابی شکر آب خواهد شد.^۱

خشم دتردینگ فقط به خاطر موضوع نفت نبود، بلکه می دانست چنانکه شرکت نفت ایران و انگلیس مالک این نفت شود سر چادلز گرین وی^۲ به مدیر عاملی شرکت خواهد رسید، در حالی که دتردینگ در دنیا از هیچکس به اندازه وی بدش نمی آمد. علت این بود که گرین وی چندین بار به دتردینگ و همسرش توهین کرده و گفته بود که دتردینگ را آدم بی اصل و نسبی می داند. دتردینگ هم در پاسخ گفته بود که گرین وی آدم بی لیاقتی است که چیزی در باره صنعت نفت نمی داند و چنانکه «این آقا از حمایت دولت انگلیس برخوردار نبود، هرگز به مقام ریاست شرکت [نفت ایران و انگلیس] نمی رسید»^۳

دتردینگ که سوگند خورده بود اگر گلبنکیان سهام خود را به دشمن واگذار کند هرگز وی را نخواهد بخشید و فراموش نخواهد کرد، به دولت هلند شکایت کرد و خواستار اعتراض [رسمی دولت هلند] به اقدام دخالت آمیز دولت بریتانیا شد. دولت هلند نیز وعده داد که از او جانبداری کند و وی را ترغیب کرد تا سهام خود را واگذار نماید. از این رو، گلبنکیان نیز بر آن شد تا بهر حال سهام خود را موقتاً واگذار نکند.

در این زمان بود که در یادار کولبی چستر به آخرین اقدام خود دست زد تا امتیاز خود و شرکت عمران عثمانی - امریکا را دوباره به دست آورد. وی پیش خود حساب می کرد که نزاع بین شرکای انگلیس سبب خواهد شد که آنها یک باره و برای همیشه از صحنه خارج شوند و با اعمال فشار از بالا و دادن رشوه بیشتر به ترکها قادر است امتیازات قانونی خود را به دست آورد. به این ترتیب بود که چستر از دولت ایالات متحده درخواست کرد تا به طور غیر رسمی با مقامات ترکیه تماس

۱- همان منبع - نویسنده

2-Sir Charles Greenway

۳- همان منبع - نویسنده .

گرفته و مراتب تأسف عمیق خود را از مشکلات غیر موجه‌ای که در یادار چسترو همکارانش در اقدامات خود در رابطه با مناسبات بازرگانی امریکا و عثمانی با آن روبرو شده‌اند، ابراز دارد. چنانکه دولت انگلستان در قضیه دخالت نمی‌کرد و با يك توطئه در کار گلبنکیان و شرکت رویال داچ شل خرابکاری نمی‌نمود، اقدام چستر می‌توانست از تأثیر مطلوبی برخوردار شود. به هر حال، نتیجه آن شد که دریادار چستر و شرکت‌های امریکائی از این بازی سرانجام حذف شوند.

جریان از این قرار بود که اتباع کشورهای خارجی که در امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند، از آزادی کامل شخصی و مذهبی و بازرگانی در برابر دولت برخوردار بودند، به طوری که مثلاً میزان عوارض گمرکی که بابت واردات کالا به عثمانی می‌پرداختند از طریق ترتیب دو جانبه دولت‌هایشان و دولت عثمانی صورت می‌گرفت و این دولت نمی‌توانست بدون موافقت قبلی دولت‌های کسه به اصطلاح حافظ منافع اتباع خود بودند، میزان حقوق گمرکی از کالاهای وارداتی آنان را بالا ببرد. تا آنجا که موضوع به دولت‌های بزرگ مربوط می‌شد، این ترتیبات سبب می‌شد که عواید گمرکی ترکیه به راحتی بوسیله خارجیان تعیین شود. این سیستم، که دول بزرگ همواره آماده بودند تا با اعمال زور از آن حمایت کنند، به کاپیتولاسیون [قضاوت کنسولی] معروف بود و تا کسوته زمانی پس از جنگ اول جهانی ادامه داشت.^۱

وجود سیستم کاپیتولاسیون سبب می‌شد که دولت عثمانی همواره احتیاج مبرمی به پول داشته باشد. دولت عثمانی از دولت انگلستان درخواست کرده بود که با افزایش عوارض گمرکی کالاهای وارداتی [توسط اتباع انگلیسی] موافقت نماید. این درخواست فرصت بسیار مناسبی را برای انگلستان فراهم ساخت. سفیر عثمانی [در لندن] به وزارت خارجه فراخوانده شد و بالحن ملایمی به وی گفتند که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مادامی که امتیازات نفت عثمانی به همه افراد و خصوصاً به شرکت‌هایی مانند شرکت نفت ترکیه (گرو درویال داچ شل - آلمان - گلبنکیان) و امریکائی‌ها داده شده است، تحت هیچ شرایطی با افزایش عوارض

۱ - نظام کاپیتولاسیون پس از زمامداری آتاتورک لغو گردید - م

گمرکی یاد شده موافقت نخواهد کرد. از سوی دیگر، چنانچه این امتیازات نفتی به شرکت نفت ایران و انگلیس داده شود، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا درخواست دولت عثمانی را با نظر مساعد مورد بررسی قرار دهد. دیپلماسی بریتانیا در این زمینه بسیار مؤثر افتاد. با اینکه لرد گری اوزیر خارجه انگلستان اتمام حجت خود را لحن باملایمی بیان کرد اما سفیر عثمانی به خوبی احساس کرد که اگر دولت وی این پیشنهاد را نپذیرد در معرض دیپلماسی زورگویانه بریتانیا قرار خواهد گرفت. لذا سفیر عثمانی از وزیر خارجه انگلیس به خاطر اندر «بسیار سودمندش» سپاسگزاری کرد و قول داد که خبر این گفتگو به گوش «شرکت های نفتی خارجی» نرسد. دولت بریتانیا در نظر داشت شرکت های نفتی رقیب را در برابر عمل انجام شده قرار دهد و مایل نبود که آنها از مقدمات این کار باخبر شوند. البته لرد گری از این حقیقت غافل بود که در عثمانی رازی نیست که کالوست گلبنکیان از آن باخبر نباشد. چون گلبنکیان از چندی پیش به عنوان مشاور ارشد مالی دولت عثمانی تعیین شده بود لذا بیدرنگ از اقدام بریتانیا و نتایج احتمالی آن برای خودش و همکارانش آگاه گردید. وی با شتاب به سراغ هنری دتردینگ رفت و ماجرا را بازگو کرد. مرد هلندی خود را آماده ایجاد دردسر برای انگلیسی ها کرد، اما گلبنکیان با اصرار از او خواست که این کار را نکند. گلبنکیان می دانست که پیروزشدن بر حکومت زورگوی بریتانیا در یک نبرد آشکار ناممکن می باشد و همه چیز از دست خواهد رفت. از این رو، پیشنهاد کرد که بهتر است برخشم خود غلبه کرده و از طریق مذاکرات محرمانه با بریتانیا، با آنها سازش کند. حتی برای تشویق او به این کار و بازگذاشتن دست وی در گفتگو با آن دولت، به فداکاری بزرگی دست زد. گلبنکیان ۱۵ درصد از سهام شرکت نفت ترکیه را داشت در حالی که سرانست کاسل قبلاً ۳۵ درصد سهام خود و همکارانش را به دولت بریتانیا واگذار کرده بود. گروه آلمانی ۲۵ درصد سهام و گروه رویال داچ شل و دتردینگ ۲۵ درصد باقی مانده را داشتند. گلبنکیان ده درصد از سهام خود را به دتردینگ واگذار

۱- لرد ارل ادوارد گری (Lord Earl Edward Grey) وزیر خارجه

معروف انگلستان و بانی قرارداد معروف ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد تقسیم ایران سم

کرد تا وی بتواند در شرایط برابر با انگلیس‌ها به گفتگو بنشیند. از این رو فقط ۵ درصد سهام برایش باقی ماند. در صورتی که این اقدام می‌توانست نقشه انگلستان را برای انتقال کامل سهام خنثی کند، فداکاری گلبنکیان ارزشمند می‌بود.

گلبنکیان، آقای پنج درصد

به این ترتیب بود که یک رشته مذاکرات پشت‌درهای بسته در لندن آغاز شد که بنا به درخواست دولت بریتانیا فقط « سهامداران عمده» در آن دعوت شده بودند. این وضعیت سبب شد که گلبنکیان از شرکت در مذاکرات محروم شود و تردید داشت که اینک قسار بود به گونه برابر با قبای خود گفتگو نماید، ناگهان به فکر افتاد قوی را که به گلبنکیان داده بود نادیده بگیرد (گلبنکیان بعدها گفت که در کار تجارت هرگز نباید توقع قدرشناسی داشت). اما گلبنکیان همواره به طور خصوصی از محرمانه‌ترین مذاکرات آگاه می‌شد. در بهار سال ۱۹۱۴، دولت عثمانی یکی از وزیران خود بنام «حقی پاشا» را به عنوان نماینده خود به این مذاکرات گسیل داشت. نوبت [گلبنکیان] در این زمینه نوشت، «پدرم غالباً از حقی پاشا در خانه‌مان واقع در محله هایدپارک پذیرائی شام می‌کرد. حقی پاشا آدم زیرکی بود. قدش کوتاه بود و از ۵ پا (۱۵۰ سانتیمتر) بلندتر نبود. عینک تیره‌ای به چشم می‌زد و اشتهای زیادی در غذا خوردن داشت. جای تردیدی نبود که وی فریب کسی را نمی‌خورد. پاشا و پدرم در این زمینه گفتگو کردند»^۲

حقی پاشا برای دوست از منی‌اش [گلبنکیان] فاش کرد که دولت بریتانیا هنوز ترکیه را زیر فشار زیادی قرار داده است تا تمام امتیاز نفت را به شرکت ایران و انگلیس بدهد. بر اثر ترغیب‌های گلبنکیان و شام پر زرق و برق او، حقی پاشا خود را برای سازش آماده کرد. گلبنکیان بعدها در این زمینه نوشت، «کنفرانس نهائی در وزارت خارجه در روز ۲۴ مارس ۱۹۱۴ تشکیل گردید و موافقتی که در این

۱ - Hakki Pasha

مذاکرات حاصل شد توسط سفیر آلمان و سردید کرد (نماینده دولت انگلستان) و سایر مایندهگان به روی کاغذ آمد و امضاء گردید.

برخلاف پیش بینی گلبنکیان ، توافق مزبور به سختی صورت گرفت. بر اساس آن ، شرکت نفت ترکیه از نو تأسیس شد و در ترتیبات مجدد آن شرکت نفت ایران و انگلیس ۵۰ درصد سهام ، رویال داچ شل ۲۵ درصد و گروه آلمانی ۲۵ درصد سهام را داشتند . سهم گلبنکیان محدود به ۵ درصد بود و به این ترتیب تأمین شد که شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکت رویال داچ شل هر یک $\frac{۱}{۴}$ از سهام خود را به عنوان قدردانی به گلبنکیان دادند. این سهام گلبنکیان ، بعدها وی را «به آقای پنج درصد» معروف کرد .

گلبنکیان یقین داشت چنانکه به وی اجازه شرکت در مذاکرات رامی دادند ، می توانست سهم بیشتری را نصیب خود سازد . از این رو ، دانشکسته شد و تلخکامانه گلابه سرداد که حق او را زیر پا گذارده اند زیرا توافق یاد شده ثمره تلاش و سرمایه و فکر او بود ، غافل از اینکه همین پنج درصد وی را یکی از ثروتمندان بزرگ جهان در آینده خواهد ساخت .

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ ، سید حلیم پاشا^۱ (صدر اعظم عثمانی) با فرستادن نامه‌هایی به عنوان سفیران انگلیس و آلمان ، واگذاری اعطای امتیازات نفت و مواد معدنی بین النهرین به شرکت نفت ترکیه را اعلام داشت . دولت ایالات متحده بیدرنگ به قسطنطنیه [حکومت عثمانی] در مورد رفتاری که باتبه آن کشور [دریادار چستر] شده بود ، اعتراض کرد. اما این اعتراض بسیار دیو صورت گرفت زیرا اسناد امتیاز-نامه به امضاء رسیده بود. دریادار کولبی چستر اسناد امتیازی را که قبلاً از دولت عثمانی گرفته و یک بار دیگر ارزش خود را از دست داده بود ، در چمدانش گذارد و بانا امیدوی راهی امریکا شد .

در تاریخ دهم ژانویه ۱۹۱۴ ، دولت عثمانی با موافقت بریتانیا ، تعرفه گمرکی خود را از ۸ درصد به ۱۱ درصد بالا برد . اما در واقع دولت عثمانی نفع زیادی از این کار نبرد زیرا در ۴ اوت ۱۹۱۴ جنگ اول جهانی آغاز شد و امتیازنامه

شرکت نفت ترکیه تا سال ۱۹۱۸ بلا تکلیف ماند.

تقسیم خاورمیانه بین انگلیس و فرانسه

مدتها پیش از پایان یافتن جنگ اول جهانی، دولت‌های انگلیس و فرانسه توافق‌هایی را در مورد تقسیم مستملکات عثمانی بین خود کرده بودند. در اوایل سال ۱۹۱۶، یعنی دو سال پیش از شکست آلمان و عثمانی، انگلستان و فرانسه قرارداد سایکس پیکو را امضاء کردند که به موجب آن منطقه نفوذ خود را در مناطق تصرف شده از مستملکات عثمانی بطور دقیق تعیین کردند^۱ - در واقع طوری

۱ - قرارداد سایکس پیکو (Sykes-Picot) در واقع دنباله قرارداد لندن ۱۹۱۵ بین انگلستان و فرانسه و روسیه بود. این قرارداد که در ۲۶ آوریل ۱۹۱۶ تنظیم گردید و به امضای وزیران خارجه انگلیس (سرمارک سایکس) و فرانسه (ژرژ پیکو) و روسیه (سازانوف) در ۱۶ مه ۱۹۱۶ رسید، ترتیبات زیر را پیش‌بینی کرد:

۱ - سهم انگلستان از مستملکات عثمانی: نواحی جنوبی عراق - بندر حیف - عکا (در فلسطین)

۲ - سهم فرانسه از مستملکات عثمانی: سواحل سوریه - ولایت ادانا و اراضی که از طرف جنوب به مخط انتاب و مار دین تاسرحد آینده روسیه و از طرف شمال به خطی که از آلا - داغ و قیصریه و آقا داغ و ایل ایزداغ و زهرا و عجین به خارپوت می‌رسید.

۳ - سهم روسیه از مستملکات عثمانی: ارضروم - طرابوزان - وان - ارمنستان عثمانی - قسمت‌های شمالی کردستان تاسرحد ایران.

۴ - قرار شد که اراضی واقع بین متصرفات فرانسه و انگلیس به صورت کشور مستقل یا اتحادیه امیرنشین‌های عرب درآید و بنوبه خود بین مناطق نفوذ انگلیس و فرانسه به صورت زیر تقسیم شود: سوریه در جزء منطقه فرانسه - عراق و موصل جزء منطقه انگلیس.

۵ - بندر اسکندرون آزاد باشد.

۶ - فلسطین بین المللی اعلام گردد.

سپس با قرارداد سن‌ژان دومورین (۱۹۱۷)، قسمت جنوبی آناتولی را به ایتالیا

دادند - م

تعیین شده بود که وقتی ارتش انگلستان در ۱۹۱۸ وارد بغداد و موصل شد، بیدرننگ شروع به حفر چاه‌های نفت و کشیدن خط لوله و ایجاد راه آهن کردند و این موضوع موجب نگرانی دولت فرانسه گردید زیرا قرارداد سایکس پیکو موصل را در منطقه نفوذ فرانسه گنجانده بود. این مشکل سرانجام در یک گردهم آئی در آپارتمان للوید جودج (نخست وزیر انگلستان) در لندن در ۱۹۱۹ به راحتی حل شد، به این ترتیب که دژ دکلمانسوا نخست وزیر فرانسه موافقت کرد که در برابر واگذاری موصل به انگلستان، سهم برابری به فرانسه داده شود. به هر تقدیر، ماده دیگری در قرارداد سایکس پیکو گنجانیده شد که بیانگر تمایل فرانسه برای محترم شمردن و موافقت با امتیازات انگلستان در مناطق پیش از جنگ و به نحوی بود که امتیاز فرانسوی‌ها را در شرکت نفت ترکیه تضمین می کرد، چون فرانسوی‌ها همواره معتقد بودند که کار از محکم کاری عیب نمی کند.^۲

انگلیسی شدن شرکت نفت ترکیه

با آغاز جنگ اول جهانی، چند مشکل بلا تکلیف حل گردید: شرکت نفت ترکیه به صورت یک شرکت کاملاً انگلیسی درآمد زیرا دولت انگلستان ۲۵ درصد سهم شرکای آلمانی شرکت را توقیف کرد. به این ترتیب، انگلیسی‌ها توانستند با توقیف این سهام و افزودن آن بر ۱/۴۷ سهم خود (شرکت نفت ایران و انگلیس)، ۷۲/۱ سهام را در دست خود بگیرند. فزون بر این، هنری تتردینگ در سال ۱۹۱۵ تبعه دولت انگلستان شده بود (وی بعداً بخاطر خدماتش در دوران

1 - Georges Clemenceau

موضوع از این قرار بود که انگلیسی‌ها با پیشروی زیاد در بین‌النهرین، به نزدیکی موصل رسیدند و لذا به فکر افتادند که در پیمان سایکس - پیکو طوری تجدید نظر نمایند که سهم بیشتری دریافت نمایند. در نتیجه مذاکراتی که با نخست وزیر فرانسه صورت گرفت، سرزمین موصل به انگلستان واگذار گردید و در برابر سهمی به دولت فرانسه در نفت عراق داده شد. م

جنگ لقب شوالیه گرفت) و ۱/۴ ۲۲ درصد سهام رویال داچ شل نیز انگلیسی گردید. گالوست گلبنکیان که پنج درصد سهام را داشت، قبلاً به تابعیت انگلستان درآمده بود. از این رو، هنگامی که دولت انگلستان خود را آماده بهره برداری از سرزمین های عربی فتح شده می کرد، هیچ گونه نگرانی از وجود سهامداران خارجی در این شرکت نداشت.

ادامه استعمار انگلیس و فرانسه بر منطقه خاورمیانه

با وجود این باید گفت که در تقسیم متناسب و سوداگرانه سرزمین های عربی دولت عثمانی که از طریق قراردادها و زدوبندهای رجال قدیمی در محافل خصوصی صورت گرفته بود، این حقیقت فراموش شده بود که سرزمین های گرفته شده از عثمانی در واقع به اعراب تعلق دارد. اگر اعراب دوش به دوش انگلستان و فرانسه در جنگ شرکت کرده بودند، به خاطر این بود که به محض پایان یافتن جنگ از استقلال برخوردار شوند، حتی درست پیش از امضای قرارداد ترک مخاصمه با آلمان و عثمانی، انگلیس و فرانسه موافقت خود را با استقلال اعراب اعلام کرده بودند: «هدف فرانسه و انگلستان در تعقیب کردن جنگ در شرق که ناشی از جاه طلبی آلمان می باشد، عبارت است از آزادی کامل و قطعی ملی که از مدت ها پیش تحت ستم عثمانی بوده اند و ایجاد حکومت های ملی و کشورهای مستقلی که قدرت خود را از انتخاب آزادانه حکومت ها و دولت های محلی در سوریه و بین النهرین [عراق] می گیرند و این سرزمین ها اینک به وسیله دول متفق آزاد شده اند ... و هیچ سازمان [سیاسی] خاصی را نمی توان به ملل این نواحی تحمیل کرد. دولت های انگلیس و فرانسه فقط علاقمندند که با حمایت و دادن کمک کافی به این ملل، کار منظم حکومت ها و دولت هائی را که با انتخابات آزاد مردم بر سر کار آمده اند، تضمین نمایند»^۱

اما طولی نکشید که این وعده های خیال پرورانه جای خود را به سیاست های

۱ - اعلامیه مشترك متفقین خطاب به امیر فیصل، به نقل از «مبارزه برای استقلال

اعراب» اثر زین زین (Zeine N. Zeine) - نویسنده

حافظ منافع بریتانیا و فرانسه داد. لذا وقتی فیصل رهبر عرب در اکتبر ۱۹۱۸ به همراهی لاورنس^۱ پیروزمندانه وارد دمشق شد و در مارس ۱۹۲۰ خود را پادشاه سوریه اعلام کرد، فرانسوی‌ها بیدرنگ به او اتمام حجت کردند که یا باید قیمومیت فرانسه بر سوریه و سلطه آن دولت را بپذیرد یا اینکه ارتش فرانسه بازور وی را برکنار خواهد ساخت. فرانسوی‌ها که مایل نبودند یک پادشاه عرب بر سوریه حکومت راند- حتی چنانچه یک پادشاه سرسپرده باشد- در پی نپذیرفتن این اتمام حجت از سوی فیصل، به نیروهای فرانسوی که بیرون از شهر دمشق و تحت فرماندهی ژنرال هانری کودو^۲ قرار داشتند، دستور دادند که به سمت پایتخت سوریه پیشروی کنند. امیر فیصل به شهر درا^۳ گریخت و کوتاه زمانی بعد یک هواپیمای فرانسوی اعلامیه‌هایی را بر سر مردم شهر ریخت. در این اعلامیه‌ها تهدید شده بود اگر مردم شهر در مدت ۲۴ ساعت فیصل را از شهر بیرون نکنند، هواپیماهایی فرانسوی شهر را بمباران خواهند کرد. از این رو بود که امیر فیصل به حیف (در فلسطین) رفت و از دولت انگلستان درخواست حمایت نمود. دولت فرانسه نیروهای خود را در مواضع [حساس] مستقر کرد و تمام سوریه و لبنان را تصرف نمود (که تا ۲۵ سال بعد در تصرف فرانسه باقی ماندند و پس از جنگ دوم جهانی استقلال یافتند^۴).

1 - Lawrence

2 - Henri Couraud

3 - Derra

۴ - ماجرا از این قرار بود که امیر فیصل در اواخر جنگ به عنوان حاکم نظامی در دمشق اقامت گزید. مردم سوریه وی را حکمران و سلطان خود می‌دانستند و جمع‌ملیون سوریه درخواست استقلال کامل سوریه را کرد. امیر فیصل پس از شرکت در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) با فرانسوی‌ها و صهیونیست‌ها درباره آینده سوریه به مخالفت پرداخت و از این رو بود که کنگره ملی سوریه در مارس ۱۹۲۰ وی را رسماً به مقام سلطنت سوریه انتخاب کرد که شامل سوریه و فلسطین و ماوراء اردن بود.

دولت انگلستان بنا به تعهداتی که در برابر فرانسوی‌ها داشت، شروع به تخلیه سواحل سوریه نمود. در پی زرد و خورد نظامی بین افراد امیر فیصل و ژنرال کورو، وضع وخیمی پیش آمد که به حمله ژنرال کورو به دمشق (هفتم اوت ۱۹۲۰) و خلع امیر فیصل از سلطنت سوریه انجامید - م

در این ضمن، بریتانیا سلطه خود را بر فلسطین و عراق مستقر کرده بود. انگلستان به پدرامیر فیصل (حسین شریف مکه) وعده‌های مبهمی داده بود دایر بر این که سراسر عربستان (از فرات گرفته تا مرزهای عثمانی را) پس از پیروزی در جنگ یکپارچه کرده و فرزندش را به پادشاهی آنجا گمارد. هنگامی که فرانسویها قسمتی از این وعده را ندیده گرفتند (برخی معتقد بودند که بریتانیا قلباً از این اقدام فرانسه بسیار خشنود شد) انگلیسی‌ها به فیصل پیشنهاد کردند که برای جبران اقدام فرانسویها پادشاهی عراق را پذیرفته و بغداد را پایتخت خود قرار دهد به شرط این که دفتر کمیسر عالی^۱ بریتانیا را همواره به عنوان «قدرت عالیه قانونی» بپذیرد^۲

بریتانیا و فرانسه برای تقسیم غنائم جنگ بین خود، به اندازه‌ای به تشکیل جلسات مخفی پرداختند که این تصور را در انسان پدید می‌آورد که این دو کشور اصولاً مایل به استقلال اعراب نبودند. تا آنجا که موضوع به مباحثات خاورمیانه محدود می‌شد، ایالات متحده آمریکا اصولاً در این مباحثات شرکت نکرده بود^۳. یکی از کنفرانس‌های مهم پس از جنگ در شهر سان‌دمو ایتالیا در آوریل ۱۹۲۰ برگزار شد و در این کنفرانس انگلیسی‌ها به خود حق دادند که قیمومت (به عبارت دیگر سرپرستی) فلسطین و بین‌النهرین را از آن خویش ساخته و با قیمومت فرانسه بر لبنان و سوریه موافقت کردند.^۴ در برابر شکایاتی مبنی بر اینکه سرپرستی دودولت

۱ - به نمایندگی سیاسی بریتانیا در مستملکات سابق آن دفتر کمیسر عالی «گفته می‌شد. امروزه نیز به سفرای انگلستان در کشورهای عضو جامعه مشترک المنافع «کمیسر عالی» گفته می‌شود زیرا این کشورها پادشاه انگلیس را بعنوان رئیس کشور افتخاری خود می‌دانند - م
۲ - گزارش کمیسر عالی انگلیس در حکومت عراق، در اکتبر ۱۹۲۰ - مارس ۱۹۲۴
بایگانی اعلیحضرت پادشاه انگلستان - لندن - نویسنده

۳ - اشاره نویسنده به ۱۴ ماده ویلسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا و مغایرت اصول یاد شده با قراردادهای سری انگلیس و فرانسه در مورد تقسیم قلمرو عثمانی می‌باشد - د

۴ - کنفرانس سان‌رمو (San Remo) که در ۲۴ آوریل ۱۹۲۰ با شرکت رجال سیاسی اروپا تشکیل گردید، قراردادهائی را درباره قیمومت انگلیس و فرانسه بر سوریه و عراق و فلسطین و لبنان به امضاء رسانید. این قراردادها که بعداً به تصویب مجمع عمومی ←

یاد شده با چنین شیوه‌ای خسارج از حقوق دو متحد می‌باشد، و این موضوع که فقط جامعه ملل جدیداً تأسیس از چنین اختیاری برخوردار است، وزیر خارجه انگلستان (لرد کرزن) با خونسردی پاسخ داد که این شکایات از تصور نادرستی نشأت می‌گیرد زیرا « این حق از آن دولت‌هایی است که این سرزمین‌ها را فتح کرده‌اند و خود باید آنرا تقسیم نمایند؛ در چنین اوضاع و احوالی بود که سرپرستی فلسطین و بین‌النهرین (عراق) به انگلستان داده شد و ما آنرا پذیرفتیم و قیمومت سوریه به فرانسه داده شد و فرانسه آنرا پذیرفت»^۱

امریکا وارد فعالیت‌های نفتی خاورمیانه می‌شود

از امریکا برای شرکت در کنفرانس سان‌رمو دعوتی به عمل نیامد و به آن کشور اطلاع داده نشد که یکی از تصمیمات اتخاذ شده در این کنفرانس تأثیر زیادی بر آینده استخراج نفت در عراق می‌گذارد. چون فرانسه قبلاً با انتقال موصل به قلمرو انگلستان موافقت کرده بود، لذا در کنفرانس سان‌رمو پاداش خود را گرفت. بنا به پیشنهاد انگلستان، ۲۵ درصد سهم آلمانی‌ها در شرکت نفت ترکیه که دفتر قیمومت دشمن (انگلستان) آنرا در دوران جنگ توقیف کرده بود، به فرانسه داده شد. به این ترتیب بود که فرانسه به میزان ۲۵ درصد در نفت عراق سهیم شد و این موضوع سبب گردید که فرانسه از یک کشور خریدار نفت (عمدتاً از امریکا) به صورت یک کشور دارای منابع نفتی خاص خود درآید. فرانسوی‌ها به اندازه‌ای از این ترتیب خوشنود بودند که با طیب خاطر موافقت کردند یک خط لوله نفتی از سوریه به دریای مدیترانه کشیده و از حقوق گمرکی و عوارض بندری حمل آن به بازارهای مصرفی

← جامعه ملل رسید، عملاً مغایر با اصول چهارده ماده ویلسون بود، ولی امریکارسمأ به آن اعتراض نکرد. همچنین در کنفرانس سان‌رمو، موضوع الحاق موصل از منطقه نفوذ سه به انگلستان مورد تأیید قرار گرفت و متقابلاً فرانسه در نفت موصل سهیم شد. م

۱ - سخنان لرد کرزن در مجلس اعیان انگلیس، پنجمین جلسه از دوره قانونگذاری

صرف نظر کردند.

هنگامی که خبر این زدوبند به گوش امریکا رسید، شرکت های نفتی امریکائی به خشم آمدند و جنگ تبلیغاتی شدیدی در روزنامه های امریکا علیه چیزی آغاز شد که یکی از روزنامه ها آن را «زدوبند شریرانه» توصیف کرد. شرکت نفت استاندارد اویل نیوجرسی گزارش کرد که یکی از افراد زمین شناس شرکت که در یکی از مناطق قبلاً توافق شده فلسطین فعالیت می کند، از سوی مقامات انگلیسی زیر فشار قرار گرفته تا از آنجا خارج شود و به سایر کارشناسان نفتی امریکائی نیز اجازه ورود به عراق را نداده اند. به انگلستان تفهیم شد که یکی از مواد قیمومت اعراب تضمین نموده است که «امتيازات نباید جنبه انحصاری داشته باشد» و به هر حال دولت ایالات متحده امتیاز داده شده به شرکت نفت ترکیه را به رسمیت نمی شناسد. در این زمان ایالات متحده برای تهیه نفت دچار نوعی بیم و هراس شده بود زیرا اتومبیل به بازار آمده و هر امریکائی برای خود یک اتومبیل می خرید (بیشتر از ده میلیون اتومبیل و کامیون در جاده های امریکا در رفت و آمد بودند) و قیمت نفت خام و گاز وئیل شدیداً رو به افزایش بود. کارشناسان پیش بینی می کردند که چاه های نفت ایالات متحده در حال خشکیدن است و چنانچه نوعی جیره بندی سوخت به وجود نیاید، ملت امریکا برای گردش چرخ های صنعت خود باید متکی به نفت وارداتی شود.

مقالات گستاخانه کارشناسان انگلیسی حاکی از این پیش بینی بود که امریکا بعنوان یک قدرت بزرگ نفتی جانشین انگلستان خواهد شد، در حالی که شرکت نفتی انگلیسی شل^۱، در گذشته فعالیت خود را در بزرگ راه های امریکا مستقر کرده بود (تأسیس جایگاه های بنزین). یک مفسری پروای انگلیسی در روزنامه دلی نیوز^۲، چاپ لندن، نوشت: «بزودی بریتانیا قادر است بلائی را بر سر آمریکائی ها در آورد که روزگاری شرکت استاندارد اویل بر سر مردم جهان در آورد، یعنی آنها را در برابر فدیة آزاد ساخت!»

در چنین جو اضطراب و رنجشی بود که دولت و شرکت های نفتی و مردم

1- Shell

2- Daily news

امریکا متحداً تصمیم گرفتند که نیاستی سر امریکا در نوعی مشارکت در بازار پر رونق نفت خاور میانه کلاه برود. مبادله یادداشت‌های تندی بین وزیر خارجه امریکا (رابرت لانسینگ^۱) و همتای انگلیسی‌اش لرد کرزن آغاز شد. امریکا سهمی از ثمرات این پیروزی را می‌خواست، در حالی که بریتانیا ضمن موافقت اصولی با این موضوع، عقیده داشت که این مشارکت شامل حقوقی نمی‌گردد که بریتانیا پیش از جنگ امتیاز آنرا کسب کرده بود.

چه حقوقی؟ عقیده و اشتگتن این بود که چنانچه بریتانیا به امتیاز شرکت نفت ترکیه استناد کند، در واقع این امتیاز معتبرتر از امتیازی نبود که ترک‌ها پیش از جنگ به دربار کولبی چستر داده بودند.

نزدیک به همین زمان بود که دربار چستر خستگی ناپذیر امتیاز نامه سابق خود را از زیر کفش می‌راند بیرون آورد، آنرا برداشت و راهی ترکیه گردید. فعالیت‌های بعدی وی در این زمینه، کار امتیاز نفت موصل را دشوار و پیچیده کرد و برای مدتی به نظر می‌رسید که حکومت ایالات متحده در صدد است تا پایان کاراز وی جانبداری کند.

چستر یکبار دیگر مجلس ترکیه را ترغیب کرد تا امتیازات نفت و مواد معدنی، و نیز یک باریکه از زمین واقع در اطراف خط آهن ولوله نفتی سراسری آناتولی به موصل رابه وی بدهند. سپس، به گونه خستگی ناپذیری، به جلب نظر نمایندگان مخالف انگلیس و فرانسه در مجلس نمایندگان و سنای امریکا پرداخت تا از حمایت آنان برخوردار شود. وی، همچنین، متحدی را در نیروی دریایی امریکا یافت که مانند خودش سرسخت، و حتی خشن‌تر و مخالف‌تر از وی با انگلیس و فرانسه بود. این شخص دریا سالار مادلا بریستول^۲ بود که فرماندهی ناوگان نیروی دریایی امریکا در جنوب مدیترانه را به عهده داشت، و در عین حال کمیسر عالی ایالات متحده در ترکیه بود. همکاران انگلیسی و فرانسوی دریا سالار بریستول بخوبی می‌دانستند که وی ترکیه را که خصم گذشته امریکا به شمار می‌رفت، بر متحدان زمان جنگ

1- Robert Lansing

2- Mark Bristol

خود ترجیح می‌دهد، و هر وقت که در کنفرانس‌های مشترک از جای خود بلند می‌شود تا صحبت کند، همکاران فرانسوی و انگلیسی‌اش به یکدیگر چشمک می‌زنند. معلوم شد که دریا سالار بریستول تلگرافهای رمز همکاران فرانسوی و انگلیسی خود به لندن و پاریس را کشف می‌کرد و ترجمه کشف آنرا در پشت تلگراف می‌نوشت. وی عقیده داشت که ایالات متحده، باید بر سراسر ترکیه، از جمله بر مستعمرات سابق عثمانی، قیمومت داشته و همه منابع نفتی و معدنی این کشور به کولبی چستر داده شود. هنگامی که موضوع قیمومت بریتانیا و فرانسه در کنفرانس لوزان مورد بحث قرار گرفت، وی از این که سفینه‌های نیروی دریایی ایالات متحده را برای آوردن کارشناسان نفتی و بازرگانی آمریکا به ترکیه مورد استفاده قرار دهد احساس شرمساری نمی‌کرد.

دریا سالار بریستول به کمک چستر به جلب نظر مساعد پارلمان ترکیه پرداخت تا موصل را از حیطه قیمومت انگلستان بر عراق بیرون آورد. اما، هم در کنفرانس

۱- این کنفرانس صلح در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۲ تشکیل شد تا اختلافات یونان و ترکیه را که مدت سه سال بود در جنگ بودند حل نماید. ملیون ترکیه (کمالی‌ها) با انعقاد قرارداد ترک مخاصمه با یونان به شدت مخالف بودند و آنرا نقض حاکمیت خود می‌دانستند. نویسنده

قرارداد لوزان یکی از موفقیت‌های بزرگ آتاتورک بشمار می‌آید. جریان از این قرار بود که شکست یونان از ترکیه و تهدیدات کمال پاشا (آتاتورک) سبب شد که لوید جورج نخست‌وزیر انگلستان با ارسال پیامی برای متفقین دوران جنگ، آنها را برای دفاع از بغازها دعوت کرد، اما فرانسه و ایتالیا پاسخ رد دادند. نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال «هارینگتون» در چاناک (قسمت آسیائی داردانل) پیاده شدند و کمال پاشا نیز آماده جنگ با انگلستان شد. لکن با امضای قرارداد «مودانیا» به حالت خصمانه پایان داده شد و منطقه «تراس شرقی» و «ادریانوپل» به ترکیه مسترد، و در مقابل ترکیه کنترل بین‌المللی بر منطقه بغازها را پذیرفت. کنفرانس لوزان در ۲۰ نوامبر تشکیل گردید. عصمت پاشا «نخست‌وزیر ترکیه» خواستار استرداد موصل به ترکیه و لغو کاپیتولاسیون بود که مورد مخالفت کرزن قرار گرفت. سرانجام کنفرانس در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ قرارداد لوزان را به تصویب رسانید. قسمتی از این قرارداد که مربوط به موضوع این کتاب می‌باشد در زیر می‌آید: ←

لوزان وهم در اجلاسات جامعه ملل، تصمیمات دیگری گرفته شد. این تصمیم گیریها هنگامی صورت گرفت که به نظر می رسید بریستول و چستر روابط نزدیک و زیادی با حزب طرفدار جنگ ترکیه (که هوادار بازپس گرفتن موصل و سرزمین های عربی با توسل به زور بود) پیدا کرده بودند. در این شرایط، وزارت خارجه امریکا تصمیم گرفت که یکباره و برای همیشه دست از حمایت چستر بردارد. علت دیگر قطع حمایت امریکا از چستر این بود که دولت بریتانیا بر اثر تحریکات مداوم واشنگتن، موافقت کرد که سهمی از نفت عراق را به امریکا بدهد. یک بار دیگر، پای گالوست گلبنکیان به میان آمد تا بین آنان میانجی گری کند. گلبنکیان که نگران ۵ درصد سهم خود بود، و همواره سازش را بهتر از جنگ می دانست، از نفوذ خود در نزد سر ویلیام تایرل^۱ در وزارت خارجه انگلستان استفاده کرد و دولت بریتانیا را تشویق نمود تا عضویت سهامداران امریکائی در هیأت مدیره شرکت نفت ترکیه را پذیرا شود. دولت انگلیس، پس از بررسی های لازم، پیشنهاد کرد که همه درخواست کنندگان عضویت در امتیاز نفتی موصل^۲ باید تحت نام «شرکت توسعه خاور نزدیک»^۳ متحد شده و این شرکت سهم مناسبی در سرمایه شرکت نفت ترکیه داشته باشد.

این ترتیب باب میل سر هنری دتردنیگگ از شرکت رویال داچ شل نبود که

← ۱- جدا شدن نواحی عرب نشین و استقلال نواحی ترک نشین به رسمیت شناخته شد.

۲- تراس شرقی و شهر قره قاج و جزایر ایمبروس و تنه دوس به ترکیه مسترد شد.

۳- از میر به ترکیه مسترد گردید و بندر اسکندرون جزء خاک ترکیه بشمار آمد.

۴- اداره مشترک موصل بوسیله انگلستان و عراق - م

1- Sir william tyrell

۲- درخواست کنندگان عبارت بودند از استاندارداویل نیوجرسی - استاندارداویل

نیویورک - گالف ری فاینینگز (Gulf Refinings) - اتلانتیک ری فاینینگز (Atlan

tic Refinings) - پان امریکن پترولیم اند ری فاینینگز (Pan American

Petroleum and Refining) استاندارد او ایندیانا (Standard of Indiana)

و سینکلر اویل (Sinclair Oil) و تکزاس اویل (Texas Oil) - نویسنده

3- Near east development company

تلاش می‌کرد تا در این مذاکرات دشوار، از قدرت بیشتر شرکت نفت ترکیه و رئیس آن سر چارلز گرین بکاهد زیرا از او نفرت داشت. نوبر گلبنکیان فرزند گالوست گلبنکیان که در این مذاکرات شرکت داشت، بعدها نوشت:

« (دتردینگ) خاطر نشان ساخت که بر اساس (دادن سهم مناسب به شرکا) شرکت نفت ایران و انگلیس بیشترین سهم را داشته و همواره می‌تواند با متحد شدن بایکی از سه شریک دیگر، اکثریت سهام را بدست آورد. وی پافشاری می‌کرد که همه سهامداران باید سهم مساوی داشته باشند: یک چهارم به امریکائی‌ها، یک چهارم به شرکت نفت فرانسه، یک چهارم به رویال داچ شل، یک چهارم به شرکت نفت ایران و انگلیس و ۵ درصد سهم پدرم از محل کلیه این سهام. این ترتیب سبب می‌شد که ۵۰ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس به نصف کاهش یابد. دتردینگ برای اینکه آنان را تشویق به قبول این ترتیب نماید، پیشنهاد کرد که در عوض آن، بهره مالکانه‌ای از نفت تولید شده دریافت دارند. » این پیشنهاد سرانجام با گذشت زمان به مرحله اجرا درآمد.

زیر فشار حکومت بریتانیا، ملک فیصل اول پادشاه عراق حق شرکت نفت ترکیه را برای حفاری نفت در سرزمین خود پذیرفت و امتیازنامه نفتی جدیدی در سال ۱۹۲۵ داده شد و شرکت بیدرنگ کار خود را برای کشف یک میدان نفتی آغاز کرد. در سال ۱۹۲۷، یک چاه نفتی در «باهاگو(گود)» فوران کرد و خوشبختی را نصیب شرکت ساخت. در سال ۱۹۲۸، بریتانیا و فرانسه و آمریکا سرانجام موافقت کردند که وضعیت سهام خود را به صورتی در آورند که وضع کنونی شرکت نفت عراق (قبل از ملی شدن) را تشکیل می‌دهد. سرانجام بریتانیا در میدان‌های

۱- گلبنکیان : همان منبع

۲- نهایتاً به‌هریک از شرکت کنندگان سهم مساوی داد (همان گونه که گلبنکیان قبلاً پیشنهاد کرده بود)، به این معنی که در هیأت مدیره شرکت، شرکت‌های رویال داچ شل و نفت ایران و انگلیس و فرانسویها و امریکائی‌ها دارای سهام مساوی بودند (گلبنکیان به دلیل داشتن ۵ درصد سهام، حق رای نداشت) و هنوز نیز چنین است. سهم امریکا بین شرکت‌های استاندارد اویل نیوجرسی و موبیل به‌طور برابر تقسیم شده است، یعنی دو شرکت باید در

نفتی خاورمیانه را گشود و اجازه داد که امریکائی‌ها يك پای خود را در آنجا بگذارند. از این مرحله به بعد، تلاش بریتانیا بر این بود که مانع شود امریکائی‌ها پای دیسگر خود را جلو آورند.

داستان کامل توطئه چینی، پشت سرهم حرف زدن، دروغ گوئی و فریب، که پیش از توافق (شرکت‌های یادشده) برای بهره‌برداری از نفت عراق وجود داشت، به اندازه‌ای ملال‌آور است که از بیان آن در اینجا خودداری می‌شود. نوبر گلبنکیان درباره يك مرحله از این مذاکرات می‌گوید، « باید بگویم که دکسب و کادنف، حتی به بهترین دست نیز نمی‌توان اعتماد کرد». پدرش نیز زمانی گفته بود، « نفتی‌ها مثل گربه هستند - یعنی از جدای گربه‌ها نمی‌توان فهمید که آیا با هم می‌جنگند یا عشق‌بازی می‌کنند» اما تا آنجا که به‌وی مربوط می‌شد، نفتی‌ها همواره می‌جنگیدند و قواعد کوئینزبری^۱ را رعایت نمی‌کردند. هیچ‌يك از دو طرف صاحب‌علاقه (حتی فرانسوی‌ها که سهم خود را مدیون گلبنکیان بودند) در کلاه گذاردن بر سر گلبنکیان از لحاظ دادن ۵ درصد سهام کوتاهی نکردند. این ارمسی، دست تنها در برابر ثروتمندترین شرکت‌ها و زیرک‌ترین حقوق‌دانان جهان قرار گرفته بود، و فقط وقتی خبیر زدوبند آنان را از دربار سلطان عبدالحمید شنید، توانست به پیروزی دست یابد. از میان

— تصمیم‌گیری اتفاق نظر داشته باشند و گرنه نیم‌رأی هر يك از آن دو می‌تواند نیم‌رأی دیگری را بی‌اعتبار سازد.

یکی از مقامات شرکت استاندارد اوایل به نگارنده گفت، « این وضع سبب شده است که گاهی اوقات راه‌حل رضایت‌بخشی بدست آید» - نویسنده

۱- من کتاب Pantaraxia را که زندگی‌نامه نوبر گلبنکیان به قلم خودش می‌باشد، برای مطالعه توصیه می‌کنم. زندگی‌نامه پدرش اثر رالف هوینز (Ralph Hewins) که با اجازه نوبر انتشار یافته، و کتاب يك شخصیت نفتی بین‌المللی اثر سر هنری دتردینگ حاوی این جزئیات ناراحت‌کننده است - نویسنده

۲- قواعد کوئینزبری (Queensbury Rules) که - Marquis of Que- ensbury Rules نیز نامیده می‌شود، در اساس عبارت بود از قواعدی که در سال ۱۸۶۹ بوسیله مارکی کوئینزبری برای بازی‌های منصفانه وضع شد. در عرف سیاسی کنونی انگلستان این اصطلاح به معنای اصول مبارزه عادلانه و منصفانه است - م

زوبندهای کثیف آن سال‌ها، به بیان رویدادی می‌پردازیم که به گلبنکیان مربوط می‌شود زیرا اثرات مهمی در سرمایه‌گذاری‌های آئی در نفت خاورمیانه داشت.

هنگامی که سهامداران اصلی شرکت نفت ترکیه در ۱۹۱۴ گرد یکدیگر جمع شده بودند، تعهدنامه‌ای را امضاء کردند حاکی از موافقت آنان در تمام بهره‌برداری‌ها از نفت عثمانی، انجام اقدامات هم‌آهنگ و هر میدان نفتی که به وسیله یکی از امضاءکنندگان کشف شود متعلق به همه‌ی آنها خواهد بود و گروه‌های غیر عضو از آن محروم خواهند بود. هنگامی که فرانسویها در سال ۱۹۲۰ به عضویت شرکت نفت ترکیه درآمدند، از آنها خواسته شد که شرط یاد شده (محرومیت گروه‌های غیر عضو از داشتن حق در میدان‌های نفتی کشف شده) را در برابر عضویت در شرکت بپذیرند و فرانسوی‌ها نیز بدون نگرانی آنرا پذیرا شدند. اما وقتی همین شرط را به رخ امریکائی‌ها کشیدند، آنان اعتراض کردند. حکومت ایالات متحده که معتقد به سیاست درهای باز [آزادی تجارت در جهان] بود، با این شرط که نوعی خود-محروم کردن به‌شمار می‌آمد، مخالفت کرد. از اینرو یک توافق موقتی^۱ حاصل شد که بر مبنای آن به شرکت‌های نفتی امریکائی امکان داده شد تا سیاست محدود شرکت نفت ترکیه را پذیرفته و در عین حال واشنگتن را قانع کنند (یا دست کم، کسانی را راضی کنند که به جنبه مثبت این قرارداد می‌نگریستند) که سیاست «درباز» اجرا خواهد شد.

با وجود این، هنگامی که نفت در «بابا گورگور» کشف شد و به نظر می‌رسید که در سایر نقاط هم کشف شود، سهامداران عمده‌ای که امروز به شرکت نفت عراق شهرت دارند، خود را برای اکتشاف نفت در این مناطق آماده می‌کردند - اما بدون گلبنکیان. وی بعداً در خاطرات شخصی خود نوشت، «پیشنهاد شد که سایر گروه‌های نفتی باید رأساً برای گرفتن امتیاز نفت تلاش نمایند، و مرا کنار گذارند. اما چون این موضوع با خلاصه‌مذاکرات حقوقی مندرج در موافقت‌نامه ۱۹۱۴ در وزارت خارجه انگلستان مغایرت داشت، لذا اجرای آن متوقف گردید.»

قرارداد خط قرمز

سه سال کشمکش بر سر این موضوع ادامه یافت، اما سرانجام در ژوئیه ۱۹۲۸ در «استان»^۱ بلژیک و در یک کنفرانس مشترک از همه سهامداران عمده، استدلال گلبنکیان پذیرفته شد. حتی، امریکائی‌ها هم نمی‌توانستند با این استدلال مخالفت نمایند، و میثاق تجدید شد: هیچ یک از سهامداران نمی‌توانند به بهره‌برداری نفت در سرزمین‌های سابق امپراطوری عثمانی بپردازند مگر آنکه رضایت و مشارکت سایرین را جلب نمایند.

یک نکته دیگر باقی مانده بود که می‌بایست روشن شود: این موضوع که مرزهای قدیم عثمانی کجاست؟ نویسنده شرح حال گلبنکیان می‌نویسد:

«این پرسش پای میلیون‌ها دلارنا گفته را به میان کشید. شرکت خلیج (فارس) پنسیلوانیا^۲ (یکی از شرکت‌های امریکائی که در آن زمان در گروه شرکت‌های نفتی امریکائی در شرکت نفت عراق عضویت داشت) از پیش به نفت کویت و بحرین علاقه‌مند شده بود، گو اینکه تا آن زمان هیچ نفتی در منطقه شیخ نشین‌ها بدست نیامده بود. دولت بریتانیا نیز علاقه خاصی به شبه جزیره عربستان نشان می‌داد، مثلاً قراردادهائی را با شیخ‌هائی بسته بود که هرگز ادعاهای عثمانی را برحماً کمیت خود نمی‌پذیرفتند^۳»

آنها چگونه می‌خواستند حدود قلمرو عثمانی را تعریف کنند؟ هیچکس تعریف مطمئنی از آن نداشت. اما درست در هنگامی که به نظر می‌رسید کنفرانس برای روشن کردن قلمرو عثمانی، در شرف شکست خوردن است، فکری به خاطر گلبنکیان رسید. وی درخواست کرد نقشه بزرگی از خاورمیانه را بیاورند. سپس خطی در اطراف منطقه مرکزی آن با یک مداد قرمز رنگ کشید و گفت، «این امپراطوری عثمانی بود که در سال ۱۹۱۴ آنرا می‌شناختم و باید آنرا بشناسم چون

1- Ostend

2- The gulf corporation of pensylvania

۳- نگاه کنید به رالف هونینز، همان منبع - نویسنده

در آنجا متولد شدم و زندگی کردم. اگر کسی بهتر از من آنرا می‌شناسد، بگوید.»
 نمایندگان بر روی نقشه‌خام شدند و به‌دقت به سرزمین‌هایی نگاه کردند که با
 خط قرمز درشت مشخص شده بود. انگلیسی‌ها خشنود بودند زیرا بحرین و قطر و
 عربستان سعودی و شیخ نشین‌های خلیج فارس را در داخل این خط می‌دیدند.
 امریکایی‌ها کویت را در آنجا دیدند که خارج از این خط بود و می‌توانستند با
 آزادی عمل به عملیات نفتی در آنجا به پردازند. سایرین به آن نگاه کردند و
 اعتراضی نمودند.

این توافق به صورت قرارداد معروف به خط قرمز^۱ در آمد که الگوی توسعه
 نفت در خاورمیانه را در بیست سال آینده تغییر داد. نمایندگان با پذیرفتن تعریف
 گلبنکیان از قلمرو دولت عثمانی - بی آنکه خود بدانند - ۵۰ میلیون دلار در آمد
 را برای این ارمنی باهوش تضمین کردند چرا که این رقم سهم پنج درصد او از
 سودی بود که در دهه‌های آینده از این خط قرمز بدست می‌آورد. این نقشه با خط
 قرمز دور آن پذیرفته شد و در قرار گنج‌نایده گردید. نمایندگان پیش از رفتن به سوی
 میزناهار میهمانی، این قرارداد را امضاء کردند.

البته، این هم قرارداد مخفی دیگری بود که هیچکس درباره آن به اعراب
 حرفی نزد.

فصل چهارم

چاه‌های نفت ابن سعود

او يك شهروند امریکائی بود که در نیویورک زندگی می‌کرد و به خود می‌بالید که زبان عامیانه دادی^۱ و بردنلین^۲ را به خوبی صحبت می‌کند. اما به شکرانه اینکه سال‌های کودکی‌اش در لبنان و در سایه کوه هرمون^۳ سپری شده بود، چند لهجه عربی را به خوبی حرف می‌زد. وی مسیحی بود اما تعالیم محمد (ص) و اصول اسلامی را می‌ستود. او در لباس غربی و با صورت اصلاح کرده‌اش - سوای سبیل نازکی که داشت - به يك فارغ التحصیل دانشگاه‌های سواحل شرقی امریکا می‌ماند (و در واقع نیز چنین بود). اما هنگامی که عبای عربی‌اش را به تن داشت، با ریش کوتاهی که به چانه‌اش می‌چسبید و لباس عربی که می‌پوشید، به آسانی امکان داشت که بایک شیخ عرب اشتباه گرفته شود و غالباً نیز چنین پیش می‌آمد. نامش

-
- ۱- باوری (Bowery) یکی از محلات پائین‌منهاتان در نیویورک است که ساکنان آن به اصطلاح به زبان لاتین صحبت می‌کنند - م
 - ۲- بروکلین (Brooklyn) در غرب منهاتان قرار دارد - م
 - ۳- کوه هرمون (Hermount mountain) رشته کوه‌هایی است در مرز لبنان و سوریه که بلندی آن به ۹۲۳۲ پا می‌رسد - م

امین ریحانی^۴ بود. رفتن او به عربستان در سال ۱۹۲۲ به خاطر نفت نبود. بلکه برای دیدن و کشف خاورمیانه و به دست آوردن اطلاعات بیشتر درباره عرب‌های بود که دوران کودکی اش را در میان آنها گذرانده بود. با وجود این، آلوده نفت شد و کامیابی چندان موفقیت آمیزی هم نصیب او نشد. اما همشهریان امریکائی اش بایست سپاسگزار او باشند زیرا دخالتش در کار نفت با حسن نیت همراه بود. زیرا چنانکه وی از یک آدم نامناسب حمایت نمی کرد و یک سلطان عرب را تشویق به دادن امتیاز نفتی به وی نمی کرد، امروزه سرشارترین میدان نفتی جهان که اینک در دست امریکائی‌ها است، بدست انگلیسی‌ها می افتاد.

روابط انگلستان با شریف حسین و ابن سعود

شبه جزیره عربستان، این منطقه کوهستانی گونی شکل و صحرائی که از دریای سرخ به خلیج فارس و از خلیج عقبه به اقیانوس هند امتداد دارد، اینک سه چهارم قلمرو عربستان سعودی در زیر سلطه ملک فیصل^۱ فرزند دلیر صحرا عبدالعزیز بن سعود^۲ را تشکیل می دهد. پایتخت آن ریاض است، امادو گوهر مزین بر تاج آن دیده می شود که عبارتند از دو شهر مقدس مکه و مدینه.

هنگامی که امین ریحانی در ۱۹۲۲ به شبه جزیره عربستان آمد، مکه و مدینه و تمام ساحل دریای سرخ و زمین های پشت آن در زیر سلطه شریف حسین قرار داشت که آلت دست انگلیس ها بود. وی پس از بیرون راندن تركها از این شبه جزیره در جنگ اول جهانی، شریف مکه شده بود. در آن زمان، عبدالعزیز بن سعود (پادشاه

1- Amin Rihani

۲- ملک فیصل در ۱۹۲۵ به دست برادرزاده اش ترورشده، و تاریخ نگارش این کتاب قبل از این ماجرا بوده است - م

۳- یک چهارم دیگر از قلمروی شبه جزیره عربستان بین یمن، یمن جنوبی و فدراسیون امارات عربی متحد، و عمان تقسیم شده است - نویسنده

آینده عربستان) و ارتش بدوی وی فقط منطقه ساحلی خلیج فارس و واحه بزرگک استان الحساء و دژ صحرائی دیاخی را فتح کرد و ریاض را به‌عنوان پایتخت خویش برگزید و خود را سلطان اعلام کرد. پیش‌ازاینکه ابن‌سعود و افراد قبایل بیابان‌گرد او بتوانند قسمت غربی شبه‌جزیره عربستان را (که در عرض کوهستان‌ها و صحراهای مکه قرار داشت) با شتاب درنوردیده و ملک حسین را از پایتخت خود در جده، واقع در دریای سرخ فراری دهند، نبردهای خونینی با مدعیان کلیدداری خانه‌خدا صورت گرفت.

از جهتی، ابن‌سعود نیز سرسپرده انگلیسی‌ها بود زیرا در دوران جنگ اول جهانی سالانه ۶۰/۰۰۰ لیره از انگلیسی‌ها کمک خرج می‌گرفت تا برای حمایت از آنان، با ترک‌ها جنگ کند. چون وی با ترک‌ها در حال جنگ بود، لذا این رشوه را پذیرفت و به گرفتن آن همچنان ادامه داد. تا آنجا که موضوع به خود او مربوط می‌شد، گرفتن رشوه تأثیری در نقشه‌اش برای فتح تمام عربستان نداشت. از جهت دیگر، بریتانیا فکر می‌کرد که با دادن ۶۰/۰۰۰ لیره رشوه، وفاداری سیاسی وی را خریده و می‌تواند نقشه‌های خود را دایر بر استفاده از شریف حسین به‌عنوان شریف مکه و نیز سلطه خود بر شبه‌جزیره عربستان را تضمین نماید. اما [بعدها] ثابت شد که انگلستان اشتباه بزرگی را مرتکب گردید.

چرا انگلیسی‌ها شریف حسین ضعیف و آزمند و خودپسند را بر ابن‌سعود ترجیح دادند، این موضوعی است که یکی از اسرار خاورمیانه را تشکیل می‌دهد.

۱- اصولاً اعراب ساکن قلمرو عثمانی دارای احساسات ملی و استقلال طلبانه قوی بودند و بارها در برابر عثمانی دست به طغیان زده بودند. در جنگ اول جهانی، دولت انگلستان بر آن شد تا از این احساسات به‌سود خود بهره‌برداری کند و اعراب را در مبارزه با عثمانی با خود متحد سازد. از این‌رو، متوجه دو شخصیت عرب به‌نام‌های امیر حسین [شریف حسین] و ابن‌سعود گردید. امیر حسین که تا سال ۱۹۰۸ در اسلامبول در تبعید بود، در این سال به سمت شریف مکه [شریف حسین] تعیین گردید. شریف حسین که خواستار استقلال اعراب در تحت لوای حکومت خود بود، از جریان جنگ اول جهانی استفاده کرد و با قراردادی که

در این سرزمین سوخته که اعراب بادیه‌نشین و بیابان‌گرد در آنجا زندگی می‌کردند، مردی وجود داشت که شمشیرخسود را با مهارت از نیام بر کشید و در کمال توانائی سدهائی را که فراراه قدرت‌وی بودند، برید و تکه‌تکه کرد. سپس این مرد بردشمنان خود رحم آورد، و خردمندانه آنها را در زیر بال خود گرفت. در حالی که شریف حسین به دیگران پول می‌داد تا برایش به‌جنگند و آنگاه خود را از شر آنها راحت می‌کرد، هیچ‌کس به قول او اعتماد داشت و هیچ‌کس از شمشیر او نمی‌ترسید. از سوی دیگر، همه از شمشیر این سعود در هراس بودند و حتی سرسخت‌ترین دشمنانش نیز قول او را باور داشتند. ابن سعود یک‌روز یکی از شمشیرهای بسیار گرانبهای خود را که دارای نقش و نگار طلائی و غلاف نقره‌ای بود، به ریحانی نشان داد و گفت با این شمشیر یکی از دشمنان سرسخت خود را به دیار عدم فرستاده است:

«نخست ضربه‌ای بر پایش زدم و ناتوانش ساختم. سپس ضربه‌ای بر گردنش فرود آوردم و سرش از تن جدا شد و به گوشه‌ای افتاد و خون فواره زد. ضربه سوم را به قلبش وارد آوردم. قلب او را دیدم که به‌دو نیم شده بود و دو نیمه آن در تپش بود

←

باژنرال مالک ماهون (کمیسر عالی انگلیس در قاهره) امضاء کرد علیه‌عثمانی وارد جنگ شد و دولت انگلستان نیز حکومت آتی او را بزرگ دولت مستقل عرب در اراضی وسیعی که از شمال به مدار ۳۷ درجه و از شرق به حدود ایران تا خلیج فارس و از جنوب به قلمرو امرای عرب در بحر عمان می‌رسید، تضمین کرد. در مورد ابن سعود باید گفت که تماس‌های وی با انگلیسی‌ها از طریق حکومت هند - بریتانیا صورت گرفت و هدف انگلیسی‌ها این بود که بی‌طرفی وی را در جنگ عراق به‌دست آورند. در ۲۶ دسامبر ۱۹۱۵، سرپرسی کاکس کمیسر عالی بریتانیا در خلیج فارس پیمان دوستی با ابن سعود امضاء کرد. به موجب این پیمان، دولت انگلستان حکومت وی بر نجد را به رسمیت شناخت و تعهد کرد که سالانه ۷۰۰/۰۰۰ لیره به او بپردازد. در مقابل، ابن سعود تعهد نمود که: (۱) تمامیت نجد را حفظ نماید و آن را به دولت دیگری واگذار نکند (۲) به شیوخ عرب خلیج فارس حمله نکند (۳) حفظ روابط دوستانه با انگلستان. البته امضای قرارداد سایکس - پیکو (در مه ۱۹۱۷) و قرارداد انگلیسی‌ها با ابن سعود و بالاخره تعهدات انگلیسی‌ها در برابر یهودیان در زمینه تأسیس کانون ملی یهود در فلسطین، وضع این منطقه را نا بسامان نمود - م

(ابن سعود این حالت را با حرکت دودستش نشان داد) لحظه شادی آوری بود .
آنگاه شمشیر خود را بوسیدم! .»

این ماجرا در جنگ بزرگ او با رقیب سرسخت اش «آل رشید» پیش آمد.
لکن با پایان گرفتن جنگ ، ابن سعود همه افراد خانواده او را به ریاض آورد و بقیه
عمر خود را در ریاض با خرج ابن سعود سپری کردند .

ابن سعود یوه رئیس خاندان او را به همسری گرفت و فرزندان او را به فرزندان
خواندگی پذیرفت و چون زیرک و بلند نظر بود با به همسری گرفتن یکی ازدخترانش
جانشینی خود را به خاندان رشید محدود کرد.

ریحانی بایک کشتی عربی یک دکه^۲ از بحرین^۳ به بندر کوچک العقیبر^۴ آمد
و از آنجا با شتر چهار روز صحرا را پیمود و به واحه الهفوف^۵ رسید تا با سرباز دلیر
(ابن سعود) دیدار کند . این دیدار لحظه اوج شش ماه تدارک و مکاتبه با سرباز دلیر
عرب بود ، دیداری که در همه عمر در خاطرش باقی ماند ، زیرا ریحانی انتظار دیدار
سلطان را در واحه الهفوف داشت لکن ابن سعود ناگهان در هنگام شب و در محلی
پدیدار شد که ریحانی در آنجا اردو زده و به درمان کساله‌ران خود سرگرم بود که
بر اثر تماس با زین شتر زخمی شده بود . ریحانی صدای کاروان سلطان را شنید که
از میان صحرا و از دور دست به وی نزدیک می‌شد:

« بزودی طنین سواران سلطان در بلندی‌هایی که در آنجا اردو زده بودیم، پیچید.
بیشتر از ۲۰۰ شتر در حالی که زانومی زدند، صداهای خشمگین و خرخر وار سرمی‌-
دادند، و صدای اخ.. اخ (برادر.. برادر) سواران و صدای چوب‌های خیزرانی که

۱ - ابن سعود عربستان : مردم و سرزمین عربستان ، نوشته امین ریحانی

2 - Dhow

۳ - بحرین جزیره‌ای است که در نزدیکی ۲۰ میلی ساحل عربستان ، در خلیج فارس
قرار دارد . بحرین ، مانند غالب شیخ‌نشین‌ها و امارات خلیج فارس ، در آن زمان تحت -
الحمایه بریتانیا بود - نویسنده

4- Aqair

۵- واحه الهفوف (Al-Hofuf Oasis) در استان الحساء عربستان قرار دارد-م

بر گردن شترها می‌زدند، همچون شلاق باران بريك نخلستان به گوش می‌رسید. کوتاه‌زمانی بعد، چادرها را برافراشتند، آتش برپا کردند، و صدای جرننگ جرننگ دسته هاون‌ها در هاون‌های قهوه به گوش رسید. ما با شتاب به پیشواز میهمان بزرگ خود رفتیم. اما وی در آمدن به سوی ما شتاب بیشتری به خرج داد و دو نفر از همراهانش در پی او روان بودند... مانحست درشن‌ها و در زیر پرستارگان و در روشنائی آتش‌های بزرگی با یکدیگر دیدار کردیم که پیرامون ما روشن می‌ساخت. اندام شاهانه‌اش که در لباسی سفید و قهوه‌ای قرار داشت. ما تحت الشعاع قرار داد و در ما نفوذ کرد. این نخستین تأثیری بود که (ابن سعود) در من بجای گذارد... و چیزی که در او بارز بود، لبخند باشکوهش بود.^۱»

ابن سعود دست ریحانی را در دست‌های خود گرفت و در همان دم پیوند صمیمانه‌ای بین آنان پدید آمد. در این دیدار بود که ریحانی احساس تحسین‌آمیزی نسبت به ابن سعود در خود یافت. و سلطان صحرا نیز احساس احترام و اعتمادی نسبت به او یافت که مقدر بود از نتیجه مهمی در روزهای آینده برخوردار شود. کاروان کوچک ریحانی دو شادوش ارتش سلطان به العقیق رفتند که قرار بود در آنجا ابن سعود با سرپرستی کاکس کمیسر عالی بریتانیا در بغداد دیدار کند. سلطان از گرما و رطوبت هوای ساحل بیزار بود و دوری از همسران موقتی^۲ و دائمی‌اش وی را بسیار ناراحت می‌کرد. اما می‌بایست کمک خرج سالانه‌اش را از سرپرستی کاکس بگیرد تا آن را صرف خریداری اسلحه و تدارکات جنگجویان بدوی خود سازد. از این رو مایل بود تا با کمیسر عالی بریتانیا در باره‌ی آینده عربستان سخن گوید، هر چند که قاطعانه تصمیم گرفته بود هیچ‌گونه توضیحی به‌وی در باره نقش خود در تحول این سرزمین ندهد.

هنگامی که سرپرستی کاکس و همراهانش وارد العقیق شدند، هفته‌ها از وقت ملاقات سپری شده بود زیرا در آن دوران به‌سختی امکان داشت که کسی سرموقع

۱- ریحانی، همان منبع

۲- با توجه به اینکه در فقه تسنن نکاح موقت (صیغه) وجود ندارد، لذا منظور

به‌قرار خود برسد. سرپرسی کاکس و همراهانش دریافتند که میهمان نوازی اعراب نسبت به گذشته بیشتر شده است، گوی این که ریحانی تردید داشت که میهمانان ارزش این محبت را بدانند :

صندلی‌ها و میزها و بسترها در يك اردوگاه واقعی و در دل چادرها فراهم شده بود، همراه با ظرفهای بزرگ میوه و حتی بطری‌های آب پریر^۲. ضیافت بزرگی برپا شد که در آن يك شترکامل را کباب کرده بودند. در ضیافت شامی که از سوی سرپرسی کاکس به‌افتخار سلطان ترتیب داده شد، کاکس و همراهانش با لباس رسمی عصرانه حاضر شده بودند.

ابن سعود میهمانی را زود ترك گفت زیرا می‌دانست که انگلیسی‌ها مشتاق نوشیدن براندی و کشیدن سیگار بودند و در حضور او نمی‌توانستند این کار را انجام دهند.

شروع مذاکرات خوب نبود. موضوع اصلی گفتگو، سوی کمک خرج، عبارت بود از تعریف کردن مرزهای شمالی قلمرو فتح شده به‌وسیله ابن‌سعود با پادشاهی جدید عراق. کاکس در روز پس از ورودش، یادداشتی برای سلطان فرستاد که آنرا با مداد و با خط بدی سردستی نوشته بود و از ابن‌سعود درخواست کرده بود که دوستی خود نسبت به بریتانیا را به‌صورت کتبی تضمین کند. جزئیات شرایط نامهای که از سلطان خواسته بودند بنویسد، در پیوست یادداشت بود. کاکس در (یادداشت) افزوده بود که «چنانچه والا حضرت یادداشت درخواست شده را بیدرنگ ارسال دارند، در این صورت ایشان «از حمایت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در قلمروئی که اینک در اختیار خود دارند، برخوردار می‌گردند».

ابن سعود از این که کسی برای او يك یادداشت بد خط بفرستد، به‌خشم می‌آمد، چرا که مکاتبات شخصی خود او شاهکارهایی از شکوه کلمات و خطاطی بودند. خشم ابن‌سعود وقتی بیشتر شد که کاکس گفته بود وی نمی‌تواند به‌تنهایی از خود دفاع نماید. ابن‌سعود غرش کنان گفت: «ما فقط از الله می‌ترسیم!»

فرانک هولمز رقیب شرکت نفت ایران وانگلیس

درفضای این مذاکرات سرد بود که يك شخصیت بیگانه از يك کشتی عربی يك بادبانه که حامل وی و مترجم اش و يك مستخدم اهل سومالی بود و آنها را از بحرین آورده بود، قدم به ساحل گذارد. وی يك اروپائی بود، اما بر روی لباس معمولی اش «عبای نازک و بدن نمائی پوشیده و بر روی کلاه خود چوب پنبه ایش يك دستمال قرمز و دستاری پیچیده بود که سرش را بزرگتر نشان می داد. وی در لباس اروپائی و قیافه عربی اش حالت مسخره ای پیدا کرده بود».

فرانک هولمز^۲ از اهالی زلاندنو و در جنگ اول جهانی در نیروی دریائی انگلیس (تفنگداران سلطنتی) خدمت کرده بود. پیش از آن، به عنوان يك مهندس در خاور دور کار کرده و در میان همکارانش به هربرت هوور^۳ معروف بود که بعداً رئیس جمهور آمریکا شد. اینک وی نمایندگی يك شرکت (مقیم) لندن را داشت و در جستجوی يك امتیاز نفت بود که وی و همکارانش آنرا برای بهره برداری آماده کرده و سپس در يك مزایده به بهترین خریدار بفروشد - البته خریداران آمریکائی را بردیگران ترجیح می دادند.

ریحانی که از این تازه وارد انگلیسی خیلی خوشش آمده بود، موضوع را بیدرننگ با وی مطرح کرد و تازه وارد نیز به تعریف و تمجید از ابن سعود پرداخت. بنابراین وقتی سلطان سند درخواست امتیاز نفت از سوی هولمز را (که مترجم وی به زبان عربی ناشیانه ای نوشته بود) برای ریحانی فرستاد تا آنرا بررسی کرده و درباره آن اظهار نظر کند، ریحانی بیدرننگ دست به کار شد تا آن را از نو بنویسد. وی در عین حال به ابن سعود فهماند که هولمز آدمی است که ارزش معامله کردن دارد.

هنگامی که سرپرستی کاکس شنید غریبه ای در اردو گاه است (ریحانی) و

۱- ریحانی، همان منبع - نویسنده

2- Frank Holmes

3- Herbert Hoover

يك غریبه دیگر هم آمده (هولمز) که امتیاز نفت می‌خواهد، بیدرزنگت هولمز را خواست و به او گفت که «درباره امتیاز نفت شتاب نکن، چون هنوز وقت آن نرسیده و دولت بریتانیا نمی‌تواند از شرکت شما حمایت کند»^۱.

اما هولمز آدم ابله‌ی نبود، و می‌دانست که سرپرسی کاکس به لندن و بغداد تلگراف زده بود تا به دوستانش در شرکت نفت دولتی ایران و انگلیس اطلاع دهند که يك رقیب به حریم شرکت تجاوز کرده است. ریحانی در یادداشت روزانه‌اش در ۳۰ نوامبر ۱۹۲۲ نوشت که، «دیروز عبداللطیف پاشا (مشاور ابن‌سعود) به من نامه‌ای را نشان داد که از دوستش سر آرنولد ویلسون (رئیس شرکت نفت انگلو پرشین در آبادان)^۲ دریافت کرده بود. آرنولد ویلسون در این نامه نوشته بود که بزودی برای دیدار سلطان خواهد آمد و شاید بتوانیم يك معامله نفت با او ترتیب دهیم»^۳.

همان‌گونه که ریحانی نوشت، اگرچه کاکس به هولمز گفته بود که درخواست وی برای بدست آوردن امتیاز نفت بی‌موقع عنوان شده، لکن مشابه این درخواست «برای شرکت نفت انگلو پرشین به‌موقع بود تا شرکت بتواند در این زمینه به مذاکره بپردازد».

این نخستین بار نبود که يك دیپلمات انگلیسی تصمیم گرفته بود يك هم‌شهری خود (هولمز) را از صحنه بیرون کند تا آنرا به هم‌شهری دیگری از طبقه خود (سر آرنولد ویلسون) بدهد. اگرچه سرگرد هولمز يك انگلیسی به‌شمار می‌رفت، اما يك فرد گستاخ ساکن مستعمرات انگلیس بود در حالی که سر آرنولد ویلسون يك دوست قدیمی و همکار سابق او به‌شمار می‌آمد. این موضوع، فزون بر علاقه شرکت نفت ایران و انگلیس به گرفتن امتیاز نفت از ابن‌سعود، کاکس را بسر آن داشت تا تلاش‌های هولمز را خنثی کند.

۱- ریحانی، همان منبع.

۲- وی، در واقع، رئیس مقیم در آبادان بود. او همان [ستوان] آرنولد ویلسون است که شاهد فوران اولین چاه امتیازداری در ایران در سال ۱۹۰۸ بود- نویسنده

۳- ریحانی، همان- نویسنده

کمیسر عالی بریتانیا (در بغداد) که می دانست ابن سعود در آینده نیازمند دریافت کمک خرج مالی از بریتانیا می باشد وی را زیر فشار گذارد تا با درخواست هولمز مخالفت نماید و این موضوع موجب ناامیدی هولمز و خشم ریحانی گردید: «سرپرستی کاکس از سلطان خواسته است تا نامه ای به سرگرد هولمز نوشته و به او بگوید که وفا کردن به قول خود را مشروط به این موضوع می داند که تحقیقاتی را از دولت بریتانیا به عمل آورده و با آنها در این زمینه مشورت نماید.

کاکس رونوشت این نامه را همراه با یادداشتی که بایستی با ممداد سربی نوشته می شد، به دکتر عبدالله (منشی سلطان) داد، حاکی از اینکه از سلطان تقاضا کنید که نامه را با در نظر گرفتن شرایط یاد شده به سرگرد هولمز نوشته و رونوشت آنرا برای من بفرستد... سید ه شم گفت که سلطان سه بار از این کار خودداری کرد و کمیسر عالی سه بار پافشاری نمود»^۱.

واقعیت این بود که چون ابن سعود به ۶۰/۰۰۰ لیره کمک خرجی نیاز داشت لذا این نامه را نوشت. این نامه می توانست با کنار رفتن هولمز و ورود شرکت نفت ایران و انگلیس در میدان های نفتی عربستان سعودی، کار را تمام کرده باشد، (اما چنین نشد). امین ریحانی نه تنها از رفتاری که با هولمز شده بود، خشمگین گردید، بلکه از تسلیم شدن سلطان در برابر یک دیپلمات انگلیسی احساس شرم کرد. در واقع، تا آنجا که موضوع به سلطان مربوط می شد، برای وی اهمیتی نداشت که چه کسی امتیاز را بدست می آورد زیرا در برابر دادن این امتیاز از اجاره آن برخوردار می شد. تا اینکه ریحانی با نوشتن نامه ای به عنوان سلطان در دهم دسامبر غرور او را بیدار کرد. ریحانی در این نامه نوشت:

«والاحضرت در سرزمین خود یک سلطان هستید و از این حق برخوردارید که امتیاز را به هر کس که می خواهید بدهید. مادامی که گیرنده امتیاز یک انگلیسی است، بر اساس پیمانی که با دولت انگلستان دارید ایمن پیمان شما را ناگزیر نمی سازد که امتیاز را به بشر کتی وا گذارنمائید که انگلیسی ها آن را ترجیح می دهند. در اینجا، پای دوشرکت انگلیسی در کار است: یکی از آنها عملاً به دولت انگلستان

تعلق دارد، در حالی که دیگری با سیاست سرو کاری نداشته و از تمامی نفوذهای (سیاسی) آزاد است. و شما از این حق برخوردارید که یکی را انتخاب کنید... سرمایه گذاری که شرایط سیاسی آن کمتر باشد، برای عربستان بهتر است. برای اعراب، دادن امتیازات بر اساس بازرگانی محض و بدون هر گونه برچسب سیاسی بر هر گونه پیشنهادی که باید با مداد سربی نوشته شود و از جانب دولت بریتانیا باشد، برتری دارد»^۱.

این نامه اثر خود را کرد. اگر ریحانی تصویری کرد که ابن سعود (در برابر دیپلمات انگلیسی) سر تسلیم فرود آورده، در این صورت سلطان می بایست ثابت کند که چنین نکرده است. اما در این زمان سرگرد هولمز منطقه خلیج فارس را ترك گفته و با دلی شکسته در بغداد اقامت داشت. چند هفته بعد بود که ریحانی او را دوباره در بغداد دید. هولمز بلند اندام و زشت قیافه به ریحانی گفت که قرار است فردا با لیدی کاکس (همسر سرپرسی کاکس) چای صرف کنند زیرا مایل است پیش از رفتن به انگلستان با وی خدا حافظی نماید. و وقتی ریحانی از او پرسید که چرا بر نمی گردد تا امتیازش را (از سلطان) مطالبه کند، هولمز شانه هایش را بالا انداخت و گفت، «دولت من اجازه نمی دهد!»

ریحانی پاسخ داد، «نامه ای برای ابن سعود می نویسم که آنرا به وی برسانی و مطمئن هستم که امتیاز را خواهی گرفت. به حرفهای سرپرسی کاکس اهمیتی نده... دعوت لیدی کاکس را برای صرف چای بپذیر و به او بگو که قصد داری به انگلستان برگردی... با سرپرسی کاکس هم خدا حافظی کن چون اگر شك ببرد که می خواهی به الحساء برگردی، ممکن است با نوشتن يك یا دو یادداشت با مداد سربی، بر تو پیشی گیرد... خدا حافظ و به امید دیدار»^۲.

چند هفته بعد، سرگرد هولمز یکبار دیگر به سلطنت نشین اعراب بدوی سلطان بازگشت و در بهار سال بعد بود که وی و شرکت اش امتیاز نفت را در ۶۰/۰۰۰ میل مربع از منطقه صحرای عربستان بدست آوردند که از سواحل خلیج فارس به حاشیه واحه بارور الهفوف می رسید. اجاره ای که مورد توافق ابن سعود و شرکت

قرار گرفت، ۲۵۰۰۰ لیره بابت حق کاوش و حفاری در منطقه‌ای بود که اینک یکی از میدان‌های نفتی سرشار جهان را تشکیل می‌دهد. هری فیلی^۱ دوست ابن سعود، در این زمینه می‌نویسد، «به نظر می‌رسد همه از این معامله راضی هستند»^۲.

اگرچه این منطقه دارای منابع نفتی بود، اما از بخت بد هولمز نتوانست به نفت دست یابد. شرکت سرمایه‌زیادی نداشت و کاوش نفت به‌طور سطحی صورت گرفت. امید شرکت به ترغیب امریکائی‌ها برای خریدن این امتیاز هم‌نقش بر آب شد. از چشم امریکائی‌ها، عربستان سعودی بسیار دور و فاقد بنادر کافی بود و جنگ ابن سعود و رقبایش هنوز ادامه داشت. پس از سال ۱۹۲۷، هولمز از پرداخت اجاره سالانه امتیاز به سلطان خودداری کرد و به این ترتیب امتیاز یاد شده لغو گردید. بدین‌سان، امتیاز هولمز چیزی بیشتر از یک زیرنویس در داستان نفت عربستان سعودی نبود، چنانچه این حقیقت را به حساب نیاوریم که اگر چه این امتیاز به شکست انجامید لکن فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس را درست در لحظه‌ای که آماده گرفتن امتیاز بود، بی‌اثر کرد. اگر شرکت نفت ایران و انگلیس می‌توانست این امتیاز را نصیب خود سازد، جای تردیدی نبود که کارشناسان آن می‌توانستند بر منابع نفتی دست یابند که از دست شرکت هولمز گریخته و سود آورترین میدان نفتی جهان به‌شمار می‌آمد. اما فریب کاری سرپرسی کاکس و نفرت امین ریحانی از وی سبب شد که این میدان نفتی برای امریکائی‌ها باقی بماند.

1- Harry. St. John Philby

۲- کتاب چهل سال سرگردانی، نوشته فیلی.

فصل پنجم

۳۵۰۰۰ لیوه طلا برای امتیاز نفت عربستان

تا سال ۱۹۳۰، عبدالعزیز بن سعود همه دشمنان خود را کشته و دستگیر یا متواری کرده بود و بر سرزمینی حکومت می کرد که در سراسر راه دریای سرخ به خلیج فارس قرار داشت^۱. شهر مکه بدون هیچ نبردی تسلیم شده بود. جده - این بندر بزرگ واقع در دریای سرخ - هنگامی تسلیم شد که شریف حسین سرسپرده انگلیسی ها فرار را برقرار ترجیح داد و این شهر به صورت پایتخت اداری مملکت سعودی درآمد. امانبردهای خوبی بامدعیان رهبری عربستان کرد و پیروز گردید. ابن سعود این پیروزی را فقط مدیون استراتژی و مهارت تاکتیک های خود در میدان جنگ نبود بلکه همچنین آنرا در سایه سلحشوری سنتی نیروهای دهایی و پیشتاز آنان یعنی «اخوان» به دست آورده بود. ابن سعود همچون بسیاری از سرداران مسیحی - دریافته بود که می توان با درهم آمیختن شمشیر و کتاب مقدس (قرآن) در میدان های جنگ بیداد کرد و «اخوان» که به هر کلمه از قرآن ایمان داشتند و هر مسلمانی را که به کلام الهی ایمان نداشت کافر به شمار می آوردند، با شور و شوق در میدان های نبرد جنگیدند زیرا باور داشتند چنانکه به شهادت برسند بکر است به بهشت خواهند رفت.

۱ - قلمروی او از نجد و حجاز تشکیل می شد، يك سلطنت نشین دو گانه که در سال

۱۹۲۶ آنرا تأسیس کرد و در سال ۱۹۳۲ به صورت سلطنت نشین واحد درآمد و عربستان

سعودی نامیده شد - نویسنده

آنان خون ارزشمند خود را نثار پیروزی ابن سعود کردند.

حکومت مذهبیون بر عربستان

در برابر ایثار «اخوان»، ابن سعود به آنها اجازه داد تا رژیم پیودیتن^۱ خود را در این سلطنت نشین جدید پیاده کنند و آنها نیز این کار را با نوعی تعصب شدید انجام دادند که تأثیر آن بر عربستان تا به امروز باقی مانده است. برخلاف یهودیان که الواح مربوط به احکام موسی (ع) را مبنای کار خود قرار دادند^۲، «اخوان» با هر چیزی که نشانه بت پرستی بود به مخالفت برخاستند، اما در اجرای احکام محمدی کوتاهی نکردند زیرا این احکام قبلاً تدوین گردیده بود^۳: شمایل های مذهبی را از دیوارها کنده و پاره نمودند. مجسمه ها و قبرهای تاریخی را ویران کردند. سیگار کشیدن ممنوع گردید؛ اگر مردی را می دیدند که سیگاری زیر لب داشت یا لباسش بوی سیگار می داد، او را به میدان بازار شهر می آوردند، غلامان او را به پشت بر روی زمین می خوابانده و چهل ضربه شلاق می زدند. زنا کردن دست کم در هنگام روز ممنوع اعلام شد^۴. «اخوان» و علمای آنها معتقد بودند که هیچ مرد مسلمان نباید

۱ - پیوریتن (Puritans) به فرقه ای از پروتستان گفته می شود که به عنوان اعتراض به شیوه مذهبی کلیسای رسمی انگلیس (انگلیکن)، در حمایت از هائوری هشتم و ملکه الیزابت اول، به آمریکا و اروپا مهاجرت کردند. اصول عقاید آنان به طور خلاصه عبارت است از: اعتقاد راسخ به قدرت بی حد و حصر خداوند، شدت عمل و سخت گیری نسبت به مجازات گناهان، اعتقاد به تقدیر و سرنوشت، اجرای موبه موی انجیل، یگانگی مذهب و دولت و بسیاری عقاید دیگر. در دیانات اسلام، عقاید دو فرقه «خوارج» و «وهابی» به اصول عقاید بیورتن ها نزدیک است. در مورد اصول عقاید وهابی ها (واخوان) نگاه کنید به: محمد حسین جامعی: وهابیت از آغاز تا کنون، کیهان فرهنگی، شماره شهریور ۱۳۶۴، صفحات ۲۷ - ۲۲ - م

۲ - اشاره به احکام عشره موسی است - م

۳ - غالباً در قالب فقه شافعی تنظیم گردیده بود - م

۴ - در اینجا نویسنده بین همبستگی مشروع و زنا فرقی نگذاشته است. قاعدتاً

منظور این است که هم بستری در هنگام روز ممنوع اعلام گردید - م

پیش از غروب آفتاب بازنی همبستری کند، حتی بایکی از زنان دائمی یا موقت (کنیز) خود و هر کس که از این مقررات سرپیچی می کرد او را شلاق می زدند . اگر کسی در ماه مبارک رمضان مرتکب زنا می شد ، او را درملاء عام سر می بریدند و از همه سکنه جده ، ریاض یا الہفوف دعوت می کردند تا شاهد سر بردن او توسط يك غلام سیاه باشند . زن زانیه را سنگسار می کردند چون او را شایسته سر بردن نمی دانستند .

زن ناحق رفت و آمد در خیابانها رانداشتند . اگر مردی جامه ابریشمی به تن می کرد یا موقع راه رفتن شانه هایش را تکان می داد ، وی را به جرم استکبار ملامت می کردند . با صدای بلند خندیدن و آواز خواندن یا نواختن موسیقی ممنوع گردید . هر کس که برای ادای نمازهای پنجگانه در مسجد محل خود حاضر نمی شد، او را در حضور مردم چوب می زدند .

هوسرانی های ابن سعود

نباید تصور کرد که سلطان ابن سعود نیز شامل محدودیت های مذهبی فوق شده بود زیرا لذت های خاص او از این ممنوعیت ها بدور بود . او در دنیا به چهار چیز علاقه داشت . یعنی چنانکه از لذت جنگیدن تن به تن بایک دشمن محروم بود، فرصت داشت تا به سایر چیزهای مورد علاقه خود بپردازد . نخستین موضوع مورد علاقه اش عبارت بود از وراجی محض ، شایعه سازی درباره دشمنان قدیمی اش که آنها را کشته یا اسیر کرده بود ، گفـتـگـو با دوست و مشاور انگلیسی اش فیلبی^۱ درباره سیاست جهانی یا عموماً صحبت از خاطرات خود درباره زنی که دوستش داشته بود و شکل همبستری بازنها . فیلبی در دفتر خاطرات روزانه اش در ۱۹۳۰ ، نوشت ، « زنان و سیاست جهانی همچنان دو موضوع مورد علاقه سلطان در گفـتـگـوهای خصوصی است » .

رفتن به شکار دومین علاقه سلطان را تشکیل می داد . پیش از این که اتوموبیل

به عربستان آورده شود، سلطان سالیان دراز بود که در هنگام شکار آهو و پرنده‌گان شکاری در صحرا از شاهین استفاده می‌کرد. ورود اتوموبیل به این کشور همه چیز را دگرگون ساخت. به جای استفاده از شاهین (برای بیرون آوردن چشم‌های حیوان شکار شده و آوردن حیوان به تیررس تفنگ سلطان) اینک اتوموبیل به او امکان می‌داد تا شکار را تعقیب کرده و از آن جلو بیاftد. با کمک اتوموبیل جدیدش و شوفا ایتالیائی آن که بسیار سریع می‌راند، ابن سعود و اطرافیانش چنان در شکار حیوانات زیاده‌روی کردند که نسل این حیوانات در معرض نابودی قرار گرفت. نسل کبک‌هایی که تا سال ۱۹۳۵ در تپه دامنه کوه‌ها می‌خرامیدند از بین رفت و آخرین نسل‌های نادر غزال افریقائی^۱ و غزال به مناطق کوهستانی گریختند. فیلیبی یک بار (با چشم خود) دید که سلطان در مدت ۱۵ دقیقه یک رمه غزال را شکار کرد و جای چون و چرائی نبود که از تماشای صحنه نابودی آنها بسیار لذت می‌برد.

اما سومین - و بدون تردید مهمترین - علاقه ابن سعود - دلبستگی‌اش به زنان بود. چون نظر علماء را درباره ممنوعیت همبستری در هنگام روز پذیرفته بود، لذا هرگز این کار را نکرد هر چند که علماء از این بابت سلطان را ملامت نمی‌کردند و غلبه بر خوی شهوانیش دشوار می‌نمود. از سن یازده سالگی تا چند هفته پیش از مرگش در سال ۱۹۵۳، همواره هر شب با یک زن همبستر شد، به جز در مواقع جنگ و در هنگام مناسک حج که همبستری برای مرد مسلمان منع شده است. هر شب درست در ساعت نه و سی دقیقه به ساعت مچی‌اش نگاه می‌کرد، با میهمانانش خداحافظی می‌کرد و به سوی حر مسرایش روانه می‌شد. چهارده سال بیشتر نداشت که برای نخستین بار ازدواج کرد و شاید عروس جوان خود را دوست می‌داشت زیرا وقتی وی بر اثر یک بیماری مسری در گذشت بسیار متأثر گردید. اما پس از مرگ همسرش، خود را کاملاً تسلیم چیزی کرد که فیلیبی با حسن تعبیر آن را «تمایل بارزش به زن دوستی» نامیده است. آنچه که او از همبستری با یک زن می‌طلبید عبارت بود از لذت جنسی و داشتن فرزندان، از این رو کمتر با زن‌های خود سخن می‌گفت. او هرگز زنی را در هنگام صرف غذا یا آشامیدن ندیده بود، حتی

مادرش، تا این که نفتی‌های امریکائی که در عربستان فعالیت می‌کردند، همسران خود را نیز همراه آوردند و گاهی سلطان از آنها پذیرائی می‌کرد. ابن سعود هرگز محدودیت داشتن چهارزن را که در قرآن آمده است زیر پا نگذارد. اما چون گه‌گاه به مصلحت سیاسی می‌دانست که با بیوه یک رئیس قبیله شکست خورده یا دختر رئیس قبیله‌ای که طالب بیعت پدرش بود ازدواج کند، لذا با طلاق دادن یکی از همسرانش همسر جدیدی می‌گرفت. با همه همسران خود همبستر می‌شد، هر چند خودش اعتراف کرد که هنگام همخوابگی با برخی از آنها، حتی به خود زحمت نداد که حجاب صورتشان را بردارد.

در ماه‌های پس از فتح عربستان، ابن سعود در اوج همبستری‌ها پیش بود و اگر چه به نظر نمی‌رسید که زیاد روی در این کار قدرت او را تحلیل برده باشد مع الوصف قدرت جنسی او کاهش یافته بود. فیلیبی می‌نویسد:

«هریک از چهار زن او دارای یک خانه مخصوص - همراه با مستخدمان، غلامان و ملترزمان - بودند و ابن سعود به نوبت به خانه آنها می‌رفت. در قصر خودش چهار زن صیغه‌ای داشت که وضعیت آنها متمایزتر از زنهای دائمی او بود. فزون بر آن، چهار کنیز دلخواه هم داشت. به این ترتیب، تعداد زنان او به ۱۲ نفر می‌رسید - اگر صحبتی از حق او برای دست‌چین کردن دوشیزگانی نکنیم که در اختیارش بودند.»^۱

در سال ۱۹۳۰، ابن سعود در نزد فیلیبی اعتراف کرد که با ۱۳۵ دوشیزه باکره ازدواج کرده است - سواى «نزدیک به صد دوشیزه دیگر تا آن زمان». بر اثر وجود این تعداد زیاد زنان، ابن سعود با مضیقه مالی روبرو شد زیرا ناگزیر بود علاوه بر هزینه این زنها، مخارج فرزندان و مستخدمان آنها را نیز بپردازد. به این جهت تصمیم گرفت که در هر سال بیشتر از دوزن جدید نگیرد (برای این که برخی زنها خیلی پرخرج بودند)، اما این اقدام نیز نتوانست کمکی به حل مشکلات مالی او و کشورش بنماید.

۱- به نقل از عرب خوشگذران، نوشته هری سنت جان فیلیبی.

مشکلات مالی عربستان و موضوع اعطای امتیازات نفتی به خارجیان

هری سنت جان فیلیپی یک دانشمند عرب شناس و کاشف بود که زمانی برای سرپرستی کاکس کار می کرد اما چون از رفتار انگلیسی ها و فرانسوی ها با اعراب دل خوشی نداشت لذا از خدمت در سازمان های مستعمراتی بریتانیا استعفاء کرد. او توانست دوستی سلطان صحرا را به دست آورد و تنها فردی در دربار ابن سعود بود که به خود جرأت می داد با او جرو بحث کند یا اندرزهای ناخواسته بدهد و از سلطان بخواهد که آنها را به کار بندد. فیلیپی حتی مسلمان شد و دو خانه برای خود در مکه و جده ساخت. برای این که از عهده هزینه نگاهداری همسر و فرزندانش در انگلستان برآید، پای اتوموبیل های شرکت فورد را به عربستان باز کرد و مدل A'S فورد را در کوره راه های صحرا به حرکت درآورد، جایی که پیش از آن فقط پای انسان و حیوان آنجا را لمس کرده بود.

فیلیپی می دانست که هر گونه صرفه جوئی ابن سعود در هزینه های همسرانش قادر نیست که این سلطنت نشین را از ورشکستگی نجات دهد زیرا هر لحظه امکان داشت که یک همسر غیر دائمی سلطان تقاضای ازدواج دائم را از او نماید و او نیز آن را می پذیرفت.

فزون برآن، مشکلات مالی عربستان جدی تر از هزینه زینهای ابن سعود بود. درآمد اصلی کشور را سفرزواری تأمین می کرد که هر سال برای زیارت خانه خدا به مکه می آمدند.

در سال ۱۹۳۰، به دلیل ناآرامی اوضاع عربستان و رکود اقتصادی در سایر کشورها، تعداد زواری که به این کشور آمدند بسیار کم بود و پیش بینی می شد که در سال ۱۹۳۱ بازهم کمتر خواهد شد.

یکی از روزهای پائیز سال ۱۹۳۰ که فیلیپی به همراه ابن سعود به صحرا رفته بودند، او را نگران دید. علت نگرانی اش را پرسید و سلطان پاسخ داد که وضع مالی کشور به قدری خراب است که دولت قادر به انجام تعهدات خود نیست، در عین حال با مشکلاتی روبرو است که امیدی به غلبه بر آنها ندارد. فیلیپی درباره این گفتگو بعداً نوشت :

«با حداکثر شادمانی ممکن به او پاسخ دادم که شخص وی و مردم مملکتش به افرادی می‌مانند که بر روی یک گنجینه مدفون آرمیده‌اند اما چون بسیار تنبل یا وحشت‌زده هستند لذا در جستجوی این گنجینه بر نیامده‌اند.

از من توضیح بیشتری خواست و برایش شرح دادم که مملکت وسیع او دارای ذخایر سرشار مواد معدنی است اما تا وقتی استخراج نشوند ثمر بخش نخواهند بود. وجود این منابع را فقط موقعی می‌توان اثبات کرد که کارشناسان آنها را کشف کنند و اگر بخواهید بهره‌برداری نهائی از این منابع به سود مملکتتان صورت گیرد باید از همکاری کارشناسان و سرمایه‌های خارجی استفاده کنید. مع الوصف به نظر می‌رسد که حکومت شما با بهره‌برداری از این منابع بالقوه با کمک خارجیان مخالف است».

فیلبی در دنباله حرفش، به ابن سعود توصیه کرد که به جای نالیدن از فقر، کلام الهی را به کار گیرید که می‌فرماید: «خداوند وضع و حال هیچ قومی را دگرگون نمی‌سازد مگر آن که آن قوم به دست و اراده و تصمیم خود آنچه را که مربوط به رفتار و کردارشان است دگرگون سازند»^۱. ابن سعود با شنیدن این حرف، شگفت‌زده گفت «اگر کسی یک میلیون لیبره به من بدهد، هر امتیازی که بخواهد به او می‌دهم». فیلبی پاسخ داد «فکر بدی نیست، اما هیچ کس به شما یک میلیون لیبره نخواهد داد مگر آن که قبلاً در باره منابع بالقوه شما تحقیق کرده باشد. اینک در مصر مرد این کار وجود دارد - همان امریکائی را می‌گویم که چند سال پیش به جده آمد و شمایه خودتان زحمت ملاقات با او را ندادید. وی اخیراً به یمن سفر کرد و معامله خوبی کرده است تا به نحوی به مردم آن سرزمین کمک کند. او می‌تواند به شما هم کمک کند زیرا بسیار ثروتمند است و تماس‌های زیادی با جامعه صنعتی امریکا دارد. پیشنهاد می‌کنم که در اولین فرصت با او ملاقات کنید»^۲.

مردی که فیلبی به او اشاره می‌کرد یک انسان دوست امریکائی به نام چارلز کرین^۳

۱- قرآن: سوره رعد، آیه ۱-م

۲- فیلبی، پیشین.

بود که علاقه شدید او به اعراب با وجود ناراحتی‌هایی که برایش به وجود آورده بودند و حتی به او حملات مسلحانه کرده بودند (در یکی از این حملات، یکی از همراهان کرین بر اثر اصابت گلوله کشته شد) همچنان باقی مانده بود. مع الوصف چون علاقه کور کورانه‌ای به اعراب داشت، لذا از برخی خصایص آنها بی‌خبر بود. کرین در ماه فوریه وارد جده شد و چندبار با ابن سعود و وزیرانش گفتگو نمود. موقعی که می‌خواست از جده برود ابن سعود دو اسب نر عالی عربی را به او هدیه داد و کرین نیز با دادن يك جعبه خرماي كاليفرنيا به سلطان در واقع زبیره به کرمان برده بود. کرین توصیه‌های سودمندی درباره بهره‌برداری از منابع معدنی عربستان داد و در مدت شش هفته يك مهندس معدن و دو نفر^۱ را به نام کارل تویچل^۲ به جده فرستاد تا با هزینه او به کشف منابع نفت در صحرا بپردازد. به طوری که مؤلف تاریخ رسمی آرامکو (شرکت نفت عربستان و آمریکا) می‌نویسد «تویچل در جستجوی تراوشات نفتی و رگه‌های معدنی، به همه‌جای عربستان سرکشید و گزارش‌های او در این زمینه که جهت ابن سعود فرستاده شد، به قدری سلطان را نسبت به امکان وجود نفت و طلا امیدوار کرد که به او مأموریت داد تا به شرکت‌های نفتی یا معدنی آمریکا اطلاع دهد که عربستان سعودی آماده گفتگو درباره اعطای امتیازات است.»^۳ نه تویچل، نه سلطان ابن سعود، هیچ يك نمی‌دانستند که مقامات شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا از ماه‌ها پیش در تلاش بودند تا برای گرفتن امتیاز نفت با ابن سعود دیدار نمایند. اما وجود سرگرد فرانک هولمز، این زلاندنوئی ناساکام، سبب توقف و مانع پیشبرد تلاش‌های آنان شده بود. ما قبلاً درباره او صحبت کردیم و گفتیم که در سال ۱۹۲۲ امین ریحانی او را به ابن سعود معرفی کرد.

ماجرای امتیاز نفت بحرین

فرانک هولمز پس از گرفتن امتیاز نفت الحساء از ابن سعود (در ۱۹۲۲) به

1- Vermont

2- Karl Twitchell

۳- به نقل از والاس استنگر در اثرش تحت عنوان کشف نفت. نویسنده

فکر افتاد که آن را به یک خریدار خوب بفروشد، اما چون خریداری نیافت و از سوی دیگر خودش هم سرمایه کافی برای اکتشاف آن نداشت، لذا از پرداخت اجاره سالانه نسبتاً کم امتیازنامه (۲۵۰۰ لیره) خودداری کرد به طوری که عملاً امتیاز نامه او از اعتبار افتاد.

همه تماس های دولت عربستان با او بلا جواب باقی ماند و فرض می شد که وی به انگلستان یا زلاندنو برگشته است. اما در واقع او در فاصله بیست میلی عربستان و در جزیره بحرین اقامت داشت. وی در سال ۱۹۲۵ توانست یک امتیاز نفت را از شیخ بحرین (با موافقت نماینده دولت بریتانیا)^۱ به دست آورد و آن را در سال ۱۹۲۷ تمدید نماید. در همان سال، امتیاز خود را به شرکت امریکائی «ایسترن گالف اویل»^۲ که شعبه ای از شرکت گالف اویل^۳ بود فروخت. نفتی های امریکائی یک زمین شناس به نام رالف روداس^۴ را به بحرین گسیل داشتند و وقتی او گزارش کرد که بحرین دارای ساختمان زمین شناسی کامل است و باید اکتشاف نفت بیدرنگ آغاز شود، بسیار خوشنود شدند.

برای استخراج نفت بحرین یک مانع وجود داشت: بحرین در داخل قرارداد خط قرمز و بر روی نقشه ای قرارداد داشت که گلبنکیان در تعریف از مرزهای عثمانی آن را ترسیم کرده بود. این قرارداد تصریح می کرد که هیچ یک از اعضای شرکت نفت عراق نمی توانند به طور مستقل به بهره برداری از امتیاز نفت در این منطقه بپردازند. چون در آن زمان، شرکت گالف اویل در شمار اعضای کنسرسیوم امریکائی عضو شرکت نفت عراق بود، لذا امتیاز نفت بحرین را به شرکت نفت عراق پیشنهاد کرد اما شرکت مزبور به دلیل اینکه کارشناسان آن معتقد بودند امکان وجود ذخایر نفت

۱- در خلیج فارس دولت بریتانیا دارای یک نماینده سیاسی مقیم بود و نمایندگان جداگانه ای در سه منطقه منامه، مسقط و کویت (پایتخت های بحرین، عمان و کویت) داشت - نویسنده

- 2- Eastern gulf oil
- 3- Gulf oil co.
- 4- Ralph Rhoades

در بحرین بسیار ضعیف است، از قبول امتیاز خودداری کرد. موضوع یادشده نخستین نشانه جدی از قدرت محدود کننده قرارداد خط قرمز برای امریکائی‌ها بود. از اینرو، کوتاه زمانی بعد شرکت گالف اویل از شرکت نفت عراق خارج شد تا بتواند استقلال عمل خود را از نوبه دست آورد و چند شرکت امریکائی دیگر نیز همین کار را کردند، اما برای نجات امتیاز بحرین خیلی دیر شده بود.

شرکت گولف اویل امتیاز خود را به استاندارد اویل کالیفرنیا (سوکال) فروخت که به نوبه خود گرفتاری‌هایی برای شرکت اخیر درست کرد. زیرا هیچ کس به شرکت سوکال نگفته بود که در مناطق تحت نفوذ بریتانیا در خاورمیانه فقط شرکت‌های انگلیسی اجازه عملیات (نفتی) را داشتند و دوسالی طول کشید تا شرکت سوکال توانست در چارچوب مقررات آن ترتیبی را بیابد. (بر اساس مقررات دولت انگلستان، اگر یک شرکت خارجی می‌خواست در این مناطق به عملیات بهره‌برداری نفتی بپردازد) می‌بایست نخست شرکت خود را در کانادا به ثبت برساند، سپس دفتری در بریتانیا دایر کند که مدیر آن یک انگلیسی باشد و حتی تصریح شده بود که دولت انگلستان باید این مدیر انگلیسی را تأیید کند. فزون بر آن، اکثریت کارکنان شرکت باید یا انگلیسی یا بحرینی باشند و شرکت باید نماینده‌ای در بحرین داشته باشد که مورد تأیید دولت انگلیس باشد. نماینده مزبور حق تماس خصوصی با حکمران بحرین را ندارد مگر از طریق مساعی نماینده بریتانیا در آنجا.

در اول اوت ۱۹۳۰ بود که شرکت سوکال رسماً امتیاز خود را به شعبه کانادایی خود به نام شرکت نفت بحرین^۲ منتقل کرد و سرگرد فرانک هولمز را به عنوان نماینده خود در بحرین معرفی کرد.

نخستین چاه نفت بحرین در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۱ کشف شد و خلاف نظر زمین‌شناسان شرکت نفت عراق به ثبوت رسید. مدت‌ها پیش از آن، کارشناسان نفتی شرکت سوکال می‌دانستند که در بحرین نفت وجود دارد. مهمتر از آن، گمانه‌زدن-

1- Standard oil of california (socal)

2- Bahrain petroleum company (Bopoc)

های آنها حکایت از آن داشت که اگر قرار باشد يك دريسای نفت در زیر بحرين باشد، احتمالاً ذخایر بیشتری در عربستان سعودی وجود دارد که در بیست میلی بحرين واقع شده است.

تلاش های شرکت سوکال برای به دست آوردن امتیاز نفت در عربستان

دیویس^۱ یکی از زمین شناسان شرکت سوکال اهل پنسیلوانیا و فوتبالیست قوی هیکلی بود. وی در مورد ذخایر نفت عربستان به اندازه ای یقین داشت که محل کار خود در سانفرانسیسکو را ناگهان ترك گفت تا به دنبال امتیاز نفت عربستان برود. تصمیم گرفته شده بود که بسا ابن سعود تماس حاصل شود و تنها فردی که می توانست آنها را به نزد او ببرد - یا چنین باوری داشتند - کسی جز سرگرد فرانک هولمز نبود که اینک نسامش در لیست حقوق بگیران شرکت قرار داشت^۲. از هولمز خواسته شد که ترتیب این ملاقات را بدهد و وی نیز بیدرنگ آنرا پذیرفت اما به مقامات شرکت نگفت که چون از بابت اجاره سالانه امتیاز الحساء مبلغی به ابن سعود بدهکار است لذا مایل به دیدار طلبکار خود نیست. به این جهت در حالی که مقامات شرکت سوکال در گرمای شدید بحرين و در فاصله نزدیک با الحساء قرار داشتند، هولمز هر روز به بهانه ای از انجام این ملاقات طفره می رفت. يك روز می گفت که ابن سعود در حال جنگ است و روز دیگر عزا داری سلطان بر مرگ همسرش را بهانه می کرد، به طوری که سرانجام حوصله دیویس و همکارانش از این دیدار سراب گونه سرفرت و با کشتی عازم کشور خود شدند.

در این ضمن لومیس^۳ مشاور امور خارجی شرکت (که در زمان ریاست جمهوری تئودور روزولت معاون وزارت خارجه امریکا بود) از نفوذ فیلیپ در نزد ابن سعود آگاه شد و با ارسال نامه ای جهت وی، از او خواست که ترتیب ملاقات

1 - Fred A. Davies

۲ - سرگرد هولمز در این زمان نماینده شرکت سوکال در بحرين بود - م

3 - Lomis

نمایندگان شرکت را با ابن سعود بدهد. [اتفاقاً] چند روز بعد لومیس در يك ضیافت ناهار درواشنگتن با کارل تویتچل برخورد کرد که برای گذراندن ایام مرخصی اش به امریکا آمده بود. لومیس از علاقه شرکت به گرفتن يك امتیاز نفت در عربستان صحبت کرد و تویتچل پرسید «پس چرا تا کنون با سلطان تماس نگرفته‌اید؟ او در بدر دنبال آدم‌هایی مثل شما می‌گردد!». لومیس هم وقت را تلف نکرد و ماجرای بهانه‌های هولمز را برایش شرح داد. تویتچل هم بیدرنگ درخواست کرد که به همراهی يك مذاکره کننده شرکت عازم عربستان شود و نقش میانجی را در مذاکرات داشته باشد. شرکت سوکال يك و کیل دادگستری چاق و چهل ساله به نام لویدهامیلتون^۲ را که اهل کالیفرنیا و کارشناس اجاره املاک بود، به عنوان مذاکره کننده خود برگزید. هر دو آنها سوار کشتی بخاری بودماه^۳ شدند و در ۲۰ فوریه ۱۹۳۳، به اتفاق همسران خود ایبری هامیلتون^۴ و نونا تویتچل^۵ وارد جدّه گردیدند. اعرابی که طرف مذاکره شرکت امریکائی بودند و نیز شرکت‌های نفتی رقیب هامیلتون را آدمی تشخیص دادند که ظاهراً از دیدن اوضاع عربستان دچار حیرت شده است اما ظاهر فریبنده او را پسندیدند. ورود او به مذاکرات سر نوشت ساز بود و همان گونه که مؤلف تاریخ رسمی آرامکو نوشت، «ظاهر فریبنده او، یعنی جامه سپید چروک شده و کلاه آفتابگیرش، دگرگونی در مذاکرات پدید آورد»

کارشناسی انگلیسی‌ها

در این میان، کنفرانس‌های فوری و فوری در لندن تشکیل شد تا مسأله امتیازات

۱ - تاجائی که موضوع به شخص هولمز مربوط می‌شد، وی حق داشت بهانه‌تراشی کند زیرا وقتی در مراحل بعد وارد مذاکرات با مقامات سعودی شد، به او تکلیف کردند یا اجاره‌های معوقه گذشته را بپردازد یا از جدّه خارج گردد و وی جدّه را ترک گفت - نویسنده

2 - Lloyd N. Hamilton

3 - Burma

4 - Airy Hamilton

5 - Nona Twitchell

نفت در خلیج فارس را بررسی کند . اگر بگوئیم که شرکت نفت ایران و انگلیس نگران رخنه امریکسا در منطقه‌ای شده بود که قرق بریتانیا به شمسار می آمد، حق مطلب را بازبان بسیار مؤدبانه‌ای به جا آورده ایم . سر جان کادمن^۲ رئیس جدید شرکت نفت ایران و انگلیس با اصرار از شرکای خود در شرکت نفت عراق پرسید که چرا اجازه داده اند امتیاز نفت بحرین به دست امریکائی‌ها بیافتد در حالی که حفظ این امتیاز از حقوق آنان بود . برایش شرح دادند که زمین شناسان شرکت نفت عراق عقیده نداشتند که احتمال کشف نفت در سنگ آهک سوراخ سوراخ شده عصر کرتاسه^۳ وجود دارد (صخره‌های نفتی ایران و عراق از نوع قدیمی تر بودند) . می گویند که کادمن پاسخ داد ، « در این صورت پیشنهاد می کنم که عذر زمین شناسان شرکت خودتان را بخواهید و زمین شناسان امریکائی استخدام کنید!»

در حالی که شرکت نفت عراق قبلاً می توانست به راحتی امتیاز نفت بحرین را نصیب خود سازد ، یعنی کافی بود که بر اساس قرارداد خط قرمز امتیاز شرکت گالف اوپل را به خرید منتقل سازد و این فرصت را از دست داد ، اما به دست آوردن امتیاز نفت عربستان بسیار دشوارتر می نمود زیرا دوران زور گوئی بریتانیا بر این - سعود سپری شده و وی می توانست امتیاز نفت خود را به کسی دهد که رقم بالاتری را پیشنهاد نماید . اینک شرکت نفت عراق ناگزیر بود برای به دست آوردن امتیاز نفت عربستان بایک شرکت امریکائی بچنگد که قبلاً توانسته بود امتیاز نفت بحرین را با موفقیت نصیب خود سازد . فزون بر آن ، این شرکت از پیش توافق‌هایی نکرده بود که ناگزیر به رعایت مقررات قرارداد خط قرمز بشود . کادمن بسالحن خشکی به زبردستان خود گفت که شرکت نفت عراق نباید در این موقعیت دست روی دست بگذارد یا از مبارزه دست بردارد . از نقطه نظر او ، موقعیت بسیار وخیمی بود

1 - Sir John Cadman

۲ - عصر کرتاسه (Cretaceous Age) نام سومین و آخرین دوره دوران دوم زمین شناسی است که طبقات آن بر روی طبقات دوره ژوراسیک و در زیر دوره انوسن قرار دارد . طول مدت آن را در حدود ۷۰ میلیون سال تخمین زده اند . چون طبقات این دوره در بیشتر نقاط از گل سفید تشکیل شده ، لذا آن را کرتاسه نامیده اند - م

زیرانه فقط پای یک رقیب امریکائی را به منطقه‌ای باز می‌کرد که شرکت نفت بریتانیا از مدت‌ها پیش آنرا در حریم منافع خود می‌دانست بلکه چون پرچم (قدرت سیاسی) نیز در پی تجارت می‌آید لذا موجب نفوذ امریکا در خلیج فارس می‌شد و خلیج فارس منطقه‌ای بود که بریتانیا آنرا برای منافع استعماریش حیاتی به‌شمار می‌آورد و عزم آن داشت که آنرا به‌روی هر گونه نفوذ خارجی ببندد.

هر چند که رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس از اهمیت استراتژیکی و نیز مزایای تاکتیکی (سیاسی) به دست آوردن امتیاز نفت عربستان سعودی برای دولت انگلستان باخبر بود اما به نظر نمی‌رسید که کسی این مزایا را برای استیفن همسلی لانگریگ^۱ که به عنوان نماینده مذاکره کننده شرکت نفت عراق به جده فرستاده شده بود تشریح کرده بود. لانگریگ یکی از کهنه کاران صنعت نفت خاورمیانه بوده و تاریخ مستندی را درباره تحولات نفتی این منطقه نوشته است (نفت در خاورمیانه). وی در اثرش فقط یک بند را به مذاکرات خود و شرکت نفت عراق با عربستان سعودی اختصاص داده است. این کوتاهی او قابل درک است زیرا می‌خواهد بر اشتباه بزرگ شرکت در مذاکرات با عربستان سرپوش بگذارد. تمامی آنچه که او در این زمینه نوشته چنین است:

«شرکت نفت عراق در این موقع تصمیم گرفته بود که با رقیب امریکائی مبارزه کند. نماینده شرکت (نگارنده) به جده سفر کرد تا از نتیجه مذاکرات در جریان بین هامیلتون (نماینده شرکت سوکال) و وزیران سعودی آگاه گردد و از او (لانگریگ) دعوت شد تا پیشنهادات خود را ارائه دهد. هر دو مذاکره کننده امریکایی و انگلیسی با سلطان دیدار کردند، هر دو پیشنهادات خود را ارائه دادند و به هر دو آنها تضمین داده شد که عربستان سعودی ضمن رعایت اصل برابری برای هر دو طرف، شرکت و دولت آنها را ترجیح می‌دهد.

امامدیران شرکت نفت عراق در تلاش‌های خود کند و محتاط بودند و هر وقت صحبت از طلا می‌شد آنها فقط از روپیه حرف می‌زدند^۱. به این ترتیب بود که

1- Stephen Hemsley Longrigg

۲- اشاره به این نکته است که مقامات عربستان سعودی خواستار طلا بودند در حالی ←

مذاکره کنندگان شرکت نتوانستند کاری از پیش ببرند و توافق بین هامیلتون و شیخ عبدالله سلیمان (وزیر مالیه عربستان) و در ۲۹ مه ۱۹۳۳ به راحتی به دست آمد و يك قرارداد شصت ساله برای استان الحساء بسته شد»^۲

البته شکست شرکت نفت عراق در این مذاکرات ناشی از دلایل دیگری هم بود. [از جمله] چنانکه فیلبسی به شرکت نفت ایران و انگلیس (در لندن) اطلاع نداده بود که نمایندگان شرکت سوکال به زودی وارد عربستان می شوند تا مذاکرات نفت را آغاز نمایند، شرکت نفت عراق در اعزام نمایندگان خود تعجیل به خرج نمی داد. فیلبسی فقط پس از دریافت یادداشت مورخ ۲۳ فوریه سلطان به عنوان وی (فیلبسی) متوجه این موضوع شده بود. ابن سعود در این یادداشت (پس از تعارفات) نوشته بود:

«چون اطمینان دارم که شما در حفظ منافع اقتصادی و سیاسی ما همان قدر کوشا هستید که منافع شخصی خود را حفظ می کنید، لذا خواستار مساعدت شما در این زمینه هستم و توقع دارم توصیه های شخص خود را بنمائید که کاملاً محرمانه تلقی خواهد شد»^۱

فیلبسی برای این که ابن سعود بتواند دست بازتری در مذاکرات داشته باشد، از شرکت نفت ایران و انگلیس درخواست کرد شرکت نفت عراق را تشویق به فرستادن يك مذاکره کننده نفتی به عربستان نماید زیرا فیلبسی تصور می کرد که وجود دورقیب سبب خواهد شد که قیمت های پیشنهادی بالاتر برود. اما موقعی که لانگریگ وارد جده شد، اوضاع به کلی دیگر گون شده بود. لوید هامیلتون پس از گفتگو با فیلبسی فوراً حدس زده بود که وضع مادی ابن سعود و فیلبسی خراب است. البته مشکلات مالی فیلبسی به مراتب کم اهمیت تر بود زیرا شرکت اتومبیل سازی فورد نتوانسته بود سود سرشاری را که فیلبسی تصور می کرد در عربستان

← که مقامات شرکت نفت عراق می خواستند رویه هندی دارای (پشتوانه استرلینگ) به

عربستان سعودی بدهند - م

۱ - استفن لانگریگ، نفت در خاورمیانه - نویسنده

۲ - هری سنت جان فیلبسی، ماجراهای نفت در خاورمیانه - نویسنده

به دست آورد و لذا پرداخت کمک هزینه تحصیلی فرزندش را در دانشگاه کمبریج و سه دخترش را که به مدرسه می‌رفتند قطع کرده بود.^۱ به این جهت هامیلتون یک پیشنهاد عاقلانه به فیلیبی کرد: اگر فیلیبی به شرکت سوکال کمک کند تا امریکائی‌ها بتوانند امتیاز نفت را از ابن سعود و وزیرانش بگیرند و نیز پیشنهادات رقیب انگلیسی را به آنها اطلاع دهد، حداقل به مدت شش ماه هر ماه یک هزار لیره به او پرداخت خواهد شد، به اضافه پاداشی که پس از امضای قرارداد و کشف نفت خواهد گرفت. فیلیبی هم بدون درنگ این پیشنهاد را پذیرفت و فقط شرط کرد که هیچ کس نباید از این موضوع با خبر شود، حتی همسر هامیلتون یا شخص تویچل، البته فیلیبی هم قول داد که موضوع را به سلطان یا وزیر مالیه‌اش نگوید. لانگریگ وقتی وارد جده شد بقدری روحش از این زدوبند بی‌خبر بود که از فیلیبی پرسید آیا حاضر است از طرف شرکت نفت عراق به عنوان مذاکره‌کننده عمل کند و فیلیبی به این دلیل که قبول این پیشنهاد مغایر با بی‌طرفی او است، آن را رد کرد.

با وجود این حقیقت که اینک نام فیلسبی در فهرست رشوه‌بگیران امریکا قرار داشت، اما اگر لانگریگ به هموطن خود اعتماد نمی‌کرد و رازی را با او در میان نمی‌گذارد فیلسبی می‌توانست مانع حذف او در این بازی شود. هر دو آنها زمانی در سازمان‌های مستعمراتی کار کرده و پشت میزهایی نشسته بودند که بارها به کنفرانس‌های عربی اختصاص داشت، لذا لانگریگ دلیلی برای بی‌اعتمادی به هموطن خود نداشت. حتی به نظر می‌رسید چنین احساس کرده بود که فیلسبی با اینکه خود را «بی‌طرف» اعلام کرده بود اما از هیچ تلاشی برای وی و دولت بریتانیا در مذاکرات کوناھی نخواهد کرد. لانگریگ برای فیلیبی درددل کرد که شرکت نفت عراق اصولاً علاقه‌ای برای گرفتن امتیاز نفت عربستان ندارد و برای شرکت

۱- کیم فیلسبی (پسر فیلسبی) در دوران جنگ دوم جهانی رئیس یکی از ادارات سازمان جاسوسی بریتانیا شد. وی در سال ۱۹۶۳ به اتحاد شوروی پناهنده شد و معروف است که برای سازمان جاسوسی شوروی کار می‌کند - نویسنده
لازم به توضیح است که در سال ۱۹۸۴ روس‌ها ادعا کردند که دستگاه اطلاعاتی انگلیس کیم فیلسبی را از مسکو ربوده و به لندن برده است - م

مهم نیست که منابع را کشف کند یا نکند زیرا هدف اصلی شرکت آن است که نگذارد امتیاز نفت عربستان به دست امریکائی‌ها بیافتد. وی افزوده بود که قیمت يك بشکه نفت در بازارهای جهانی به ۱۵ سنت رسیده، در همه جا رکود اقتصادی دیده می‌شد و شرکت نفت عراق می‌تواند از منابع نفت عراق مقادیر کافی نفت به دست آورد. شنیدن این موضوع فیلیپی را به شدت تکان داد. چون او می‌خواست به خاطر این سعود ذخایر نفت عربستان هرچه زودتر استخراج شود، لذا سوءظن قبلی او به شرکت نفت عراق از لحاظ بی‌صلاحیتش برای کسب امتیاز نفت عربستان، با شنیدن گفته‌های لانگریگ تبدیل به یقین شد. به خصوص که لانگریگ به او گفت که شرکت به وی اجازه داده است که فقط حداکثر تا ۵۰۰۰ لیره بابت امتیاز نفت عربستان بپردازد و فیلیپی به او توصیه کرده بود که بهتر است فوراً برگردد و پول بیشتری فراهم سازد. لانگریگ نیز شتابزده به نمایندگی بریتانیا (درجده) رفت تا تلگرام رمزی را برای لندن مخابره کند. وقتی لانگریگ بازگشت، اظهار داشت که حداکثر می‌تواند ۶۰۰۰ لیره بابت امتیاز نفت بدهد و عربستان نباید فکر پرداخت این مبلغ را به طلا در سر بپروراند. وی گفت که دولت بریتانیا سیستم استاندارد طلا را کنار گذارده و بانک انگلستان هرگز اجازه نخواهد داد که مبلغ مزبور به طلا (لیره طلا) پرداخت شود زیرا این اقدام در حکم قبول بی‌ثباتی ارزش لیره اسکنااس است. وی افزود که این سعود باید لیره استرلینگ (پول کاغذی) یا معادل آن را به روپیه دارای پشتوانه استرلینگ دریافت کند.^۱

۱- در مورد مطلب بالا، چند توضیح زیر سودمند می‌باشد:

(۱) در پی بحران اقتصادی جهان در سال ۱۳۲۹ که تقریباً تا ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ ادامه یافت وضع اقتصادی و مالی و پولی کشورهای غربی و به ویژه انگلستان متزلزل گردید. ارزش اسمی و واقعی لیره (در برابر طلا) تنزل کرد و مشکلات بزرگی در موازنه پرداخت‌های خارجی به وجود آمد.

(۲) سیستم استاندارد طلا (یا پشتوانه طلا) عبارت است از این که انتشار اسکنااس صرفاً بر اساس پشتوانه طلای موجود در خزانه و بانک مرکزی صورت گیرد.

(۳) در آن زمان چون هندوستان در شمار مستعمرات بریتانیا بود، لذا پشتوانه

انتشار اسکنااس روپیه ذخایر لیره آن در بانک لندن بود - م

پیروزی شرکت امریکایی سوکال

لانگ‌ریگ مدتی در جده باقی ماند اما فیلیپی او را از مذاکرات حذف کرد. تا جایی که موضوع به فیلیپی مربوط می‌شد، اینک یک مبارزه آشکار بین عبدالله سلیمان وزیر مالیه عربستان و لوید هامیلتون نماینده شرکت سوکال درگیر شده و فیلیپی نیز نقش میانجی آن دو را بازی می‌کرد. سالها بعد، عبدالله سلیمان به فیلیپی گفت، «اگر در آن زمان می‌دانستم که تو از شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا (سوکال) حمایت می‌کنی، نهایت تلاش خود را می‌کردم تا جلوی این امتیاز را بگیرم» اما واقعیت این است که گفته‌یاد شده نوعی بی‌انصافی در حق فیلیپی بود زیرا وی به محض این که فهمید شرکت نفت عراق رقیبی نیست که ارزش رقابت در این ماجرا را داشته باشد، نهایت تلاش خود را به عمل آورد تا این سعود بتواند پول حسابی از امریکائی‌ها بگیرد. البته چون فیلیپی یک کارشناس نفتی نبود لذا از ارزش ذخایر سرشار نفت عربستان خبر نداشت. وی با اتوموبیل فوردمدل جدید خود مرتب بین گراند هتل و کاخ شاه در حرکت بود. لوید هامیلتون در گراند هتل و در اتاق بزرگی (سویت) زندگی می‌کرد که دارای یک تختخواب برنجی و یک حمام بدون هوا و پرازسوسک و فاقد آب جاری بود. کاخ شاه در پشت دیوارهای شهر جده قرار داشت. هامیلتون با این که آدم زیرکی بود و توقع داشت که مذاکرات یکی دو هفته بیشتر طول نکشد اما بیشتر از آن به درازا کشید. جلسه‌های متعدد مذاکرات تشکیل شد و مرتب چای و قهوه آوردند اما صحبتی از امتیاز نفت نمی‌شد. سرانجام به پیشنهاد فیلیپی، مقامات عربستان از شرکت سوکال خواستند که بی‌درنگ ۱۰۰/۰۰۰ لیره پرداخت نماید. وقتی هامیلتون به فیلیپی گفت که شرکت نمی‌تواند بیشتر از ۵۰۰۰ لیره برای امتیاز بپردازد، وی به شدت یکه خورد. هفته‌ها سپری شد و فقط در روز ۲۰ آوریل که گرمای هوای جده به اوج خود رسیده بود، هامیلتون با عبدالله سلیمان دیدار کرد و آخرین پیشنهاد خود را ارائه داد: دادن یک وام فوری (به‌تلا) به میزان ۳۰/۰۰۰ لیره، به اضافه یک وام ۲۰/۰۰۰ لیره‌ای دیگر در ۱۸ ماه بعد، پرداخت اجاره بهای

سالانه ۵۰۰۰ لیره طلا بابت امتیاز نفت. فیلیپی پس از گفتگو با هامیلتون متوجه شده بود که این آخرین پیشنهاد امریکائی است و حقیقت را به عبدالله سلیمان گفته بود. لذا سعودی‌ها نیز آماده پذیرش آن بودند که یک خبر خبرگزاری رویتر کار را خراب کرد و بنا به نوشته تاریخ نویس آرامکو، «رسیدن ابن خبیر بر دشواری مذاکرات افزود». زیرا در ۲۰ آوریل ۱۹۳۳ دولت امریکا صادرات طلا به خارج از کشور را ممنوع اعلام کرده بود. چند روز بعد، «لومباردی» (نایب رئیس شرکت سوکال) از لندن تلگرام زد که هیچ گونه تعهدی صورت نگیرد. بانک هلند درجده نیز ارزش لیره طلا در برابر دلار را از ۴/۸۷ به ۵/۶۰ افزایش داد و در ظرف چند روز به بالاتر از ۶ درصد رسید و ملاً قیمت تمام توافق‌های دقیق هامیلتون با مقامات عربستان را بالا برد.^۲

مذاکرات جدیدی آغاز شد زیرا هامیلتون تلاش می‌کرد تا سعودی‌ها را وادار کند که به جای لیره طلا، دلار کاغذی بپذیرند. سعودی‌ها هم درخواست خود سرسخت بودند. در ۲۵ مه ۱۹۳۳ بود که عبدالله سلیمان به حضور ابن سعود آمد و شروع به خواندن قرارداد طولانی و پیچیده‌ای کرد که با لوید هامیلتون بسته بود. خواندن متن این قرارداد دوازده‌روز کشید و ابن سعود که از پیچیدگی آن دچار گیجی شده بود، در اکثر ساعات چرت می‌زد. اما سرانجام با یک حرکت سریع بیدار شد، فیلیپی را به حضور خواند و پهلوی خود نشانید. سپس با یک چشم سالم خود^۳ به او نگرست و پرسید که چه نظری درباره این قرارداد دارد. فیلیپی به اطمینان داد که عربستان نمی‌تواند قراردادی بهتر از این داشته باشد و ابن سعود به وزیر مالیه‌اش گفت، «به خداوند تو کل داشته باش و قرارداد را امضا کن.»

در ۲۹-۳۰ مه ۱۹۳۳، عبدالله سلیمان (به نمایندگی از سوی دولت عربستان سعودی) و لوید هامیلتون (به نمایندگی از جانب شرکت سوکال) قرارداد امتیاز را امضا کردند که مقدر بود پای سرمایه‌ها، مغزها و مهارت فنی امریکائی‌ها را به خلیج فارس باز

1- Lombardi

۲- استنگر، پیشین.

۳- ابن سعود - همچون سایر اعراب عربستان دچار بیماری تراخم بود - نویسنده

کند و مسیر تاریخ عربستان را دگرگون سازد^۱. دروازه خاورمیانه به اندازه کافی بر روی ایالات متحده امریکا گشوده شد. البته ورود امریکا به این دروازه فوراً انجام نگرفت، لکن آغازی برای پایان سلطه (بلامنازع) بریتانیا بر خلیج فارس بود. بریتانیا نه تنها اجازه داده بود که امریکائی‌ها وارد حریم نفوذ ارزشمند او شوند بلکه کاری کرده بود که بزرگترین میدان نفتی خاورمیانه (الحساء) نیز به دست آنها بیافتد.

فیلیبی به خاطر نقشی که در این مذاکرات بازی کرده بود از سپاسگزاری گرم سلطان ابن سعود برخوردار شد و یک خانه دارای باغچه بزرگ به او هدیه داده شد که به کاخ سبز^۲ شهرت دارد. این خانه در نزدیکی کاخ سلطان و در پشت دیوارهای جده قرار دارد. فیلیبی با دریافت این هدیه، توانست خانه قدیمی خود را در شهر جده (بیت بغدادی) به هامیلتون بفروشد تا به عنوان مرکز موقتی فعالیت شرکت سوکال در عربستان مورد استفاده واقع شود. شرکت سوکال نیز حق و حساب خوبی به فیلیبی داد و او دستمزد و پاداش خود را هم گرفت. ظاهراً همه از این معامله راضی به نظر می‌رسیدند و فقط بعدها که مسأله چاه‌های خود - جوش^۳ عربستان پیش آمد، سعودی‌ها ادعا کردند که سر آنها کلاه‌رفته است. در واقع سعودی‌ها شانس آوردند که توانستند اولین پرداخت نفتی خود را به طلا دریافت کنند. هامیلتون قول داده بود که نخستین پرداخت طلا را در ظرف سه ماه از تاریخ امضای قرارداد در اختیار وزارت مالیه عربستان قرار دهد. چون به موجب مقررات پولی جدید امریکا خروج طلا از آن کشور می‌بایست با موافقت قبلی وزارت خزانهداری باشد لذا شرکت

۱- شرکتی که بر اثر این مذاکرات در ۱۹۳۳ تشکیل شد موسوم به استاندارد ادیل کالیفرنیا - عربستان (California-Arabian Standard Oil) بود. در سال ۱۹۳۴، شرکت تگزاس اویل نیمی از سهام آن را خرید. با این که تبدیل نام شرکت به آرامکو (Arabian-American Oil Co) در اواخر سال ۱۹۴۳ صورت گرفت، لکن من همواره عنوان آرامکورا برای آن به کار برده‌ام - نویسنده

2- Green Palace

۳- منظور چاه‌های نفتی است که بدون حفاری ناگهان فوران می‌کند و در اصطلاح

صنعت نفت به آن Gusher می‌گویند. - م

سو کال فوراً از آن وزارت درخواست کرد که با خروج ۱۷۰/۳۲۷/۵۰ دلار به صورت طلا جهت عربستان موافقت شود. هفته‌ها سپری شد و از واشنگتن خبری نرسید. هامیلتون که برای مرخصی به فرانسه و ایتالیا رفته بود، در ماه ژوئیه وارد لندن گردید تا ببیند چرا خبری از وزارت خزانهداری امریکا نرسیده است. سرانجام تصمیم گرفت که فوراً دست به کار شود. وی در ۲۶ ژوئیه از «موران» شرکت سو کال خواست که ۳۵۰۰۰ لیره طلا را از بازار طلای لندن و از شرکت «تراست» خریداری نمایند. اگر چه خریداری این طلا توسط یک شرکت امریکائی خلاف مقررات دولت امریکا بود اما آینده امتیاز نفت در مخاطره قرار داشت. هامیلتون بیشتر از گذشته یقین داشت که با این عمل خلاف، امتیاز را حفظ کرده است زیرا سرانجام در ۲۸ ژوئیه خزانه داری امریکا طی نامه‌ای به امضای دین آچسون^۱ (معاون وقت آن وزارت) رسماً با درخواست شرکت سو کال مخالفت کرده بود.

۳۵۰۰۰ لیره طلا را که در بازار سیاه لندن خریداری شده بود در داخل جعبه‌ای گذاردند و از طریق شرکت کشتی‌رانی «پی داد»^۲ در چهارم اوت به مقصد خلیج فارس فرستادند. در ۲۵ اوت، یعنی درست سه روز مانده به پایان مهلت سه‌ماهه قرارداد، کارل تویتنچل پشت یکی از میزهای «سانک هلند» شعبه جده نشسته بود و ۳۵۰۰۰ لیره طلا را در برابر چشم‌های عبدالله سلیمان می‌شمرد. وقتی لیره‌ها را تحویل اوداد و رسید گرفت، امریکائی‌ها بالاخره توانسته بودند به کسب و کار نفت در عربستان وارد شوند.

- 1- Trust Company
- 2- Dean Acheson
- 3- P & O

فصل ششم

۹ سپس نوبت کویت بود

در دو یست و پنجاه میلی شمال بحرین و الحساء و درست در گلو گاه خلیج فارس، يك شكاف از خط ساحلی و صحرائی شکل وجود دارد که همچون نیمه يك ستاره شش پر در مرزهای عربستان سعودی و عراق قرار گرفته است. اینجا شیخ نشین کویت است که امروزه سرزمین میلیونها نرهاي محبوس در اتوموبیل، هتل های آسمان خراش و ساختمان های دولتی بزرگ است که بر روی دریای گسترده ای از نفت - اگر تمام نشدنی باشد - قرار دارد. اما در دهه ۱۹۳۰، کویت يك قصبه بی سر و صدا و مخصوص صید مروارید بود. آگاهی زمین شناسان از نفت کویت فقط محدود به این بود که تراوشات قبر طبیعی^۱ در بودقان^۲ (صحرائی دور از دریا) صورت می گرفت و احتمال داشت که مقادیر زیادی نفت در زیر خاک آن نهفته باشد، مع الوصف هیچ کس نمی توانست به طور یقین بگوید که در کویت منابع نفت وجود دارد مگر آن که با عملیات حفاری گفته خود را به ثبوت برساند.

ورود فرانک هولمز به کویت

در سال ۱۹۳۰ شخصی پای به کویت گذارد که ما قبلاً نیز چندین بار نام او را

1- Bitumen

2- Burgan

در این کتاب آورده ایم ووی کسی جز زلاندنوئی به نام سرگرد فرانک هولمز نیست که هنوز هم در جستجوی يك امتیاز دیگر نفتی بود. البته وی از قبل يك مشتری را برای این امتیاز زیر سر گذارده بود. وقتی او امتیاز نفت بحرین را به شرکت «ایسترن گالف اویل» فروخت، در قرارداد ذکر شد چنانکه شرکت مزبور مایل باشد هولمز می تواند يك امتیاز احتمالی نفت در کویت را هم به شرکت بفروشد. [همان گونه که قبلاً گفته شد] چون شرکت گالف اویل در شمار متعهدان قرارداد خط قرمز بود (و شرکت نفت عراق وقتی دید که شرکت سوکال در مه ۱۹۳۱ به منابع نفت در بحرین دست یافته بسیار خشمگین گردید) لذا ناگزیر شد که امتیاز نفت بحرین را به شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا بفروشد. مقامات شرکت گالف به هولمز گفته بودند که به موجب قرارداد قبلی خواستار نفت کویت هستند. چون نه تنها اطمینان داشتند که در آنجا نفت وجود دارد بلکه در کویت از استقلال عمل هم برخوردار می شدند، زیرا وقتی گلبنگیان خط قرمز را کشید تا مرزهای امپراتوری عثمانی را تعریف کند کویت را خارج از این خط قرارداد.

این بار هولمز می بایست با شتاب اقدام کند چون پول زیادی به همراه نداشت. وی در حالی که هدیه های زیادی برای شیخ کویت آورده بود، وارد این شیخ نشین شد. نخستین بار که می خواست برای انجام گفتگوی جدی به نزد شیخ احمد الجبار الصباح حکمران کویت برود، سوار بر اتوموبیل نوی خود شد که مارك آن سان بیما بود و همکارش داد^۲ آنرا می راند. وقتی شیخ به استقبال آنها آمد و چشمش به اتوموبیل نو و براق انگلیسی اقتصاد زبان به تحسین اتوموبیل گشود و هولمز هم با خود نمائی گفت، «عالی جناب متعلق به خودتان است!» هولمز در حالی که گره سربند توری سبزرنگش (که آنرا بر سرش انداخته بود تا صورتش را در برابر پرتاب شن صحرا حفظ کند) سر می خورد و کلاه آفتابیی اش را که از چوب پنبه سفید بود از سر برمی داشت، به همراهی شیخ داخل کاخ شد. همه چیز روبراه به نظر می رسید ووی بعداً برای وارد شرح داد، «وقتی به طور سر بسته به شیخ گفتم

1 - Sunbeam

2 - T.E. Ward

شرکتی که نماینده آن هستم يك پیشنهاد امریکائی دارد، قیافه شیخ که به طمع پول افتاده بود دیدنی بود!»^۱

در ماه‌های بعد ، هولمز هدایای دیگری به شیخ داد که بهای آنها را دالاس^۲ عضو شرکت گالف اوایل پرداخت کرده بود و بدین سان بر آزمندی شیخ افزوده می‌شد. ۴۰۰۰ روپیه هندی به هر يك از چهار عضو شورای دولتی رشوه داده شد و ۴۵۰۰۰ روپیه نیز برای مقامات بلند پایه کویت در نظر گرفته شد و ۲۰/۰۰۰۰ روپیه به حساب خصوصی شیخ واریز گردید.

تا وقتی هدیه‌ها ادامه داشت امکان گرفتن امتیاز وجود داشت یا شیخ احمد چنین می‌اندیشید . اما به زودی شایعاتی در بازارهای کویت پیچید که سرهنگ هارولد دیکسون^۳ نماینده سیاسی بریتانیا در کویت چندین بار به دیدن شیخ رفته و به یاد او آورده است که تعهداتی در برابر بریتانیا دارد . مذاکرات شیخ و هولمز ناگهان قطع شد و شیخ بخشش‌های او را پس فرستاد .

رقابت انگلیسی‌ها و امریکائی‌ها برای به دست آوردن امتیاز نفت کویت

مقامات شرکت امریکائی گالف از این که می‌دیدند مذاکرات با شیخ قطع شده است به گونه فزاینده‌ای بی‌قرار شده بودند ، به خصوص که چندی قبل بر نفت بحرین نیز دست یافته بودند. فقط در سال ۱۹۳۱ بود که به علت قطع این مذاکرات پی بردند. دولت بریتانیا [برای رقابت با امریکائی‌ها] همان روشی را به کار گرفت که در مورد بحرین عمل کرده بود . یعنی پای يك قرارداد قدیمی با شیخ را به میسان آورد تا از فعالیت يك شرکت امریکائی یا هر شرکت خارجی دیگر در این سرزمین

۱ - تی . ای . وارد : مذاکرات برای کسب امتیازات نفت در بحرین ، الحساء ،

منطقه بی‌طرف ، قطر و کویت - نویسنده

2 - William J. Wallace

3 - Harold Dickson

جلو گیری کند. این بار، انگلیسی ها گفتند که مشکل شرکت امریکائی فقط بابت آن در کانادا حل نمی شود تا سرپوشی برای فعالیت واقعی آن باشد بلکه فقط یک شرکت انگلیسی می تواند صاحب امتیاز نفت کویت گردد.^۱

درین مرحله زمانی بود که سرو کله یک شرکت واقعی انگلیسی در صحنه ظاهر شد و آدکی بالد چیس هولم^۲ نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس با به میدان رقابت گذارد. شرکت مزبور - همچون شرکت گالف - در برابر قرارداد خط قرمز متعهد نبود. به علاوه، از حمایت دولت بریتانیا و قراردادی با شیخ کویت برخوردار بود. چیس هولم بعدها اعتراف کرد که شرکت او اصولاً علاقه ای به اکتشاف نفت در کویت نداشت (چون همان طوری که قبلاً گفتیم در آن ایام دنیا بار کود بزرگ اقتصادی مواجه بود و قیمت نفت به شدت تنزل کرده بود). چیس هولم می گوید «مع الوصف ما باید امتیاز نفت کویت را نصیب خود سازیم تا بتوانیم سرمایه گذاری کلان نفتی خود در ایران را حفظ کنیم زیرا کویت به بازارهای جهانی نزدیکتر است و اگر امریکائی ها در کویت به نفت دست یابند کار و کسب نفتی ما در ایران تضعیف و نابود خواهد شد»^۳

۱ - دولت بریتانیا برای تقویت استدلال خود دایر بر اینکه نفت کویت اختصاص به بریتانیا دارد، متن نامه ای را که شیخ وقت کویت به نماینده بریتانیا در اکتبر ۱۹۱۳ نوشته و طی آن از حمایت بریتانیا در برابر ترک های عثمانی برخوردار شده بود، چاپ کرد. شیخ در این نامه نوشته بود:

«ما با هر چیزی که شما آن را امتیازی برای خودتان به حساب آورید موافقیم و اگر آدمیرال به سرزمین ما افتخار دیدار دهند مایکی از فرزندانمان را همراه ایشان خواهیم کرد تا محل قیر طبیعی را در بورقان و دیگر نقاط به ایشان نشان دهد و اگر به نظر ایشان امید به دست آوردن نفت در آنجا وجود داشته باشد، ما امتیاز نفتی را به هیچ کس، به جز شخص منسوب از طرف بریتانیا، نخواهیم داد»

به نقل از قراردادها، تعهدات و اسناد مربوط به هند و کشورهای همجوار آن -

نویسنده .

2 - Archibald H. T. Ckisholm

۳ - به نقل از کتاب رویاهای طلائی نوشته رالف هوینز - نویسنده

چیس هولم بیدرننگ دست به کار شد تا جلوی نفوذ شرکت امریکائی را در کویت بگیرد. خانم دایولت دیکسون^۱ (همسر دیکسون) یک تابلوی نقاشی خودمانی از مبارزه دورقیب دوست را^۲ که برای به دست آوردن امتیاز نفت کویت در محافل اجتماعی آن سرزمین به رقابت برخاسته اند کشیده است. در این تابلو، سرهنگ دیکسون در کنار شیخ کویت نشسته و به او اندرزهای بی‌غرضانه می‌دهد. خانم وایولت دیکسون می‌نویسد: «... خصوصاً که مبارزه بین چیس هولم و هولمز درگیر شده بود. چیس هولم جوانی شاداب و خوش قیافه بود که در بازی تنیس مهارت زیادی داشت و به محافل اجتماعی ما رونق می‌بخشید، در حالی که هولمز قیافه خشنی داشت و اصولاً آدم بی‌ادبی بود، مع الوصف هم صحبت خوبی به‌شمار می‌رفت. البته شیخ احمد عادت کرده بود که به هارولد دیکسون به‌عنوان یک دوست اعتماد کند.»^۳

وضع رقابت دورقیب [در مقایسه با امتیاز نفت بحرین] سخت‌تر به نظر می‌رسید. هر دورقیب از نظر خصایص نقطه مقابل هم بودند: چیس هولم سی سال داشت. یک انگلیسی ایرلندی تبار بود. پدرش قبلاً ناشر روزنامه تایمز لندن^۴ بود. از دانشگاه آکسفورد فارغ التحصیل شده بود و یک سالی را در روزنامه وال استریت جورنال^۵ کار کرده بود؛ رابطه خویشاوندی با سرجان کادمن رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس داشت. برای خودنمایی، عینک یک‌چشمی می‌زد و در هنگام سخن گفتن آخرین لهجه انگلیسی مرسوم در لندن را به کار می‌برد. اما در فراسوی این ظاهر اشرافی، یک مغز خونسرد و حسابگر وجود داشت که مقدر بود وی را به صورت یکی از موفق‌ترین افسران اطلاعاتی بریتانیا در خاورمیانه در جنگ دوم جهانی درآورد. فرانک هولمز متجاوز از ۵۰ سال داشت و هنگامی که با کلاه آفتابگیر مسخره

1 - Violet dickson

۲ - کنایه از دوستی امریکا و انگلیس است - م

۳ - وایولت دیکسون: چهل سال در کویت - نویسنده

4 - Times

5 - Wallstreet Journal

و سر بند سبز رنگش در کویت راه می‌رفت، بچه‌های کوچک دنبالش می‌افتادند و این شعر را می‌خواندند:

ای انگلیسی کلاه به سر

عمرت رسد امشب به سر!

فرانک هولمز با وجود ظاهر ناآراسته و جامه‌های غربی که به تن می‌کرد آدم سرسختی بود که دقیقاً می‌دانست چه می‌خواهد و عزم آن داشت که به هدف خود دست یابد. زیرا تا جایی که به شخص وی مربوط می‌شد، امتیاز نفت کویت برای او در حکم يك مسأله مرگ و زندگی بود. اگر چیس هالم در به دست آوردن این امتیاز شکست می‌خورد، فقط يك پشت دستی از سر جان کادمن می‌خورد! در حالی که شکست هولمز به معنای این بود که شرکت گالف از او به دادگاه شکایت کرده و از هستی ساقطش نماید.

چیس هولم بعدها نوشت: «هولمز و من به مدت يك سال به روی یکدیگر خنجر کشیدیم. ماه‌های پی‌درپی همسایه دیوار به دیوار یکدیگر بودیم و وقتی باهم روبرو می‌شدیم رعایت تشریفات و ادب را می‌کردیم و کینه‌ای نسبت به هم نشان نمی‌دادیم. هر يك از ما با شیخ کویت ملاقات می‌کرد، هر يك به نوبت ماده جدیدی را پیشنهاد می‌کرد و می‌دانست که دیگری نیز همان کار را می‌کند، هر روز یکشنبه یکدیگر را در کلیسا می‌دیدیم...»^۱

در این شرایط، شیخ احمد حکمران کویت اوضاع را بر وفق مراد خود می‌دید، زیرا مادامی که هولمز و امریکائی‌ها به رقابت خود ادامه می‌دادند شیخ می‌توانست از استقلال عمل کامل برخوردار باشد - حتی اگر بریتانیا سرانجام تصمیم می‌گرفت که او را زیر فشار بگذارد تا انگلیسی‌ایرلندی تبار خون‌سرد و دارای عینک

۱- متن شعر عربی آن چنین است:

یا انگلیزی ابوتیله

عسی تموت اللیله

يك چشم را بر رقیب زلاندنوئی اوترجیح دهد.

وجود دو رقیب در صحنه مبارزه سبب می‌شد که قیمت امتیاز نفت بالا برود و چون شیخ احمد سلیقه‌های پرخرج و عجیب و غریبی - به ویژه در مورد زنان - داشت لذا سعی می‌کرد که حد اکثر پول را در این امتیاز به دست آورد. نباید تصور کرد که هولمز شخص خودش و دوستانش را در این مبارزه بازنده می‌دید هر چند که دولت انگلستان پای قرارداد خود با شیخ را به میان آورده بود. شرکت گالف هم چنین تصویری نداشت زیرا هنوز برگ برنده خود را رو نکرده بود. در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱ این برگ روشد: در آن تاریخ، شرکت گالف رسماً توجه وزارت خارجه امریکارا «به این حقیقت جلب کرد که دفتر باصطلاح مستعمراتی بریتانیا در کویت بر روی شرط ملیت صاحب امتیاز نفت کویت پافشاری می‌کند و در واقع مانع می‌شود که يك تبعه یا شرکت غیر انگلیسی بتواند امتیاز نفتی در کویت بگیرد»^۱

واکنش وزارت خارجه امریکادر این زمینه بسیار سریع بود. در سوم دسامبر ۱۹۳۱ «دستوراتی به سفارت ما در لندن داده شد تا نسبت به رفتار نا برابر با مؤسسات امریکائی اعتراض کند» وزارت خارجه امریکا نیز طی تذکریه‌ای همین موضوع را خاطر نشان کرده بود:

«این مذاکرات طولانی بود و وقتی شرکت نفت ایران و انگلیس (که زیر سلطه دولت بریتانیا قرار داشت و قبلاً بی‌علاقگی خود را به نفت کویت ابراز داشته بود) ناگهان برای بدست آوردن يك امتیاز نفت از شیخ کویت به تلاش افتاد، دوباره وزارت خارجه امریکا اصل «سیاست دربار» را عنوان کرد و از سفارت ما در لندن خواست که سریه‌اً این مسأله را حل نماید و مقامات بریتانیا را زیر فشار بگذارد تا اقدام لازم به عمل آورند»^۲

۱ - یادداشت تسلیم شده توسط چارلز ریئر (Charles Rayner) مشاور نفتی وزارت خارجه امریکا در ۷۹ اجلاس کنگره، جلسه اول ۲۷ - ۲۸ ژوئن ۱۹۴۵. به نقل از گزارشات کنگره امریکا دربارهٔ علایق نفتی امریکا در کشورهای خارجی - نویسنده

فقط فرانک هولمز و حامیان او می‌دانستند که چرا سفیر امریکا در لندن به تلاش شدیدی در این زمینه دست زده است. اندروملون تا پیش از سفارتش در لندن یک میلیونر اهل پنسیلوانیا به شمار می‌رفت که یکی از مدیران فعال شرکت گالف اوایل بود و سهام زیادی در آن شرکت داشت. با وجود فشار شدیدی که او دائماً و مکرراً به وزارت خارجه بریتانیا وارد می‌کرد تا شرکت گالف را صاحب امتیاز نفت کویت سازد، مع الوصف وزارت خارجه بریتانیا در برابر درخواستهای او ایستادگی می‌کرد؛ حتی برای مدت کوتاهی، شرکت نفت ایران و انگلیس روحیه انعطاف‌پذیری خود را از دست داد و کادر فنی خود را از ایران به کویت آورد تا عملیات نفتی را آغاز نمایند. در شرایطی که این رقابت ادامه می‌یافت، شیخ احمد نیز پیشنهادات هر دو رقیب را رد می‌کرد و درخواست‌های خود را بالاتر می‌برد: حق امتیاز بیشتری می‌خواست، قیمت اجاره سالانه را بالا برده بود، و بدتر از همه پافشاری می‌کرد که باید یک مدیر کویتی در هیأت مدیره شرکت آینده حضور داشته باشد.

سازش امریکا و انگلیس به زیان شیخ کویت

در بامداد یک روز یکشنبه در سال ۱۹۳۲ چیس هولمز در حالی که سرگرم نیایش در کلیسای کوچک و بسیار گرم انگلیکان [کلیسای رسمی انگلستان] در کویت بود، گوش او که به شنیدن صدای موسیقی عادت کرده بود ناگهان صدای گوشخراش هولمز را شنید که پشت سر او ایستاده و یک سرود مذهبی می‌خواند. با شنیدن این صدا چندشش شد اما ناگهان به یاد سلیمان نبی افتاد و باخود گفت چرا کاری را نکنند که وی پیشنهاد کرده بود، یعنی بچه را به دونیم کند.^۲

1- Andrew Mellon

۲- اشاره به این حکایت معروف است که زنی فرزندش مرد و بچه زن دیگری را به عنوان کودک خود زد دید. هر دو زن به نزد سلیمان شکایت بردند. چون سلیمان دید

تقریباً در همان زمان، همان اندیشه چپیس هولم به ذهن وارد مشاوری حقوقی هولمز نیز خطور کرده بود. موقعیت هم برای این کار مناسب بود زیرا چندی پیش سخنرانی سر جان کادمن رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس را در يك کنفرانس در مؤسسه نفتی امریکا در هوستون (تگزاس) خوانده بود. کادمن در این سخنرانی از «اشباع» بازار نفت و رقابت شدید تولیدکنندگان نفت برای کسب امتیازات جدید گلایه کرده و گفته بود: «در حالی که مصرف نفت در همه جا کاهش یافته است، رقابت تولیدکنندگان بسیار شدید است و جایی برای بالابردن قیمت نفت وجود ندارد. يك راه حل ممکن برای حمایت از صنعت نفت این است که میزان عرضه را در برابر تقاضا تعدیل کرد و از طریق اختصاص دادن سهمیه تولید نفت برای هر يك از رقبای نفتی، از شدت این رقابت کاست.»^۱

پیشنهاد کادمن در واقع نخستین گام برای پذیرش عمومی این موضوع بود که شرکت‌های نفتی در جهت تأسیس يك کارتل بین‌المللی برای کنترل عرضه و ارائه قیمت‌های مناسب نفت پیش می‌روند. از نظر وارد، اظهارات کادمن نه تنها سرآغازی برای توافق شرکت‌های نفتی رقیب بود بلکه امکان مشارکت برابر دو شرکت نفت ایران و انگلیس و گالف را در امتیاز نفت کویت مطرح می‌ساخت.^۲

به این ترتیب بود که چپیس هام و هولمز تقریباً در يك زمان به این نتیجه رسیدند که مبارزه برای انحصار نفت کویت بی‌فایده است. هر چند سوابقی وجود ندارد که نشان دهد آن دو این سازش را مورد گفتگو قرار دادند، اما امکان این سازش را به دفاتر نفتی خود اطلاع دادند.

←

که تمیز حق از باطل دشوار است، پیشنهاد کرد که بچه را به دو نیم کنند و بین دو مادر تقسیم نمایند. یکی از زن‌ها حاضر به این کار نشد و دیگری با شادمانی گفت که حالا ثابت شد که من راست می‌گفتم. سلیمان خندید و گفت مادر بچه همان زن اولی است که حاضر نشد فرزندش را با اره بدو نیم کنند. سپس دستور داد تا کودک را به مادرش برگردانند. م
۱- وارد: همان منبع، به نقل از نفت خاورمیانه نوشته جورج دبلیو اشتا کینگ-
نویسنده

ناگهان رقابت دو رقیب قطع گردید و شیخ احمد حکمران کویت مشاهده کرد که نه تنها رقابت آن دو در دادن پیشنهادات بهتر قطع گردیده است بلکه فی الواقع از او می‌خواهند که سطح درخواستهای خود را پائین بیاورد. نخست او را ناگزیر کردند که از میزان بهره مالکانه خود در امتیاز نفتی بکاهد، سپس بیدرنگ با درخواست او دایر بر عضویت یک کویتی در هیأت مدیره شرکت مخالفت کردند. روز به روز از قیمت پیشنهادی دورقیب کاسته می‌شد به طوری که سرانجام برای شیخ کاملاً روشن شد که بهتر است به وضع موجود بسازد زیرا خواب و خیالات او برای دریافت وجوه نقد به سرعت روبه زوال است.

نگرانی‌های شیخ احمد در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۴ به یقین تبدیل شد زیرا سرهنگ دیکسون نماینده سیاسی بریتانیا در کویت و دوست مورد اعتماد او به وی توصیه کرد قراردادی را که دو شرکت امریکائی و انگلیسی تنظیم کرده‌اند امضا نماید. دولت بریتانیا قبلاً با وفادار این قرارداد موافقت کرده بود. بر طبق آن: توافق شده بود که ۱۷۰/۰۰۰ دلار به عنوان پیش پرداخت (به جای ۵۰۰/۰۰۰ دلار مورد نظر شیخ) داده شود. اجاره سالانه آن نیز ۳۵۰۰۰ دلار (به جای ۱۰۰/۰۰۰ دلار) تعیین گردیده بود. به علاوه، پرداخت‌های نفتی به شیخ کویت به صورت روپیه هندی فاقد پشتوانه طلا بود (در حالی که پرداخت‌های نفتی به ایران و عربستان سعودی و عراق دارای پشتوانه طلا بود). مدت امتیازنامه ۷۵ سال بود. بهره مالکانه کویت از محل هر بشکه نفتی که استخراج می‌شد در کمترین سطحی تعیین شده بود که تا به حال به یک کشور تولیدکننده نفت در خاورمیانه داده شده بود، یعنی ۲۰ درصد کمتر از بهره مالکانه‌ای که به ایران و عربستان سعودی پرداخت می‌شد.

زдобند یاد شده این درس سودمند را به اعراب داد که وقتی کشوری فاقد استقلال است و شرکت‌های نفتی رقیب با هم سازش می‌کنند چه به روزگار آن کشور می‌آید!

شرکتی که به این ترتیب تشکیل گردید به شرکت نفت کویت موسوم شد. قرارداد آن را چیس هالم (از جانب شرکت نفت ایران و انگلیس) و هولمز (از طرف شرکت کالف) امضاء کردند و سرهنگ دیکسون نیز امضای خود را به عنوان شاهد در زیر

آن گذارد.

امضای این قرارداد به نتیجه خوبی برای هولمز و چیس هالم انجامید. در روز کریسمس و هنگامی که چیس هولمز و هولمز برای نیایش به کلیسای آنگلیکان رفته بودند، وقتی با هم روبرو شدند بر روی یکدیگر لبخند زدند. این بار، صورت اشرافزاده چیس هالم با شنیدن صدای آوازباریتون هولمز در کلیسا درهم نرفت و چشمدش نشد، چرا که موسم حسن نیت بود و هیچ کس بهتر از آن دو به این حسن نیت آگاهی نداشت.

پیشدستی انگلستان در امتیاز نفت قطر

بازی کسب امتیاز نفت در خاورمیانه در دوران پیش از جنگ دوم جهانی تقریباً پایان گرفته بود. در طول خلیج فارس احتمالاً فقط يك منطقه باقی مانده بود که امکان داشت آینده درخشان نفتی آن پای شرکت های نفتی رقیب را به میان بکشد. این منطقه قطر نام داشت، يك شیخ نشین کوچک که درست در میان آب و روبروی بحرین و عربستان سعودی واقع شده و احتمال وجود ذخایر سرشار نفت در آنجا می رفت. استنفان لانگ ریگ (که در عین حال عضو کادر فنی شرکت نفت ایران و انگلیس بود) در زمینه نفت قطر می نویسد:

«در این ضمن، آینده قطریه نحوی بود که می بایست موضوع امتیاز نفت آن دنبال شود. لذا يك مذاکره کننده به دوها (بایتخت قطر) فرستاده شد تا ظاهراً به نام شرکت نفت ایران و انگلیس درخواست امتیاز نفت قطر را از حکمران پیر آن بنماید و جلوی رقابتهای احتمالی را بگیرد اما در واقع این امتیاز را برای شرکت نفت عراق به دست آورد.»^۱

به عبارت دیگر، انگلیسی ها نمی خواستند بر اثر ایجاد رقابت، قطر نیز گرفتار مشکل کویت شود و شیخ قطر بتواند از این رقابتهای استفاده کرده و قیمت امتیاز

خود را بالا ببرد. به خصوص وقتی شرکت نفت ایران و انگلیس شنید که هم شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا و هم هولمز و وستون قصد گرفتن امتیاز نفت قطر را دارند، با شتاب از دفتر مستعمراتی خود در قطر خواسته شد که بیدرنگک دست به کار شود. البته جای شکرش باقی بود که قطر هنوز تحت الحمايه بریتانیا بود، «لذا نماینده سیاسی بریتانیا در پوشهٔ موقع را کاملاً مقتضی دید که به شیخ قطر توصیه نماید امتیاز نفت خود را به یک شرکت انگلیسی بدهد و بدین سان یک حرکت آزمایشی شرکت کالیفرنیا را با ناامیدی روبرو ساخت. نماینده سیاسی بریتانیا همچنین می دانست که هولمز و شرکایش که قصد دادن پیشنهاداتی را به شیخ قطر داشتند، در واقع فقط واسطه‌هایی بودند که به ندرت آنها را بر یک شرکت عامل ذیصلاح ترجیح می دهند.»^۲

اگر چه اوضاع کاملاً به فوق مراد شرکت نفت ایران و انگلیس بود، اما مذاکرات به درازا کشید. حکمران پیر و حيله گر قطر در مذاکرات شتاب نکرد و مقامات لندن را وادار کرد تا به جای مذاکره کننده کنونی که شتاب به خرج می داد، آدم با حوصله و مؤدب تری را گسیل دارند. در ماه مه ۱۹۳۵، حکمران قطر که لانگریگ او را «پروظنون» توصیف می کند، موافقت نمود که امتیاز نفت قطر را به شرکت نفت ایران و انگلیس بدهد. شرکت نیز فوراً امتیاز خود را به شرکت نفت عراق منتقل کرد که چون منابع نفتی زیادی در اختیار داشت لذا برای بهره برداری از نفت قطر شتاب به خرج نداد. فقط در سال ۱۹۳۸ بود که شرکت اولین چاه نفتی خود را در قطر حفر کرد.

* * *

اینک خاورمیانه میان غول‌های نفتی تقسیم شده بود: نفت ایران و نیمی از

نفت کویت و همه نفت قطر به انگلستان تعلق داشت. امریکائی‌ها از بحرین به واحه‌های قرون وسطائی عربستان سعودی نقل مکان کرده بودند. يك گنسر سیوم مرکب از بریتانیا، هلند، فرانسه و امریکا چاه‌های نفت عراق را در اختیار خود داشت.^۱

در پایان جنگ دوم جهانی رقبای نفتی جدیدی پیدا نشدند اما می‌بایست میدان‌های جدید نفت فتح می‌شد: در صحراهای سیرینیکا^۲ و تریپولیتانیا^۳، در امارات زرخیز ابوظبلی و دویبی و مسقط و عمان و ظفار، و در زیر آب‌های خلیج فارس^۴. اما عجب‌الناً همه کشورهای تولیدکننده نفت و نیز غالب سرزمین‌هائی که در آنجا احتمال وجود نفت می‌رفت، همگی يك کاسه شده بودند. زمامداران سرزمین‌های نفت‌خیز که میدان‌های نفتی خود را به‌اجاره داده بودند در باره اعطای این امتیازات اعتراض چندانی نمی‌کردند چه برسد به مردم آنها که اصلاً حرفی نمی‌زدند. حتی اگر زمامداران این کشورها می‌خواستند در این زمینه دست به اقداماتی بزنند کاری از پیش نمی‌بردند زیرا شرکت‌های صاحب امتیاز از حمایت حکومت‌های نیرومندی برخوردار بودند. به هر تقدیر، اعراب فاقد هرگونه دانش و مهارت فنی برای بهره برداری مستقل از ثروت نفتی خود بودند و موقع آن بود که حکمرانان آنان پول نفت را بگیرند و برای مردم خود ایجادکار نمایند و این ضرب‌المثل عربی را به‌خاطر بسپارند که «اگر نمی‌توانی دستی را گاز بگیر، بهتر است آن را بیوسی!»

۱- باکواز منطقه نفتی خاورمیانه جدا شده و هنوز از تازاج انقلاب روسیه بهبود کامل

نیافته بود- نویسنده

۲- سیرینیکا (Cyrenaica) يك منطقه نفت‌خیز واقع در شمال شرقی لیبی است -م

۳- منظور تریپولی پایتخت لیبی است -م

۴- اشاره به نفت فلات قاره در منطقه خلیج فارس است -م

بخش دوم

عاملان نفت

فصل هفتم

چاه فوران کننده

به هیچ وجه مایه شکفتی نیست که شرکت نفت ایران و انگلیس از رخنه امریکائی‌ها در میدان‌های نفتی خاورمیانه به‌خشم آمد زیرا ورود تازه واردها سبب برهم خوردن ترتیبات دقیقی شد که برای محدود و کنترل کردن عرضه نفت در سطح جهانی، مورد توافق این شرکت و شرکتهای همتای غربی‌اش قرار گرفته بود. شرکتهای بزرگ همواره ترجیح می‌دهند که به‌جای رقابت با یکدیگر، دست اتحاد به‌هم بدهند. از این‌رو، درحالی‌که قوانین ضد تراست در ایالات متحده امریکا ایجاد انحصارات بزرگ برای قبضه کردن بازار را ممنوع اعلام کرده بود، سه

۱- منظور قوانینی است که فعالیت‌های تجارتهای و بازرگانی غیرمنصفانه و انحصاری را محدود می‌کند. نخستین قانون، موسوم به قانون ضد تراست شرمین، در ۱۸۹۰ به تصویب رسید. سپس در ۱۹۱۴ قانون کلاتون وضع گردید و در ۱۹۳۶ قانون رایبسون - پاتمن به مرحله اجرا درآمد. به موجب قوانین مزبور، اعمال سیاست تبعیض قیمت‌های فروش و ادغام شرکتهای به صورت کارتل و تراست ممنوع اعلام شد زیرا آن را بر خلاف اصل «رقابت آزاد» می‌دانستند. در اروپا، قوانین ضد تراست پس از جنگ دوم جهانی مورد توجه قرار گرفت و در قرارداد رم ۱۹۵۷ (تأسیس بازار مشترک اروپا) در مواد ۸۵ و ۸۶ این قرارداد گنجانیده شد - م

غول صنعت نفت، یعنی «استاندار اوایل نیوجرسی» و «روبال داچشل» و «شرکت نفت ایران وانگلیس» از طریق چیزی که به قرارداد آچانا کری^۱ (یا قرارداد وضعیت موجود)^۲ معروف شد، با یکدیگر متحد شدند.

قرارداد آچانا کری

در سپتامبر ۱۹۲۸، چنین پیشامد کرد که ازوالتر تیگل^۳ (رئیس شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی) و سر جان کادمن (رئیس شرکت نفت ایران وانگلیس) و همسرانشان دعوت شد تا در ملک سر هنری دتردینگ (رئیس شرکت روبال داچشل) واقع در آچانا کری (در اسکاتلند) به شکار سینه سیاه^۴ بپردازند. همان گونه که بعداً تیگل اظهار نظر کرد، «در حالی که شکار هدف اولیه این دیدار بود، مشکل صنعت نفت جهان نیز طبعاً به میزان زیادی مورد مذاکره آنها واقع شد»^۵. حاصل این گفتگوها سندی بود که عاقدان آنرا «مجمع اتحادیه موقت»^۶ نامیدند اما از سرشوخ طبعی، قرارداد وضع موجود نیز خوانده شد زیرا هدف این قرارداد تقسیم بازارهای جهانی نفت میان سه شرکت و دست کشیدن از «رقابت شدید» بود. این قرارداد می گفت درست نیست که صنعت نفت در لوای یک سیاست «آزمندی» اداره شود یا در کار تولید نفت «اسراف بی رویه» بکنند همان گونه که برخی از جراید نیز نظر مردم را به این نکات جلب کرده اند (مثل این که سر رئیس شرکت یاد شده که برای شکار در هوای گرگ و میش اسکاتلند به آچانا کری رفته بودند و در پی یک روز سخت که در شکار سینه سیاه گذشت، خستگی خود را با اولین لیوان ویسکی از تن به در کردند و با

1- Achnacarry Agreement

2- As-is Agreement

3- Walter Teagle

۴ - سینه سیاه (یا باقر قره) نوعی پرند است - م

۵ - مجله نفت و گاز، شماره ۲۰، سپتامبر ۱۹۲۸ - نویسنده

6 - Pool Association

کلمات دلسوزانه‌ای خواستند. جهل مردم دنیسارا نسبت به صنعت نفت برطرف سازند!) این سند ادامه می‌داد که تنها هدف همکاری سه شرکت جلوگیری از حیف و میل نفت و دوبرابر شدن بازارها و متوقف کردن جنگ ویرانگر بر سر قیمت نفت است که ارزش سهام را نیز پائین آورده است.

صرف نظر از جنبه دلسوزی برای رفاه مردم که در فراسوی قرارداد آچانا کری قرارداد است،^۱ بر اثر امضای این قرارداد مناطق عملیات تجارتي نفت میان سه شرکت تقسیم شد و تلاش شد با جلوگیری از ورود تازه واردها و سرمایه‌های جدید، موازنه موجود را حفظ نمایند. [به این جهت] شرکت نفت ایران و انگلیس که غول نفتی خلیج فارس به‌شمار می‌رفت، فقط توانست ورود استاندارد اوایل کالیفرنیا در بحرین و عربستان سعودی و گالف اوایل در کویت را (که هیچ‌یک در شمار امضاء کنندگان قرارداد خط قرمز نبودند) به‌عنوان تازه‌واردهای عجول و برهم زننده خطرناک وضع موجود تلقی کرده و قراردادها و عملیات نفتی آنها را بانگرانی تروشرویسانه همراه با تحقیر بنگرد. زیرا هنگامی که امریکائی‌ها موفق به تولید نفت از اولین چاه خود در بحرین در ۱۹۳۱ شدند، شرکت نفت ایران و انگلیس متجاوز از ۲۰ سال بود که نفت (خاورمیانه) را استخراج می‌کرد و بیشتر از ۲۰ چاه نفت در بالای خلیج فارس در کوه‌های بختیاری داشت.

موقعیت شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران

شرکت سرچاه اف ۷ در ۱۹۲۶ بسته بود. این چاه که منبع ثروت نفتی شرکت در مسجد سلیمان به‌شمار می‌رفت، از ۱۹۱۱ فوران‌های پی‌درپی داشت و

۱ - این قرارداد بعداً توسط کمیسیون تجارت فدرال مورد تحقیق قرار گرفت. نخستین رسیدگی به‌وضع این کارتل بین‌المللی نفت در ۸۲ دوره کنگره و در سنای امریکا انجام شد. نگاه کنید به صورت مذاکرات کنگره که توسط چاپخانه دولتی در واشنگتن دی. سی در ۱۹۵۲ به چاپ رسیده است - نویسنده

هفت میلیون تن نفت تولید کرده بود. بستن سرچاه به این خاطر نبود که چاه خشک شده بود بلکه صرفاً به دلیل عدم مقاومت وسایل سرچاه در برابر فشارهای بالا و غیرعادی گاز بود؛ در واقع سرچاه را به جهت ایمنی بسته بودند زیرا گازهای نفتی در زیر زمین در حال افزایش بود. برای بستن سر این چاه، مراسم کوچکی انجام گرفت یعنی یک شیپورچی آهنگگ آخرین شغل را نواخت و پلاکی که نشانگر قدرشناسی شرکت بود بر روی چاه نصب شد.

تا این زمان، شرکت نفت ایران و انگلیس یک عملیات کاملاً منظم، مؤثر و پیشرفته را در جنوب غربی ایران اداره می کرد و شرکت های نفتی رقیب به کامیابی شرکت اعتراف کرده و با حسادت به آن می نگریستند. در یک دوره زمانی، شرکت نفت ایران و انگلیس به نحو خطرناکی مستکبر شده و متمایل به این بود که منطقه کوهستانی باریکی را که عملیات نفتی در آنجا صورت می گرفت و بنادری را که تانکرهاى نفتی شرکت در آنجا تردد می کردند، به عنوان کشوری در داخل کشور ایران به شمار آورد. مدیران عملیاتی شرکت قراردادهائی را با خوانین بختیاری بستند (بدون اطلاع دولت مرکزی ایران) و پالایشگاه بزرگ آبادان و لوله های نفتی واقع در میان تپه ها، مدت ها پیش از این که به تصویب مقامات ایرانی برسد به کار افتاده بود.^۲ اما اینک روزگار دیپلماسی زور به سر رسیده و شاه جدید ایران (رضا

1 - Last Post

۲ - لازم به توضیح است که فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس در فاصله سال های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ به شدت ادامه یافت به طوری که تعداد سی حلقه چاه در مسجد سلیمان حفر گردید، خط لوله های به چاه های نفت متصل شد، چهار ایستگاه تلمبه خانه در نقاط تمبی و ملاثانی و کوت عبدالله و دارخوین ایجاد گشت. در سال ۱۹۰۹، شرکت قراردادی با شیخ خزعل بست و قسمتی از زمین های آبادان را برای ساختن پالایشگاه خریداری کرد. در سال ۱۹۱۰، ساختن پالایشگاه آغاز شد و سه سال بعد خاتمه یافت. ظرفیت این پالایشگاه سالانه ۱۲۰/۰۰۰ تن بود. شرکت برای ایجاد حسن روابط با خوانین بختیاری! سه قرارداد با آنها امضاء کرد: قرارداد اول مربوط به سهمیم شدن خوانین بختیاری در شرکت بود و لذا شرکت تابعه ای به نام «شرکت نفت بختیاری» تأسیس شد. قرارداد دوم درباره خریداری اراضی

خان) قدرت را در تهران به دست گرفته بود. او دیکتاتوری شدیدالعمل و خشن بود که میخواست به مردم کشورش ثابت نماید که وی ارباب واقعی ایران است و از توپ و تشرهای بریتانیا هراسی ندارد! در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ شمسی) که شرکت خواست زور بگوید، رضاخان قرارداد نفت را لغو کرد. البته ابطال این قرارداد فقط يك تاکتيك سياسي بود زیرا در آن زمان شرکت دیگری نبود که بتواند جای شرکت نفت ایران و انگلیس را بگیرد و ایرانیان نیز فاقد مهارت‌های لازم برای اداره صنعت بزرگ نفت ایران بودند. اختلاف دو دولت به جامعه ملل کشیده شد و به هر دو طرف توصیه شد که مذاکرات را از سر بگیرند. (در پی این مذاکرات) قرار داد امتیاز جدیدی با ایران امضاء گردید که به موجب آن: نام شرکت از «شرکت نفت انگلوپرشیا» به «شرکت نفت ایران و انگلیس» تغییر یافت. قرارداد اجاره آن تا ۱۹۹۳ تمدید گردید. شرکت بهره مالکانه بیشتری پرداخت و موافقت کرد که تعداد بیشتری از ایرانیان را در مشاغل بالای شرکت و کادرفنی بگنجانند. مهمتر از همه این‌ها، بریتانیا از ایفای نقش خود به عنوان صاحب اختیار زمین‌ها و مردم ساکن اطراف مناطق نفتی دست برداشت. تغییر اخیر اگرچه از لحاظ مصادی چندان محسوس نبود زیرا شرکت هنوز بیمارستان‌های خود را اداره می‌کرد، جاده می‌ساخت، به بختیاری‌ها پول می‌داد و حمل و نقل را در قبضه خود داشت، لکن از نظر روانی حضور نمایشی رضاخان در همه جا دیده می‌شد. تصویرهای رضاخان بر روی دیوار ساختمان‌های دولتی و پرچم ایران بر فراز کلیه املاک شرکت در اهتزاز بود. در داخل هر شعبه از شرکت، کارمندان ایرانی حضور داشتند. البته این کارمندان ایرانی را

←

واقع در حدود بختیاری بود. قرارداد سوم به حفاظت از مناطق نفتی توسط بختیاری‌ها مربوط می‌شد. در سال ۱۹۱۲، اولین نفتی که از معادن جنوب ایران صادر شد، به میزان ۴۳۰۰۰ تن بود که در سال بعد به ۸۱۰۰۰ تن و در سال ۱۹۱۴ به ۲۷۴۰۰۰ تن رسید.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات پیام، صفحات ۲۵۵ تا

شرکت می توانست با دادن رشوه با خود همراه سازد، خصوصاً وقتی که مقامات شرکت از لحاظ صرفه جوئی هزینه زیر فشار شدید قرار داشتند یا دیوانسالاری برای شرکت مشکلی را پدید می آورد^۱

شرکت نفت ایران و انگلیس در طی بیست سال عملیات نفتی خود پیش از ابتکارات زیادی بود. از برای نمونه، روش های جدید حفاری^۲، نظریات جدید برای جلوگیری از هدر رفتن نفت^۳ و ایجاد سیستم های رفاهی کامل که نه تنها کارکنان شرکت و خانواده آنها، بلکه همه سکنه محلی نیز از خدمات اجتماعی و درمانی آن استفاده میکردند.

کارمندان شرکت از ملیت های مختلف بودند: حفاران لهستانی، انگلیسی و امریکائی، کارمندان مسلمان و هندو؛ مکانیک های سیک و تعداد زیادی ایرانی. در گذشته، وقتی کارمندان هندی شرکت اعتصاب می کردند فوراً آنها را به اتفاق خانواده شان با اولین قایق به هند برمی گرداندند، اما اینک سیاست شرکت تغییر کرده و روش مامشات با کارمندان را به کار می برد. جان جیمسون^۴ یکی از مدیران شرکت که اسکاتلندی بود و صورت سرخ و چشم های آبی داشت، درباره سیاست

۱ - در مورد قرارداد نفتی ۱۳۱۲ شمسی و جهات مختلف انتقادی آن، به منابع زیر نگاه کنید:

ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷
صفحات ۳۵۳ - ۱۳۵؛ مصطفی فاتح: همان، صفحات ۲۹۰ - ۳۰۷ - م
۲ - این شرکت نخستین شرکتی بود که به حفاری در عمق بیشتر از ۹،۰۰۰ پا با متد الکتریکی پرداخت - نویسنده

۳ - شرکت به خاطر استفاده مجدد از نفت، برای خود اعتبار علمی کسب کرد. یعنی در دورانی که استفاده از نفت در صنایع به مقدار کمی صورت می گرفت و سوخت نفت خام اکثراً بیهوده به هدر می رفت، شرکت روش تزریق مجدد میلیون ها تن نفت سوختی و تقطیر شده را با فشار جدید دوباره به داخل منافذ و شکاف های سنگ آهک فرستاد تا بعداً دوباره مورد استفاده قرار دهد - نویسنده

مماشات شرکت می گوید «وقتی ماموریت شما در اینجا به پایان برسد، آنچه که ما کار کشته های نفتی در ایران آزموده ایم این است که باید انسان یاد بگیرد که بردبار باشد...»

جای چون و چرایی نیست که عملاً هر مصیبتی که می توانست در خاورمیانه پیشامد کند برای شرکت نفت ایران و انگلیس روی داده بود، آن هم مدت ها پیش از این که امریکائی ها وارد صحنه شوند: آتش سوزی، بیماری، طغیان کارگران، مرگ و نابودی. همه این ها در عصر پیش از دستگاه های تهویه مطبوع پیشامد کرد و حرارت بالای ۱۲۰ درجه را بدون یخ و پنکه تحمل کرده بودند. ساختمانها و دکل های نفتی را سیل می برد. پل ها و جاده ها بر اثر بهمن های گل ویران می شد. گل ها و گیاهانی که با دقت پرورش داده شده بود، طعمه ملخ ها می شد و این گل ها و گیاهان در میان مرداب متعفن ملخ های مرده به مدت چند هفته گیر می کردند و به سختی می توانستند حرکت کنند. به این ترتیب بود که وقتی امریکائی ها نخست به عراق و سپس به داخل خلیج فارس پای گذاردند، با ابلخند تحقیر آمیز انگلیسیها روبرو شدند. انگلیسی ها به خود می گفتند که امریکائی ها اصلاً نمی دانند ما چه سختی هایی را پشت سر گذارده ایم. شاید نمی دانستند، اما همانگونه که بعداً امریکائیها کشف کردند، منطقه خلیج فارس هنوز کاملاً رام نشده بود.

ماجرای فوران اولین چاه نفت عراق

نخستین معارضه با برتری شرکت نفت ایران و انگلیس در خلیج فارس از جانب امریکائی ها صورت نگرفت، بل از طرف شرکتی بود که شرکت نفت ایران و انگلیس از نفوذ چشمگیری در سیاست و سرنوشت آن برخوردار بود. سهام شرکت نفت عراق به صورت مساوی (یک چهارم) میان شرکت های رویال داچ شل، ایران و انگلیس، شرکت نفت فرانسه^۱ و یک کنسرسیون از شرکت های نفتی امریکائی

تقسیم شده بود. مدت‌ها پیش از این که ملک فیصل اول در سال ۱۹۲۵ رسماً امتیاز بهره‌برداری از نفت را به شرکت بدهد، شرکت عملیات اکتشاف نفت را در سلطنت نشین عراق آغاز کرده بود. تا سال ۱۹۲۷، شرکت هنوز نتوانسته بود بر منابع نفتی در عراق دست یابد تا دست کم بتواند در برابر غول نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس (در ایران) خودی نشان بدهد. به نظر می‌رسید که اکثر سهامداران شرکت علاقه زیادی به آن نشان نمی‌دادند: رویال داچ شل و شرکت نفت ایران و انگلیس کاملاً از عملیات خود در سایر کشورها خشنود بودند و استاندارد اوایل نیوجرسی (یکی از اعضای اصلی کنسرسیوم شرکتهای نفت امریکائی در نفت عراق) نیز همین وضع را داشت. آنها می‌اندیشیدند مادامی که هیچ شرکت رقیبی برای بهره‌برداری از منابع نفت عراق وجود ندارد، لزومی ندارد که با شتاب کردن در اکتشاف نفت عراق پول و سرمایه خود را به هدر دهند، البته در موقع مناسب و مناسب بودن شرایط بازار نفت، در کار خود شتاب به خرج می‌دادند. در میان این شرکتهای نفتی امریکائی (بعز استاندارد اوایل نیوجرسی) برای کشف نفت عراق بی‌قرار و مشتاق بودند. زیرا شرکت نفت عراق برای آنها جنبه يك آزمایش را در خاورمیانه داشت و چنانکه موفق می‌شدند می‌توانستند مدیران خود در امریکا را وادار به قبول تعهدات جدید بنمایند. تاجائی که موضوع به شرکتهای یاد شده مربوط می‌شد، تا بهار سال ۱۹۲۷ هیچ‌گونه خبر امیدوارکننده‌ای درباره کشف نفت در عراق نرسیده بود. در آوریل همان سال يك چاه را طی مراسم تشریفاتی با حضور ملک فیصل حفاری کردند. این چاه در پالخانا^۱ (در نزدیکی موصل) قرار داشت. اما وقتی حفاری تا ۲۰۰ پا عمق زمین انجام گرفت، کار متوقف گردید زیرا آنها به سنگ آهکی که نفت در آنجا قرار دارد نرسیده بودند. همچنین حفاری يك چاه دیگر نیز متوقف شد.

دوباره کار اکتشاف در ترجیل^۲ (در نزدیکی کرکوک) آغاز گردید اما آنچه

1- Palkhana

2- Tarjil

که بالا آمد فقط آب نمک بود. در ماه مه، خدمه حفاری به جبل حمران^۱ نقل مکان کردند، «که در آنجا يك چاه واقع در قاسم الاحمد^۲ به دلیل روبرو شدن با فشار شدید گاز و جابجائی رگه های ماسه نفتی متسروك مانده و چاه دیگری واقع در انجماء^۳ به دلایل مشابه از ۳۵۰۰ پا عمق فراتر نرفته بود. يك چاه در جببود^۴ (در جنوب کر كوك) به نفت و گاز چشمگیری نیا انجامید. نتایج به دست آمده از چاه قویرا^۵ (در غرب رودخانه دجله) از اهمیت بیشتری برخوردار بود»^۶

چنین شکست هائی که موجب ناامیدی و خرج تراش بود. لذا وقتی به نتیجه عمده ای دست نیافتند، اعضای هیئت مدیره شرکت نفت عراق يك جلسه اضطراری در لندن تشکیل دادند. یکی از سهامداران خاطر نشان کرد که اینک ۲۵۰۰ کارگر عراقی، ۵۰ حفارانگلیسی و ۲۰ حفار خارجی در عراق کار می کنند و شرکت دارای ساختمان های مسکونی، مغازه، فروشگاه، گاراژ و خودرو می باشد و در شرایط دشوار اقتصادی موجود، نگاهداری از این افراد بسیار گران تمام می شود. به نظر می رسد که اکثر اعضای هیئت مدیره شرکت مایل بودند که تعداد کارکنان خود را کاهش دهند یا عجالتاً عملیات را متوقف سازند. از سوی دیگر، سهامداران امریکائی در اقلیت قرار داشتند، و نیز فرانسوی ها و گالوست گلبنکیان (که بخت و اقبالش در این زمان به کشف نفت در عراق بستگی داشت) به تلاش شدیدی برای ادامه فعالیت شرکت دست زدند و سرانجام موفق شدند که آخرین تلاش در نقطه ای صورت گیرد که خدمه اصلی حفاری ستاد عملیات خود را در آنجا مستقر کرده بودند. این نقطه يك بستر رودخانه خشک شده (وادی) در صحرای نزدیک به کر كوك بود که باباگورگور نام داشت و اکثر اعضای هیئت مدیره شرکت نسبت به امکان

- 1- Jabal Hamrin
- 2- Khasam Al - Ahmar
- 3- Injima
- 4- Jambur
- 5- Qaiyara

وجود نفت در آنجا تردید داشتند. پروفیسور هانس دبوک^۱ زمین شناس ارشد شرکت گزارش کرده بود که «نبودن مرحله مردابی در رسوبات دوران سوم زمین شناسی که بستر اصلی نفت اسمره است»^۲ یعنی وجود يك میدان نفتی زنده در این منطقه بعید به نظر می رسد. اما این عقیده با مخالفت شدید شرکای امریکائی شرکت روبرو شد زیرا دکتر ریچارد تروبریج^۳ زمین شناس امریکائی پس از بازدید از منطقه باباگور گور نسبت به وجود نفت در آنجا ابراز امیدواری کرده بود. به این ترتیب بود که هیأت مدیره شرکت با بی میلی تن به آخرین تلاش داد. در ۳۱ ژوئن ۱۹۲۷، حفاران امریکائی در گرمای شدید تابستان عراق به کار پرداختند.

چنین پیشامد کرد که گوئی چیز خاصی در باباگورگور وجود داشت. نزدیک به يك میل و نیم دورتر - بین باباگورگور و شهر کردنشین کرکوک - حلقه ای از شعله های آتش با عرض تقریبی شش یارد و ارتفاع چهارپا، از شکاف های صحرای سیاه سوزان و پر از سنگگلاخ برمی خاست. این شعله ها تا آخرین ساعات روز دیده می شدند و آنچه که دیده می شد به شکل دنباله های دود سیاه بود که بی محاسبه در آسمان حرکت می کرد. اما چون شب فرا می رسید، هم دیدن وهم شنیدن صدای این شعله ها امکان داشت و مردم محلی می گفتند که این شعله ها به صدای «لیس زدن زبان کفتار» و «فش فش افعی» شباهت دارد.

این شعله ها را آتش جاویدان^۴ می نامیدند - هنوز نیز به همین نام موسوم اند - و می گویند که پنج هزار سال است که همیشه در حال سوختن هستند، یعنی از

1- Hans De Buckh

۲- به نقل از آرشیو شرکت نفت عراق - نویسنده

3- Dr. Richard Trowbridge

۴- «آتش جاویدان» کنایه از گازهای نفتی است که مشتعل می شوند. عنوان «آتش جاویدان» برای نخستین بار در آتشکده های زرتشتیان ایران باستان به کار رفت و در زبان پهلوی قدیم به آن «اخوار یشنیک» می گفتند. در قلمرو بخت النصر نیز این آتشها وجود داشته است، حتی هرودت می نویسد که سنگفرش باغ معلق بخت النصر باقی ر معدنی بندکشی شده بود - م

موقعی که شادراخ^۱ و مسحاح^۲ و آبدنگو^۳ از میان «کوره آتش» گذشتند تا توحید خود را به بخت النصر بت پرست ثابت نمایند؛ و بخت النصر در برابر آنها تعظیم کرد چون می‌ترسید که خشم خداوند او را به تباهی بکشاند. به طور طبیعی، خدمه حفاری امریکائی وجود آتش‌های جاویدان را مظهر و نشانه‌ای بر وجود نفت در این منطقه می‌دانستند.

حفاری در تمام تابستان ادامه یافت اما همان گونه که بی‌بای تامپسون^۴ يك مهندس نفت دیدار کننده از این منطقه، بعداً نوشت، «شرکت چنان به آزمایش این چاه بی‌علاقه بود که حفاران را با وسایل شان تنها گذارد و اگر چه آنها غالباً نشانه‌های امیدوار کننده‌ای را از وجود نفت در برگشت گل‌ها گزارش می‌کردند لکن توجه کمی به این گزارش‌ها می‌شد تا این که هسته زمین نشان داد که به بستر زیر زمین [به سنگ] رسیده‌اند و ادامه پیشروی بی‌فایده تشخیص داده شد. از این رو، به آنها دستور داده شد سر چاه را با سیمان ببندند تا از نشت آب در آن جلوگیری شود و به طور آزمایشی آب جمع شده بر روی سرچاه را با سطل خالی کنند. در تکمیل این عملیات بود که مسئولیت این آزمایش به عهده حفاران امریکائی گذارده شد.»^۵

کوتاه زمانی پس از نیمه شب ۱۴ اکتبر ۱۹۲۷، يك حفار کهنه کار تگزاسی به نام هری وینگر^۶ محوطه میدان نفتی راترک گفت و به يك گروه مرکب از دو حفار امریکائی دیگر و يك خدمه عراقی در سرچاه پیوست. اینک حفاری چاه تا عمق ۱۵۰۰ پائی انجام گرفته بود. اگر چه وینگر چشم انتظار معجزه‌ای از آخرین آزمایش خود نبود که وی و همکارانش مصمم به انجام آن بودند، اما بی‌تجربگی به خرج

1- Shadrach

2- Meshach

3- Abednego

4- Beeby Thompson

۵- بی‌بای تامپسون: پیشتازان نفت - نویسنده

6- Harry W. Winger

داد و اقدامات احتیاطی لازم را در برابر فوران غیرمنتظره چاه پیش‌بینی نکرده بود. مته دوار را با يك مته ضربتی عوض کردند تا از گرمای غیرعادی جلوگیری کند. وینگر به خدمه عراقی دستور داد که داخل چاه را تمیز کنند اما از عمق ۵۰۰ پائی آن، گل را در پایه چاه باقی بگذارند تا از فوران نفت در زیر عمق ۱۵۰۰ پا جلوگیری کند. در کنار وینگر موتور بخاری قرار داشت که مته ضربتی را به کار می‌انداخت. وقتی تیغه مته به زیر سنگ فرورفت موتور بخاری مثل لوکوموتیوهای قدیمی دود کرد. در آن شب، هوا خنک بود و نسیم سبکی در صحرا از مسیر آتش‌های جاویدان می‌آمد و همراه با خود بوی تند گاز نفت را می‌آورد، بوئی که وینگر چنان به آن عادت کرده بود که هر وقت از میدان نفتی خارج می‌شد احساس می‌کرد که هوا بوی مرده را می‌دهد. وینگر به میان آتش‌های جاویدان خیره شد و با خود گفت: «اگر همان گونه که ظاهراً همه تصور می‌کنند این چاه به نفت نرسد، در این صورت وی ناگزیر است که به فکر پیدا کردن کار تازه‌ای برای خود باشد.»^۱

پس از مدتی، وینگر دستور داد تا تیغه را بیرون بکشند و خرده سنگ‌های چاه را تمیز کنند. درست در همین موقع بود که آن اتفاق روی داد. نخست صدای ضعیفی در اعماق درون چاه به گوش رسید که او را به یاد قطار سریع‌السیری انداخت که از میان تونل می‌گذرد. سپس صدا بلند و بلندتر شد و در يك لحظه گل و نفت شروع به فوران کرد و به کنار دکل نفت پاشید.

وینگر بیدرنگ دست به کار شد. آژیر خطر را کشید و به طرف موتور بخاری دوید تا دیگر بخار را خاموش کند، و در همان زمان، فریاد زنان به سید نورعلی کارگر عراقی دستور داد که جریان برق را از صفحه کلید قطع کند.

پیش از خاموش شدن چراغ‌ها، کارگران شیفتر روزانه که از صدای آژیر از خواب پریده بودند از خوابگاه‌های خود خارج شدند و موقعی رسیدند که توانستند يك ستون سیاه و درخشان نفت را در زیر دکل ببینند که مثل يك جن از

۱- این شرح از اسناد آرشیو شرکت نفت عراق نقل شده است - نویسنده

بطری بیرون آمده بود و تنوره کشان به آسمان می‌رفت. سپس همه چیز سیاه‌رنگ شد. کارگران همانجا ایستادند و به صدای گوشخراش فوران نفت گوش فرادادند. بر اثر شدت گاز نفت، کارگران احساس خفگی می‌کردند. سپس از سیاهی بالای سرشان احساس کردند که باران بر سرشان می‌بارد و وقتی آن را لمس کردند فهمیدند که از آسمان نفت می‌بارد! کمی بعد، آنها احساس کردند که تاریکی کامل وجود ندارد و سپس پی بردند که چرا بر روی يك تپه قوزدار در فاصله يك میلی، آتش‌های جاویدان در دل تاریکی شب سوسو می‌زنند. اگر قرار بود که باد ستون گاز و نفت فوران شده را به این طرف برگرداند و به وزش درآورد، همه آنها و شاید شهر کرکوک نیز در معرض ویرانی این باد قرار می‌گرفت.

در این موقع بود که هنری همیک مسئول میدان نفتی تصمیم گرفت کاری را انجام دهد که تاکنون هیچ کس در تاریخ پنج هزار سال اخیر نکرده بود. وی به آلک کینچ^۲ (سرکارگر انگلیسی) دستور داد که همه افراد و هر تعداد بیل که وجود داشت در يك جا جمع کنند. آنها قادر نبودند تا بامداد فردا جلوی فوران چاه را بگیرند اما با پاشیدن سنگ و کلوخ و شن آتش‌های جاویدان را خاموش کردند. سپس در روشنائی دود آلود و انباشته از بوی گوگرد سپیده‌دم، آثار شن و نفت را از چشم‌های خود پاک کردند و به سراغ مهار کردن چاه فوران کننده رفتند. اینک ستون نفت به سروی بلند بالا می‌ماند که در آسمان صورتی رنگ بامداد در برابر وزش باد خم شده بود. بلندی آن نزدیک به ۲۰۰ پا و در حال قد کشیدن بود زیرا در ده میلی آنجا، از آسمان نفت می‌بارید و در داخل اردو نیز جویبار بزرگی از نفت به راه افتاده بود که تا زانو می‌رسید.

در مبارزه برای مهار کردن چاه بابا گور گور، پنج نفر جان خود را از دست دادند: دو حفار امریکائی در میان يك توده گاز نفت در يك محوطه گود در نزدیکی اردو سرگردان شدند و خفه گردیدند، همان گونه که سه عراقی که به کمک آن دو

1- Henry Hammick

2- Alec Kinch

رفته بودند نیز گرفتار خفگی شدند. گزارش‌های موجود در آرشیو شرکت نفت عراق تصویر محترمانه‌ای را از این شرایط وحشتناک به دست می‌دهد که مبارزه برای مهار کردن چاه در آن شرایط انجام گرفت. مدیر انگلیسی شرکت که با قطار و اتوموبیل از بغداد راهی آنجا شده بود، به محض شنیدن وضعیت اضطراری در آنجا به تماشای آن رفت و با صحنه‌ای روبرو شد که به یک کابوس شباهت داشت؛ نفت به میزان ۱۲۵۰۰ تن در روز، از چاه فوران می‌کرد و رودخانه‌ای از نفت خام و سیاه‌رنگ که دروادی به حرکت در آمده بود و اینک عرض آن به صد پا رسیده بود.

هیلری بول^۱ مدیر انگلیسی شرکت این صحنه را چنین توصیف می‌کند:

«شن و نفت، همراه با بادی که زوزه می‌کشید و نفتی که ازدل چاه بیرون می‌جهید آدم را دچار این شگفتی می‌ساخت که آیا انسان قادر به رویارویی با این وضعیت می‌باشد. هیچ کس نمی‌توانست در این شرایط به مدت زیادی کار کند و به نظر می‌رسید که ده دقیقه کار میانگین تحمل کار بود... حفاران در حالی که ماسک‌های ضد گاز به صورت خودزده و از کلاهشان نفت ریزش می‌کرد، در زیر دکل حفاری کار می‌کردند. کارگری که در گودال زیر دکل، میل‌های فرمان را از زیر فلنج^۲ سفت می‌کرد، طنابی به دور کمرش بسته بودند تا در صورت خطر شدید گاز او را بالا بکشند. در تمام طول روز، کارگران غش می‌کردند و آنها را بیهوش بالامی‌آوردند تا در هوای آزاد حالشان به جا آید.

برخی از کارگران روزی دوسه بار گرفتار مسمومیت گازی می‌شدند اما همچنان

مایل به ادامه کار بودند»^۳

هیچکس به اندازه کافی به امکانات بالقوه نفت بابا گور گور اطمینان نداشت و لذا احتیاط‌های لازم را برای جلوگیری از فوران احتمالی آن به عمل نیاورده بودند. به این جهت ناگزیر شدند سنگچین‌هایی را بر روی شن بسازند که جلوی نشت

1 - Hilary Bull

۲ - فلنج (Flange) عبارت است از حلقه پهنی که به شکل لبه‌ای به انتهای لوله

متصل می‌شود و برای اتصال به لوله دیگری به کار می‌رود - م

۳ - به نقل از گزارش موجود در آرشیو شرکت نفت عراق - نویسنده

نفت را بگیرد و در این فاصله دیگران بتوانند سرچاه را ببندند. اولین سنگچین در ساعت يك بعد از ظهر پراز نفت شد و تلاش شدیدی برای ساختن سنگچین دوم (پیش از پر شدن اولی) آغاز گردید. شش سنگچین، که هر يك بزرگتر از دیگری بودند، ساخته شد. اگرچه در آن ایام شرکت های نفتی زیاد به فکر حفظ محیط زیست نبودند، اما همه می دانستند که اگر جریان نفت به نزدیکی رودخانه دجله برسد، يك فاجعه بزرگ پیش خواهد آمد. سرانجام يك سایت در ۱۷ میلی سرچاه انتخاب شد و ۸۰۰ نفر افراد يك قبیله محلی را اجیر کردند تا در آنجا يك مخزن نفت بسازند. این مخزن می بایست دارای عبا بلندی و ۷۰۰ پا طول داشته باشد تا بتواند ۲۰۰/۰۰۰ تن نفت را در خود جای دهد. رودخانه سیاه نفت که از يك سنگچین به حفاران سرانجام با آوردن و سیله ای که به درخت کریسمس معروف است (يك دریچه جدید سرچاه) توانستند رودخانه سیاه نفت را مهار کنند.

در ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۳ اکتبر ۱۹۲۷، یعنی ۹ روز پس از اولین فوران نفت و گاز، ناگهان سکوت بر میدان نفتی حکمفرما شد. خدمه چاه از فرط خستگی خود را بر روی زمین نفت زده انداختند. حتی به خود جرأت دادند که آتشی روشن کرده و جای درست کنند. بطری های ویسکی را از انبار اضطراری شرکت بیرون آوردند و موقعی که ویسکی را بالب های نفت زده خود مزه مزه می کردند هیلری بول دید که يك اتوموبیل از جاده کرکوک به آنها نزدیک می شود؛ بيك استاندار محل بود که از مدیر شرکت می خواست بیدار نگه به دیدن او برود. چند ساعت بعد، استاندار در حالی که صدایش از خشم می لرزید، گفت: «حالا که به نفت رسیده اید، آیا لطفاً ممکن است آتش های جاویدان را هرچه زودتر دوباره روشن کنید؟ زیرا مردم ما ۹ روز است که این آتش ها را ندیده و ناراحت هستند!»^۱

يك هفته بعد، شعله های آتش دوباره برفراز باباگورگور سوسوزدند. آتش های جاویدان از نور روشن شدند در حالی که شرکت نفت عراق در يك دریای واقعی نفت غوطه می خورد.

فصل هشتم

قله‌های فروشی

در تابستان سال ۱۹۳۴ بود که ماکس اشتاینک^۱ بایک کشتی کوچک عربی یک-دکله وارد جیبیل^۲ (واقع در ساحل عربستان در خلیج فارس) شد. وی از آمریکا به‌راه افتاده و در بحرین سوار این کشتی کوچک شده بود. او که به‌عنوان زمین‌شناس مسئول منطقه نفتی الحساء برگزیده شده بود، در سراسر سفرش با دقت گزارش‌های علمی گروه پیش‌تاز امریکائی را که متجاوز از یک سال بود در الحساء به‌سر می‌بردند مطالعه کرده بود. اما نثر یکنواخت این گزارش‌ها طوری بود که واقعیات این منطقه را منعکس نمی‌کرد. گرما بیداد می‌کرد و حتی تا کمر رفتن در آب خلیج نیز از شدت گرمائی کاست زیرا درجه حرارت آب دریا به قدری بالا بود که تقریباً به نقطه جوش می‌رسید. در چند صد میل باقی مانده به پایان سفرش، یک مار بزرگ دریائی را دید که دهانش را باز کرده و دندانهای تبه‌کارانه‌اش را که همچون قبه‌می نمایانند به سمت او گرفته بود. اشتاینک با دیدن این منظره دستپاچه شد و در حالی که به شدت می‌ترسید، ماشین تحریرش را بلند کرد و به‌سوی مار در آب دریا پرتاب کرد. در این موقع، یکی از جاشویان عرب کشتی که می‌خواست ماشین تحریر را از روی آب بردارد،

1.-Max Steineke

2.- Jubail

باشتاب اشتاینک را هل داد به طوری که وی به قسمت جلوی کشتی پرتاب شد و بالا رفتن او از کشتی آویزان گردید. در همین موقع، یک دسته کوچک از ماهی‌های معروف به ستاره دریایی که رنگ صورتی داشتند در آب شناور بودند و شاخک‌های حسی ظریف آنها همچون دست‌های رفاضان باله در فاصله کمی از بینی اشتاینک چرخ می‌خورد. فقط وقتی اشتاینک با حالت خشم و بدن خیس به ساحل رسید به او گفتند که چرا جاشوی عرب باشدت او را هل داده است: در این نقطه از دنیا، شما از مارهای دریایی ترسیدید، در حالی که این مارها با وجود داشتن قیافه وحشتناک، با انسان کاری ندارند اما در هنگام روبرو شدن با ستاره‌های دریایی ترسیدید چون نمیدانستید که کمترین تماس شاخک‌های حسی ظریف آنها بسا بدن شما می‌تواند سبب ایجاد جوشی شود که هفته‌ها از آن رنج خواهید برد!

وضع امریکائی‌ها در عربستان

با این که دنیا دهه ۱۹۳۰ را پشت سر می‌گذارد، اما گذران آن در این قسمت از عربستان به چشم نمی‌خورد. به تعبیری، عربستان تقریباً شبیه سرزمین سرخ پوستان غرب امریکا در یک صد سال پیش بود. با این تفاوت که به جای سرخپوستان امریکای اعراب بدوی خانه به دوش، و به جای گاو میش زمه‌های شتر وجود داشت. در قصبه‌هایی نظیر جبیل و ادقیر^۲ و در شهر مجاور الهفوف (مرکز واحه الحساء) امیران محلی احکام حکومت خود را از سلطان ابن سعود می‌گرفتند و همچون شاهزادگان عصر ملوک الطوائفی اروپا حکومت می‌کردند. مع الوصف، با بدگمانی شدیدی به امریکائی‌ها می‌نگریستند و آنها را به مثابه کفار مهاجمی می‌دانستند که آمدند تا مردم آنجا را فاسد کرده و به کارهای زشت بکشانند. لذا هیچ گونه آزادی عملی به آنها نمی‌دادند. در ساحل جبیل و در کنار ائانه اشتاینک صندوق‌های مواد غذایی کنسرو شده قرار داشت

۱ - این شرح و سایر مطالب این فصل درباره اشتاینک از یادداشت‌های ناتمام او

نقل شده است. وی در سال ۱۹۵۲ درگذشت - نویسنده

که از طریق بحرین برای کارکنان امریکائی الحساء و به‌عنوان جیره غذایی‌شان فرستاده شده بود. اما امیرالحساء تصمیم گرفته بود که بابت ورود این صندوق‌ها عوارض وارداتی سنگین بگیرد و هرچه که امریکائی‌ها داد و فریاد کردند که طبق قرارداد امتیاز نفت نباید از این کالاها مالیات گرفت، به گوش امیر فرو نرفت. به این جهت صندوق‌های مواد غذایی در سینه‌کش آفتاب بندر داغ می‌شد و به امریکائی‌ها کمک غذایی به صورت برنج، گوشت دندان شکن شتر یا بز یا گاهی اوقات گوسفند داده می‌شد. در نتیجه این وضع، اغلب امریکائی‌ها از درد معده، کورک و خال‌های پوستی بر روی چشم خود رنج می‌بردند که جنبه روان‌تنی^۱ داشت یا ناشی از مصرف آبی بود که شترها در آن پیشاب کرده بودند. همه امریکائی‌ها به سختی راه می‌رفتند و اعضای بدن خود را تکان می‌دادند زیرا به دلیل گرما، شن و شرایط دشوار این سرزمین، در واقع آنها شهدای گرمای شدید در بدبخت‌ترین مناطق جهان بودند.

در این شرایط بود که اشتاینک با کمال شگفتی دید که گروه پیش‌تاز امریکائی بسیار امیدوار و زنده دل هستند و این موضوع وی را خشنود کرد زیرا خودش هم آدم زنده دلی بود. از وقتی که دانشگاه استنفورد^۲ را ترک گفته بود، در نقاط دشوار مختلف نظیر جنوب امریکا، استرالیا و آلاسکا کار کرده و فرا گرفته بود که چگونه باید با سختی‌های اقلیمی بسازد. به این جهت، با این که از گرما، مگس، بوی گند محل جدید کارش و مناظر اطراف خود نفرت داشت، لکن خود را با این محیط جدید سازگار کرد. اشتاینک آدم رک‌گوئی بود که همیشه می‌خندید و به زبان مردم عوام حرف می‌زد. از این رو، مردم محل به زودی به حرکات دوستانه او پاسخ مساعد دادند (اگر نظر مساعد امیر محلی را به حساب نیاوریم). صحرا، تپه‌ها و

۱ - روان‌تنی (Psychosomatic) واژه‌ای است در علم پزشکی که نمودار اثرات متقابل جسم و روان است و بیشتر شامل ناراحتی‌های جسمانی می‌شود که تا حدودی علت روانی دارند - م

سازندها^۱، هم برای کارش وهم به عنوان يك لذت، از هر دو جهت به نظرش امیدوار کننده می آمد. سازندهای جبال نشانه احتمالی نفت^۲ بودند. هم دریا و هم صحرا، هر دو پر از ماهی و پرندگان و سایر جانورانی بودند که شهوت او به شکار را بر آورده می کرد زیرا يك ماهی گیر خوب و يك شکارچی ماهر به شمسار می رفت.

در سال ۱۹۳۴، گروه پیشتاز شرکت آرامکو در يك «برستی»^۳ واقع میان روستاهای جبیل (که مردم آن به صید مروارید سرگرم بودند) و شهر دمام^۴ زندگی می کردند. يك جفت کامیون داشتند که وسایل خود را با آن حمل می کردند (چون جاده ای وجود نداشت) و اگر حمل با کامیون ممکن نبود، همچون اعراب از الاغ برای حمل بار استفاده می کردند. يك هواپیما هم داشتند که برای آنها ددرسر درست کرده بود. بر اساس یکی از مواد قرارداد امتیاز نفت، شرکت می توانست حد اکثر دو هواپیما برای عملیات نقشه برداری و شناسائی در اختیار داشته باشد. به این جهت يك هواپیمای يك ساله از نوع فیورچا^۵ به خلبانی دیک^۶ را به مصر فرستادند تا از راه پیچیده فلسطین، عراق و ایران به عربستان پرواز کند. از بخت بد، فراموش کردند که ورود این هواپیما به عربستان را به سلطان ابن سعود اطلاع دهند.

۱ - سازندها (وضع چینه های عمومی زمین یا Formations) در اصطلاح زمین شناسی

عبارت است از :

الف - چینه بندی های متعلق به يك عصر .

ب - مجموعه چینه هائی که دارای خواص سنگی و یازبستی مشترك باشند.

پ - هر دسته از سنگ های واقع در يك ناحیه و کم و بیش مربوط به هم - م

2 - Petroliferus

۳ - برستی (Barrasti) نوعی خانه های ساخته شده از برگ درخت خرما است -

نویسنده .

4 - Dammam

5 - Fairchild

6 - Dick kerr

هوایما موقعی عازم عربستان شد که ابن سعود سرگرم جنگ با امام یمن بود، درحالی که گمان می کرد امام یمن از ایران کمک نظامی محرمانه دریافت می کند. هنگامی که متصدی بی سیم عربستان سعودی شنید که خلبان هوایما پیش از فرود در جیبیل، بایک ایستگاه کنترل هوایی در بوشهر (ایران) صحبت می کند، بیدرننگ موضوع را درجده به سلطان اطلاع داد.

در این مرحله، فقط بیل لنهاان^۱ نماینده شرکت درجده می توانست مشکل را حل کند. وی توانست سلطان را قانع سازد که شرکت آرامکو به طور محرمانه هیچ گونه کمکی را به ایران برای حمله به عربستان نمی کند. هوایما از توقیف آزاد شد اما پرواز آن محدود به عملیات شناسایی ساحلی گردید و امیرالهیوف به نیروهای غیر منظم خود دستور داد که چنانکه هوایمائی را بر فراز واحه ببینند، به سوی آن آتش بکشایند.

گروه پیشتاز امریکائی قبلاً تعدادی از محل های احتمالی را برای حفاری های آزمایشی نفت در قسمت ساحل و در پائین آن و خصوصاً بین شهر ساحلی دماویک رشته جبال معروف به جبل بادی^۲ و جبل ظهران^۳ در نظر گرفته بود. اشتاینک به یکی از معاونان خود به نام تام کوچ^۴ گفت که کار کشف نفت ظاهراً دشوار به نظر نمی رسد. نظریه اشتاینک این بود که «جبال ها» که نفت بحرین از دل آنها بیرون آمده بود تازیر دریا و در سرزمین اصلی عربستان ادامه می یابد. اشتاینک بعدها نوشت: «در پرتو اطلاعاتی که ما اینک درباره وضع زمین شناسی عربستان در دست داریم، به نظر می رسد که مشکل ما فقط در گشت زدن در صحرا و کشف جبال ها خلاصه می شد. تلاش های اولیه برای پی بردن به اسرار پنهان شده در زیر شن بسیار سرگرم کننده بود و در آن ایام با جدیت شدیدی انجام می گرفت. کردگ هنری^۵ و برت میلر^۶ (دو

1- Bill Lenahan

2- Bari Hilluck

3- Dhahran Hilluck

4- Tom Koch

5 - Krug Henry

6 - Bert Miller

نفر از کارمندان شرکت) در طی سفرشان به سمت غرب در بهار سال ۱۹۳۴ کشف کردند که تعداد زیادی از این جبالها وجود دارد. محمد تأویل^۱ امیر استان الحساء به قدری به کشف نفت علاقمند شده بود که لحظات التهاب آور بیشماری را برای افزایش حفاری چاه‌ها در هر جبال پدید آورده بود. او کاملاً یقین داشت که در هر جبال يك میدان نفتی قرار دارد. از این رو، در اولین فرصتی که پیش آمد ما برای تحقیقات کامل درباره جبال باری با تومو بیل به آنجا رفتیم.»

نفت معمولاً در سنگ‌های به اصطلاح رسوبی یافت می‌شود که روزگاری بستر دریا‌های باستانی بودند. در دهه ۱۹۳۰، يك زمین شناس فقط در جستجوی شواهد فسیل‌های حیوانی در چینه‌های سنگی زمین بود. چنانکه در این کار موفق می‌شد، می‌بایست به جستجوی خود ادامه دهد تا به سنگ‌های پوشش^۲ برسد که در زیر آن نفت تشکیل شده در مواد آلی چرب بستر دریا بر اثر وجود باکتری‌ها تخمیر گردیده و بر اثر حرکت آب و فشار زمین قابل استخراج است. جبال باری امیدوار کننده به نظر می‌رسید زیرا دارای يك لایه کامل از سنگ‌های پوشش بود. اما هنگامی که اشتاینک چند تکه بزرگ از سنگ‌ها را کند، فسیل‌های کوچک و گرد و گمه‌مانندی را کشف کرد که به عصر میوسن^۳ تعلق داشت یعنی فقط ۱۹ میلیون سال از عمر آنها می‌گذشت و هنوز از لحاظ نفت جوان بودند. اشتاینک در جستجوی فسیل‌های عصر ائوسن^۴ بود که دست کم ۵۵ میلیون سال از عمر آنها گذشته باشد و در بحرین به دست

1 - Mohammad Taweel

- ۲ - سنگ‌های پوشش (Cap Rocks) عبارت است از لایه‌ای که بر روی لایه نفت قرار دارد و مانع فرار آن می‌شود و به همین جهت به آن «لایه پوش» هم می‌گویند - م
- ۳ - میوسن (Miocene) نام سومین دوران زمین شناسی است که طبقات آن بر روی طبقات دوره الیگوسن و در زیر پرده پلیوسن قرار دارد. طول مدت آن را در حدود ۱۲ میلیون سال تخمین زده‌اند - م
- ۴ - ائوسن (Eocene) نام نخستین دوره ددوان سوم است که بر روی نهشت‌های دوره کرتاسه و در زیر نهشت‌های دوره الیگوسن قرار دارد. طول مدت آن در حدود ۳۵ میلیون سال بود - م

آمده بود.

پس از يك رشته آزمایش‌ها که هم نا امید کننده و هم گیج کننده بود، اشتاینک به سمت غرب و به ۲۵ میلی نقطه‌ای رفت که گروه پیش‌تازان آن را «بستر تپه کمه‌ای شکل» نامیده بودند. او تکه‌هایی از فسیل‌های سنگی صدف، خارپوست دریائی و سایر خارداران - که همگی نشانه‌هایی از عصر ائوسن بودند - در کامیون خود داشت.

اما هر بار که زمین را کند با چینه‌های باریک روبرو شد. حتی بایک رگه سنگی عصر کرتاسه برخورد کرد که پر از اسکلت‌های کلم‌او نشانه یک عصر متجاوز از ۷۰ میلیون سال پیش بود. اما پس از هفته‌ها حفاری‌های آزمایشی دشوار در جبال‌ظهران نقشه برداری هوائی از برخی قله‌ها که امید وجود نفت در آنجا می‌رفت، سرانجام ثابت شد که نتایج این همه تلاش امیدوار کننده نبوده است. برخی از برو بچه‌های شیطان کاریکاتوری را از اشتاینک بر روی دیوار کشیدند که نشان می‌داد اشتاینک بر روی جبال اشک می‌ریزد و در زیر آن این اعلام داده می‌شد، «قله‌های فروشی». اما این کاریکاتور زیاد سبب خنده نشد زیرا اشتاینک و افراد او که در صدد اکتشاف چاه نفت بودند، در یک اردوی صحرائی خارج از دمام بدترین شغل دنیا را داشتند: در درجه حرارتی که هنگام ظهر به ۱۲۰ می‌رسید کار می‌کردند و از فرط عرق خیس می‌شدند. غالباً در معرض طوفان‌های سخت شن قرار داشتند. کارگران عربی داشتند که زبان آنها را نمی‌فهمیدند و افکار این کارگران با کار نفت و ابزار جدید سازگاری نداشت. اشتاینک می‌نویسد:

« اینک شرط بندی‌های موافق و مخالف بر سر این که آیا حتی ظهران ارزش یک میدان نفتی ۵۰ سنتی را دارد یا نه، آغاز شده است. در سال گذشته باک میلر^۲ و کروگک هنری و سوک هودد^۳ نقشه ظهران را بعنوان یک منطقه سرشار از

۱ - کلم (Clam) نوعی صدف خوراکی است -

2- Buck Miller

3- Soak Hoover

نفت - نظیر بحرین - کشیده بودند اما نظریاتی که ما بر اساس آن ارائه داده بودیم اینک اعتبار خود را بیشتر و بیشتر از دست می‌داد. یک چیز بسیار غیر عادی در باره وضع عمومی زمین شناسی [عربستان] وجود داشت ... این موضوع سبب می‌شد که شب‌ها را به بحث در باره این مشکلات و یافتن راه حلی برای آن بگذرانیم.»

فوران چاه شماره ۷ دمام

اگر ناامیدی وجود داشت فقط در جده بود که سلطان چشم انتظار نفت و پول بود. دفتر اصلی شرکت (در سانفرانسیسکو) همچنان به اجرای این طرح علاقمند بود و حتی بر تعداد کارکنانش در عربستان افزوده بود. شاید شرکت با پذیرش این طرح اشتباه بزرگی را مرتکب شده بود اما برخلاف سایر شرکت‌های رقیب، هرگز به عنوان یک صاحب امتیاز غایب عمل نکرده بود. بل همواره کارشناسان ارشد خود را در مناطق گرم مأمور کرده و مدیران برجسته خود را از این مناطق دور کرده بود. اشتاینک و ادلیگرا و بادگرا^۱ (نایب‌رئیس بازنشسته شرکت) زمین‌شناس و مهندس بودند. هیچ نشانه‌ای از عدم حمایت شرکت از طرح یا متوقف کردن عملیات به چشم نمی‌خورد.

اما گه‌گاه اوضاع خراب می‌شد. یکبار که یکی از حفاران یک کارگر سعودی را به خاطر حماقت و گستاخی اش کتک زد، سلطان خشمگین عربستان دستور اخراج حفار امریکائی را داد و بحرانی به وجود آمد. سایر حفاران گفتند که اگر همکارشان اخراج شود، آنها نیز عربستان را ترک خواهند گفت. بنا بر این وی اخراج نشد اما روابط شرکت با امیر محلی و مقامات عربستان سعودی تیره شد. از آن پس، امریکائی‌ها به خاطر کمترین تخلف از مقررات و سنت‌های محلی، باخسونت پلیس روبرو می‌شدند و سرانجام آنها را محدود به اقامت در محوطه یا اردوی خود می‌کردند.

1- Floyd W. Ohliger

2- Tom Barger

در پایان سال ۱۹۳۵ ماکس اشتاینک تصمیم گرفته بود که همه توان خود را در قله دمام به کار اندازد. از این رو، سعود پسر بزرگ ابن سعود از الهفوف به آنجا آمد تا چرخ چاه شماره يك دمام را که تا عمق ۳۲۰۰ پا حفاری شده و امکان تولید نفت داشت بچرخاند. امادست شاهانه هیچ معجزه‌ای نکرد و چاه پس از يك شروع امیدوار کننده خشک شد. به عنوان تاوان، شرکت مبلغ ۱۵۰۰۰ لیره به سلطان وام داد زیرا سلطان در زیر قرض کمرشکنی از بابت هزینه همسران و سایر و لخرجی‌هایش قرار داشت.

به طوری که اشتاینک می‌نویسد، شرکت همچنان به کار خود ادامه داد و دستور داد که يك رشته کامل از حفاری‌های آزمایشی چاه‌ها در قله دمام انجام شود [و در این شرایط بود که] اشتاینک پی برد که اینک مرحله حساسی از حرفه او در برابرش نمودار می‌شود. اگر این آزمایش‌ها به شکست می‌انجامید، نه فقط آرامکو ورشکست می‌شد، بلکه خود او هم خانه خراب می‌گردید.

اینک سال ۱۹۳۶ بود. در پی يك آغاز خوب، چاه شماره ۲ دمام ناگهان آب شور بیرون داد. چاه شماره ۳ يك نفت دارای درصد کم سولفور بالا آورد که فقط به درد زیرسازی جاده‌های صحرائی می‌خورد. چاه شماره ۴ تا عمق ۲۳۱۸ پا حفر شد سپس حفاری متوقف گردید و چاه در ۱۸ نوامبر خشک شد. چاه شماره ۵ در عمق ۳۰۶۷ پا خشک گردید. چاه شماره ۶ هرگز مورد حفاری قرار نگرفت، بلکه آن را با يك دکل آزمایشی (که بر روی يك میله نصب شده بود) بلا استفاده گذاردند. فقط سه چاه دیگر باقی مانده بود. ماکس اشتاینک تصمیم گرفته بود تا آخرین دینار پولش را خرج کند زیرا آینده‌او و همکاریانش و شرکتش به سر نوشت چاه شماره ۷ دمام بستگی داشت. وی به اندازه‌ای به موقعیت خود اطمینان داشت (با این‌طور وانمود می‌کرد) که پس از حفاری آن در ۷ دسامبر ۱۹۳۶، به اتفاق يك، مهندس به نام فلوید میکر، صحرای عربستان را تاجده پیمود و همان‌راه را برگشت. شرکت از پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه او به اندازه‌ای دلگرم شد که تصمیم گرفت

برنامه اعزام همسران آمریکائی‌های شاغل در خلیج فارس به آن منطقه را ادامه داده و دستور ساختن یک منطقه مسکونی را جهت افراد متأهل داد. جای خوشبختی است که عدد ۷ برای همه فعالان صنعت نفت خوش‌یمن است. در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۷ چاه شماره ۷ دمام فوران کرد و وسایل و مته حفاری را به هوا پرتاب نمود. در آن موقع حفاری تا عمق ۴۵۳۵ پارسیده بود. در روز اول سال نو مقدار زیادی گل به داخل چاه ریختند تا جلوی فوران گاز را بگیرد که در ظرف ۲۴ ساعت ۳۰ میلیون متر مکعب گاز از آن خارج می‌شد. البته فقط گاز بود و نفت همراه آن نبود. در آن دوران، کسی به گاز علاقمند نبود و فقط از آن می‌ترسیدند. برای نخستین بار، دفتر مرکزی شرکت دچار واهمه شد. آیا حدس اشتاینک غلط از کار درآمده بود؟ آیا باید آزمایش‌ها را در جای دیگری تکرار کنند؟ اشتاینک که تازه از جده برگشته بود خود را با این مشکلات روبرو دید و دنبال پاسخ آنها می‌گشت. یک بی‌خوابی شبانه پر رنج را گذرانید و سپس به خدمه چاه دستور داد که باز هم بر روی چاه شماره ۷ فشار بیاورند. در ۴ مارس ۱۹۳۸ بود که فوران نفت از چاه به میزان ۱۵۸۵ بشکه در روز، آغاز شد و سه روز بعد به ۳۹۶۰ بشکه رسید. تا آخر آوریل، چاه ۱۰۰،۰۰۰ بشکه نفت بیرون داده بود و اشتاینک پیش‌بینی کرد که این روند ادامه خواهد یافت. آنها بر روی یک رگه پوشش نفتی و یک میدان نفت بازرگانی قرار داشتند. اما هیچکس این موضوع را به سلطان ابن سعود نگفت!

اوضاع اجتماعی عربستان سعودی

تا وقتی که چاه شماره ۷ دمام به نفت رسید و امریکائی‌ها را وارد صنعت نفت عربستان سعودی کرد، در زندگی اردو نشینی کارمندان شرکت آرامکو تغییری پدید

۱- جزئیات این داستان را مدیون بیل مولیکان و پیت اسپیر در بخش آرشو آرامکو در طهران و تاریخ رسمی آرامکو نوشته والاس استکتر تحت عنوان «اکتشاف» هستم - نویسنده

آمده و مرحله زندگی دور از زن و فرزند به سر رسیده بود. در اواسط سال ۱۹۳۷ بود که همسران و فرزندان پنج امریکائی وارد عربستان شدند و در خانه‌های ویلائی چوبی (به سبک کالیفرنیا) که در میان شن‌ها و بر روی شیب جبال ظهران ساخته شده بود سکنی گزیدند. در آن زمان هیچ کس تصور نمی کرد که این خانه‌ها درسی و پنج سال بعد به صورت «شهر سرسبز ظهران» و مرکز فعالیت بزرگترین کنسرسیوم نفت جهان در آید.

همسران کارمندان شرکت‌های نفتی سال‌ها در ایران، عراق و بحرین زندگی کرده بودند. اولین زن انگلیسی در اوایل سال ۱۹۱۰ در مسجد سلیمان اقامت کرده بود. البته در آن زمان، این سرزمین‌ها زیر سلطه یا نفوذ بریتانیا قرار داشت و تداوم حکومت استعماری سبب شده بود که مردم محلی به حضور زنان اروپائی خو بگیرند. اما اوضاع در عربستان کاملاً متفاوت بود؛ جامعه بسته‌ای بود که در آنجا ارزش يك شتر بیشتر از يك زن بود، جائی که سلطان حتی به خودش زحمت نمی داد که ببیند چند دختر را بی سیرت کرده، جائی که زنان مسیحی بیشتر از زنان مسلمان مورد تحقیر قرار می گرفتند.

امین ریحانی که يك مسیحی متعهد بود با شنیدن داستان يك دختر زیبای مسیحی امریکائی که سلطان او را در دهه ۱۹۲۰ به عنوان يك کنیز خریداری کرده بود، به شدت یکه خورد. یکی از وزیران ابن سعود داستان را برای او چنین بازگو کرد:

«سلطان فقط يك شب با این دختر بسربرد و او را به من رد کرد. همان شب به اتاقی رفتم که دختر در آنجا بود. به محض این که مرادید، سرش را از شرم به زیر انداخت. هرگز در سراسر عمرم دختری به این زیبایی ندیده یا وصف زیبایی اش را نشنیده بودم. پوستی به سپیدی مرمر داشت و موهایش همچون آبخاری از طلا بود. لب‌هایش به سرخی دانه‌های انار و پیشانی بلند و درخشانش زیسائی سپیده دم را داشت. چشم‌های عسلی رنگش بسیار زیبا و گیرا بود و انسان را به تحسین وامی داشت. در برابر این مجسمه زیبائی، همچون کودکی نشستم. شرمم آمد که به او دست درازی کنم، از لمس کردن بدنش احساس خجالت می کردم. بلند شدم و از اتاق بیرون رفتم.»

- خوب، بعد چه کردی؟

- روز بعد اورا به يك كويتی به ۴۰۰ رyal فروختم، فقط به ۴۰۰ رyal! «
پس از روبرو شدن با يك چنین جامعه‌ای که ارزشی برای منزلت زن قابل نبود، مایه شگفتی نیست که يك نفر پیشنهاد کرد زن‌های امریکائی باید حجاب داشته باشند. فلورنس^۲ همسر ما کس اشتاینک با این پیشنهاد به شدت مخالفت کرد، مع الوصف زن‌های امریکائی تصمیم گرفتند که از پوشیدن لباس‌های کوتاهی که از امریکا آورده بودند خودداری نمایند و مایوهای خود را به‌ذورا فکندند. سپس دسته‌جمعی به کنار دکل چاه نفت رفتند و در زیر نور آفتاب يك عکس یادگاری گرفتند.

چند ماه اول زندگی در عربستان می‌بایست آنهارا به یادداستان‌های فولکلوریک امریکائی درباره زندگی در کوه‌ودشت انداخته باشد. زیرا حق خارج شدن از اردوی خود را نداشتند و ناگزیر بودند در مساحتی که بیشتر از دو میل دريك میل نبود، باقی بمانند و خیس عرق بشوند. تحمل گرمای شدید و گرد و خاک هوا این پرسش را در ذهن آنها عنوان می‌کرد که آیا به‌خاطر حفظ غرور خود [خودداری از پذیرش حجاب] بایستی این همه ناراحتی را تحمل کنند؟

وقتی که چاه شماره ۷ دمام به‌نفت رسید، مقامات سعودی رویه ملایمتری را نسبت به امریکائی‌ها در پیش گرفتند و شرایط بهتری برای زن‌های امریکائی به‌وجود آمد. وزارت کشور عربستان برای نشان‌دادن قدرشناسی خود نسبت به امریکائی‌ها به جهت اکتشاف چاه نفت یاد شده، دستور داد که تعدادی دستگاه‌های تهویه مطبوع برای خانواده‌های امریکائی فرستاده شود. کوتاه زمانی پس از آن، ما کس اشتاینک همسر خود فیلی کلاپنتر^۳ را برای سیروسیاحت به‌صحرا برد. زن‌های امریکائی لباس عربی پوشیدند و ازدو اردوگاه اعراب بدوی دیدن کردند و چون زبان عربی نمی‌دانستند، برای بیان مقصود خود به‌زن‌های عرب، زبان ایماء و اشاره را به‌کار گرفتند. این دوزن امریکائی باروحیه زنده و شادابی از سفر خود به

۱ - ریجانی: ابن سعود عربستان - نویسنده

2 - Florence

3 - Nillie Carpenter

صحرا بازگشتند و طولی نکشید که همه زن‌های امریکائی لباس بلند عربی به تن کردند و به گشت و گذار در صحرا پرداختند. آنها با خود پماد، الکل طبی و باند می بردند تا به درمان زخم‌های زنان و کودکان عرب پردازند. همزمان با شناخت بیشتر آنها از زندگی پیرامونشان، هیجان توأم با هراسشان نیز فزونی می گرفت. این حالت روحی آغازگر يك رابطه عشق - نفرت نسبت به اعراب بود که تا به امروز نیز ادامه یافته است. آنها شیفته زیبایی صحرای وسیع و افسرده، دریا‌های متلاطم توده‌های شن طلائی رنگ و باد آورده، شن‌ها و خاکسترهای صاف و سیاه و آرام و بی‌پایان، قله‌های کوهستان‌ها و جبال‌هائی شدند که به شکل ناوهای جنگی و همچون قلعه‌های افسانه‌ای می نمودند. زن‌های امریکائی همسران خود را تشویق کردند تا به اکتشاف غارهای کوهستان المپادز و چشمه‌های داغ و قلعه‌های باقی مانده از دوران عثمانی در واحه‌النهوف پردازند. بچه‌های امریکائی با بچه‌های عرب بازی می کردند، در حالی که زبان یکدیگر را نمی فهمیدند. به همراه جویندگان صدف به جزیره دادین^۱ رفتند و باشگفتی به غواص‌هائی نگاه کردند که با مشگک به زیر آب می رفتند تا آب تازه را از چشمه‌های جوشان زیر خلیج فارس بیرون آورند.

اما عقب ماندگی و سوءظن اعراب موجب افسردگی خاطرشان می شد و بیرحمی آنها خشمشان را برمی انگیزخت. وقتی يك کودک نحیف را می دیدند که سر تا پایش پر از زخم بود و بر روی هر زخم مگس‌ها نشسته بودند و در يك روستای عربی بر روی زمین می خزید، چه گونه می توانستند ساکت بمانند؟ فلورنس اشتاینک يك روز در چادر زنان بدوی عرب دختر جوانی را دید که زخم باز بزرگی بر روی سینه اش بود و يك زن میان سال زخم را با مایع زنده‌ای می شست. معلوم شد که چون این دختر دچار بیماری سل می باشد، لذا سینه او را با يك تکه آهن - داغ کرده و محل زخم را با پیشاب شتر ماده می شستند. [در میان آنها] گذاردن آهن داغ بر روی صورت یا پا برای درمان دردهای معده مرسوم بود و در مورد کسانی که مبتلا به بیماری آب مروارید یا تراخم می شدند به قسمت شبکیه چشم آنها

میل می کشیدند. چون مردهای امریکائی به زنان خود هشدار داده بودند که درباره بیماری سکنه محلی سروصدا به راه نیاندازند تا مبادا دولت عربستان جلوی کار آنها را بگیرد، به محض اینکه سروکله پزشکان و پرستارهای امریکائی پیدا شد در مانگاه هائی دایر کردند و به درمان بیماری ها و جراحی زخم های بیماران سیه روز پرداختند. که گاه به نظر می رسید هر بچه وزنی را که می دیدند دچار خمیدگی شدید اندام، بیماری های چشم و یازیاپیان^۱ بود یا از مالاریا و سل و اسهال خونی رنج می برد. زن های امریکائی نهایت تلاش خود را کردند تا از رنج این مردم کاسته و با زبان عربی شکسته بسته خود توصیه های عملی ممکن را در شرایط اجتماعی و مادی این سرزمین قرون وسطائی به این زن های نگو نبخت بنمایند. يك بار از يك زن زائو پرسیدند که چه فرزندی به دنیا آورده است و زن پاسخ داد «فرزندی نبود!» زن های امریکائی با شنیدن این حرف، فریادشان بلند شد زیرا فهمیدند که مادر (که معمولاً يك زن دوازده یا سیزده ساله بود) دختری به دنیا آورده و این طرز فکری بسیار غیر عادلانه و ظالمانه بود.

موضوع دیگری که سبب می شد زن های امریکائی خود را از فعالیت های اجتماعی عقب بکشند، ددمنشی هولناک مجازات ها در عربستان سعودی بود و آنها نمی توانستند از این مجازات ها جلو گیری نمایند. نخستین باری که يك زن امریکائی متوجه شد به وسایل خانه و صندوقچه پولش دستبرد زده اند و موضوع را به پلیس (شرطه) گزارش کرد، از کرده خود پشیمان شد. امام دمام بیدرنگک اعلام کرد که يك خانه شاگرد عرب دست به این دزدی زده است. يك ماه بعد که زن امریکائی آن خانه شاگرد را در اردوگاه دید متوجه شد که دست او را از بیخ شانه تا نوک انگشت قطع کرده اند و در محل قطع دست مقداری چرك و عفونت باقی مانده است. مرسوم بود که دست دزدها را در حضور صاحب مال قطع می کردند اما چون

۱. بیماری یازیاپیان یا فرامبوزی (Yaws یا Framboesia) ناخوشی واگیرداری

است که در پوست صورت پیدامی شود و آماس هائی تمشک مانند در صورت به وجود می آورد. این بیماری نوعی عفونت تریپونمائی (Treponem) است که علائم بالینی آن شبیه سیفلیس است اما تظاهرات بعدی ندارد.

فلوید او هلیگر (مدیرعامل آرامکو) واسطه شده بود، تنها لطفی که کردند این بود که از او برای تماشای بریدن دست دعوت نکردند. به این ترتیب زن‌های امریکائی فهمیدند در جامعه‌ای باستانی زندگی می‌کنند که چشم در برابر چشم است، جائی که اقوام يك مرد یا زن یا کودکى که در يك حادثه رانندگی کشته شده است می‌توانند زندگی و حیات راننده خطای را بگیرند، جلاد را خودشان تعیین کنند و روش مجازات را هم طبق میل خودشان برگزینند. البته امکان داشت با دادن خونبها مجازات را سبکتر کرد اما به این معنی بود که فقط بینوایان گرفتار این مجازات‌ها می‌شدند.^۲

چون امیرالهفوف یکی از هواداران سرسخت شریعت اسلامی بود، لذا در مجازات گناهکاران شدت عمل زیادی به خرج می‌داد و آوازه بی‌رحمی او در سراسر استان پیچیده و همه از او می‌ترسیدند. فیل مک کونل^۳ (یکی از کارکنان بخش تولید آرامکو) ماجرای گردن زدن يك عرب را در الهفوف، که در حین ارتکاب زنا در ماه رمضان دستگیر شده بود، برای دوستانش چنین شرح داد:

«موی سر وریش او را تراشیده و در حالی که دستهایش را از پشت بسته بودند، به محل گردن زدن آوردند. محکوم نگو نبخت به گونه حیرت‌آوری آرام و تسلیم به نظر می‌رسید. دو نفر جلاد حضور داشتند. دو جلاد سیاه‌زنگی قوی همکل که سینه‌های ستبری داشتند، محکوم را وادار کردند تا زانو بزند. یکی از جلادها که شمشیر عربی در دست داشت، جلورفت و مقابل محکوم ایستاد و ناگهان شروع به گشتن دور خود کرد در حالی که شمشیرش را بالای سرش تکان می‌داد و مردم او را تشویق می‌کردند. محکوم فلك زده هم با شگفتی و حیرت به او نگاه می‌کرد.

۱- اشاره به سیستم وروش قصاص است -م

۲- پرواضح است که سیستم قصاص در اسلام بر اصول و مزایائی استوار است که برای يك مسلمان متعهد کاملاً قابل درك می‌باشد، در عین حال برای يك مسیحی امروزی بسیار عجیب به نظر می‌رسد، در حالی که مجازات‌های شدیدتر از این نوع هم در کشورهای مسیحی در سده‌های میانه وجود داشته است -م

سید (مترجم من) آهسته در گوشم گفت که این کار برای این است که حواس محکوم را متوجه این حرکات نمایند تا جلاد واقعی کار خودش را بکند. در این موقع، جلاد واقعی خودش را به محکوم رساند و شمشیرش را به سرعت برق بر روی گردن محکوم قرارداد و محکوم با شتاب سرش را بر گرداند. سید گفت فایده این کار این است که عضلات گردن محکوم سفت می شود. سپس، جلاد واقعی با سرعتی غیر قابل تصور، شمشیر خود را پائین آورد و سر محکوم از تنش جدا شد و بر روی سکوی اعدام غلتید و خون از گردنش فواره زد.^۱

البته ناخوشایند جلوه می کرد اگر مک کونل به دوستان امریکائی اش می گفت که این شکل از مجازات شدید در عربستان سبب شده است که این سرزمین عاری از وجود دزدان و جانی ها بشود، آن هم در زمانی که در هر نقطه از خاورمیانه دزدی و خشونت بیداد می کرد. امریکائی ها از ترس اینکه شرطه های عربستان دست دزدان اموال آنها را قطع کنند، موارد دزدی را گزارش نکردند و به این ترتیب به دزدها میدان عمل بیشتری دادند. حتی فلویید او هلیگرا (که اینک روابط خوبی با پادشاه عربستان داشت) تشویق کردند تا از سلطان اجازه بگیرد که محل دست قطع شده دزدان را درمان کنند تا از مگس و عفونت در امان بماند. اما سلطان با این درخواست مخالفت کرد و گفت، «اگر يك نفر به خاطر جرمی مجازات می شود، او باید طعم مجازات را بچشد.»

توسعه صنعت نفت عربستان

در اکتبر ۱۹۳۸ رسماً به ابن سعود اطلاع دادند که يك میدان نفتی زنده در ظهران کشف شده است.^۲ تا آن زمان، علاوه بر چاه شماره ۷ دمام، سایر چاه های واقع در اطراف آن را نیز حفاری کرده بودند. شنیدن این خبر ابن سعود را بسیار خوشحال کرد زیرا يك بار دیگر گرفتار قرض سنگینی شده بود. شادمانی سلطان

۱- به نقل از يك سند موجود در آرشیو ظهران - نویسنده

۲- شهرک نفتی امریکائی ها را در فوریه ۱۹۳۹ رسماً ظهران نامیدند - نویسنده

چنان بود که به دو امریکائی به نام‌های فلویید اوهلینگر و بیل لناهان (نمایندگان شرکت آرامکو در جده) اطلاع داد که ازدادن امتیازات جدید نفتی به برخی از متقاضیان که با شنیدن خبر کامیابی آرامکو با شتاب راهی جده شده بودند، خودداری خواهد کرد. یکی از این متقاضیان استفن لانگریگ از شرکت نفت عراق بود، اما وقتی شنید که پای آرامکو در میان است، داوطلبانه خود را کنار کشید. دکتر فریتس گروبا^۱ (نماینده ویژه آلمان در خاورمیانه) از بغداد به آنجا آمده بود تا از جانب شرکت‌های آلمانی و ایتالیائی برای گرفتن امتیاز نفت مذاکره کند^۲. ژاپنی‌ها هم به همین ترتیب. همه این شرکت‌ها پیشنهادات کلانی را به ابن سعود کردند اما جواب رد شنیدند.

امریکائی‌ها بعداً يك ملاقات دیگر هم داشتند؛ این بار با وزیر مالیه ملایم و خبره عربستان، یعنی عبدالله سلیمان. وی با لحن روشن و مؤدبانه‌ای به دو امریکائی گفت مایل است امتیازی را که به شرکت‌های آلمانی و ژاپنی نداده، به آرامکو بدهد اما با قیمتی بالاتر از پیشنهادات دیگران؛ پرواضح بود که مبلغ قرارداد جدید می‌بایست بالاتر از قرارداد قبلی باشد.

مذاکرات آرامکو و مقامات سعودی درباره امتیاز جدید عجلتاً متوقف گردید تا سلطان از میدان‌های نفتی دیدن کند. وی در ۳۰ آوریل ۱۹۳۹، همراه با دو هزار غلام و کنیز و همسران خود، يك مسافت ۱۰۰۰ میلی را با ۵۰۰ اتوموبیل پیمود و به طهران وارد شد. قرار بود که روز بعد يك اسکله جدید آرامکو را افتتاح کند. در آن روز، همراهان سلطان چادرهای خود را در کنار شهرک امریکائی برافراشتند، و به گونه حیرت‌آوری يك شهر دیگر ساختند. وقتی آفتاب غروب کرد، صدای مؤذن به گوش رسید و امریکائی‌ها دیدند که سلطان قوی هیکل در معیت همراهانش، به داخل صحرا رفت. سپس همه آنها به روی شن‌های صحرا زانو زدند، سرشان را به سمت مکه برگرداندند تا نماز شامگاهی خود را بخوانند.

تا این زمان، این قسمت از ساحل خلیج فارس کاملاً متفاوت از خط ساحلی

۱- Dr Fritz Groba (وزیرمختار آلمان در عراق)

۲- شایع بود که شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی (که علاقه زیادی به همکاری با

آلمانی‌ها داشت) در این مذاکرات شرکت کرده بود - نویسنده

برهنه و بی ثمری بود که ماکس اشتاینک آن را نخست در سال ۱۹۳۴ دیده بود. يك اسکله در قصبه ماهی گیری الخیرا ساخته شده بود تا کشتی‌ها بار خود را در آنجا تخلیه کنند. در خارج از این برزخ^۲، و در میان آب‌های کم عمق آبی پریده رنگ، يك گذرگاه دریائی را برای تردد تانکرهای نفتی اقیانوس پیما لارویی کرده بودند. يك پارک مخزن^۳ احداث شده و از طریق خطوط لوله‌های زیر آبی به لنگرگاه‌های شناور منتهی می‌شد. اولین تانکری که با طناب در کنار سر تلمبه^۴ ایستاد تانکر اسکوفیلده نام داشت که در انتظار بارگیری نفت ماند. این اسکله را داس التنوده^۵ نامیدند و امریکائی‌ها به خود می‌بالیدند که آن را ساخته‌اند. تلگرام‌های تبریکی را که ویلیام برگ^۶ (رئیس شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا) و تونکید ریب^۷ (رئیس شرکت تگزاس اوایل) به همین مناسبت مخابره کرده بودند، با صدای بلند می‌خواندند^۸. هدایائی به ابن سعود و عبدالله سلیمان داده شد: يك اتوموبیل کادبلاک به ابن سعود و يك اتوموبیل کرایسلر به عبدالله سلیمان. در مقابل، ابن سعود به فلویید اهلیگر و بیل لناهان ساعت‌های طلا داد و عبدالله سلیمان نیز دو خنجر طلائی به آنها هدیه کرد که هنرمندان الهفوف روی این خنجرها را حکاکی کرده بودند. سپس، ابن سعود در حالی که بر روی يك صندلی مطلا نشسته بود، چرخي را که تلمبه‌های رأس التنوره

1- Al-Khobar

۲- برزخ یا تنگه خاکی (Isthmus) در اصطلاح علم جغرافیا عبارت است از باریکه‌ای از خشکی که دو سرزمین اصلی را به یکدیگر متصل یا جدا می‌کند، نظیر برزخ پاناما (میان امریکای شمالی و جنوبی) یا برزخ سوئز (میان آسیا و آفریقا) - م

3- Tank Farm

4- Pumphead

5- D.G. Schofield

6- Rasal-Tanura

7- William Berg

8- Torkid Riber

۹- دو شرکت امریکائی یاد شده، در آن زمان در آرامکو سهام بودند - نویسنده

را به کار می‌انداخت، به گردش در آورد و تانکراسکو فیلد شروع به بازگیری نفت خام کرد.

ده روز بعد، ابن سعود از دیدار رسمی خود به بحرین بازگشت و در حالی که قبلاً همواره بر درآمدهای نفتی حکمران بحرین غبطه می‌خورد، اینک می‌توانست با او کوس برابری بزند. سلطان ضیافت بزرگی را برای ۴۰۰۰ نفر در صحرای پر از شن ظهران ترتیب داد. متجاوز از ۱۰۰۰ گوسفند ذبح شد و گوشت گوسفندچنان خوش طعم بود که فقط ۳۰۰ امریکائی از بلعیدن چشم گوسفند طفره رفتند.

این ضیافت به مدت چند ساعت ادامه یافت، در حالی که شعله‌های گازی که از دهانه چاه‌های شماره ۷ تا ۱۲ دمام بیرون می‌آمد فضا را روشن می‌ساخت و در اسکله رأس‌التنوره کار بازگیری تانکرها ادامه داشت و سکه‌های طلا را به جیب سلطان و شرکت آرامکو سرازیر می‌کرد.

سرانجام در پی ناکامی‌ها و ناامیدی‌های بسیار، به راستی دوران امید و پیروزی فرارسیده بود. اما چهار ماه بعد، در سوم سپتامبر ۱۹۳۹ بریتانیا و فرانسه به آلمان اعلام جنگ دادند و جنگ دوم جهانی آغاز شد، جنگی که اثرات مصیبت‌باری بر خوشبختی آرامکو و ابن سعود داشت.

فصل نهم

موزیکری انگلیسی‌ها در کویت

شیخ نشین کویت که شکل شکافی را در رأس خلیج فارس بین عربستان سعودی و عراق دارد، عرض و طول آن فقط ۷۰ و ۸۰ میل است اما در زیرش های آن یک دریای واقعی نفت قرار دارد. نشانه‌های وجود نفت در این سرزمین چنان است که هر چاهی را حفر کنند احتمالاً به نفت خواهد رسید. اما وقتی شرکت نفت ایران و انگلیس سر اولین چاه نفت کشف شده در کویت را در سال ۱۹۳۶ از جانب خود و شرکت امریکائی گالف بست، منابع نفتی آن را از دست داد. آیا این کار عاقلانه صورت گرفت؟ حکومت مستقل کویت امیدوار است که تأیید یا تکذیب خود از این موضوع را در قالب تاریخ رسمی امتیاز نفت کویت و عملیات نفتی که بعداً انجام گرفت، و توسط چیس هالم در هنگام بازنشستگی اش تألیف گردید، نشان دهد. با توجه به این موضوع که چیس هالم یکی از مذاکره کنندگان نفت کویت (از جانب شرکت نفت ایران و انگلیس) بود لذا امکان دسترسی به منابعی را داشت که در اختیار سایر تاریخ‌نویسان نبود.

قرارداد امتیازی که چیس هالم و فرانک هولمز (نماینده شرکت گلف) با شیخ احمد حکمران کویت بسته بودند مورد رضایت حکمران کویت و مردم این سرزمین نبود.

توافق شرکت نفت ایران و انگلیس با شرکت امریکائی گالف در ۱۹۳۳ و

در زمینه مشارکت در امتیاز نفت کویت، در واقع نوعی پیروزی برای شرکت انگلیسی به شمار می‌رفت.

هرگز نباید فراموش کرد که شرکت نفت ایران و انگلیس به راستی نمی‌خواست که نفت بیشتری در خلیج فارس باهر نقطه دیگر خاورمیانه تولید شود زیرا استفاده از هر منبع جدید نفتی مغایر با توافق آپچاناکری سبه شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی و رویال داچ شل و شرکت نفت ایران و انگلیس برای کنترل بازار جهانی نفت بود. این شرکت‌ها ترجیح می‌دادند که ایران و عراق همچنان انحصار تولید نفت را در خاورمیانه داشته باشند. کشف نفت در بحرین توسط شرکت استاندارد اوپل کالیفرنیا (که خارج از قرارداد آپچاناکری بود) نقشه‌های آن‌ها را برهم زد و همچنین نگران تأثیر سوء عملیات نفتی عربستان شده بودند. به این جهت وقتی شرکت نفت ایران و انگلیس توانست شرکت امریکائی گالف رانا گزیر به مشارکت خود سازد، شرایطی که انگلیسی‌ها در این قرارداد مشارکت نوشتند از نوع شدید و محدود کننده بود؛ دو طرف تعهد کردند از نفت کویت طوری استفاده نمایند که مداخله در بازار جهانی نفت به شمار رفته یا به آن آسیب برساند؛ در بساره فروش نفت کویت با یکدیگر تبادل نظر نمایند؛ همچنین ماده زیر در قرارداد وجود داشت: «طرفین موافقت نموده‌اند که در برخی مواقع و در مواقعی که مناسب بدانند، شرکت نفت ایران و انگلیس نیازمندی‌های نفتی شرکت گالف را از ایران یا عراق تأمین نماید و شرکت گالف از شرکت نفت ایران و انگلیس نخواهد خواست که مبادرت به تولید نفت یا نفت اضافی در کویت به همین منظور بنماید. این توافق مشروط به این است که شرکت نفت ایران و انگلیس در موقعیتی باشد که بتواند نفت مورد نیاز شرکت گالف را از سایر منابع تأمین نماید و انتخاب سایر منابع به عهده شرکت نفت ایران و انگلیس خواهد بود، به شرط این که میزان درخواست نفت شرکت گالف از مقدار تولید احتمالی نفت در کویت تجاوز نکند.»^۱

۱- به نقل از یک یادداشت چارلز ریتر (مشاور نفتی وزارت امور خارجه آمریکا) که در جریان بحث و شور کمیته تحقیق سنای آمریکا درباره منابع نفتی آمریکا ارائه شد.

وجود این ماده در قرارداد مذکور، شرکت نفت ایران و انگلیس را در موقعیت برتری نسبت به شریک امریکائی‌اش قرار می‌داد زیرا تصمیم‌گیری در باره تدارک نفت از سایر منابع و بهره‌برداری از چاه‌های نفت کویت و میزان استخراج آن به‌عهده شرکت انگلیسی‌گذارده شده بود. از آنجائی که شرکت مزبور شایق بود که جریان نفت از منبع اصلی آن، یعنی از ایران، ادامه یابد لذا دلیل بی‌علاقگی شرکت به استخراج نفت کویت آشکار می‌شود. اما این نکته باقی می‌ماند که چگونه و چرا شرکت گالف این اختیار را به شریک انگلیسی خود داد در حالی که شرکت امریکائی نیز مشتاق بهره‌برداری از نفت کویت بود؟

انگلیسی‌ها از استخراج نفت بورقان طفره می‌رفتند

بورقان تنها نقطه مناسب حفاری نفت در کویت بود؛ جائی که آتش‌ها سوخته بودند و قیر طبیعی نسل اندر نسل تراوش می‌نمود. همان‌جائی که شیخ مبارک الصباح حکمران کویت در سال ۱۹۱۳ کتباً قول آن را به انگلیسی‌ها داده بود، « محل قیر طبیعی در بورقان و هر نقطه دیگر را » به یک دریا سالار نیروی دریائی سلطنتی بریتانیا نشان دهد و متعهد شده بود چنانکه در آنجا نفت یافت شود، امتیاز آن را به یک شرکت انگلیسی بدهد. فرانک هولمز (مذاکره‌کننده شرکت گالف) نیز بورقان را به‌عنوان نقطه آغاز عملیات نفتی در نظر گرفته بود.

اما زمین‌شناسان انگلیسی [به سراغ بورقان نرفتند] و نقطه دور افتاده‌ای به نام بحر را برگزیدند که هر چند تراوشات قیر طبیعی داشت اما اصولاً قابل مقایسه با بورقان نبود. کارشناسان انگلیسی درباره امکان وجود نفت در بحر چنان اطمینانی

←

نگاه کنید به :

۷۹ کنگره امریکا، جلسه اول کمیته تحقیق سنا درباره منافع نفتی امریکا، از ۲۷ تا ۲۸

ژوئن ۱۹۵۴ - نویسنده

داشتند که برای مراسم حفاری اولین چاه آن در ماه مه ۱۹۳۶ از شیخ احمد حکمران کویت و سرهنگ گلودی^۱ (نماینده سیاسی جدید بریتانیا در کویت) وعده‌ای از افراد سرشناس دعوت کردند. این مراسم در هنگام یکی از طوفان‌های شنی صحرا بر گزار شد و نام کویت را پر آوازه کرد زیرا میهمانان در هوای گرم و چسبنده و طوفان شن و ارمیان‌های قهوه‌ای رنگ، تصویر وسایل حفاری را می‌دیدند که در چاه جدید فرو می‌رفت و همه این ناراحتی‌ها را به خاطر نفت تحمل می‌کردند. اما دفته‌ها گذشت، ماه‌ها سپری شدند و با وجود حفاری در عمق بیشتر چاه، هیچ گونه نفتی به دست نیامد. در سال ۱۹۳۷ بود که سرانجام مته‌ها را از عمق ۸۰۰۰ پائی چاه بیرون کشیدند و با ناراحتی اعلام کردند که چاه بحرا خشک است!

اینک همه فرض می‌کردند [که پس از این شکست] خدمه حفاری به سراغ چاه بورقان خواهند رفت. شیخ احمد (حکمران کویت) نیاز شدیدی به پول داشت تا علاوه بر پرداخت صورت حساب پذیرائی از آخرین دختر یکی از کاباره‌های بیروت، هزینه درمان خود (می‌گویند او سیفلیس داشت) را نیز بپردازد. از این رو، باخشم و ناراحتی از سرهنگ گلودی خواست که دلیل تأخیر در استخراج نفت بورقان را توضیح دهد. شهرت داشت که شرکت نفت ایران و انگلیس عمادانه به سراغ چاه بورقان نمی‌رفت. تظاهرات ضد انگلیسی در کویت صورت گرفت که انگلیسی‌ها آن را با سرعت سرکوب کردند، اما دکتر فریتس گروبا وزیر مختار آلمان در بغداد به این تحریکات دامن می‌زد و بیکی را همراه با پول کافی به کویت فرستاد تا از تظاهر کنندگان حمایت شود.

با همه این حرف‌ها، شرکت همچنان نفت بورقان را ندیده گرفت، به جای آن اعلام داشت که قرار است همه سرزمین کویت مورد نقشه برداری و مطالعه زمین - شناسان قرار گیرد. یک سالی به این ترتیب گذشت و سرانجام بریتانیا اعلام کرد که پس از این همه تلاش، به این نتیجه رسیده است که نفت فقط در بورقان وجود دارد.

در اکتبر ۱۹۳۷، یک چاه نفت بورقان حفاری شد و این بار هیچ گونه مراسم

تشریفات انجام نگرفت. وقتی مته‌ها به عمق ۳۴۰۰۰ پائی رسیدند، رگه‌های امیدوار کننده نفت گزارش شد. در آوریل ۱۹۳۸ بود که تیغه حفاری به سربیک سنگ خورد و شکست و داخل يك مغاره وسیع شد که انباشته از گازوشن و نفت بود. ساعت‌های دستگاه حفاری مثل فرفره به گردش درآمدند و برای لحظه‌ای چنین به نظر رسید که مواد داخل چاه ممکن است مته حفاری و همه وسایل را منفجر کرده و به هوا پرتاب کنند. بر اثر تلاش‌های شدید خدمه چاه بود که سرانجام توانستند فشار گاز را مهار نمایند. شرکت نفت ایران و انگلیس از اکتشاف نفت در این چاه ابراز شادمانی نکرد اما دو چاه دیگر مجاورش را فوراً حفاری نمود. در نیمه سال ۱۹۳۸، شرکت نفت کویت و شیخ احمد می‌دانستند که صاحب یک میدان نفتی بزرگ هستند. این میدان در ۲۸ میلی جنوب پایتخت (الکویت) قرار داشت و از سمت خلیج فارس در ۱۴ میلی داخل صحرا واقع شده بود. شکل درخت گلابی را داشت که ساقه آن مشرف به شمال غربی و دست کم ۱۵ میل طول داشت. اما هنوز کسی نمی‌دانست که کویت دارای ذخایر بزرگی از نفت است که جهان تاکنون نظیر آن را کشف نکرده است. همین اندازه می‌دانستند که وجود منابع نفتی کویت سبب خواهد شد که موازنه تولید نفت در خاورمیانه برهم بخورد؛ در واقع از زمانی که نفت در چاه بورقان کشف شده بود.

از بخت بد، شرکت نفت ایران و انگلیس هنوز آماده بهره‌برداری از این چاه نبود؛ نخست، بحران مونیخ در سپتامبر ۱۹۳۸ پیش آمد.^۱ سپس اوضاع و احوال جنگ دوم جهانی^۲ بهانه‌ای به دست انگلیسی‌ها داد تا از تولید نفت کویت جلوگیری

۱- آدولف هیتلر خواهان استرداد منطقه سودت (در چکسلواکی) به آلمان بود زیرا اکثر سکنه آن را آلمانی‌ها تشکیل می‌دادند. به این منظور کنفرانسی با حضور سران وقت اروپا در مونیخ تشکیل شد و الحاق سودت به آلمان را مورد موافقت قرارداد. این ماجرا به بحران مونیخ معروف است. موافقت دول غربی با استرداد این منطقه به آلمان، یک اشتباه بزرگ بود زیرا در پی آن هیتلر مسأله دالان دانتزیگ را در لهستان عنوان کرد که به جنگ دوم جهانی انجامید. م

۲- اشاره به بحران ناشی از مسأله دالان دانتزیگ در لهستان است. م

کنند. انگلیسی‌ها گفتند که اولویت‌های مبرمتری وجود دارد و استخراج يك میدان نفتی جدید [در این شرایط] نامناسب می‌باشد. در حالی که شرکت آرامکو کمی دورتر در جنوب آن، سرگرم ساختن اسکله رأس‌النوره بود و تانکرهای نفتی خود را به پالایشگاه بحرین می‌فرستاد تا محموله‌های نفت را تحویل بگیرند؛ کویت با سه‌چاه آماده بهره‌برداری، همچنان بلا تکلیف مانده بود.

شیخ احمد حکمران کویت نیاز مبرمی به پول داشت زیرا سوای این که صنعت مروارید کویت دیگر رونقی نداشت^۱، ثروت نفتی کشور نیز دست نخورده باقی مانده بود. وی از شرکت نفت ایران و انگلیس خواست که به کار خود ادامه دهند. تظاهراتی در کویت در حمایت از شیخ و علیه انگلستان صورت گرفت و دکتر گروبا نیز به این تظاهرات دامن می‌زد. شرکت نفت ایران و انگلیس در وضع دشواری قرار گرفته بود، اما به محض این که بریتانیا به آلمان اعلام جنگ داد، انگلیسی‌ها به شیخ گفتند مادامی که جنگ با آلمان و متحدانش ادامه دارد، در مورد نفت کویت هیچ اقدامی نمی‌توانند بکنند و این ثروت باید در زیر زمین باقی بماند.

يك روزنامه عرب‌زبان کویت نوشت: «سر ما کلاه رفته است! ما نمی‌بایست هرگز اجازه می‌دادیم که نفت کویت به دست انگلیسی‌ها بیافتد. ای کاش امتیاز آن را به آلمانی‌ها می‌دادیم تا آنرا مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند.» اگر چه دولت بریتانیا این گونه نغمه‌های مخالف را سرکوب کرد، اما زمینه‌های تحریک در ذهن مردم کویت باقی ماند و در سال‌های بعد موجب مشکلاتی برای شرکت‌های نفتی و خصوصاً انگلیسی گردید.

۱- شاید به دلیل توسعه صنعت مروارید پرورشی بود. این صنعت از دهه ۱۹۳۰ توسط

ژاپنی‌ها آغاز شد و بازار مروارید طبیعی را درهم شکست. م

بخش سوم

اعراب ضربه می زنند

فصل دهم

خاورمیانه در جنگ دوم جهانی

در اکتبر ۱۹۴۰، يك اسكادران از بمب افکن‌های ایتالیائی پس از پرواز بر فراز دریای مدیترانه و دریای سرخ و ربح الخالی^۱، تأسیسات نفتی بحرین را به گونه چشمگیری بمباران کردند و سپس به پایگاه خود در مدیترانه باز گشتند. نتایجی که از این حمله به دست آمد، بیشتر دارای تأثیر روانی بود تا مادی. زیرا گرچه بمب افکن‌ها نتوانستند هدف‌های خود را مورد اصابت قرار دهند، اما ناتوانی بحرین برای دفاع از خود در برابر مهاجمان ایتالیائی سبب شد که دماغ اعراب را به خاک حقایق تلخ اوضاع بمالد. بریتانیا در برابر قدرت لایزال آلمان نازی مذبحخانه تلاش می کرد، در حالی که فرانسه، متحد سابق انگلستان، بر اثر حملات نیروهای آلمانی و ایتالیائی از پای درآمده بود.

هرچند که (مقامات) ایران و کشورهای عربی از بمباران بحرین دچار وحشت شده بودند، لکن نادرست است اگر بگوئیم که این حمله در حکم هشدار به آنان بود. دولت بریتانیا فاقد دوستان عرب نبود، لکن حتی در میان کسانی که

۱- ربح الخالی بیابان و ریگزار است خشک در جنوب شرقی عربستان - م

انگلستان را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دادند، فقط تعداد انگشت شماری بودند که به راستی به بریتانیا علاقه داشتند. در هر یک از کشورهای آنجا سلاطین یا امیران یا شیخ‌های عرب اسماً و به‌طور تشریفاتی ریاست کشور خود را داشتند و قدرت واقعی در دست نمایندگان (سیاسی) و کمیسرهای عالی بریتانیا یا عوامل سیاسی پشت سر آنها بود، هسته‌های فعالی از افسران ناراضی یا سیاستمدارانی که رویای بیرون کردن انگلیسی‌ها را در سر می‌پروراندند، تشکیل شده بود. در مصر، گروه افسران جوان به رهبری جمال عبدالناصر و انوالسادات فعالیت می‌کرد.^۱ در عراق، گروهی به نام مربع طلانی^۲، مرکب از سرهنگ‌های مخالف با انگلستان، وجود داشت. در کویت، یک گروه سیاسی انقلابی و مبارز به نام الشبیه^۳ فعالیت می‌کرد. گرچه ایران در شمار مستعمرات بریتانیا نبود، اما مقامات شرکت نفت ایران و انگلیس از مدت‌ها پیش منطقه جنوب غربی ایران را قرق خود کرده بودند. و رضاشاه پادشاه بی‌رحم و دیکتاتور ایران، نه تنها خشم خود را از سلطه شرکت نفت نشان می‌داد، بل از این که می‌دید بریتانیا در جنگ شکست خورده است، آشکارا این دولت را تحقیر می‌کرد.^۴ هر شب، مفتی در تبعید فلسطین بیزاری و ضدیت مردم را با انگلستان، اعلام می‌کرد^۵ و رادیوی برلین نیز به شدت از سیاست بریتانیا انتقاد می‌نمود. با این که دکتر گروبا (وزیر مختار آلمان در عراق) اینک به کشور بی‌طرف ترکیه رفته بود، اما تماس‌های خود با بغداد را

۱- اشاره به «سازمان افسران آزاد» است که در سال ۱۹۳۸ در شهر «منفیاد» به رهبری

ستوان یکم جمال عبدالناصر تأسیس گردید و زمینه انقلاب مصر را فراهم کرد - م

2- Golden Square

3- Al - Shabiba (جوانان انقلابی)

۴- باید توجه داشت که اساس این سیاست رضاشاه استوار بر پیروزی‌های نظامی

آلمان در دو سال اول جنگ جهانی و پیش‌بینی پیروزی نهایی آلمان نازی بود - م

۵- در پی جنگ‌های فلسطین در سال ۱۹۳۸، «الحاج امین الحسینی» مفتی فلسطین در

۱۶ اکتبر ۱۹۳۹ به بغداد آمد. وی که از حمایت جناح‌های مذهبی، نظامی و ملی برخوردار بود، از اتحاد اعراب (و همکاری با نازی‌ها برای بیرون کردن انگلستان از سرزمین‌های

عربی) هواداری می‌کرد - م

از طریق دوستان عربش همچنان حفظ کرده بود.^۱ چنانکه در دسری شروع می‌شد، برای شرکت‌های نفتی غرب جای تردیدی نبود که تأسیسات آنها آماج نخستین هدف هر قیام انقلابی قرار می‌گرفت، زیرا این شرکت‌ها را مظهر ثروت، قدرت و امتیازات بریتانیا می‌دانستند. همان‌گونه که نفتی فلسطین شرکت‌های نفتی را «خون آشامان سرمایه‌دار» نامیده بود، این شرکت‌ها به راستی شیره عربستان را می‌دوشیدند. اگر قیامی صورت می‌گرفت، تصاحب تأسیسات نفتی به عنوان یک مظهر ثروت اعراب، تقریباً اجتناب ناپذیر می‌بود. و چنانکه جریان نفت هم قطع می‌گردید، این موضوع نیز از نظر اعراب اهمیتی نداشت. زیرا به هر تقدیر صنعت نفت آنها فقط دستگاه جنگی بریتانیا را تغذیه می‌کرد و اعراب دلیلی نمی‌دیدند که منابع نفتی آنها صرف جنگی بشود که به آنها ارتباطی نداشت و پولی را در برابر فروش این نفت دریافت کنند که به زودی ارزش خود را از دست می‌داد.

قیام جوانان انقلابی کویت

در کویت بود که بریتانیا طعم نخستین منازعه خود با ناسیونالیسم عرب را چشید.

گروه راه آزادی «الشبیه» معنای یک پیام فرستاده شده از جانب دکتر گروبا را^۲ به درستی نفهمیدند، یعنی حمله بمب افکن‌های ایتالیایی به بحرین را رمز و نشانه آن تلقی نمودند و دست به قیام زدند. اعضای این گروه با سرعت بر سربازان محلی غلبه کردند و زراد خانه کویت را به تصرف خود درآوردند. چون

۱- دکتر گروبا به دوستان عرب خود که طرفدار آلمان بودند، وعده داد که تا تاریخ ۱۰ مه ۱۹۴۱ به بغداد بازگردد و با چهار روز تأخیر به قول خود عمل کرد - نویسنده
 ۲- دکتر گروبا برای آنها پیغام داده بود که «وقتی حملات هوایی آغاز شد» دست به حمله بزنند. منظور وی حملات هوایی آلمان به عراق بود و هیچ‌کس درباره حمله هوایی ایتالیا به بحرین، به گروبا حرفی نزده بود - نویسنده

هیچ صنعت نفتی در کویت وجود نداشت تا آن را تصرف کنند (به شکرانه تملک شرکت نفت ایران و انگلیس در استخراج نفت کویت!)، فقط پرچم ملی کویت را بر فراز تأسیسات بورقان به اهتزاز درآوردند و دفتر شرکت نفت را اشغال کردند. سرهنگ گلووی (کمیسر سیاسی بریتانیا در کویت) سرآسیمه به دیدار شیخ احمد (حکمران کویت) رفت و از او درخواست کرد که به شورشیان دستور دهد اسلحه خود را به زمین گذارده و تسلیم شوند. امامشاهده کرد که شیخ احمد با حالت خشمناکی از این کار طفره می‌رود. چرا شیخ تملک می‌کرد؟ شیخ دلیلی برای حمایت از انگلیسی‌هایی نداشت که مانع در آمد نفتی او شده بودند. شیخ هیچ‌گونه هراسی از قیام این گروه نداشت - هرچند که گروه آشکارا اعلام کرده بود که خواستار برکناری وی و اتحاد کویت با عراق است. اعضای گروه «الشیبیه» نمی‌دانستند که حکمران کویت قبلاً با آلمان و ایتالیا تماس گرفته بود تا در صورت پیروزی نهائی آنها، دوام حکومت او را تضمین نمایند.

گروه «الشیبیه» بر زرادخانه کویت دست انداخته و مانع خسروج جنگ - افزارها شده بود. آنها در انتظار ورود نیروهای آلمانی بودند، درحالی که مهلت شش ماهه هنوز به سر نرسیده بود. ترس و وحشت سراسر جامعه اروپائی کویت را فراگرفت. منع عبور و مرور شبانه بر قرار گردید و تیراندازی‌هایی در هنگام شب صورت می‌گرفت. طرح‌های فوری برای تخلیه زنان و فرزندان اروپائی‌ها تنظیم شد. ابن سعود - به دلیل نزدیکی کویت با تأسیسات نفتی عربستان - از اوضاع کویت آشفته خاطر گردید و به نیروهایش در مرز شمالی دستوراتی داد و تهدید کرد که منطقه فاقدسکنه میان دو کشور، موسوم به منطقه بی‌طرف^۱ را، اشغال خواهد

۱- پس از جنگ اول جهانی، برخوردهای شدیدی میان قبایل عرب رقیب که مدعی حقوق چراگاهی (در مرز عربستان با عراق و کویت) بودند روی داد. برای ایجاد آرامش در این منطقه، دو منطقه بی‌طرف در سال ۱۹۲۲ به وجود آمد. منطقه بی‌طرف بین کویت و عربستان که مشترکاً به وسیله دو کشور اداره می‌شد، به دلیل وجود ذخایر نفت در آنجا، از اهمیت زیادی برخوردار بود - نویسنده

لازم به توضیح است که پس از جنگ اول جهانی، وضع مرزهای واقع میان چند شیخ -

کرد. چون شیخ احمد به هیچ وجه مایل نبود حقوق خود را در منطقه بسی طرف از دست بدهد (زیرا دارای ثروت بالقوه نفت بود)، از بی تفاوتی خود نسبت به گروه «الشبیه» دست برداشت و به آنها اتمام حجت کرد که اگر تسلیم شوند، می‌توانند آزادانه به عراق بروند و اگر از تسلیم شدن خودداری نمایند مرگ در انتظار آنها خواهد بود. اعضای گروه نیز اتمام حجت او را پذیرفتند و به شهر بصره در عراق رفتند.

قیام رشید عالی گیلانی در عراق

جدی‌ترین تهدیدی که متوجه نفوذ و منافع نفتی بریتانیا در خاورمیانه در دوران جنگ دوم جهانی شد، در ماه مه ۱۹۴۱ در عراق پیشامد کرد. در آن موقع، گروه معروف به «مربع طلائی» که دارای تمایلات شدید ناسیونالیستی و مخالفت با انگلستان و هواداری از آلمان بود، با انجام یک کودتا توانست رهبر خود رشید عالی گیلانی^۱ را بر مسند نخست‌وزیری عراق بنشانند و جایگزینی نوری السعید سیاستمدار سر-

←

نشین و چند دولت عربی جدید التاسیس موجب درگیری‌هایی میان قبایل رقیب برای استفاده از چراگاه‌های واقع میان عراق و نجد و نجد و کویت می‌گردید. در سال ۱۹۲۲ کنفرانسی در العقیر تشکیل شد و سرپرستی کاکس (به نمایندگی از طرف عراق و کویت) با ابن سعود دیدار کرد و قراردادهایی درباره ایجاد دو منطقه بی‌طرف (۱) بین عراق و نجد (۲) بین کویت و عراق، به مساحت ۲۵۰ میل به امضاء رسید. به دلیل وجود ذخایر فراوان نفت هم در کویت و هم در ساحل شرقی عربستان، منطقه بی‌طرف بین کویت و عربستان اهمیت زیادی داشت. در سال ۱۹۳۹، با امضای قرارداد الحاقی با آرامکو، اراضی واقع در منطقه بی‌طرف عربستان برای بهره‌برداری از نفت آن به شرکت آرامکو واگذار گردید - م

۱ - نام درست وی «رشید عالی جیلانی» است که در ایران به گیلانی معروف

می‌باشد - م

سپرده بریتانیا سازد^۱. در جریان بریتانیا و روزنامه‌های هوادار آن، رشیدعالی گیلانی را به‌عنوان سیاستمداری توصیف کردند که از شکست‌های بریتانیا در منطقه مدیترانه استفاده کرده و از پشت به انگلیسی‌ها خنجر زده است و این توجیه به‌مقدار زیادی به تاریخ نیز راه یافت. واقعیت این است که وی سرکش‌تر یا خائن‌تر از سایر رهبران عراق نبود که تلاش می‌کردند دست نفوذ خارجی را در کشور خود قطع کنند!^۲

۱ - در عصر روزاول آوریل ۱۹۴۱، ملاقاتی میان رشیدعالی گیلانی و ژنرال امین ذکی (کفیل ستاد ارتش) و چهار سرهنگ برای انجام يك کودتا و برکنار کردن ژنرال طه (نخست‌وزیر) صورت گرفت. در همان شب کاخ نایب‌السلطنه عراق (امیر عبدالله) محاصره شد و وی که شب پیش‌را در منزل عمه‌اش گذرانده بود، بالباس میدل از عراق فرار کرد. ارتش از رشید عالی گیلانی حمایت کرد و کابینه ملیون عراق را تشکیل داد. رشیدعالی درحالی که ظاهرآ خود را متعهد به اجرای سیاست بین‌المللی رژیم عراق می‌دانست، اقداماتی را برای بیرون کردن انگلیسی‌ها از این کشور آغاز نمود. منظور از «مربع طلائی» اتحاد رشید عالی و چهار سرهنگ ارتش برای انجام کودتا است. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- لنجانفسکی: تاریخ خاورمیانه، ترجمه دکتر هادی جزایری، انتشارات اقبال،

از صفحه ۲۵۵ به بعد.

- مجید خدوری: بررسی سیاست دولت عراق، ترجمه دکتر جلال پایدار، فصل

نهم - م

۲ - لازم به یادآوری است که از دهه ۱۹۲۰ به آن سو، گروه‌های سیاسی زیر برای

استقلال عراق و خاتمه دادن به نفوذ بریتانیا تلاش می‌کردند:

- جمعیت پاسداران استقلال، به رهبری آیت‌الله سید محمد صدر.

- گروه شیخ محمود برزنجی.

- جمعیت «اهالی» به رهبری عبدالفتاح ابراهیم و محمد جدید.

- گروه «برادری میهنی» به رهبری رشید عالی گیلانی.

- روحانیون برجسته ایرانی مانند آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، شیخ عبدالکریم

جزایری و شیخ محمد جواد (صاحب الجواهر)، آیت‌الله شیرازی و ... در مبارزات مردم

عراق سهم بسزائی داشتند و خواستار تشکیل دولت اسلامی در آن کشور بودند.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

خطای عمده رشیدعالی این بود که وی ساده لوحانه عقیده داشت که قیام او به استقلال عراق خواهد انجامید. برفرض که وی می توانست به هدف خود نایل بشود، آن وقت ناگزیر بود که یوغ نازی هارا (به جای انگلیسی ها) به گردن بیاندازد.

رشیدعالی مدت ها پیش از این که دکتر گروبا وزیر مختار آلمان به ترکیه برود،^۱ نقشه هایش را بایاری او کشیده بود و به محض این که به قدرت رسید،^۲ مدیر محلی شرکت نفت عراق را احضار کرد و به او دستور داد که نزدیک به یک میلیون گالون بنزین را در قوطی های چهار گالنی آماده کرده و در دو انبار بزرگ موقتی، واقع در یک پست نظامی درده میلی ستاد ارتش، انبار کند. بر اساس قرارداد بین شرکت نفت عراق و دولت عراق، شرکت ناگزیر به این کار بود در حالی که می دانست این انبارها را برای ارتش آلمان می سازند. در همان زمان، نخست وزیر جدید (رشیدعالی گیلانی) خط تلفنی با ترکیه را که قطع شده بود، دوباره دایر کرد تا بتواند مستقیماً با دکتر گروبا صحبت کند. همچنین، تماس با سوریه را از سر گرفت؛ سوریه دارای مرز مشترک با عراق بود و پس از سقوط فرانسه، زیر کنترل رژیم ویشی^۳ طرفدار آلمان قرار داشت.

←

محمد صادقی تهرانی: نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۵۸.

• جید خدوری: همان؛ صفحات ۱۸۸-۱۸۳

تاریخ معاصر کشورهای عربی (جلد اول): ترجمه محمد حسین شهری، تهران، ۱۳۶۰، انتشارات آوا، صفحات ۲۱۲-۲۰۰-م

- ۱- عراق در سپتامبر ۱۹۳۹ روابط سیاسی خود را با آلمان نازی قطع کرد و دکتر گروبا به ترکیه رفت. اعلام جنگ عراق به آلمان در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۳ صورت گرفت-م
- ۲- نخست وزیری رشید عالی گیلانی از اول آوریل ۱۹۴۱ آغاز شد - م
- ۳- پس از سقوط فرانسه به دست نیروهای نازی، مجلس ملی فرانسه در ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۰ در شهر ویشی (که در اشغال آلمان نبود) مارشال پتن را به عنوان رئیس کشور فرانسه برگزید و فرانسه به مدت چهار سال تحت حکومت ویشی قرار داشت. حکومت ویشی دنباله روی سیاست نازی ها بود - م

قرار بود که در لحظه مناسب نیروی هوایی آلمان، با استفاده از سوریه به عنوان يك مركز عملیاتی، وارد عراق بشود؛ در واقع در تاریخ دهم مه ۱۹۴۱. اما بریتانیا با اعلام این موضوع که قصد دارد يك تیپ از ارتش هند را برای تقویت نیروهای انگلیسی به عراق بفرستد، رشید عالی را وادار کرد که زودتر دست بکار شود.^۱ دیکناتور عراقی هم ناگزیر شد به اقدام سریع دست بزند.^۲ به هر حال، او امکان شکست خود را بعید می‌دانست زیرا انگلستان در همه نقاط مدیترانه و خاورمیانه، از برابر آلمانی‌ها عقب نشسته بود: انگلیسی‌ها را از یونان و کرت^۳ بیرون کرده بودند و رومل^۴ از میان صحرای غربی (افریقا) به سوی مصر در حال پیشروی بود و پیروزی نهایی آلمانی‌ها فقط نیاز به گذشت زمان داشت.^۵

نخست، رشید عالی گیلانی اقدامی را به عمل آورد که از نظر سرکیناهان - کودن دالیس^۶ سفیر بریتانیا در بغداد «يك ژست بسیار آقامنشانه» می‌نمایاند. نخست -

۱ - با توجه به این که انگلیسی‌ها اصولاً مخالف کابینه رشید عالی (در گذشته و حال) بودند، لذا بر اساس قرارداد ۱۹۳۲ عراق و انگلیس، يك تیپ پیاده از لشکر دهم هندوستان را برای اعزام به بصره و ظاهراً به منظور تقویت نیروهای انگلیسی در عراق، آماده کردند. سفیر انگلیس در بغداد در ۱۶ آوریل ۱۹۴۱ این موضوع را به رشید عالی گیلانی اطلاع داد و با مخالفت وی روبرو شد. مع الوصف، قوای انگلیسی در ۲۹ آوریل ۱۹۴۱ وارد بصره شدند - م

۲ - اشاره به آمادگی مقدماتی ارتش عراق برای جنگ احتمالی با انگلستان است - م
۳ - کرت (Crete) یکی از جزایر استراتژیک یونان است که در دریای مدیترانه و در سواحل جنوبی این کشور واقع شده است - م

۴ - فیلد مارشال رومل (Rommel) مارشال معروف آلمانی در جنگ دوم جهانی که به روباها صحرا معروف است - م

۵ - در این زمان، انگلیسی‌ها از لحاظ نظامی در وضع خوبی قرار نداشتند زیرا ناگزیر شده بودند یونان را تخلیه کرده و پیشروی مارشال رومل را در لیبی متوقف سازند؛ در حالی که لیبی با مصر همز مشترک دارد - م

وزیر به سفیر انگلیس گفت که بحران روابط دو کشور در حال فزاینده‌گی است و احتمال دارد که بر اثر خشم مردم، حوادث ناگوارتری در بغداد پیش آید و لذا بهتر است که زنان و کودکان انگلیسی را از پایتخت خارج کنند و به پایگاه هوایی حبانیه (واقع در ۵۰ مایلی غرب بغداد) ببرند. سفیر انگلیس نیز این پیشنهاد را پذیرفت و زنان و کودکان انگلیسی را با اسکورت نیروهای عراقی به آنجا بردند.^۱ سپس، رشید عالی گیلانی به نیروهای ارتش دستور داد تا پایگاه را محاصره کنند و برای سفیر انگلستان پیغام فرستاد که آزادی زنان و فرزندان انگلیسی در گروهی متوقف کردن طرح ورود نیروهای هندی به بصره است و گرنه همه آنها را خواهد کشت. در این ضمن، در حالی که رشید عالی گیلانی در انتظار پاسخ سفیر بریتانیا به اتمام حجت پلید! خود بود، به دوستش دکتر گروبا در ترکیه تلفن زد و به او توصیه کرد که نیروی هوایی آلمان باید هر چه زودتر دست به کار شود.

وضعیت وخیمی بود و هیچ کس مانند مقامات نفتی بریتانیا (در عراق) و خامت اوضاع را درک نمی کرد زیرا می دانستند که بزودی وضع خطرناکی پیش خواهد آمد. شخصی که مسئولیت پالایشگاه شرکت نفت عراق در خانقین را به عهده داشت، یک انگلیسی تنومند و خوش مشرب به نام دلینگتون^۲ بود. در بامداد یکی از روزهای ماه مه، وی بر اثر فشار تپانچه یک افسر عراقی بر روی گلویش، از خواب بیدار شد. به او گفته شد که از این بعد پالایشگاه در کنترل ارتش عراق خواهد بود و وی و کارکنانش باید به کار خود ادامه دهند. وقتی او گوشی تلفن را برداشت تا با دفتر مرکزی شرکت در بغداد صحبت کند، گوشی را باز و از دستش گرفتند؛ به هر حال اگر هم نمی گرفتند، فرقی نمی کرد چون ارتباط تلفنی پالایشگاه با خارج قطع شده بود. او به داخل محوطه پالایشگاه رفت و متوجه شد که همه سربازان عراقی سیگاری زیر لب دارند. از این رو، بیدرنگ به بهانه ایمنی، دستور تعطیل پالایشگاه را داد و دستورات نظامیان عراقی را برای شروع کار پالایشگاه، آشکارا رد کرد.

۱ - باید توجه داشت که این دیدار پیش از ورود نیروهای انگلیسی به بصره انجام

گرفت - م

دیکسن و کارکنان انگلیسی او را فوراً بازداشت کردند. سپس نخست آنها را به زندان خانقین، آنگاه پس از چند ساعت سفر با قطار، به شهر بعقوبیه^۱ بردند و در اتاق‌های قهوه‌خانه بزرگ شهر زندانی نمودند. بدترین رنج آنها در مدت هفت روز بازداشتشان، عبارت بود از شنیدن تبلیغات رادیویی گوشخراش، تحمل گرمای شدید اتاق‌ها و شنیدن فریادهای تهدید آمیز مردمی که در خیابان تظاهرات می‌کردند. اگر از این موضوع بگذریم، همان طوری که بعداً خود دیکسن گفت، «رفتار عراقی‌ها با آنها کاملاً مؤذبانانه بود». به آنها جای و سیگار دادند و حتی موقع تهدید کردن نیز بی‌ادبی نکردند. از برای نمونه، یک شب یک سرگرد خشمناک عراقی دیکسن را چنین تهدید کرد، «آقا، چشم انتظارم که افتخار بریدن گلوی شما نصیب من بشود!»

سیصد میل در جنوب شرقی خانقین، جان‌گرفتون^۲ مسئول پالایشگاه رافدین^۳ بصره به بازی خطرناکی دست زده بود. به محض این که در دسر آغاز شد، وی فرصت داشت که همراه با کارکنان خود از مرز گذشته و وارد آبادان در مرز ایران بشود. اما این کار را نکرد زیرا نمی‌توانست همه کارکنان هندی خود را همراه ببرد و مایل نبود که آنها را در این شرایط تنها بگذارد. همچنین، نیروی هوایی سلطنتی (بریتانیا) یک پایگاه کوچک در بالای خط آهن و در مقبل^۴ داشت؛ چنانکه او پالایشگاه را می‌بست، طبعاً هواپیماهای پایگاه از سوخت محروم می‌شدند. به علاوه، خودروها و کامیون‌های متعلق به نیروی امدادی بریتانیا - که از ورود قریب‌الوقوع آنان به بصره آگاه شده بود - دچار کمبود سوخت بنزین می‌شدند.

وقتی ارتش عراق پالایشگاه را تصرف کرد، گرفتون بیدرنگ دستور فرمانده عراقی را مبنی بر تهیه سوخت هواپیما و حمل آن به وسیله قطار به شمال

۱ - شهر بعقوبیه (Baguba) را ایرانی‌ها بعقوبیه تلفظ می‌کنند و علت این تلفظ

نادرست معلوم نیست - م

2 - John Grafton

3 - Rafidain

4 - Maqil

عراق جهت حکومت رشیدعالی در بغداد، اطاعت کرد. قوطی‌های بنزین راسوا و اگن‌ها کردند، بارنامه زمینی آن تهیه شد و از مقامات عراقی امضاء گرفت. قطارها به راه افتادند، اما چون ناگزیر بودند برای رفتن به شمال از کنسارمقیل بگذرند، نیروی هوایی انگلیس در این پایگاه، با اطلاع قبلی گرفتون، قطار را تخلیه کرد و قوطی‌های بنزین را برداشت و قطار خالی به راه خود ادامه داد. گرفتون بعداً نوشت: «وقتی عراقی‌ها از این بابت شکایت کردند، من بارنامه‌های زمینی را همراه بارسید مقامات عراقی به آنها نشان دادم.»^۱

دو پیشامد یاد شده، شکست‌های کوچک عراقی‌ها را تشکیل می‌دهد زیرا شکست بزرگ آنان در حبانیه روی داد، جایی که بنا بگفته رشید عالی گیلانی «عکس‌العمل انگلستان به شیوه‌ای بود که از بخت بد يك نمونه کامل از عکس‌العمل انگلیس‌ها به‌شمار می‌رفت»^۲

سربازان عراقی که حبانیه را محاصره کرده بودند، آن را غیرقابل دفاع می‌دانستند و به نظر می‌رسید که همه سکنه این پایگاه، من جمله زنان و کودکان تخلیه شده انگلیسی، فقط متکی به قدرت خود بودند. سربازان عراقی توپخانه خود را هم آورده بودند تا هیچ هواپیمائی نتواند در فرودگاه آن، که در يك میلی پایگاه بود، فرود آید. نگارنده در اوج محاصره حبانیه در این فرودگاه فرود آمد و متوجه شد که فرود در آنجا بسیار خطرناک است^۳. افراد پایگاه به جز تفنگ، هیچ سلاح دفاعی دیگری نداشتند زیرا همه هواپیماهای مستقر در پایگاه، از نوع هواپیماهای يك باله و دو باله آموزشی بودند، و به هر حال استفاده از فرودگاه کار بسیار خطرناکی بود.

ساعت‌های آرامش توأم با ناراحتی سپری می‌شد زیرا رشید عالی گیلانی در انتظار پاسخ متحدان آلمانی خود و به سر رسیدن زمان اتمام حجتش به سفیر

۱- به نقل از يك تاریخ منتشر نشده شرکت نفت ایران و انگلیس (بریتیش پترولیم)

نوشته هیلری سنت جورج ساندرز فقید - نویسنده

۲- مصاحبه نگارنده با رشید عالی گیلانی در ترکیه در سال ۱۹۴۳ - نویسنده

۳- يك خمپاره به زیر هواپیمائی خورد که من با آن فرود آمدم و خمپاره منفجر شد.

بریتانیا بود. وقتی وی شنید که نیروهای انگلیسی وارد بصره شده‌اند، خشمگین گردید و به فرمانده خود در حبابیه دستور داد که به بریتانیا بفهماند چه بر سر گروگان‌های انگلیسی خواهد آمد.

به این ترتیب بود که تیراندازان عراقی يك خمپاره را به داخل محوطه سینمای فضای باز پایگاه و خمپار دیگر را به سمت کلیسای انگلیکان آن پرتاب کردند و در سراسر روز، به سمت پایگاه خمپاره‌اندازی شد.

بعدها، رشید عالی گیلانی گفت: «چیزی را که به حساب نیاورده بودم، هنر انگلیسی‌ها برای انجام اقدامات به موقع بود». اقدامات به موقع انگلیسی‌ها به صورت تبدیل میدان‌بازی چوگان به شکل يك بانده فرودگاه، بارگیری هواپیماهای آموزشی با بمب‌های ۲۸ پوندی و فرستادن آنها به هوا برای بمباران مواضع سربازان عراقی و پرتاب شربنل [گلوله‌های نارنجکی و انفجاری] به سوی آنها در ۲۸ عملیات هوایی روزانه بود. در این شرایط که توپخانه عراقی‌ها کار می‌کرد، يك هواپیمای مسافربری کوچک متعلق به خطوط هوایی هندوستان، توانست در بانده پایگاه به زمین بنشیند. خلبان هندی از کراچی پرواز کرده و حامل تعدادی گلوله‌های توپ بود. این گلوله‌ها را فوراً در داخل توپ‌های میوتینی^۱ که به تازگی تمیز شده بودند، قرار دادند. توپها را در بیرون از محل ستاد پایگاه کار گذاردند و آتش را به روی دشمن گشودند که خسارات مادی اندک اما تأثیرروانی قوی داشت. هواپیمای یاد شده هنگام ترك پایگاه، زنان و کودکان انگلیسی تخلیه شده را هم با خود برد. سپس آنها با يك سرویس منظم حمل و نقل خود را از آسیب دشمن نجات دادند.

با وجود همه این‌ها، انقلاب عراق هنوز هم می‌توانست کامیاب بشود؛ زیرا رشید عالی گیلانی نمی‌دانست که يك ستون از نیروهای امدادی انگلیسی که قصد حرکت از اردن را داشت، به دلیل طغیان سربازان آن، متوقف گردیده بود. نیروهای هندی وارد بصره شدند اما هنوز صدها میل با بغداد فاصله داشتند^۲. اگر آلمانی‌ها

1- Mutiny

۲ - برای شرح وقایعی که در بغداد روی داد، مطالعه کتاب «جزیره عرب» تألیف

فقط طبق برنامه خود عمل می کردند، امکان داشت که وضع دیگری پیش آید. از بخت بد، نیروهای آلمانی که قرار بود از راه هوا وارد عراق بشوند، به علت تلفات سنگینشان (به ویژه در نیروهای هواورد) در جنگ منجر به تصرف کربلا، بسیار دیر وارد عراق شدند و فاقد قدرت کافی بودند. «فریباستارک» از پناهگاه خود در سفارت بریتانیا (در بغداد) دید که یک هواپیمای «یونکرس»^۱ مسافربری با ۸۸ مسافر در فرودگاه بغداد به زمین نشست و سپس تعدادی از هواپیماهای «مسراشمیتز»^۲ به سمت بغداد حرکت کردند و سربازان عراقی باشلیک گلوله به آنها خوش آمد گفتند. روز ۱۴ مه ۱۹۴۱ بود و دکتر فریتس گروبا - پس از چهار روز تأخیر - از هواپیمای یونکرس پیاده شد تا با مقامات انقلابی عراق دیدار کند. رشید عالی گیلانی و اعضای کابینه او در فرودگاه منتظرش بودند. قرار بود یک ضیافت رسمی به افتخار آلمانی ها برگزار گردد و طی آن اتحاد آلمان و عراق اعلام گردیده و از ارتش آلمان خواسته شود که با نیروهای انگلیسی بجنگد. این هدف طبق ترتیب پیش بینی شده انجام نگرفت. زیرا کاشف به عمل آمد که یکی از فرماندهان آلمانی به نام سرهنگ «فن بلومبرگ»^۳ (که قرار بود فرماندهی عملیات عراق را به عهده گیرد) بر اثر اصابت گلوله یکی از سربازان شادمان عراقی به چشمش، دردم کشته شده بود و برنامه ضیافت هم برهم خورد. سپس معلوم شد که دکتر گروبا از وضعیت نظامی عراق اطلاع درستی نداشت و تصور می کرد که رشید عالی بر سراسر کشور مسلط است. لذا وقتی واقعیت امر را فهمید، با شتاب سوار هواپیمای خود شد تا از راه سوریه به ترکیه برگردد.

←

«فریباستارک» را توصیه می کنیم. وی که به نمایندگی سیاسی بریتانیا پناهنده شده بود، از اقدامات انجام شده توسط «پل کنایسون» وزیر مختار آمریکا در بغداد برای حمایت از شهروندان انگلیسی و هندی باقی مانده در پایتخت در برابر خشم مردم عراق، سپاسگزاری گرمی می نماید - نویسنده

1- Junkers

2- Messerschmitts

3- Von Blomberg

ولینگتون دیکس موقعی به شکست نیروهای عراقی پی برد که سربازان عراقی، وی و همکارانش را از اتاق‌های قهوه‌خانه شهر بمبویه به يك اتاق‌دارای تهویه مطبوع بردند و به آنها خوراك گوشت گاو باکاري ابا آبجوی استرالیائی دادند. گرفتن وقتی از شکست نیروهای عراقی آگاه شد که اعضای انجمن شهر و خشت‌زده به دفتر شرکت نفت در بصره (که وی در آنجا زندانی بود) آمدند و اعلام کردند که وی را به اتفاق آراء به عنوان فرماندار نظامی شهر تعیین کرده‌اند و خشنود خواهند شد که وی به عنوان يك رابط رسمی با نیروهای انگلیسی تماس بگیرد.

در طی عملیات جنگی، خساراتی به اموال شرکت نفت عراق وارد آمد و فعالیت کارکنان هندی شرکت متوقف شد، يك تانکر نفتی که در حال پیشروی در دریا بود غرق گردید، اما سایر خسارات سبک بود. در گزارشی که کوتاه‌زمانی بعد انتشار یافت، شرکت نفت عراق تصدیق کرد که «اغلب کارکنان عراقی شرکت، در هنگام جنگ به کار خود ادامه دادند... و ادامه کار شرکت نتیجه تلاش‌های آنها بود... و بایستی اعتراف کرد که به دلیل موضع‌گیری منطقی وزارت نفت عراق، هیچ‌گونه جابجائی در کارهای شرکت صورت نگرفت» رشید عالی گیلانی بعداً در این باره گفت: «هیچ جابجائی نمی‌بایست صورت بگیرد، چون خود من دستور آن را داده بودم. مگر ما ابله بودیم که به دارائی خود آسیب برسانیم؟ دارائی که سرانجام يك روز به طور مشروع به دست خود ما می‌افتاد.» مع الوصف، هنوز راه درازی در پیش بود زیرا انگلیسی‌ها در اواخر ماه ۱۹۴۱م کاملاً بر عراق مسلط شدند. رشید عالی همراه با چهل نفر از همراهانش (به قول انگلیسی‌ها، علی بابا و چهل دزد بغداد!) به ایران گریخت و نخستین قیام بزرگ مردم عراق به شکست انجامید.^۲

۱ - کاری (Curry) نوعی ادویه هندی است که به خوراك می‌زنند - م

۲ - با توجه به این که نویسنده کتاب حق مطلب را در باره کابینه ملی رشید عالی گیلانی و علل شکست آن بیان نکرده است، لذا توضیحات زیر آورده می‌شود تا خوانندگان بیشتر با واقعیت موضوع آشنا بشوند:

رشید عالی گیلانی در شمار میاستمداران وطن دوستی بود که با سلطه انگلستان بر

ماجرای اشغال نظامی ایران

در [۲۲] ژوئن ۱۹۴۱، نیروهای آلمانی به شوروی یورش بردند و وعده

←

عراق مخالفت می کرد. می دانیم که در پی سقوط دولت عثمانی، قیمومت عراق به انگلستان سپرده شد. دولت بریتانیا برای تثبیت موقعیت سیاسی و نظامی و اقتصادی خود بر این کشور، در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ قراردادی با رژیم عراق بست که با مخالفت شدید مذهبیون و ملیون عراقی روبرو گردید. لذا انگلستان با امضای قرارداد دیگری در ۱۴ دسامبر ۱۹۲۷، آزادی عمل بیشتری به عراق داد و قول استقلال عراق را در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰، قرارداد اتحاد انگلیس و عراق (توسط نوری السعید وزیر خارجه عراق و کمیسر عالی انگلیس در بغداد) به امضاء رسید. براساس مقررات این قرارداد، دولت عراق تعهدات زیر را در برابر انگلستان به عمل آورد:

۱- از سیاست خارجی انگلستان حمایت نماید.

۲- دولت عراق کلیه تسهیلات لازم نظامی و دفاعی (راه آهن، رودخانه ها، بنادر، فرودگاه ها و ...) را در اختیار نیروهای انگلیسی قرار دهد. همچنین، حق داشتن پایگاه های نظامی (در نزدیکی بصره و ساحل غربی فرات) به انگلستان داده شد و امتیازات ترانزیتی (برای عبور نیروهای انگلیسی از عراق) در نظر گرفته شد.

۳- اجرای کاپیتولاسیون درباره افراد نیروهای انگلیسی مستقر در عراق (معافیت از پرداخت مالیات و مصونیت از محاکمه شدن در عراق).

۴- به جای کمیسر عالی انگلیس در بغداد، يك سفیر تعیین شده که باید همواره مقام شیخ السفرا را داشته باشد.

پس از قبول تعهدات مزبور، عراق در سال ۱۹۳۲ استقلال یافت و به عضویت جامعه ملل درآمد. رشید عالی گیلانی - همراه با برخی ملیون عراقی مانند یاسین الهاشمی و حکمت سلیمان و کامل چادرچی - حزب الاخوان وطنی را تشکیل دادند و به مخالفت با انگلستان پرداختند. در سال ۱۹۳۳، نخستین کابینه رشید عالی گیلانی بر سر کار آمد که به کابینه «برادران میهنی» مشهور است. در پی درگذشت ملک فیصل اول (در اواخر او ۱۹۳۳) و آغاز سلطنت ملک غازي (در اکتبر ۱۹۳۳)، وی از نخست وزیری کناره گرفت. در پی آن، کابینه های جمیل مدنی و علی جودت (از هواداران نوری السعید) و سپس شخص نوری السعید بر سر

←

وینستون چرچیل مبنی بر این که تدارکات نظامی مورد نیاز شوروی را تهیه خواهد

←

کارآمدند. با مرگ ملک غازی در ۳ آوریل ۱۹۳۹ و نیابت سلطنت امیر عبدالله، نوری السعید سیاست پیروی از انگلستان را کاملاً دنبال نمود و با آلمان قطع رابطه سیاسی کرد. در مارس ۱۹۴۰، رشید عالی دوباره به نخست‌وزیری رسید و سیاست بی‌طرفی را نسبت به آلمان و ایتالیا در پیش گرفت. در ژانویه ۱۹۴۱، بر اثر تحولات سیاسی داخلی عراق، حکومت رشید عالی سقوط کرد و جای خود را به ژنرال طه الهاشمی داد. وی در صدد بهبود روابط با انگلستان برآمد و با ایتالیا قطع رابطه سیاسی نمود. در روز اول آوریل ۱۹۴۱، رشید عالی و چهار سرهنگ (معروف به مربع طلائی) با یک کودتای نظامی حکومت ژنرال طه را سرنگون کردند و «دولت دفاع ملی» را تشکیل دادند. نایب‌السلطنه عراق، نوری السعید و رجال متمایل به انگلستان از عراق گریختند. از یک سو، دولت انگلستان که اصولاً اعتمادی به رشید عالی گیلانی نداشت و نگران تمایلات ناسیونالیستی و گرایش به آلمان وی بود، از سوی دیگر، تحولات جنگ دوم جهانی به نحوی بود که این کشور رانسبت به توسعه نفوذ نازی‌ها در عراق، مضطرب می‌ماخت؛ در آوریل ۱۹۴۱، نیروهای آلمانی پس از اشغال یوگسلاوی، کرت را از دست انگلستان بیرون آوردند و قوای رومل به سوی کانال سوئز در حال پیشروی بود. در ۱۰ مه ۱۹۴۱، فرودگاه‌های سوریه از طرف حکومت ویشی در اختیار آلمان گذارده شد و چاه‌های نفت عراق (و ایران) در معرض تهدید مستقیم آلمان قرار گرفت. تحت این شرایط، دولت انگلستان تصمیم گرفت که نیروهای خود را در عراق تقویت کند و قرار شد یک تیپ پیاده از لشکر ۱۰ هندوستان به بصره اعزام بشود. این موضوع با مخالفت رشید عالی گیلانی رو برو شد و به شرحی که نویسنده کتاب نوشته است، جنگ عراق و انگلستان آغاز گردید.

جنگ عراق و انگلستان جمعاً ۳۰ روز طول کشید، اما شروع حمله از جانب انگلستان بود. وقتی نیروهای انگلیسی در ۲۹ آوریل ۱۹۴۱ وارد بصره شدند، رشید عالی گیلانی به سرهنگ دوم فهمی سعید دستور داد که در اطراف پایگاه هوایی حیابیه مستقر شود. در داخل پایگاه، نیروهای انگلیسی به فرماندهی سپهبد هوایی اسمارت، به تمرین‌های نظامی پرداخت و در سحرگاه ۲ مه ۱۹۴۱ به نیروهای عراقی حمله کرد و عراقی‌ها نیز با آتش توپخانه به آن پاسخ دادند. نیروهای عراقی در ۶ مه ۱۹۴۱، بر اثر حملات هوایی انگلستان، به سمت فالوجا عقب نشستند. سپس دو نیروی کمکی انگلستان وارد عمل شد؛ واحد تحت

←

کرد، به بریتانیا فرصت داد تا آنچه را که کاخ نخست وزیری بریتانیا «برخی مشکلات کوچک محلی در ایران» می نامید کاملاً علنی سازد.^۱ زیرا برای ارسال تدارکات به اتحاد شوروی فقط دوراه وجود داشت: (۱) از راه دریا، که در این صورت بریتانیا در هر میل مسافت، با خطر زیردریائی‌ها یا هواپیماهای آلمانی روبرو بود (۲) از راه خاورمیانه، یعنی از طریق ایران به قفقاز و شوروی.

اما ایران بی طرف بود و همان طور که شرکت نفت ایران و انگلیس در این اواخر درک کرده بود، ایران مضطربانه در صدد بود تا بی طرفی خود را کاملاً بشبوت

←

فرماندهی سرتیپ کینگزن در ۱۳ مه از مرز عراق عبور کرد و به سمت بغداد پیشروی نمود. ژنرال کلوب پاشا نیز توانست خطوط مواصلاتی قوای رشید عالی گیلانی را قطع نماید. در ۲۸ مه ۱۹۴۱، رشید عالی (به همراهی چهل نفر از همراهانش) از طریق ایران به ترکیه و سپس به آلمان رفت.

در ۳۰ مه ۱۹۴۱، قرارداد ترک مخاصمه بین عراق و انگلستان امضاء شد و امیر عبدالله ونوری السعید به عراق بازگشتند.

به طور کلی، شکست دولت رشید عالی را می توان ناشی از ملاحظات زیر دانست:

- عدم حمایت مؤثر سایر جناح‌های سیاسی از وی.

- ضعف نظامی شدید عراق.

- عدم حمایت مؤثر و به موقع دول محور (آلمان و ایتالیا) از وی.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

مجید خدوری، همان منبع، صفحات ۲۵۴-۱۸۱

لنچافسکی: تاریخ خاورمیانه، ترجمه دکتر هادی جزایری، انتشارات اقبال، صفحات

۲۵۴ تا ۲۵۶.

سروینستون چرچیل: تاریخ جنگ دوم جهانی (جلد سوم)، ترجمه تورج فرازمنند،

انتشارات نیل، از صفحه ۱۶۱ تا ۱۷۲- م

۱- اشاره به این موضوع است که از مدتی پیش، دولت انگلستان نسبت به حضور

آلمانی‌ها در ایران اعتراض می کرد. اما با حمله آلمان به شوروی خواسته های واقعی

خود از ایران عنوان کرد- م

برسانند: مأموران گمرک ایران که تا آن موقع با بلند نظری قوانین گمرک کی ایران را اجرا می کردند، بنا گه با وسواس و پیگیری زیاد به اجرای مقررات پیچیده واردات کالا پرداختند. دستور داده شد که علامت های صلیب سرخ آمبولانس ها و بیمارستان پالایشگاه آبادان را با رنگ پوشانند. به تانکر های نفتی که از مناطق جنگی برمی گشتند دستور داده شد که گلنگدن تفنگهای خود را بردارند. وزیرداری شاه (سرلشگر امیر خسروی) درخواست يك وام فوری و بدون بهره را بمبلغ ۹ میلیون دلار از شرکت نفت کرد و از شرکت خواست که بهره مالکانه نفت ایران را با حداقل ۱۶ میلیون دلار تضمین نماید؛ اما وزیر داری ایران به عملی بودن این درخواست نمی اندیشید.

تردید کمی وجود داشت که شاه یقین کرده بود آلمان جنگ را خواهد برد و این دور نما موجب تکدر خاطر او نمی شد. شاه از همسایه شمالی خود (شوروی) نفرت داشت زیرا ایران به دلایل کافی تاریخی، در گذشته همواره قربانی تاخت و تاز و تهدیدات روسیه شده بود. چون انگلیسی ها درخواست های خود را بالحن مؤدبانه تری عنوان می کردند و نمایندگان سیاسی بریتانیا (در ایران) نسبتاً مردم دارتر بودند، لذا رضا شاه انگلیسی ها را کمی بهتر از روس ها می دانست! البته بریتانیا در هنگام مذاکره با ایران، همواره به وضوح به مقامات ایرانی می فهماند که يك قایق توپدار در آستین خود دارد!

به منظور ایجاد يك موازنه متقابل در برابر قدرت سیاسی شوروی (در شمال ایران) و قدرت اقتصادی بریتانیا در جنوب (از طریق سلطه بر میدان های نفتی)، شاه حتی پیش از شروع جنگ دوم جهانی سیاست اتکاء به کارشناسان فنی آلمانی را در پیش گرفت. وی مشتاق بود که استقلال صنایع ایران را حفظ کند و برای رسیدن به این هدف، کارشناسانی بهتر از آلمانی ها سراغ نداشت. وقتی در سال ۱۹۴۱ معلوم شد که آلمان نازی در آستانه فتح شوروی و بریتانیای کبیر است، وی توجه بیشتری به آلمان نشان داد.

تا این زمان، نزدیک به ۲۳۰۰ «کارشناس» مختلف آلمانی در ایران فعالیت

می کردند و گرچه اغلب آنها در واقع مهندسان، معماران، دانشمندان و نقشه برداران بودند، اما خواه و ناخواه در میان آنها يك گروه سرسخت از عوامل نازی و نیروی ضربتی نیز وجود داشت. این حقیقت که آلمانی‌ها در کنار دروازه حیاتی بریتانیا مشرف بر هند و خاورمیانه نشسته بودند و آزادانه در میدان‌های نفتی جنوب ایران تردد می کردند، موضوعی بود که موجبات نگرانی مسند نشینان کاخ نخست‌وزیری بریتانیا را فراهم می ساخت. مع الوصف، تا وقتی که آلمان به روسیه حمله نکرد، بریتانیا نگرانی عمده ای از این بابت نداشت و اعتراضات بریتانیا (به حضور آلمانی‌ها در ایران) فقط سبب شد که شاه در تصمیم خود راسخ‌تر بشود، ارتش ایران حالت خصمانه تری بگیرد و نیروهای ژاندارمری مستقر در آبادان و سایر مناطق نفتی از سلطه شرکت نفت بر این مناطق ناخشنود بشوند.

اشتباه رضا شاه این بود که به سیاست طرفداری از آلمان، حتی پس از حمله آلمان به شوروی، ادامه داد. او بقدری از پیروزی قریب الوقوع نازی‌ها اطمینان داشت که وقتی روسها و انگلیسی‌ها نسبت به حضور ستون پنجم آلمان در ایران اعتراض کردند، شاه به اعتراض آنها وقعی نگذارد. شاه برای اینکه بی اعتنائی خود به انگلستان را به ثبوت برساند، به باغیان عراقی که پس از سقوط رژیم رشید عالی گیلانی وارد خاک ایران شده بودند، پناه داد و آشکارا از رشید عالی گیلانی استقبال کرد. این حرکت رضا شاه سبب گردید که بحران روابط ایران و انگلیس تشدید گردیده و یکی از عوامل سقوطش بشمار آید^۱.

۱- نظر نویسنده ظاهر آ درست نمی باشد. زیرا تشکیل رژیم رشید عالی گیلانی در عراق در ۲۴ فروردین ۱۳۲۰ محتملاً موجب نگرانی رضاشاه شد. این موضوع را می توان از تفسیر روزنامه اطلاعات (شماره ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۰) کاملاً درك کرد. در بخشی از این سرمقاله آمده است:

«... وقایع و اتفاقات اخیر عراق، از این جهت که موجب اختلال صلح و باعث سلب آسایش مردم این سرزمین شده است، اسباب تأثر و تأسف قلبی ما است...»
در این زمینه، نگاه کنید به:

اطلاعات دريك ربع قرن، ۱۷ مهر ۱۳۲۹، صفحات ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۲

در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [سوم شهریور ۱۳۲۰]، در پی مذاکرات مخفی انگلستان و شوروی، نیروهای دو کشور وارد خاک ایران شدند. روسها که از راه قفقاز آمده بودند، آذربایجان را تصرف کردند و بریتانیا که خواستار تصرف میدانهای نفتی جنوب بود، هیچ فرصتی را برای انجام این کار از دست نداد. پیش از سپیده دم ۲۵ اوت ۱۹۴۱، یک رزمناو انگلیسی به نام شورهام^۱ از شطالعرب به سوی پالایشگاه آبادان و بندر خرمشهر به راه افتاد. به دستور فرمانده انگلیسی ناو، به سوی ناو پلنگ ایران آتش گشودند زیرا احتمال می دادند که ناو ایرانی مبادرت به گلوله - باران پارك مخزن و پالایشگاه آبادان نماید. شدت آتش به حدی بود که ناو ایرانی به مدت پنج دقیقه می سوخت. رزمناو انگلیسی دیگر به نام یادا^۲ نیز یک ناو دیگر ایرانی به نام پیر را غرق کرد و به اعماق دریا فرستاد.

اما پیشروی بعدی انگلیسی ها با دشواری هائی روبرو شد. یک نیروی انگلیسی که برای تصرف پالایشگاه آبادان اعزام شده بود، در یک ساحل پر از گل گیر کرد زیرا متوجه کانال های رودخانه بر روی نقشه عملیاتی خود نشده بودند. تا هنگام رسیدن دومین دسته از نیروهای هندی و افسران انگلیسی، نیروهای ایرانی که هنوز دستور ترك محاصره را از تهران دریافت نکرده بودند، به مقابله بانروهای انگلیسی پرداختند. دسته دوم نیروهای انگلیسی که از وضعیت دسته اول بی اطلاع بود، هنگام حرکت به سوی پالایشگاه آبادان با بلم های واقع میان آنها و آبمای پالایشگاه روبرو گردید که مانع پیشروی شد و زیر آتش سنگین مسلسل ایرانی ها قرار گرفت. به طوری که در مدت ۱۵ دقیقه، یک سرهنگ و دو افسر جزء انگلیسی کشته شدند. مدتی طول کشید تا توانستند بلم ها را از سر راه خود کنار زده و افراد پادگان ایران را وادار به عقب نشینی به سمت دفتر مرکزی شرکت نفت ایران و انگلیس بنمایند. این دفتر در خارج از خطوط آهن اطراف پالایشگاه قرار داشت.

[در واقع] نخستین بار بود که این دسته از نیروهای هندی وارد عملیات رزمی می شدند. در توجیه نظامی پیش از عزیمت، به آنها گفته شده بود که باید ایران را

1- Shoreham

2- Yara

از وجود آلمانی‌ها پاك كنند. آنها خود را آماده رزم بانازی‌ها کرده بودند و هر اروپائی یا هر کسی را که او نیفورم به تن داشت دشمن فرض می‌کردند. بنابراین، وقتی به جلوی محوطه اصلی دفتر شرکت رسیدند و گروهی از افراد را با او نیفورم های آبی (کارمندان انگلیسی شرکت نفت) دیدند بیدرنگ بر روی آنها آتش گشودند و هشت نفر را دردم کشتند. یکی از کارمندان انگلیسی به نام جورج ویلر^۱ که این صحنه قتل عام را دید، فوراً به بیمارستان شرکت تلفن زد تا آمبولانس بفرستند. چون قبلاً طبق دستور رضاشاه آرم صلیب سرخ را از روی آمبولانس‌ها پاك کرده بودند، لذا وقتی آمبولانس آژیر کشان به آنجا رسید، در معرض گلوله‌های سربازان هندی قرار گرفت که وضعیت استنار گرفته بودند. بر اثر این تیراندازی راننده و سرنشینان آمبولانس دردم کشته شدند.

ویلر و دونفر از همکارانش که از دوسوی در معرض آتش سربازان هندی و ایرانی قرار داشتند، داخل راهرو ساختمان دویدند اما رگبار مسلسل هندی‌ها آنها را دنبال کرد. ویلر که به شدت زخمی شده بود، با صدای بلندی به زبان هندی فریاد زد که او انگلیسی است. اما خیلی دیر شده بود چون دو همکار انگلیسی او مرده بودند؛ به هر حال توانست به هندی‌ها بفهماند که به جای کشتن ایرانی‌ها، انگلیسی‌ها را کشته‌اند. در هنگام ظهر بود که نیروهای هندی توانستند پالایشگاه را تصرف کنند.

قسمت اصلی ارتش ایران (سپاه جنوب) شروع به عقب‌نشینی کرد و از میان بیابان گرم به سوی اهواز به راه افتاد، در حالی که چهار کارمند شرکت نفت را به گروگان گرفته بود. سفره‌ولناکی در پیش داشتند و در طول راه، ۵۷ سرباز ایرانی بر اثر تشنگی جان سپردند؛ اما گروگان‌های انگلیسی زنده ماندند چون سربازان ایرانی جیره آب خود را به آنها بخشیده بودند!

در مسجد سلیمان (شهری که بخت و اقبال شرکت نفت ابتدا از آنجا آغاز شده بود) کارکنان انگلیسی شرکت توانستند نظامیان ایرانی در محل را قانع سازند که تعطیل پالایشگاه به این معنی است که «اگر يك چاه از کنترل خارج بشود، نخستین

کسانی که بر اثر مسمومیت گاز چاه خواهند مرد، کسی جز نیروهای ایرانی مستقر در منطقه نفتی و در شهر نخواهد بود. به علاوه، اگر تلمبه‌خانه‌ها ببندند همه کس - دوست یا دشمن - از تشنگی خواهد مرد. این توضیح از تأثیر کارسازی بر خوردار شد و هیچ زبانی به چاه‌ها یا تلمبه‌خانه‌ها نرسید.^۱»

در میدان‌های نفتی بیرون از شهر کرد نشین کرمانشاه، مدیر محلی شرکت نفت ایران و انگلیس یک اسکاتلندی دوست داشتی به نام «رابرتسون»^۲ بود. وی خبر ورود نیروهای انگلیسی و روسی به خاک ایران را از زبان ژنرال مقدم^۳ شنید. آن دو لیبی‌تر کردند و درباره بهترین راه مراقبت از پالایشگاه در برابر «غارت احتمالی پالایشگاه توسط کردهائی که از فرط گرسنگی به مرز مرگ رسیده بودند» به گفتگو نشستند. یکی از کارمندان زیر دست رابرتسون، بعداً نوشت:^۴

«کار پالایشگاه کرمانشاه طبق معمول ادامه یافت. هر بامداد، ژنرال ایرانی آخرین اخبار جنگ را به مدیر انگلیسی پالایشگاه گزارش می‌کرد. در روز پنجشنبه ۲۸ اوت ۱۹۴۱ [۶ شهریور ۱۳۲۰] کارکنان انگلیسی پالایشگاه در باشگاه جمع شدند تا گولف بازی کنند زیرا نیمی از روز پنجشنبه جزء تعطیلات هفتگی است. رابرتسون به آنها ملحق نشده بود زیرا یک نفر را بدنبال ژنرال مقدم فرستاده بود تا به وی اطلاع دهد که بیدرنگ قوای خود را از کرمانشاه خارج سازد. رابرتسون نمی‌دانست که رضاشاه نیز از طریق تلگراف به ژنرال مقدم دستور عدم مقاومت در برابر نیروهای انگلیسی را داده بود. چون فرمانده انگلیسی (قوائی که به کرمانشاه نزدیک می‌شد) از فرمان تسلیم ارتش ایران بی‌خبر و نگران جان کارکنان انگلیسی شرکت بود، لذا برای ژنرال مقدم پیغام داد که اگر همه کارکنان انگلیسی شرکت صحیح و سالم در نقطه‌ای بیرون از کرمانشاه در ساعت چهارده و سی دقیقه جمع نشوند، پادگان کرمانشاه را بمباران خواهد کرد.»^۵

۱ - به نقل از آرشیو شرکت نفت ایران و انگلیس - نویسنده

2- A. W. M. Robertson

۳- سرلشکر حسن مقدم فرمانده لشکر پنج (کردستان) - م

۴- منبع پیشین - نویسنده

۵- منبع پیشین - نویسنده

رابرتسون به ژنرال خشمگین ایرانی گفت که کارکنان او قادر به ترك كرامانشاه در آن لحظه نیستند، «توضیح داد که چون نمی خواهد بازی گولف آنها را برهم زند، از این رو خودش به استقبال انگلیسی ها خواهد رفت، و به راستی این کار راهم کرد. وی همراه با رئیس ستاد ژنرال مقدم، پرچم سفیدی به اتومبیل خود نصب کردند و به استقبال انگلیسی ها رفتند.»^۱

در دیداری که بعداً بین ژنرال مقدم و سرلشگر (بعدها فیلد مارشال شد) اسلیم^۲ صورت گرفت، فرمانده، انگلیسی گفت، «اگر شاه به ما اجازه می داد که وارد ایران بشویم و ستون پنجم آلمان را دستگیر کنیم، هرگز جنگی بین دو کشور روی نمی داد!»

ستون پنجم آلمان در ایران، یا از قبل خود را مخفی کرد و یا از مرز ایران گذشت و به ترکیه رفت. اما واقعیت این است که موضوع ستون پنجم آلمانی ها در ایران، علت حقیقی اشغال نظامی ایران نبود. باین که انگلیسی ها و روس ها ادعا می کردند که خواستاریک ایران بی طرف هستند، لکن در واقع می خواستند این کشور را به صورت متحد نظامی خود در آورند، و اینک به این هدف خویش رسیده بودند^۳

۱- همان - نویسنده

2- W.J.Slim

۳ - با توجه به اهمیت جنبه های مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰، برای اطلاعات کامل و جامع در این زمینه ها، به منابع زیر مراجعه کنید:

- وینستون چرچیل: خاطرات جنگ دوم جهانی (جلد سوم - اتحاد بزرگ)، تهران انتشارات نیل، صفحات ۲۳۲ تا ۳۵۱.

- محمدخان ملک یزدی: غوغای تخلیه ایران، تهران، ۱۳۶۲، انتشارات سلسله.

دکتر همایون الهی: اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ دوم جهانی، تهران، ۱۳۶۱، مرکز نشر دانشگاهی.

مورخ الدوله سپهر: ایران در جنگ دوم جهانی، انتشارات دانشگاه ملی ایران.

رضاخان دل آزرده و تلخکام را از سلطنت خلع کردند و پسرش محمدرضا پهلوی را بر تخت نشاندند. رضاشاه پیرا - تحت مراقبت - به تبعید بردند؛ نخست به جزیره موریس، سپس به آفریقای جنوبی. وی در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ (۴ مرداد ۱۳۲۳) در تبعیدگاه خود (ژوهانسبورگ) در گذشت در حالی که هنوز سینه‌اش انباشته از کینه دشمنانش بود. جنازه رضاشاه را در سال ۱۹۵۰ (اردیبهشت ۱۳۲۹) به ایران باز گرداندند. اما وقتی جنازه او را به کشورش برمی‌گرداندند، تاجائی که به منافع نفتی بریتانیا در ایران مربوط می‌شد، انگلیسی‌ها مجبور شدند آشی را که برای رضاشاه پخته بودند، خودشان میل بفرمایند!

←

سر کلارمونت اسکراین: جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران ۱۳۶۳، انتشارات سلسله.

حسین مکی: تاریخ بیست‌ساله ایران (جلد هفتم)، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات علمی.

حسین کوهی کرمانی: از شهریور ۱۳۲۰ تا غائله آذربایجان، تهران، ۱۳۲۹-م

۱- کنایه از جریان نهضت ملی شدن نفت ایران از سال ۱۳۲۹ خورشیدی

است - م

فصل یازدهم

تعطیل صنعت نفت عربستان

ماجرای آتش گرفتن چاه شماره ۱۲ دمام

وقتی هواپیماهای ایتالیائی به يك حمله غافلگیرانه به بحرین در اکتبر ۱۹۴۰ دست زدند ، تعدادی بمب‌های سبک را هم بر روی میدان نفتی امریکا در ظهران (عربستان سعودی) فروریختند . جای تردید نیست که حمله اخیر از سر اشتباه صورت گرفت زیرا عربستان سعودی در جنگ شرکت نداشت و امریکا نیز هنوز در بی طرفی به سر می برد . گرچه صدای انفجار بمب‌ها بسیار زیاد بود ، اما خوشبختانه تقریباً هیچ خسارتی به بار نیاورد ؛ با وجود این ، هشدار برای شرکت آرامکو بود که چاه‌های نفت آن در حال آتش گرفتن بودند. کمی پیش از این حادثه ، منطقه ظهران با هشدار دهنده‌ترین لحظات حیات خود روبرو شده بود، آن زمان که یکی از چاه‌های نفت آتش گرفت و همه از تصور این که دوباره آتش سوزی روی دهد، تیشان به لرزه می افتاد.

آتش سوزی بدترین فاجعه‌ای است که امکان دارد در يك میدان نفتی روی دهد ؛ زیرا هر چیزی را که بر روی زمین قرار دارد قطعه قطعه می کند ، امکان دارد ذخایر نفت زیرزمینی را نابود کند و (اصولاً) خاموش کردن آن کار بسیار دشواری است .

بعد از ظهر یکی از روزهای بسیار گرم ماه ژوئیه ۱۹۳۹ بود. درست در لحظه‌ای که این تلکس به دفتر مرکزی شرکت آرامکو (در سانفرانسیسکو) مخابره شد:

«يك خبر خوب: چاه شماره ۱۲ دمام به کار خود ادامه می‌دهد.» این چاه نیز دچار آتش‌سوزی شد و هیچ کس تا کنون به علت آن پی‌نبرده است.

این چاه را تا عمق ۴۵۶۵ پا حفاری آزمایشی کرده بودند و امکان وجود نفت در آن به مقدار قابل توجهی می‌رفت. خدمه چاه آماده حفاری عمیق‌تر در لایه‌های نفتی بودند و هیچ کس تصور نمی‌کرد که ممکن است در دسری به وجود آید. يك حفار به نام بیل آیزلر^۱ تپانچه مشبك کاری^۲ خود را آماده کرده بود تا عمق چاه را سوراخ نماید، يك کارگر سعودی در چاله زیر دکل آماده بود تا شیر فلکه اتصال را باز کند، سه خدمه دیگر در کنار دریچه‌های اصلی تنظیم ایستاده بودند و مونت هاو کینس^۳ (دومین حفار امریکایی) در کنار چرخ بالابر حفاری قرار داشت. ناگهان موج‌های سنگین هوای داخل چاه به حرکت درآمدند، گویی که امواج بزرگ و نامرئی آب به ساحل می‌خورند. سپس صدای يك رعد و برق شدید شنیده شد و لحظه به لحظه شدت گرفت. شعله‌های زرد و ارغوانی رنگ آتش از دهانه چاه شماره ۱۲ دمام زبانه کشید و در يك لحظه تا ارتفاع سیصدپائی آسمان بالا رفت. هاو کینس که بر روی زمین دراز کشیده بود، سرش را برگرداند و دید که آیزلر در حال سقوط از روی دکل است و در جالی که شعله‌های آتش پیرامون دکل را گرفته است، تلاش می‌کند تا به میان آتش نیفتد. هاو کینس با شتاب به سوی او دوید تا با دست‌های سوخته خود او را بگیرد. وی توانست بسا کمک سایرین آیزلر را نجات دهد اما او کوتاه‌زمانی بعد در بیمارستان درگذشت.

کارگر سعودی که در زیر چاله دکل نشسته بود، وقتی دید که پایه‌های فولادی دکل بر اثر شدت آتش در حال ذوب شدن است و هر لحظه ممکن است که دکل

1- Bill Eisler

۲- تپانچه مشبك کاری (Perforating Gun) در صنعت استخراج نفت عبارت از تپانچه‌های گلوله‌ای است که ابتدا لوله محافظ و غلاف سیمان پشت لوله را سوراخ می‌کند و سپس وارد لایه می‌شود و نفت یا سیال دیگر موجود در خلل و فرج زمین، از مجرای آن عبور کرده و داخل چاه می‌شود - م

3- Monte Hawkins

سقوط نماید، به موقع فریاد کشید و تقاضای کمک کرد. شعله‌های آتش غرش کثان دور می‌شد و همچون بنشی^۱ نغمه مرگ سر داده بود يك حلقه پر پیچ و تاب از آتش سرخ فام و بسیار سوزان، به کامیون‌هائی رسید که دویست متر دورتر پارک شده بودند، و بر اثر شدت آتش، رنگ بدنه کامیون‌ها سوخت و جای سوختگی مثل دانه‌های آبله باقی ماند.

به زودی دست‌اندرکاران صنعت نفت جهان پی بردند که يك آتش‌سوزی بزرگ در طهران روی داده است. کارشناسان شرکت باپکو^۲ اعلام کردند که داوطلبان خود را برای کمک به آرامکو آماده کردند. شرکت نفت ایران و انگلیس با ارسال تلگرافی اطلاع داد که يك گروه از کارشناسان آتش‌نشانی خود را اعزام خواهد کرد. چارلی پاتر^۳ سرپرست حفاری شرکت آرامکو (که برای گذراندن مرخصی خود به امریکارفته بود) با عجله به نیویورک برگشت تا با مایرون کینلی^۴ (یک تگزاسی که در کار خاموش کردن آتش‌سوزی چاه‌های نفت، شهرت بین‌المللی داشت)^۵ مشورت کند. کینلی آمادگی خود را برای رفتن به طهران بایک هواپیمای در بست و به همراهی افراد گروه خود، اعلام داشت؛ سفری که انجام آن در آن دوران بسیار دشوارتر از زمان کنونی بود.

اما همه این کارها وقت‌گیر بود و خاموش‌کنندگان آتش به وسایل مخصوص این کار، نظیر ماسک‌های ضد گاز و پوشش و لباس‌های ساخته شده از پنبه نسوز و وسایل آتش‌نشانی نیاز مبرم داشتند. از دفتر آرامکو در لندن خواسته شد که بیدرنگ يك هواپیما خریداری کند و آن را پر از تدارکات لازم کرده و به طهران بفرستد. اما

۱- بنشی (Banshee) در افسانه‌های فولکلوریک ایرلند به روح زنی گفته می‌شود

که اگر در بیرون خانه کسی ناله سردهد، افراد آن خانواده گرفتار مرگ خواهند شد - م

۲- باپکو (Bapco) نام شرکت امریکائی است که نفت بحرین را استخراج می‌کرد - م

3- Charly Potter

4- Myron Kinley

۵- در جریان فوران نفت منطقه سراجیه قم نیز (در سال ۱۳۳۳ خورشیدی) از وجود

کینلی استفاده شد - م

دولت بریتانیا که در آستانه جنگ دوم جهانی قرار داشت و آتش سوزی‌هایی را در چاه‌های نفت خود پیش‌بینی می‌کرد، در ابتدا با فروش این وسایل به شرکت آرامکو مخالفت کرد. وقتی سرانجام بریتانیا موافقت خود را اعلام کرد، تازه مشکل عبور هواپیما عنوان شد زیرا هواپیماهای انگلیسی فقط می‌توانستند تا مقصد رم بروند، و از آنجا می‌بایست وسایل را با یک هواپیمای ایتالیایی حمل کرد. به علاوه، چون هواپیمای ایتالیایی حق عبور از تأسیسات نفتی بریتانیا در خاورمیانه را نداشت، لذا ناگزیر بود در بصره فرود آمده و سپس از طریق بحرین عازم طهران شود. در این زمان، آتش سوزی چاه همچنان با شدت ادامه می‌یافت.

والاس استنگر می‌نویسد، «چون چاه شماره ۱۲ فاصله زیادی با سایر چاه‌ها داشت، لذا خطر جدی از لحاظ سرایت آن به سایر چاه‌ها وجود نداشت. خطری واقعی این بود که با از بین رفتن شیر تنظیم اصلی و اتصالات واقع بر روی لوله محافظ اصلی^۱، احتمالاً چاه ریزش نماید و نیز امکان داشت که نفت سوخته را در همه جای اردوگاه پخش نماید. فزون بر این‌ها، اگر آتش سوزی چاه با این روال ادامه می‌یافت، امکان داشت که از طریق آزاد کردن فشار گاز و احتمالاً سرازیر کردن آب به داخل منطقه، موجب کاهش ذخایر نفت بشود.»^۲

ده روز طول کشید تا توانستند آتش سرکش را خاموش و چاه شماره ۱۲ دمام را مهار نمایند. این سعود که یقین کرده بود ثروت نفتی‌اش بر اثر این آتش سوزی در حال نابود شدن است، خواستار اعلامیه‌های ساعت به ساعت (درباره وضع چاه) شد و با لحن بدبینانه‌ای از قهر و خشم خداوند سخن گفت.^۳ یک مجتهد سعودی اعلام داشت که حاضر است برای فرونشاندن غضب خداوند از وجود شیاطین و بی‌دینان و کافرانی که در عربستان صاحب قدرت شده‌اند و مردم این کشور را به انحطاط اخلاقی کشانده‌اند، خود را به میان شعله‌های آتش هیزم بیاندازد. اما دوستانش

۱- لوله محافظ اصلی (Main Casing) لوله‌ای است که در چاه نصب می‌شود

تا از ریزش آن جلوگیری کند و اصطلاحاً به آن لوله جداری هم می‌گویند - م

۲- والاس استنگر: اکتشاف - نویسنده

۳- کنایه از این است که آتش گرفتن چاه به دلیل خشم و غضب خداوند بوده است - م

در آخرین لحظه، مانع از این کار شدند. بعداً او را دیدند که برای مردم ساده دل محل وعظ می‌کرد و از آنها می‌خواست تا از گناهان خویش توبه نمایند.

در این میان، تلاش برای خاموش کردن چاه ادامه داشت. تبادل نظرهای طولانی و تدارک زیادی برای چگونگی خاموش کردن چاه انجام گرفت. آنها که تلاش خود را صرف این کار نمودند، به هیچ وجه مأموران رسمی آتش‌نشانی نبودند. بل چون چنین می‌نمایند که پای مأموران رسمی آتش‌نشانی هرگز به آنجا نخواهد رسید، لذا ناگزیر شدند از کارکنان نفتی موجود استفاده کرده و متکی بر دستورات تلگرافی چارلی پاترو کینلی در نیویورک (و همچنین از همه دفاتر نفتی در سراسر جهان) باشند. سرانجام لباس‌های نسوز راتیه کردند تا برای بستن سر چاه از آن استفاده کنند و آب مورد نیاز لوله خرطومی را از آب شور یک چاه تسامین کردند. سه نفر با لباس‌های نسوز داوطلب شدند که به سر چاه بروند و وضعیت اقدامات خود را بررسی نمایند. آنها نقشه‌ها را مطالعه کرده و می‌دانستند که دو دریچه اصلی بزرگ بر روی چاه وجود دارد؛ اگر می‌توانستند این دریچه‌ها را ببندند، شاید می‌توانستند کاری بکنند. در حالی که لوله خرطومی بر روی چاه آب می‌ریخت تا آن را خنک نگاهدارد، داوطلبان مجهز به لباس‌های نسوز که فقط جای خالی دو چشم را داشت، با شهامت زیادی توانستند به سمت شکسته شده سر چاه برسند (به گفته الیتزه، آتش به قدری شدید بود که تخم چشم را می‌سوزاند). آنها به مدت سی ثانیه تلاش کردند تا چرخ‌ها را در کنترل خود در آورند. یکی از آنها دوبار به اطراف چاه رفت و به جای اول خود برگشت اما دیگری اصلاً از جای خود حرکتی نکرد. روز بعد، دوباره به سر چاه رفتند و پیش از این که شعله آتش آنها را وادار به عقب رفتن کند، توانستند یک دریچه را تا نصف بخوابانند. این کامیابی سبب شد که کمی از شعله آتش کاسته گردید، به طوری که

۱- داوطلبان عبارت بودند از بیل التزیت (Bill Eltiste) و هرب فریتزی

(Herb Fritzie) و مالت سیمز (Malt Sims) که همه آنها احفاران فعلی یا سابق آرامکو

بودند - نویسنده

الیتزه می‌توانست آتش را ببیند که از میان «وصل کن دوسر نرسر شکسته شده»^۱ بیرون می‌آمد.

بعداً دفتر اصلی شرکت در سانفرانسیسکو راه حلی به نظرش رسید و پیشنهاد

کرد:

«مستقیماً به سمت چاه نروید بلکه کانالی در کنار آن حفر کنید و يك دستگاہ گل پاش را بر روی پایه دريچه اصلی قرار دهید و بسا كمك آن، به داخل چاه گل پاشید تا آتش فروکش کند». این کار آسانتر بود و کاملاً انجام شد، اما درست در تاریخ ۱۸ ژوئیه، یعنی پس از گذشت ۱۰ روز از آغاز آتش سوزی، يك کانال ساخته شد و به شکرانه وجود دريچه نیمه بسته چاه، آنها توانستند يك لوله گل پاش داغ را با سردادن داخل چاه کنند. دوانفر دیگر، شبانه روز و در گرمای شدید، با سپرهای نسوز در چاله زیر دکل کار کردند تا توانستند خط اتصال را سرچایش بگذارند.^۲ اینك فقط يك كار باقی مانده بود؛ می‌بایست سوراخی در دريچه اصلی ایجاد کنند و پیش از این که آتش به کانال برسد، دستگاہ گل پاش را نصب نمایند. آنها این کار را از ترس جانشان کردند و طبق نقشه قبلی انجام نشد. وقتی شعله آتش کمی فروکش کرد و هنگامی که احساس کردند ترسشان ریخته است، الیتزه سرش را بلند کرد و شروع به پاشیدن گل غلیظ به داخل چاه کرد. شعله آتش همچون شمعی مرطوب، به خاموشی گرائید. فلویدا و هالیگر به مدیرعامل شرکت در نیویورک تلگراف زیر رازد: «آتش خاموش شد و حفره پر از گل گردید»، دیگر نیازی به آتش خاموش-کن‌های حرفه‌ای نبود؛ در حالی که مایرون کینلی همچنان در انتظار هواپیما بود. کلمات غرور آمیز و شادی بخش در این تلگرام نبود، اما این غرور و شادمانی از لابلای کلمات آن احساس می‌شد. تاریخ نویس رسمی آرامکو می‌نویسد:

«در جشنی که به مناسبت این موفقیت گرفتند، دولت سعودی قانون شدیدی خود را زیر پا گذارد و اجازه داد که از بحرین برای آنها آبجو بیاورند و خاموش

۱ - وصل کن دوسر نر (Nipple) عبارت است از وصل کنی که دوسر آن زبانه دارد

و ماریچ‌های دوزبانه مانند یکدیگرند - م

۲ - به نام‌های کارلوس (Carloss) و ادبران (Ed Braun) - نویسنده

کنندگان آتش، حسابی مست کردند»^۱

کاهش تولید نفت عربستان و نیازهای مالی ابن سعود

این آتش سوزی بزرگ در ظهران به بهای زندگی يك آمریکائی و يك عرب سعودی، و سه میلیون دلار خسارت تمام شد و ابن سعود را از ۵۰۰/۰۰۰ دلار بهره مالکانه محروم کرد. اما مهمتر از همه اینها، سبب گردید که گردانندگان این میدان نفتی احساس آسیب پذیری نمایند. وقتی بمبهای ایتالیا بر ظهران فرود آمد، احساس ترس نیز پدید آمد، در حالی که دایلی و جوردن داشت که دولت‌های محدود بی‌طرفی مملکت سعودی را نقض کنند زیرا هم آلمان و هم ایتالیا، هر دو مایل بودند که حکمران سعودی را با خود همراه سازند. اگرچه اقدامات فوری که پس از حملات هوائی یاد شده انجام گرفت درهم برهم و معشوش بود، اما شاید به خوبی قابل توجیه باشد: از برای نمونه، جاده‌ها و ساختمان‌ها را بانفت رنگ کردند، به طوری که درخشندگی آن از بین برود؛ شعله‌های گاز را که بر روی هر میدان نفتی سوسومی زد، فشرده کردند تا به جای شعله آبی شعله قرمز بدهد و دید هوائی آن کمتر بشود. شدیدترین اقدامی که به عمل آمد، این بود که دستور داده شده زن‌ها و کودکان آمریکائی، به اضافه همه کارمندان -ردی که مایل به بازگشت به امریکا بودند، از منطقه نفتی تخلیه شوند. این تصمیم هنگامی گرفته شد که يك زن باردار آمریکائی بر اثر وحشت از جنگ، دچار هیستری شد. در آغاز سال ۱۹۴۰، عملیات آرامکو برای تخلیه اتباع آمریکائی کامل شد و تعداد آمریکائی‌های باقی مانده ۳۷۱۴ کارمند، ۳۸ زن و ۱۶ بچه رسید. يك سال بعد، این تعداد فقط به ۱۸۰ مرد رسید. نتیجه این که عملیات تولید نفت در روند کاهش افتاد.

به شکرانه تلاش‌های ماکس اشتاینک و همکار زمین‌شناس او تام برگر، دو میدان جدید نفتی کشف گردیده بود. در یکی از آنها به نام ابو حدریه^۲ (که کاملاً در

۱- استگنر: همان منبع - نویسنده

داخل ربع الخالی قرار داشت) نفت در عمق ۱۰۱۱۵ پائی در مارس ۱۹۴۰ به دست آمد. میدان نفتی دیگر (که در عقبی قرار داشت) در اکتبر همان سال و در هنگام بمباران طهران، حفر گردید. میدان اخیر در داخل صحرا و در ۴۰ میلی منطقه طهران واقع بود. هر دو منطقه آشکارا دارای امکان ذخایر سرشار بالقوه نفت بودند^۱ و همه نسبت به آینده این دو منطقه خوشبین بودند. اما در پی حمله ناگهانی بمب افکن های ایتالیائی به طهران، دستور بستن چاه ابو حدریه داده شد و در بهار سال بعد نیز در چاه عقبی را بستند. علت این بود که کارکنان امریکائی آرامکو از عربستان تخلیه شده و نیروی انسانی کافی برای اداره این مناطق نفتی وجود نداشت. در آغاز سال ۱۹۴۱ فعالیت نفتی فقط در منطقه دمام ادامه داشت و تولید روزانه آن از ۱۵/۰۰۰ بشکه - تجاوز نمی کرد؛ در واقع قطره ای بود از دریای نفت بالقوه این منطقه. نفت خام تولید شده در این منطقه را توسط بلم به پالایشگاه بحرین می بردند و دیگر از وجود تأسیسات جدید آرامکو در رأس التنوره، پارک مخزن بزرگ آن، پالایشگاه کوچک و تسهیلات بندری آن برای کناره گرفتن تانکرهای نفتی، استفاده نمی شد.

سکوت ملال آوری بر میدان نفتی دمام حکمفرما شده بود، در حالی که همین منطقه در چندماه پیش، شکوفاترین میدان نفتی خلیج فارس به شمار می رفت. وقتی خبر رکود فعالیت نفتی منطقه دمام پخش شد، لاشخورهای خیرخواه در سایر نقاط خاورمیانه و هند بر روی جنازه آن به پرواز درآمدند. به ویژه پس از این که واقعه پرل هاربور^۲ پیش آمد و امریکا وارد جنگ شد، سرو کله صحنه گردانان

۱- منطقه عقبی، از آن زمان تاکنون، یکی از میدانهای بسیار سرشار نفت جهان

است - نویسنده

۲- در روز یکشنبه ۷ دسامبر ۱۹۴۱، بمب افکن های ژاپنی (بدون اعلام جنگ به امریکا) به بمباران بندر پرل هاربور پرداختند. پرل هاربور یک پایگاه دریائی امریکادر هاوانی بود. در مدت کمتر از دو ساعت، ژاپنی ها ۱۹ کشتی (من جمله ۵ ناوچه) را غرق کردند و ۱۲ هواپیمای مستقر در آنجا را نابود نمودند و ۲۴۰۰ نفر نیز کشته شدند. کنگره امریکا بیدرنگ روابط سیاسی با ژاپن را قطع کرد و روز بعد (۸ دسامبر ۱۹۴۱) به ژاپن و در ۱۱ دسامبر به آلمان و ایتالیا اعلام جنگ داد - م

سراسر منطقه درظهران پیدا شد و پیشنهادهای را برای اجاره دادن کامیون، وانت، وسایل جوشکاری و حفاری ارائه دادند. امریکائی‌ها از لحاظ وسایل حمل و نقل، چنان دچار کمبود شده بودند که حتی برای حمل مواد نفتی از یک کاروان شترهم استفاده می‌کردند.^۱

هیچ کس به اندازه ابن سعود، از محدود شدن عملیات نفتی ناراحت نشد زیرا به معنای کاهش شدید درآمد او و وارد شدن ضربه‌ای بر پیکر امیدهای فزاینده‌اش به افزایش بهره مالکانه نفتی در سال‌های آینده بود، عربستان در وضع بسیار بدی قرار داشت: سواى بهره مالکانه نفتی، تنها ممر درآمد آن از سفر زوار به مکه تأمین می‌شد. در یک سال عادی، متجاوز از یک میلیون نفر مسلمان متعهد بسرای زیارت خانه خدا به عربستان می‌آمدند.^۲ اما اینک تقریباً همه کشورهای مسلمان خاورمیانه، هند، خاور دور و آفریقا، درگیر جنگ بودند و هیچ کشتی مسافر حمل نمی‌کرد. قطع باران‌های زمستانی نیز مزید بر علت شد، به طوری که خشکسالی بر سراسر واحه الحساء حکمفرما شد و محصولات خشک شدند. چاه‌های آب خشک بودند و اعراب بدوی (از فرط گرسنگی) مردار شترهای خود را می‌خوردند تا بر لاشخورها پیشدستی کنند.

(در این شرایط) ابن سعود نیاز شدیدی به پول داشت تا بدهی‌های گذشته خود را (که همواره رو به افزایش بود) بپردازد، از فلاکت مردم کشورش بکاهد و برای گشادبازی‌های شخص خودش هم پول داشته باشد. شاید «گشادبازی» کلمه درستی نباشد زیرا گرچه همه عواید نفتی کشور مستقیماً به خزانه سلطان واریز می‌شد، اما این که بعداً چه بر سر این پول‌ها می‌آمد، موضوعی بود که به وزیران مورد اعتماد ابن سعود مربوط می‌شد؛ که در واقع قابل اعتماد نبودند. هرگاه ابن سعود برای مخارج همسران دائمی یا موقت خود، برای کمک مالی به قبایلی که امکان داشت بر اثر بی‌پولی دست به نافرمانی زنند، برای برآورده کردن خواسته‌های بیجای فرزندان بی‌شمار و وابستگان مطالبه پول می‌کرد، معمولاً آن را در اختیارش

۱- این محدودیت به دلیل شرایط جنگی و نیاز مبرم به وسایل حمل و نقل بودیم

۲- اینک نزدیک به ۲/۵ میلیون نفر است - نویسنده

می گذاردند. اما نظارت واقعی بر صرف این هزینه‌ها، به عهده وزیر مالیه (عبدالله سلیمان) بود و چنانکه او می خواست به طور دقیق به حساب پول هائی برسد که به خزانه سلطان ریخته شده بود، هیچ کس نمی توانست رنگ این پول ها را هم ببیند! ابن سعود نه حوصله پرس و جو را داشت و نه علاقه ای به رسیدگی به حساب ها؛ او فقط پول می خواست تا بدهی هایش را بپردازد.

در ۱۸ ژانویه ۱۹۴۱، عبدالله سلیمان به نمایندگی از جانب ابن سعود، يك نامه رسمی برای شرکت آرامکو فرستاد. وی در این نامه، به وضع بدمالی عربستان اشاره کرد و درخواست پرداخت فوری شش میلیون دلار را «به عنوان پیش پرداخت بهره مالکانه نفتی» کرد، از شرکت خواست به این موضوع توجه داشته باشد مادامی که وضع فوق العاده عربستان ادامه دارد دولت وی حق مطالبه پیش پرداخت های دیگری را در آینده، برای خود محفوظ نگاه خواهد داشت. عبدالله سلیمان این نکته را مورد تأکید قرار داد که اخیراً قرارداد آرامکو تمدید شده و این موضوع نشانگر امکانات نامحدود شرکت از لحاظ استخراج موفقیت آمیز نفت می باشد.

فرد دیویس^۱ رئیس شرکت آرامکو، در تلگرافی که به عنوان وزیر مالیه عربستان به جده فرستاد، اظهار داشت که وی قبلاً ترتیبی داده بود تا يك پیش پرداخت سه میلیون دلاری در اختیار عربستان گذارده شود، اما باید در عین حال به اطلاع ابن سعود برساند که: «مادامی که جنگ ادامه دارد و بازار نفت عربستان همچنان را کد است، ما مایل نیستیم مبلغ پیش پرداخت را افزایش دهیم و نمی خواهیم که این افزایش پیش پرداخت، سنتی برای پیش پرداخت های آتی بشود». شرکت آرامکو که از لحن تند نامه خود دستپاچه شده بود، به همراهی یکی از مدیران شرکت راهی عربستان شد. رئیس شرکت آرامکو در تلگرام بعدی خود به عنوان وزیر مالیه عربستان، تلاش کرد تا با استفاده از کلمات دوستانه تری، از خشم ابن سعود بکاهد:

« طی گفتگوهای بسیاری که با اعلیحضرت و آنجناب انجام داده ایم، کاملاً

واقف شده ایم که دولت متبوع شما در شرایط کنونی بین المللی نیازمند کمک مالی فوق العاده می باشد. (حتی) چنانکه اوضاع فعلی پس از سال ۱۹۴۱ هم ادامه یابد، شرکت از بذل کمک مالی بیشتر دریغ نخواهد کرد... به عالی جناب کاملاً اطمینان می دهم که شرکت ما از اهمیت یکسانی منافع خود و دولت آن اعلیحضرت به خوبی آگاه است...»^۱

با همه این وعده ها، شرکت می بایست با حقیقت روبرو شود: آینده درخشان نفت عربستان سعودی روبرو با فول نهاده بود و شرکت آرامکو از بابت سرمایه گذاری - های خود در عربستان، مبلغ ۳۴ میلیون دلار بدهکار بود و آمادگی پرداخت پیش پرداخت بیشتر را نداشت. از سوی دیگر، امکان داشت که دولت امریکارا تشویق به این کار (کمک مالی به عربستان) کرد. چون کاشف به عمل آمده بود که دولت امریکا از پیشرفت های شرکت آرامکو خشنود بود، آن هم در منطقه ای که قبلاً قرق بریتانیا به شمار می رفت، لذا شاید ممکن بود که وزارت خارجه امریکارا متوجه خطر از دست رفتن امتیاز آرامکو کرد که به راحتی به دست آمده بود.

چنین پیشامد کرد که یکی از مدیران شرکت آرامکو به نام موفت^۲ قبلاً عضو وزارت خارجه امریکا بود و بر روی دوستی خود با روزولت رئیس جمهور امریکا، حساب می کرد، وقتی که عبدالله سلیمان با اصرار مطالبه شش میلیون دلار پیش پرداخت را کرد، موفت به دیدار رئیس جمهور در کاخ سفید رفت و مشکلات مالی ابن سعود را با او در میان گذارد و درخواست کرد که دولت امریکا و امی به همان مبلغ در اختیار عربستان بگذارد تا عاجلاً نیازهای مالی ابن سعود برطرف شود. روزولت پاسخ داد که بر طبق قوانین جاری امریکا، امکان پرداخت این وام وجود ندارد، اما چون قبلاً شخص وی (روزولت) پست وزیر دربار را داشته است لذا شاید بتوان با فروش فرآورده های نفتی (آرامکو) به ناوگان امریکا، کاری کرد.

۱- بد نقل از یک تحقیق ویژه که درس نای امریکا (دوره ۸۰ کنگره) و تحت عنوان ترتیبات نفتی با عربستان سعودی، صورت گرفت (واشنگتن، دی. سی، ۱۹۴۸) نویسنده

روزولت به موفت پیشنهاد کرد که يك نامه غیررسمی به دولت بنویسد و طی آن مشکلات شرکت و ابن سعود و نیز رئیس مطالب طرحی را درباره فروش پنجساله فرآورده‌های نفتی به نیروی دریائی ذکر کند تا شاید از این راه بتوان مبلغ شش میلیون دلار را فراهم کرد.

در سال‌های بعد، سناتورهای امریکائی شرکت آرامکورا متهم کردند که برای خود حکومت جداگانه‌ای ایجاد کرده است و موفت نیز در بخشی از نامه غیر رسمی خود (خطاب به دولت امریکا) تصدیق کرد که شرکت وی دارای ماهیت فوق ملی است :

«وضع شرکت اینک به مرحله‌ای رسیده است که برایش ناممکن است تا بار و مسئولیت فزاینده کمک مالی به يك کشور مستقل را - به ویژه در شرایط غیر عادی کنونی - ادامه دهد. مع الوصف، پادشاه ناامید عربستان به ما گفته است که در صورت دریافت نکردن این کمک، نسبت به ثبات مالی کشورش بسیار نگران می باشد.»^۱

اینک موفت می توانست این تصور را پدید آورد که اگر دولت امریکا بپذیرد درخواست او مخالفت کند، شرکت وی آماده است تا از مسئولیت‌های خود (در قبال دولت عربستان) دست برداشته و آنرا به عهده انگلیسی‌ها بگذارد. اما در واقع، نه موفت، نه شرکت آرامکو، هیچ‌یک حاضر به چنین وضعی نبودند. لکن شرکت تعداد ۱۶۸۰۰۰ سهامدار امریکائی داشت که باید در این باره می اندیشیدند و قادر نبودند پیش پرداخت‌های کلانی را از جوه شرکت پرداخت کنند، آن هم در شرایطی که سرمایه گذاری در عربستان در حال رکود بود. بنابراین، آنچه که بعداً پیشامد کرد، يك نیرنگ زیرکانه از جانب شرکت آرامکو بود تا خود را از زیر بار (پرداخت وام) به عربستان خلاص کرده و دولت امریکارا در این کار مشارکت دهد، بی آنکه سیاست واقعی شرکت بر ملا شود.

موفت در نامه غیررسمی خود (به عنوان دولت امریکا) به طرز صریحی - و بدان گونه که روزولت پیشنهاد کرده بود - به شرح رئیس مطالب مربوط به يك طرح

۱ - منبع پیشین. این نقل قول از موفت، در پیشنهاد راندرس رئیس شرکت نفت تگزاس

برای فروش فرآورده‌های نفتی عربستان به نیروی دریایی امریکا پرداخت، لکن تردید داشت که بتواند از این راه پول مورد نیازین سعود را فراهم سازد. تردید او وقتی بیشتر شد که در ملاقاتش با فرانک ناگس^۱ (وزیر دربار امریکا) وزیر بیدرننگ به او پاسخ داد که مبلغ مورد نظر، یعنی شش میلیون دلار، کاملاً خارج از نیاز سفینه‌های دریایی امریکا در خلیج فارس و اقیانوس هند است. موفت پیشنهاد کرد که نیروی دریایی می‌تواند این مقدار نفت را خریداری کرده و برای آینده ذخیره نماید، وزیر دربار امریکا پاسخ داد که پیشنهاد خوبی است اما بودجه‌ای برای این کار موجود نیست^۲.

به همین دلیل بود که موفت در نامه غیررسمی خود، راه‌حل دیگری را پیشنهاد کرده بود؛ راه حلی که به معنای وارد کردن حکومت بریتانیا در این ماجرا بود. موفت بر این حقیقت آگاهی داشت که دولت بریتانیا به دلایل محکم سیاسی و استراتژیک، نگران آینده عربستان سعودی است؛ از نقطه نظر نظامی، وضع انگلیسی‌ها در خاورمیانه بد بود، در حالی که ژنرال رومل و نیروهای تحت فرماندهی او در افریقا تا آستانه دروازه قاهره و اسکندریه در حال پیشروی بودند و انگلستان خود را به دیواری تکیه داده بود که به مراتب سست‌تر از دیوار عربستان بود.^۳ نشانه‌های قوی وجود داشت که حکایت از عقیده برخی از درباریان ابن سعود به پیروزی نهایی آلمان می‌کرد، در حالی که شخص ابن سعود به سختی می‌توانست نتیجه‌گیری کند که انگلستان جنگ را ببازد. این طرز فکر، به این معنی نبود که وی انگلیسی‌ها را دوست می‌داشت، بل نشانگر اعتمادی بود که وی به انگلستان - در مقایسه با دول محور - داشت. به ویژه، فعالیت‌های ایتالیا در اتیوپی اشغال شده (در آن سوی دریای سرخ)

1 - Frank Knox

۱ - همان منبع - نویسنده

۲ - کنایه از مصر است. برای اطلاعات بیشتر در باره وضعیت نیروهای انگلیسی

در این زمان، نگاه کنید به:

فیلد مارشال مونتگمری: خاطرات جنگ دوم جهانی، ترجمه امیر فریدوی گرگانی

تهران - ۱۳۶۲، انتشارات گلشانی - م

سلطان را نگران کرده بود که اگر کشورش در منطقه نفوذ ایتالیا قرار گیرد، امکان دارد که حوادث ناگواری در عربستان سعودی روی دهد. به این جهت، سلطان مایل بود که سیاست بی طرفی - توأم با هواداری ضمنی از انگلستان را - دنبال کند. برای اجرای این سیاست، ابن سعود نیازمند پول کافی بود تا از بدبختی های مردم کشورش بکاهد و مانع تأثیر تبلیغات دولت های محور در میان مردم کشورش گردد. دولت بریتانیا به منظور تقویت ابن سعود در برابر مخالفانش و نیز جبران زیان عواید نفتی پرداخت نشده از سوی شرکت آرامکو، از قبل هر سال مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ لیره (تقریباً ۱/۶ میلیون دلار به نرخ ارز آن زمان) به عربستان وام داده بود. موفت با اصرار از وزارت خارجه امریکا می خواست که دولت بریتانیا را تشویق نماید که کمک مالی سالانه خود به خزانه ابن سعود را افزایش دهد، به طوری که این کشور بتواند از مجموع این کمکها و عواید نفتی مختصری که به دست می آورد سالانه ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار عواید داشته باشد؛ و دست اندرکاران نفتی معتقد بودند که مبلغ مزبور برای تأمین هزینه های عربستان و حفظ آرامش در این کشور کفایت می کرد.

کمک های مالی بریتانیا به عربستان

موفت در نامه غیر رسمی خود، این نکته را روشن ساخته بود که هر چند شرکت آرامکو در شرایط فعلی قادر به کمک مالی به عربستان نیست اما هرگز نمی خواهد که امتیاز شرکت به دست دیگری بیفتد. لذا از وزارت خارجه امریکا درخواست کرد که به انگلیسی ها تفهیم نمایند که دادن کمک های مالی بیشتر از جانب دولت انگلستان، صرفاً به دلایل استراتژیک بوده و نباید مستمسکی برای ادعا نسبت به امتیاز نفت عربستان باشد.

جای خوشوقتی بود که در آن زمان جسی جونز^۱ (مدیر وام های فدرال)

در شرف تنظیم يك وام ۴۰۰ میلیون دلاری به بریتانیا از بابت قانون وام و اجاره بود. از این رو، روزوات پس از يك بحث طولانی با هنری هاپکینس^۲ (مشاور رئیس جمهور) و ناکس^۳ (وزیر خزانه داری) پیشنهاد کرد که بهترین راه برای حل مشکلات مالی عربستان این است که بریتانیا پرداخت قسمتی از آن را عهده دار بشود. رئیس جمهور در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۱، دو یادداشت برای جس جونز فرستاد و نوشت:

«جس، لطفاً به دولت بریتانیا بگوئید که امیدوارم آنها هوای عربستان سعودی را داشته باشند. چون عربستان کمی برای ما دور است!

فرانکلین دلانو روزولت»

دو روز بعد، هنری هاپکینس نامه‌ای را، با بینش کمی متفاوت تر از روزولت تهیه کرد.^۴ وی در این نامه، ابراز تردید کرده بود که آیا عربستان سعودی می‌تواند واجد دریافت وام از محل قانون وام و اجاره باشد که طبق موافقت‌کننده می‌بایست در اختیار متحدان دموکراتیک ایالات متحده گذارده شود:

«جس عزیز:

رئیس جمهور مایل است راهی برای این مشکل [عربستان] بیابد. لذا متن نامه محرمانه کساح سفید را برایت می‌فرستم تا از اوضاع سردر بیسآوری. تقاضا دارم که پس از مطالعه این متن، آن را فوراً برایم پس بفرستی. اطمینان ندارم که چه روش‌هایی را می‌توان به کار گرفت. به ذهنم رسید که می‌توان به موجب قانون وام و اجاره به عربستان کمک‌گذاری کرد - هر چند که

۱- قانون وام و اجاره (Lend - Lease) که پس از ورود امریکا به جنگ، از تصویب‌کننده گذشت، کمک‌های نظامی را به متحدین امریکا در جنگ به صورت نقدی و ارسال تدارکات نظامی و غیر نظامی در نظر گرفته بود - م

2- Henry Hopkins

3- Knox

۴- مقصود نویسنده آن است که هنری هاپکینس منظور رئیس جمهور (دایر بر کمک مالی بریتانیا به عربستان از طریق استفاده از اعتبارات قانون وام و اجاره) را به درستی نفهمید و تصور کرد که رئیس جمهور می‌خواهد بگوید که عربستان سعودی هم شامل این قانون بشود - م

این کشور را نمی‌توان يك متحد «دموکراتیک» به شمار آورد. خودم هم درست نمی‌دانم. شاید به جای این که بازپرداخت این کمک‌ها را از بهره مالکانه نفت کسر کنیم، می‌توانیم آن را از محل عواید زوارمکه، در آینده وصول نماییم...

ارادتمند

هنری^۱

سرانجام دولت بریتانیا موافقت کرد که با استفاده از قانون وام و اجاره، مسؤلیت نگاهداری از ابن سعود بدهکار را به عهده گیرد. برای چند صباحی، مقامات رسمی آرامکو به خودشان تبریک می‌گفتند که موفق شده‌اند از کاهش ذخایر مالی شرکت جلوگیری نمایند.

نماینده آرامکو در جده، به خود زحمت دادتا در ملاقات با عبدالله سلیمان و دو ملاقات با ابن سعود، به آنها تفهیم نماید که عربستان باید پیش‌پرداخت‌های بریتانیا را به عنوان کمک مالی آرامکو و جزئی از وامها و بهره مالکانه‌ای به شمار آورد که عربستان از آرامکو مطالبه می‌کرد. به بیان دیگر، بریتانیا شرکت آرامکو را از وضع بسیار دشواری نجات داد و سبب گردید که میلیون‌ها دلار شرکت پس‌انداز بشود. میزان این پس‌انداز را می‌توان در برخی ارقام یافت که توسط فلوید اوهلینگر (نایب رئیس آرامکو) در کمیته تحقیق سنا در باره ترتیبات نفتی با عربستان (که در سال ۱۹۴۸ درواشنگتن تشکیل شد) ارائه گردید. اوهلینگر شهادت داد که میزان وام‌های شرکت به عربستان از بابت پیش‌پرداخت بهره مالکانه، در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ به ترتیب به ۲/۴۳۳/۲۲۲ و ۲/۹۸۰/۹۸۸ و ۲/۳۰۷/۰۲۳ و ۷۹/۶۵۱ دلار بالغ گردید و این روند نزولی می‌بایست موجب خرسندی دفتر مرکزی شرکت در سانفرانسیسکو شده باشد. در همان سال‌ها، پرداخت کمک مالی بریتانیا به عربستان روند صعودی داشت و به ترتیب به ۴/۰۳۰/۰۰۰ و ۵/۲۸۵/۵۰۰ و ۱۲/۰۹۰/۰۰۰ و ۱۶/۶۱۸/۲۸۰ دلار سرزد.

آیا تنها هدف بریتانیا از کمک مالی به عربستان این بود که آن کشور را در اردوگاه متحدان جنگ نگاهدارد؟ شاید این هدف در سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ وجود

داشت. اما در سال ۱۹۴۳، خطر رخنه دولت‌های محور در خاور میانه از میان رفته بود: ایتالیا را از اتیوپی و ادیسه ۱ و آلمانی‌ها را از شمال آفریقا بیرون کرده بودند و عراق و سوریه و فلسطین به دور از هر خطری، در دست بریتانیا یا متحدان آن بود. از سوی دیگر، بی‌علاقگی دولت امریکا به عربستان سعودی و شانه‌خالی کردن شرکت آرامکو از انجام تعهدات مالی خود در برابر عربستان، موجب خلائی شده بود که دولت انگلستان با طیب خاطر حاضر به پر کردن آن بود. هیچ شواهدی وجود ندارد که نشانگر تلاش مستقیم بریتانیا برای انتقال امتیاز نفت آرامکو به آن دولت باشد. اما چه پیش می‌آمد اگر سلطان ابن سعود به‌عنوان قدردانی از کمک‌های مالی بریتانیا - و در حالی که از «نواقص» کار شرکت امریکائی به‌تنگ آمده بود - امتیاز نفت را به انگلیسی‌ها می‌داد؟ دولت انگلستان مالک ۵۱ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس بود، و از حسن اتفاق، رئیس شبکه اطلاعات نظامی بریتانیا در قاهره، کسی جز آرچیبالد چیس هولم نبود که قبلاً در مذاکرات امتیاز نفت کویت شرکت داشت. و اینک، اوسرتیبی بود که برق عینک یک چشمی‌اش بر روی حمایل نظامی قرمز رنگش می‌افتاد. تا جایی که به عملیات اطلاعاتی مربوط می‌شد، عربستان سعودی کاملاً در داخل قلمروی او قرار داشت.

تلاش مجدد امریکا برای نزدیک شدن به عربستان

به محض اینکه امریکائی‌ها احساس کردند نفوذ انگلستان در دربار ابن سعود توسعه یافته است، عربستان سعودی که بنا به گفته روزولت، «کمی دور از امریکا بود!» بناگه «به امریکا نزدیک شد!». شرکت آرامکو نیز موقعیت را برای به صدا در آوردن آژیرهای خطر و ترغیب امریکا به نجات شرکت مناسب یافت.

«اجرود» از شرکت تگزاس اوایل (یک سهامدار عمده آرامکو) بعداً شهادت داد:

«ما از کار بریتانیا خوشمان نیامد. زیرا هر چند که می‌خواستیم به (ابن سعود)

پول برسانیم، اما قلباً نمی‌خواستیم که دولت بریتانیا این پیش‌پرداخت‌ها را به‌عهدده بگیرد... سپس در آغاز سال ۱۹۴۳ اوضاع به قدری بد شد که ناگزیر شدیم به واشنگتن بیائیم و به‌دیدار افراد زیادی برویم و سعی کنیم تا موضوع را برایشان روشن سازیم.»^۱

گویا آقای راجرز چشم خود را به‌روی این حقیقت بسته بود که ابتدا شرکت آرامکو بود که پیشنهاد کرد بریتانیا به کمک‌های مالی خود به عربستان سعودی ادامه دهد. اما او اینک اوضاع را از زاویه بسیار متفاوتی می‌دید. در یک نامه غیررسمی که به کمیته تحقیق سنا تسلیم شد، راجرز دیدگاه جدید خود را چنین شرح می‌دهد:

«اینک (۱۹۴۳) اوضاع عربستان به مرحله‌ای رسیده است که بریتانیا به حمایت از عربستان پرداخته و کار به جایی رسیده است که انگلیسی‌ها مترصد فرصتی هستند تا به‌عنوان مشاور مالی و حامی حکومت عربستان باقی بمانند، بی آن که ناگزیر به پرداخت پیش‌پرداخت طلا یا نقره واقعی بشوند. در سال ۱۹۴۳ که انگلیسی‌ها طرحی را برای انتشار اسکناس عربستان پیشنهاد کردند، وخامت اوضاع آشکارتر شد. در این طرح آمده بود که یک شورای نظارت بر اسکناس، مرکب از وزیر مالیه عربستان و نمایندگان دولت بریتانیا و بانک ملی انگلستان، تأسیس شود.»^۲

راجرز در یک رشته ملاقات‌ها که در فوریه ۱۹۴۳ در واشنگتن با اعضای کابینه روزولت داشت، گفت وقت آن رسیده است که جلوی نفوذ بریتانیا در عربستان را بگیرند. هادلد ایگز^۳ وزیر کشور آمریکا بسیار تحت تأثیر گفته‌های او قرار گرفت، و هم او بود که رئیس جمهور را قانع کرد که چون نفوذ بریتانیا در عربستان مخاطره‌ای برای امتیاز نفتی آمریکا است، لذا نباید بیش از این دست بر روی دست گذارد.

این مانور به‌موقع انجام گرفت. بحث‌های زیادی در کنگره و جراید آمریکا درباره ذخایر آینده نفت آن کشور صورت گرفت و رؤسای ستاد (نیروهای سه‌گانه،

۱- شهادت در برابر کمیته تحقیق سنا در باره منابع نفت، دوره ۷۹ کنگره، جلسه اول، واشنگتن، ۱۹۴۵ - نویسنده.

۲- همان منبع - نویسنده.

زمینی، هوائی و دریائی) خواسته‌های خود را دایر بر داشتن يك ذخیره نفت در خاورمیانه جهت استفاده نیروهای مسلح - همزمان با کشیده شدن جنگ به سمت اقیانوس‌های هند و آرام - آشکارا ابراز داشتند. در ۱۸ فوریه ۱۹۴۳، روزولت تصمیم گرفت تغییراتی را در شرایط قانون و ام و اجاره پدید آورد؛ تغییری فراتر از اصلاحات صورت گرفته تا آن موقع. وی در نامه‌ای خطاب به ستینیوس^۱ (وزیر خارجه امریکا) نوشت:

«آقای ستینیوس عزیز،

به منظور اجرای اختیاراتی که به شما به عنوان مدیر وام و اجاره و به موجب قانون شماره ۸۹۲۶ مصوب ۲۴ اکتبر ۱۹۴۱ داده شده است^۲، و نیز برای اختیار دادن به شما از جهت شمول قانون وام و اجاره نسبت به دولت عربستان سعودی، بدین وسیله اعلام می‌دارم که دفاع از عربستان سعودی برای دفاع از ایالات متحده جنبه حیاتی دارد.

ارادتمند

فرانکلین دلانوروزولت^۳»

(مفاد این نامه) به این معنی بود که ابن سعود يك بار دیگر - همراه با دیگر متحدان رزمنده امریکا - از کیسه پر فتوت خزانه امریکا بهره‌مند می‌شد. باز هم نیازهای سیری‌ناپذیر ابن سعود بر آورده شد و امتیاز آرامکو نجات یافت؛ نخست، دولت بریتانیا به یاری شرکت آرامکو آمد، و این بار دولت امریکا به نجات آن همت گمارده بود؛ بی آن که شرکت پشیزی از جیب مبارکش خرج کند. دولت بریتانیا در برابر خدمات گرانبهای خود (به شرکت آرامکو) طبعاً نمی‌توانست توقع قدرشناسی داشته باشد زیرا صدقه‌های بریتانیا عاری از منافع

1- Edward R. Settinius

۲- در این قانون، اتحادشوروی نیز به عنوان يك «متحد دموکراتیک» امریکا به شمار

آمده بود- نویسنده

۳- کمیته تحقیق سنا، ۱۹۴۵، همان منبع- نویسنده

شخصی نبود. از سوی دیگر، در برابر کرامت و بخشندگی دولت امریکا - که تنها هدف آن راحت کردن فکریک شرکت بازرگانی از تعهدات سنگین مالی آن بود - انتظار می‌رفت که شرکت بعداً به سپاسگزاری ملموسی مبادرت نماید. اما وقتی دولت امریکا از شرکت آرامکو خواست که [در برابر این کمک‌ها] به یک اقدام دوستانه دست بزند، کاملاً به معنای گفته هارولد ایگز بی برد: «آرامکو بیشتر مایل است که به ما دهن کچی کند!»

مسأله سهام شدن دولت امریکا در سهام شرکت آرامکو

در دوران جنگ، دولت امریکا از طریق تأسیس شوراهائی در سراسر کشور، به اعمال نوعی نظارت در همه شاخه‌های صنایع پرداخت و در این رهگذر مواد خام را سهمیه‌بندی کرد، بازارها را کنترل نمود، قیمت‌ها را تثبیت کرد و جلوی رقابت زیانبار را گرفت.^۲ صنعت نفت نیز دارای کمیته خاصی بود که درباره میزان تولید نفت خام و تأمین سوخت اتوموبیل و هواپیما، تصمیم می‌گرفت. برخی از شرکت‌های

۱- بر اساس قانون وام و اجاره، مبلغ ۹۹ میلیون دلار کمک مالی در اختیار عربستان گذارده شد - نویسنده

۲- دولت امریکا در سال‌های جنگ دوم جهانی، سنت دیرین «آزادی اقتصادی» را کنار گذارد و سیاست «ارشاد اقتصادی» را به کاربرد و اقدامات زیر را به عمل آورد:

- دخالت دولت در امور اقتصادی کشور به موجب قانون New Deal.

- قانون مربوط به توسعه صنایع ملی.

- قانون اصلاحات کشاورزی.

- تأسیس دفتر مدیریت تولید و اداره امورات اضطراری.

- جیره‌بندی مواد مصرفی و به‌ویژه بنزین (۷ لیتر در هفته برای هر اتوموبیل).

- جلوگیری از افزایش قیمت‌ها و مهار کردن تورم.

- تشکیل کمیته‌هائی برای نظارت بر تولیدات صنایع مختلف.

- سرمایه‌گذاری دولت در بخشی از صنایع سنگین و نظامی - م

نفتی - نه همه آنها - ادعا کردند که صنعت نفت بر اثر نظارت دولت بهتر کار می کند^۱. رئیس جمهور و اعضای کابینه او موافق بودند که دولت بر فعالیت صنعت نفت نظارت داشته باشد اما هارولد ایگز یک گام فراتر رفت و پیشنهاد کرد که بهترین راه برای اجرای سیاست دولت، این است که بخشی از سهام شرکت های نفتی را خریداری کند تا به این طریق بتواند در قیمت گذاری تولیدات نفتی و خط مشی آن دخالت کرده و دیگر در معرض ترحم مؤسسات خصوصی نفت نباشد که فقط علاقمند به بالا بردن قیمت ها و به دست آوردن سود بیشتر هستند؛ در واقع شبیه اقدامی که دولت بریتانیا با خریداری (۵۱ درصد) سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در ۱۹۱۴ کرده یا اقدامات دولت های عربستان سعودی و ایران در سال ۱۹۷۲ در زمینه ملی کردن نفت که به آنها قدرت جولان را در برابر شرکت های بزرگ نفتی می داد. لذا ایگز پیشنهاد کرد که دولت امریکا باید بخشی از سهام آرامکورا خریداری کند. در ژوئن ۱۹۴۳، ایگز یک یادداشت رسمی برای رئیس جمهور فرستاد و در آن پیشنهاد کرد که یک شرکت سهامی ذخایر نفت^۲ برای گرفتن امتیازات نفتی در خارج از امریکا و مشارکت در بهره برداری آن تأسیس شود. وی پیشنهاد کرد که نخستین وظیفه شرکت عبارت خواهد بود از «تحصیل مشارکت» در امتیاز نفت عربستان سعودی، زیرا با این اقدام، امکان انتقال امتیاز آرامکو به انگلستان (با به گفته ایگز «برخی فعالیت های مشخص یک قدرت خارجی») یک باره و برای همیشه از بین خواهد رفت. از چشم روزولت که علاقه ای به شرکت های نفتی نداشت، پیشنهاد ایگز یک فکر عالی بود. بر اساس این پیشنهاد، شرکت سهامی ذخایر نفت به وجود آمد که ایگز رئیس هیأت مدیره آن بود. [پس از تأسیس این شرکت] ایگز بیدرنگ مقامات شرکت کالیفرنیا - عربستان استاندارد اویل را^۳ (که کوته زمانی بعد نام آن به آرامکو تبدیل شد) به او شنگتن فراخواند و پیشنهاد کرد در باره

۱- تولید داخلی نفت امریکا در مقایسه با ۱۳۷ میلیون تن در دوران قبل از جنگ

به میزان ۴۰٪ افزایش یافت و به رقم ۲۴۴ میلیون تن (در ۱۹۴۵) رسید - م

2- Petroleum Reserves Corporation

3 - California - Arabian Standard oil co

فروش سهام شرکت مزبور به دولت، مذاکره به عمل آید. اگر این پیشنهاد در سال ۱۹۴۲ عنوان می‌شد؛ سالی که سراسر خاورمیانه در معرض سلطه دولت‌های محور قرار داشت و شرکت آرامکو از عربستان سعودی سلب امید کرده بود، شرکت‌های نفتی این پیشنهاد را می‌پذیرفتند و ارزش داشت که بخشی از سلطه خود را از دست بدهند زیرا نوعی تضمین برای دارائی آنها بود. اما در سال ۱۹۴۳، اوضاع کاملاً فرق کرده بود: دیگر مسأله‌ای به عنوان شکست نظامی وجود نداشت؛ دولت آمریکا عهده‌دار تعهدات مالی آنان در برابر عربستان شده بود؛ شرکت در اندیشه تولید نفت پس از جنگ و به دست آوردن سودهای بیشتر بود. از این رو، موضع آرامکو [در برابر این پیشنهاد] از ابتدا خصمانه بود. وقتی از ایکز پرسیدند که به عقیده‌وی میزان مشارکت دولت در شرکت آنها چه اندازه خواهد بود، وی پاسخ داد اگر شرکت همه سهام خود را به مبلغ مورد توافق و به اضافه بهره مالکانه‌اش به شرکت سهامی ذخایر نفت بفروشد، شرکت اخیر بسیاری از مشکلات آنرا حل خواهد کرد. ایکز بعداً اعتراف کرد که این گفته اتفاقی وی به قدری مقامات آرامکورا ترسانید که «تقریباً نزدیک بود از روی صندلی خود به زیر بیافتند». از ایکز فرصت خواستند تا درباره پیشنهادش بیاندیشد؛ در واقع برای تجدید نفس و اعلام این هشدار به همه صاحبان صنایع نفت در آمریکا که دولت می‌خواهد آنها را از صحنه فعالیت بیرون کند.

وقتی يك صنعت اساساً رقابتی، آینده خود را در مخاطره می‌بیند، به طور حساب شده به اتحاد گرایش پیدا می‌کند. هنگامی که خبر پیشنهاد ایکز به گوش سایر شرکت‌های نفتی رسید، سرو کله میلیونرهای نفتی - از تگزاس گرفته تا اوکلاهما و از اوکلاهما تا نوزوللا - درواشنگتن پیدا شد و سرگرم اعمال نفوذ در مجلس‌های سنا و نمایندگان شدند. ایکز که پی برده بود گفته اتفاقی او موجب وحشت صاحبان شرکت آرامکو شده است، دوباره آنها را درواشنگتن جمع کرد و میزان مشارکت دولت را کاهش داد: نخست به ۷۰ درصد، و سپس به ۵۱ درصد رسانید. همان گونه که راجرز (رئیس شرکت تگزاس اویل) بعداً شهادت داد: «طبیعی بود که دورقم یاد شده (۷۰ و ۵۱ درصد) از نظر ماقابل قبول نبود. سپس، به $\frac{1}{4}$ ۳۳ درصد رسید؛

رقمی که ما آن را دوست نداشتیم ، یادست کم من دوست نداشتیم ، اما کمی نزدیک به رقم ما بود . البته ما به اندازه کافی نزدیک نشدیم ، تا اینکه يك روز آقای ایگز گفت: «نمیدانم چرا مذاکرات قطع شده است؟» و من نفس بسیار راحتی کشیدم.^۱ شاید آقای راجرز نمی دانست که چرا ایگز ناگهان درصد مشارکت دولت را پائین آورد، اما سایر سردمداران صنعت نفت از آن آگاه بودند : فشار بسیار شدیدی از جانب شرکت های نفتی خشمگین به دولت وارد می شد ، آن هم در موقعیتی که دولت برای تأمین يك عرضه دائمی سوخت مورد نیاز نیروهای مسلح خود و تقویت آن در آخرین مرحله جنگ ، نیاز مبرمی به همکاری آنها داشت . ایگز بعداً شهادت داد : «آنها با این فکریه واشنگتن آمدند که گوئی دولت می خواهد برخلاف سنت رایج (اصیل آزادی فعالیت اقتصادی) يك صنعت خصوصی را دولتی کند- و شاید هم چنین بود - و ما را به باد انتقاد گرفتند. آنها تصویری کردند چون قوای رومل از افریقا رانده شده است ، لذا امتیاز نفتی آنان (در عربستان) با خطری روبرو نیست و بیشتر مایل بودند که به ما دهن کجی کنند!»^۲

طرح خط لوله نفتی سراسری کشورهای عربی^۲

ایگز به آخرین اقدام خود برای مشارکت دولت در نفت سرشار عربستان سعودی دست زد . هر چند شرکت آرامکو درب مذاکرات را بر روی او بسته بود اما وی می خواست از راه دیگری وارد شود . لذا پیشنهاد کرد که ایالات متحده باید يك خط لوله نفتی را از خلیج فارس به دریای مدیترانه و با هزینه خود بسازد و به این ترتیب از توقف زائد تانکرها در خلیج فارس و دریای سرخ و کانال سوئز بکاهد و دولت امریکا در برابر پرداخت هزینه این خط لوله (با احتساب هزینه ۱۲۰ میلیون دلار در سال ۱۹۴۴) ، باید بتواند همه نفت مورد نیاز خود را با ۲۵ درصد تخفیف

۱ - همان منبع - نویسنده

۲ - پیشین - نویسنده

(نسبت به قیمت بازار نفت) دریافت کند.

این بار، پیشنهاد ایکز^۱ مورد استقبال مدیران شرکت آرامکو قرار گرفت. چون وقتی می‌دیدند طرف معامله ضعیف است، معامله کردن را جایز می‌دانستند. زیرا آرامکو می‌توانست از خط لوله‌ای استفاده کنند که بشیزی را صرف تأسیس آن نکرده بودند. همچنین، می‌توانستند مواد خام مورد نیاز خود را، آن‌هم در شرایط کمبود آن، با فوریت دریافت کنند. اما یکبار دیگر، طیف مشارکت دولت در صنعت نفت موجب وحشت سایر شرکت‌های نفتی شد. مخالفت با این طرح چنان شدید بود (به گفته راجرز، نزدیک به ۹۸ درصد از دست اندرکاران صنعت نفت با آن مخالفت کردند) که شخص ایکز بعداً در این باره نوشت: «این طرح را به خاک سپردند، بی آن که فاتحه‌ای بر جنازه آن بخوانند!»^۲

شرکت آرامکو بر آن شد که با هزینه خود یک خط لوله بسازد، آن هم با هزینه‌ای به مراتب سنگین‌تر از طرح دولتی. این طرح در ۲۸ ژانویه ۱۹۴۹ و پس از امضای قراردادهائی با عربستان سعودی، سوریه و لبنان (یعنی کشورهائی که خط لوله از خاک آنها می‌گذشت تا به مدیترانه برسد) عملی گردید. اینک^۳ که می‌بینیم دولت سوریه و چریک‌های فلسطینی این خط لوله را یک وسیله باجگیری قراردادده‌اند^۴،

۱ - این طرح تازگی نداشت و ایکز فقط آن را عنوان کرده بود. طراح اصلی آن جیمز اف. بیرنس (رئیس اداره بسیج جنگ) بود که در ژانویه ۱۹۴۰ پیشنهاد آن را به رئیس جمهور داده بود. در سال ۱۹۴۳، دریا سالار آندرو کارتر (مدیر نفت نیروی دریائی آمریکا) از عربستان سعودی دیدار کرد و مذاکراتی را با مقامات عربستان و شرکت آرامکو به عمل آورد. وی طرحی را تنظیم کرد که به تصویب رؤسای ستادهای سه‌گانه (دریائی، زمینی و هوائی) رسید در مرحله آخر، ایکز آن را عنوان نمود - نویسنده

۲ - ایکز: نفت و آرامش، نشریه کولیرز، دوم دسامبر ۱۹۴۴ - نویسنده

۳ - ۱۹۷۳، یعنی سال تألیف کتاب - م

۴ - جریان نفت از این خط لوله قطع شده یا قسمتی از خط لوله را معمولاً به عنوان اعتراض به سیاست آمریکا نسبت به اعراب و اسرائیل، متفجر کرده‌اند (۱۴ بار در پنج سال اخیر) - نویسنده

باید شکر گزار بود که دولت امریکا مالك آن نگردید و گرنه با مشکلات بزرگتری روبرومی شد که اینک گریبانگیریک شرکت خصوصی شده است.

فصل دوازدهم

لغو قرارداد خط قرمز

به محض این که دولت امریکا موافقت کرد که به نجات شرکت‌های نفتی در عربستان برود، این کار را به طرز آبرومندان‌های انجام داد. دو هیأت نظامی در سال ۱۹۴۳ با هواپیما راهی عربستان شدند. ژنرال دالف دیس^۱ و سرهنگ دوم هالدو هاسکینس، به ترتیب ریاست دو هیأت را به عهده داشتند. سپس سیل تدارکات سرازیر شد: کامیون‌های صحرائی، بولدوزور و مصالح جاده‌سازی، همه برای تبدیل صحرای پر از سنگلاخ عربستان به چیزی شبیه راه و جاده. در اوایل سال ۱۹۴۴، نخستین وزیر مختار امریکا (مقیم در جده) به نام سرهنگ ویلیام ادی تعیین گردید. وی یک ناسیونالیست ساده دل و فرزند یک مبلغ مسیحی بود که در جنوب لبنان به دنیا آمده بود و زبان عربی را بخوبی صحبت می‌کرد. در همان زمان، نخستین سرکنسول امریکا به ظهران آمد؛ شهری که اینک جمعیت آن، بدلیل کار اجباری هزاران زندانی جنگی ایتالیائی در آنجا، چهار برابر شده بود. سرکنسول امریکا دفتر کار خود [سرکنسولگری] را در یک جیل کوچک مشرف بر چاه شماره ۷ دمام تأسیس کرد.

1- Ralph Royce

2- Harold B. Hoskins

3- William A. Eddy

توسعه مجدد فعالیت شرکت آرامکو

چون شرکت‌های نفتی امریکائی (غیر از آرامکو) با طرح احداث خط لوله نفتی توسط دولت امریکا مخالفت کرده بودند، لذا روزولت رئیس جمهور وقت امریکا به وزارت بازرگانی دستور داد تا از بذل و بخشش نسبت به آرامکو کوتاهی نکند. این بذل و بخشش‌ها به صورت کمک مالی نبود، بل در قالب چیزی ظاهر شد که در روزهای آخر جنگ و روزهای نخستین صلح، پر ارزشتر از گذشته بود؛ ارسال مواد خام بر اساس الویت ویژه [در آن موقع] در سراسر دنیای غرب، همه برای یدست آوردن مواد خام تلاش می‌کردند تا آن را برای بازسازی کارخانه‌ها و شهرهای ویران شده و نیز فعالیت مجدد صنایع زمان صلح به کار گیرند. در صنعت نفت داخلی امریکا، در میدان‌های نفتی بریتانیا در عراق و ایران و کویت، همه در انتظار ماشین‌ها و ابزاری بودند تا دوباره بتوانند چاه‌های قدیمی را مورد استفاده قرار داده و حفاری چاه‌های جدید را آغاز نمایند، خود را آماده رونق نفتی می‌کردند که در راه بود. اما همه آنها چشم انتظار تولید نفت عربستان بودند که اینک فرزند دل‌بند امریکا به شمار می‌آمد.

تا سال ۱۹۴۴، شرکت آرامکو دوباره گرفتار آتش سوزی در چاه‌های قدیمی خود شد و به حفاری چاه‌های جدید پرداخت. فزون بر آن، به شکرانه بذل و بخشش‌های دولت امریکا، کار تأسیس یک پالایشگاه بزرگ و جدید را در رأس - التوره آغاز کرد، یک خط لوله زیر آبی از ظهران به پالایشگاه بحرین کشید. اما بزرگترین اقدام شرکت را احداث خط لوله نفتی سراسری کشورهای عربی تشکیل می‌داد. در رابطه با این طرح، وزارت بازرگانی امریکا یک جواز صادراتی فولاد که کمتر از ۲۰،۰۰۰ تن نبود، برای آرامکو صادر کرد. وقتی سروصدای شرکت‌های نفتی مستقل بلند شد و گلایه سردادند که یکی از اعضای کابینه (وزیر بازرگانی) به گونه تبعیض آمیزی به هوا داری از شرکت‌های نفتی در عربستان برخاسته است، کمیته صنایع کوچک سنا درخواست کرد در این باره تحقیق شود. چند سازمان دولتی به حمایت از آرامکو برخاستند، اما وزارت دفاع به دلیل این که بخشش صادراتی دولت توجیه ناپذیر می‌باشد، از آن حمایتی نکرد. انجمن

شرکت‌های نفتی مستقل شدیداً به این طرح حمله کرد و سرانجام کمیته مزبور به دولت توصیه کرد که چون این طرح جنبه عام‌المنفعه ندارد، لذا باید متوقف بشود.^۱ بر اثر گزارش کمیته، موضوع جواز صادراتی فولاد به مدت ۹ ماه به تأخیر افتاد. اما پس از آن، وزارت بازرگانی به آهستگی و بدون ایجاد سروصدا، جوازها را تجدید کرد. کوتاه زمانی بعد، ۲۰،۰۰۰ تن فولاد به مقصد عربستان در راه بود. در حالی که آرامکو از ثمرات بی‌نظیر بذل و بخشش‌های دولت برخوردار می‌شد، سایر شرکت‌های نفتی خاورمیانه می‌بایست با حسرت به آرامکو بنگرند. به این جهت، افزایش تولید نفت عربستان در ۱۹۴۴ آغاز شد، در حالی که کویت (فقط با ۲۵۰ میل فاصله از شمال طهران) در ۱۹۴۷ و عراق و ایران در سال‌های دورتری توانستند تولید خود را بالا ببرند.

دیدار تاریخی ابن‌سعود و روزولت

اوج مغالزه سیاسی امریکا و عربستان، شاید در ۱۹۴۵ و هنگامی بود که روزولت و ابن‌سعود با یکدیگر دیدار کردند تا در باره اوضاع خاورمیانه به گفتگو بنشینند. بنا بر گفته سخنگوی دولت امریکا، هدف روزولت از این دیدار، برخوردار شدن از حمایت و نفوذ ابن‌سعود در جهان عرب برای یافتن یک راه‌حل مسالمت‌آمیز برای مشکل فلسطین بود که در آن زمان - همچون دوران کنونی - اوضاع خاورمیانه را وخیم کرده بود. مع‌الوصف، موضوع تحکیم روابط دو کشور از لحاظ منافع مسلم شرکت‌های نفتی امریکائی در عربستان نیز در میان بود و این موضوع رami توان با توجه به سری بودن مذاکرات آن دو درک کرد. در آخرین روزهای کنفرانس یالتا در ۱۹۴۵، روزولت به چرچیل گفت که پس از ترک کنفرانس و سرراه خود به امریکا، قصد دیدار با ابن‌سعود را دارد. روزولت و استالین و چرچیل در شبه جزیره کریمه^۲

۱- صورت مذاکرات کمیته صنایع کوچک سنآ، ۱۱ مارس ۱۹۴۶، بایگانی کنگره (سنآ)

قسمت دوم - نویسنده

۲- کریمه (Crimea) در جنوب شوروی قرار دارد و یک مرکز عمده تفریح و

استراحت است. م

جمع شده بودند تا در باره تقسیم مناطق نفوذ خود در اروپای آزاد شده از سلطه نازی‌ها، گفتگو نمایند.

بنابراین نوشته سرهنگ ادی (وزیرمختار آمریکا در جده) که ترتیب این دیدار را داده بود، وقتی چرچیل از جریان این سفر آگاه شد، «بسیار خشمگین گردید» و «به همه دیپلمات‌هایش تلگرام زد که ترتیب دیدار او با ابن سعود را بدهند» اما دیگر دیر شده و نمی‌توانست روی دست آمریکا بلند بشود.^۱

قرار بود که دیدار ابن سعود و روزولت در ناو کویسنی^۲ صورت گیرد که در دریاچه شور کبیر^۳ واقع در منطقه کانال سوئز لنگر انداخته بود و ابن سعود با رزمناو امریکائی مودفی^۴ از جده عازم این دیدار می‌شد. در اواسط دسامبر ۱۹۴۴، ابن سعود با کاروانی مرکب از ۲۰۰ اتوموبیل از پایتخت (ریاض) راهی جده شد. ابن کاروان تقریباً پس از به راه افتادن در مسیر ۶۰۰ میلی صحرا، گرفتار باران‌های سخت زمستانی و سیلاب شد و سفرشان را به مدت یک هفته به عقب انداخت. هر چند ابن سعود در سال‌های اخیر فوت شده و گرد پیری بر رخسار و موهایش نشسته بود، اما برای این که ثابت کند هنوز هم از قدرت جنسی دوران جوانی برخوردار است، زنان حرمسرایش را هم با خود آورده بود. سرانجام، کاروان غرق در گِل، صحیح و سالم در اوآخردسامبر به جده رسید.

وقتی مقامات دربار سعودی به سرهنگ ادی اطلاع دادند که ابن سعود قصد دارد علاوه بر ۲۰۰ نفر از همراهانش، عده‌ای از زیبارخان حرم خود را نیز به همراه آورد، وزیرمختار آمریکا دچار وحشت شد. زیرا وی پیامی از فرمانده ناو مسورفی دریافت کرده بود حاکی از این که ناو فقط گنجایش ابن سعود، چهار مشاور و هشت

۱- دیدار روزولت و استالین، نوشته ویلیام ادی- نویسنده

2- Quincy

۳- این دریاچه که در سواحل اسکندریه قرار دارد، از طریق کانال سوئز به دریاچه شور صغیر متصل می‌شود. دریاچه‌های شور (نمک) در یک منطقه گرم و خشک قرار دارند و بر اثر شدت تبخیر، املاح نمک آنها زیاد است - م

4- Morphy

خدمتکار او را دارد. سرهنگگ ادی که می‌دانست اگر پای حوریان حر مسرای ابن سعود به‌ناوی برسد که پرازملوانان سبیل کلفت بود چه وضعی پیش خواهد آمد! تلاش کرد تا ابن سعود را با واقعیات موضوع آشنا سازد. سرانجام، ابن سعود موافقت کرد که فقط ۴۸ نفر از همراهان مرد خود را (شامل دومین پسرش فیصل^۱، عبدالله سلیمان و دو وزیر دیگر، پزشک مخصوص سلطان، رئیس تشریفات، مستخدم مخصوص تهیه قهوه برای سلطان، آشپزهای او و شش غلام حبشی مسلح به شمشیر) همراه بیاورد. چون این ناو امریکائی وسایل پذیرائی از يك پادشاه را نداشت، همراهان ابن سعود عرشه ناو را با يك چادر بزرگ عربی پوشاندند. آن را با قالی‌های گران قیمت مفروش کردند و تختی برای پادشاه خود برپا نمودند. وقتی یکی از درباریان ابن سعود آب آشامیدنی تقطیر شده ناو را چشید و آن را «آب راکد» نامید، لحظه حساسی پدید آمد. وی يك نفر را فرستاد تا از چاه مکه برای سلطان آب بیاورد (ابن سعود فقط آب دو چاه مکه و ریاض را می‌نوشید). موقعیت حساستر وقتی پیش آمد که يك کشتی عربی که محموله آن ۸۶ گوسفند زنده بود و گوسفندها بع‌بع می‌کردند، به کنار ناو آمد. فرمانده ناو که دیگر قادر نبود جلوی خشم خود را بگیرد و گوئی با دشمن ژاپنی خود روبرو شده است، بالحن‌تندی به همراهان سلطان گفت که اجازه نخواهد داد گوسفندهای زنده وارد ناو او بشوند زیرا یخچال‌های ناو پراز گوشت است. سعودی‌ها گفتند که حاضر به خوردن گوشت گوسفند مرده نیستند و باید این گوسفندها را خود ذبح نمایند. فرمانده ناو که نمی‌توانست تصور کند عرشه ناو او از خون گوسفندهای زنده رنگین شود، سرانجام اجازه داد که فقط ده گوسفند زنده را به ناو بیاورند.

ناو مورفی به‌راه افتاد و خوشبختانه دیگر مشکلی پیش نیامد. ابن سعود سرگرم تماشای يك فیلم از جنگ ناوها در اقیانوس آرام شد، در حالی که پسرانش دزدکی به‌نزد ملوانان رفتند و يك فیلم جالب‌تر را به نام «قاچاقچی هروئین» تماشا کردند. در راه دریای سرخ، همراهان ابن سعود به‌تمرین تیراندازی پرداختند. برای

۱- ملک فیصل پادشاه کنونی عربستان - نویسنده (وی در سال ۱۹۷۵ به‌دست برادر

زاده‌اش به‌قتل رسید - م)

برگزاری نمازهای پنجگانه، هر روز عبدالله سلیمان درباره قبله با ناوبر^۱ مشورت می کرد و سپس ابن سعود و همه همراهانش روبه قبله می ایستادند و نماز می خواندند. وقتی ناومورفی به ناو کویبسی نزدیک می شد، ابن سعود به هر یک از جاشویان ناو ۴۰ دلار، و به هر یک از افسران آن ۶۰ دلار به اضافه یک دست لباس عربی و یک ساعت طلا داد. به فرمانده ناو، یک خنجر طلا داد و او نیز یک جفت دوربین دوچشمی و دو مسلسل به ابن سعود هدیه کرد.

دادن هدیه در عرشه ناو کویبسی نیز انجام گرفت، زیرا ابن سعود که موقع راه رفتن می لنگید، از صندلی چرخدار روزولت خودش آمد و روزولت نیز بیدرنگ لنگه آن را به ابن سعود پیشکش کرد.^۲ روزولت همچنین قول داد که یک هواپیمای بزرگ برای سلطان بفرستد تا وی و زنان حرمسرایش را از جدّه به مکه و مدینه و ریاض ببرد زیرا عبور از جاده های پر از دست انداز صحرایی، بسیار طولانی و خسته کننده بود. ابن سعود نیز چند شمشیر و خنجر طلا و عطرهای گران قیمت به روزولت پیشکش کرد. آن دو در هنگام گفتگو درباره توسعه همکاری عربستان و آمریکا در استخراج نفت، همچون دیوار قدیمی با یکدیگر اتفاق نظر داشتند. اما درباره مشکل فلسطین، عقاید متفاوت داشتند و گفتگوهایشان منجر به سوء تفاهمی گردید که مقدر بود روابط اعراب و آمریکا را در ماه های آینده تیره سازد. روزولت ابتدا شفاهاً و سپس کتباتاً قول داد که به عنوان رئیس جمهور آمریکا، هیچ گونه اقدام خصمانه ای علیه اعراب به عمل نیاورد و نیز هر گونه تغییر در سیاست آمریکا نسبت به مسأله فلسطین را بر اساس مشورت های قبلی با اعراب و یهودیان انجام دهد. از نظر ابن سعود، وعده روزولت یک قول مردانه بود که می بایست به آن عمل می شد. اما چون اطلاعی درباره شکل حکومت آمریکا (تغییر رؤسای جمهور) نداشت، لذا تصور می کرد که حرف یک رئیس جمهور در حکم قانون است. او نمی توانست

۱- ناوبر (Navigator) در کشتی و هواپیما به کسی گفته می شود که هدایت آن را (از لحاظ مسیر جغرافیائی) به عهده دارد - م

۲- ابن صندلی برای ابن سعود درشت اندام بسیار کوچک بود، اما آن را به جدّه

آورد و از روی مدل آن، یک صندلی چرخدار بزرگتر ساخت - نویسنده

تصور کنند که با روی کار آمدن جانشین روزولت، یا مخالفت کنگره، این وعده بی اعتبار شود، چرا که امریکا را مثل کشور خودش فرض می کرد که در آنجا حرف پادشاه حجت قانون را داشت. دوماه بعد، روزولت در گذشت و وعده خود را هم به گور برد^۱.

ملاقات چرچیل و ابن سعود

در این اوضاع و احوال بود که ملاقات وینستون چرچیل و ابن سعود در محیط نسبتاً سردتری انجام گرفت. این دیدار، سه روز بعد یعنی در ۱۷ فوریه، در واحه فیوم^۲ واقع در جنوب قاهره برگزار شد و دادن پیشکشها هم چندان زیاد نبود. زیرا اینک امریکائیها صورت حسابهای ابن سعود را مسمی برداختند و در برابر آن، نفت می گرفتند. چرچیل در باره مسأله دشوار فلسطین عقیده داشت که چون اعراب و اسرائیل هر گز نسبت به این مسأله توافق نخواهند کرد، لذا وی قادر نیست هیچ راه حلی را ارائه دهد و از دادن هر گونه قولی به ابن سعود خودداری کرد. فزون بر این، اگر ابن سعود آدم از خود راضی و خود رآیی بود، چرچیل هم

۱- هری ترومن (جانشین روزولت) سخنانی را به زبان آورد که همواره در گوش هر دست اندر کار نفتی و دیپلمات شاغل در کشورهای عربی، باقی مانده است: «آقایان متأسفم، اما من باید پاسخگوی صدها هزار نفر مردمی باشم که آرزوی کامیابی صهیونیسم را دارند، در حالی که من صدها هزار عرب هوادار خود ندارم که در انتخابات به من رأی دهند!» - نویسنده.

2- Fayum

۳- البته سوای دادن هدایای سنتی نظیر شمشیر و خنجر طلا، مروارید طبیعی خلیج فارس و سایر سنگهای قیمتی از جانب ابن سعود، نخست وزیر انگلستان نیز یک جعبه عطر گرانبها به ابن سعود داد و وعده داد که یک هواپیما (برای رقابت با روزولت) به همراه یک اتومبیل رولز رویس، به وی هدیه کند. ابن سعود هرگز از این اتومبیل استفاده نکرد زیرا فرمان آن در سمت راست بود و چون وی عادت داشت در سمت راست جلوی اتومبیل بنشیند، نشستن بر روی صندلی عقب و پشت سر راننده را کسرشان خود می دانست - نویسنده

دست کمی از او نداشت و به عنوان رهبر بریتانیا که به زودی فاتح جنگ می‌شد، نمی‌خواست خودش را کمتر از سلطان صحرا به شمار آورد. [ماجرا از این قرار بود که] برای چرچیل شرح دادند که چون ابن سعود يك مسلمان سرسخت است، لذا سیگار نمی‌کشد و مشروب هم نمی‌خورد و حتی اجسازه نمی‌دهد کسی در حضورش این کارها را انجام دهد. روزولت در ملاقاتش با ابن‌سعود، از کشیدن سیگار خودداری کرد (در حالی که به‌طور عادی پشت سرهم سیگار می‌کشید) تا بوی گناه به مشام ابن‌سعود نرسد. اما چرچیل اصلاً مراعات ابن‌سعود را ننمود؛ وی با کمک مترجم، به سلطان گفت: «اگر اعلیحضرت بر اساس دیانت، خود را محروم از سیگار و مشروب نموده‌اند، باید خاطر نشان سازم که دوران زندگی من با سنت مقدس کشیدن سیگار برگ و صرف مشروب - پیش از غذا و در وسط غذا و پس از غذا - سپری شده است...»^۱، واقعیت این بود که ابن‌سعود از کشور خود دور بود و قادر نبود چرچیل را به خاطر گستاخی‌اش مجازات نماید.

* * *

ابن سعود در میان استقبال گرم مردم کشورش به پایتخت برگشت، در حالی که به ارمغان‌های مادی و سیاسی خود از دودیداریاد شده می‌باید. اما دست‌آوردهای مالی وی پایدارتر از وعده‌های سیاسی بود، چرا که سیل کمک‌های فنی را به عربستان سرازیر می‌کرد و تضمین گرفته بود که تولید نفت عربستان باز هم افزایش یابد!

در نخستین سال پس از پایان جنگ، شرکت آرامکو مبلغ ۲۰ میلیون دلار از بابت بهره مالکانه به ابن‌سعود پرداخت کرد. به زودی، این پرداخت‌ها به هفته‌ای

۱- نظرات چرچیل درباره این دیدار، در جلد ششم خاطرات جنگ دوم جهانی تحت عنوان پیروزی و ترازودی، آمده است - نویسنده (خاطرات جنگ دوم جهانی، ترجمه تورج فرازمنده، جلد ششم، صفحات ۲۶۷ و ۲۶۸-۲۶۹)

چهارمیلیون دلار رسید، آن‌هم در موقعی که ابن سعود سلامتی خود را از دست داده بود. در حول و حوش این زمان، هری سنت جان فیلیپ از یک تبعید اجباری به انگلستان در دوره جنگ، به عربستان بازگشت و ابن سعود را بسیار نحیف یافت. فیلیپ می‌نویسد:

«ابن سعود از فرط اندوه، فرسوده شده و زندگی توأم با شهوترانی او را خسته کرده است. یک زانوی او فلج شده و سایر نشانه‌های پیری چنان آشکار است که حتی با بهترین رنگ‌موهائیز قادر به پنهان کردن آن نیست. ابن سعود اینک به سوی دنیای دیگری می‌رود که هرگز آن را ندیده اما وصف آن را شنیده است... ذهن روشن و سریع او - در رویارویی با این دنیای غریب - به تیرگی گرائیده است^۱. ثروتی که اینک ابن سعود صاحب آن شده بود، فراتر از رویاهای او بود، در حالی که مردم عربستان چشم انتظار بهره‌مند شدن از مواهب آن بودند. اما این ثروت از دست‌های ابن سعود به جیب انگل‌های درباریش سرازیر می‌شد؛ ثروتی که می‌بایست صرف خوشبختی مردم عربستان بشود، کوه زمانی بعد مایه تباهی آن می‌شد.

آرامکو و موانع قانونی خط قرمز

اینک که شرکت آرامکو به جای دولت ایالات متحده عهده دار کشیدن خط لوله نفتی سرتاسری کشورهای عربی شده بود، شرکت می‌بایست سرمایه لازم را برای احداث این خط لوله، و نیز برای تأسیس پالایشگاه رأس‌التنوره و کشیدن یک خط لوله جدید زیر دریائی به بحرین فراهم سازد. این برنامه‌های وسیع کاملاً خارج از امکانات مالی شرکت بود. لذا، در آغاز سال ۱۹۴۴، شرکت آرامکو مذاکراتی را با دوشرکت نفتی امریکائی به عمل آورد و پیشنهاد مشارکت آنان را در آرامکو، به ترتیب به صورت ۳۰ درصد و ده درصد داد. نسام دوشرکت مزبور

۱- کنایه از جهان آخرت است - م

۲- فیلیپ: خوشگذران عربستان - نویسنده

«استاندارد اوایل نیوجرسی» و «سوکونی و اکیوم» بود. بنابر نوشته تاریخ رسمی شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی: «دو شرکت، می توانستند امیدهای آرامکو را از لحاظ سرمایه تأمین نموده و مخاطرات را پذیرا شوند. هر دو شرکت، به نفت بیشتری برای بازارهای خود نیاز داشتند - به ویژه بازار اروپا برای شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی»^۱. اگر مشارکت دو شرکت یادشده عملی می شد، استاندارد اوایل کالیفرنیا (اکتشاف کننده اصلی امتیاز) و تگزاس اوایل (که در ۱۹۳۶ به آن ملحق شده بود) می توانستند ۶۰ درصد سهام (هریک ۳۰ درصد) را در مشارکت چهار گانه حفظ کنند و نفت عربستان در دست چهار شرکتی قرار می گرفت که اینک در شمار شرکت های بزرگ نفتی جهان بودند.

اما پیش از این که این ادغام کامل شود، می بایست چهار سال آزمون را که انباشته از استدلال های سخت حقوقی، تهدیدات قانونی، دیدارهای پشت پرده و هزاران میل سفر مدیران شرکت بود، پشت سر بگذارند. این ادغام با مانع روبرو بود و پای گالوست گلبنکیان، با آقای پنج درصد را دوباره وارد داستان نفت کرد که با خشم و غضب یک منطقه خلیج فارس را نشان می داد که در قرارداد خط قرمز قرار می گرفت. مانع قانونی این بود که دو شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی و سوکونی و اکیوم، هر دو در شمار امضا کنندگان قرارداد خط قرمز بودند و عربستان سعودی نیز (که زمانی جزئی از قلمروی امپراتوری عثمانی بود) در منطقه قرارداد واقع بود. به این معنی که الحاق هر یک از دو شرکت مزبور به آرامکو، در صورتی امکان داشت که شرکت نفت عراق با آن موافقت کند. هر چند امکان داشت که برخی از اعضای شرکت نفت عراق با این موضوع موافقت نمایند، اما گلبنکیان مخالف بود. وی خواستار پنج درصد خود در معامله جدیدی بود که امضا کنندگان قرارداد خط قرمز انجام می دادند. حال، چگونه می توانستند او را از میدان بیرون کنند؟

۱- تاریخ شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی: جلد ۳، افتهای جدید در ۱۹۵۰-۱۹۲۷

خوشگذرانی‌های گلبنکیان در پاریس

به شکرانه قرارداد خط قرمز، گلبنکیان نه تنها ثروتمند شده بود، بلکه به زودی ثروتمندترین مرد جهان می‌شد. در آمد سالانه او از شرکت نفت عراق و سایر مؤسساتی که در آنها سهام بود، دست کم به بیست میلیون دلار می‌رسید در دهه ۱۹۳۰، گلبنکیان و همسرش به پاریس نقل مکان کردند. این زن و شوهر غیر از ظاهر شدن در مجامع رسمی، هر یک زندگی مستقلی داشتند. ازدواج آنها به سنت شرقی‌ها و توسط خانواده‌شان صورت گرفته بود. نوار گلبنکیان^۱ که زنی فربه و زیبا و مورد علاقه شدید برادرانش بود، به راستی هرگز همسر پست و شوخ طبع خود را که به وی تحمیل شده بود، دوست نمی‌داشت. گلبنکیان خانه‌ای را در خیابان دیر آپارپاریس برای او خرید و دست کم روزی یک بار، و معمولاً برای خوردن غذای نیم‌روزی، به وی سر می‌زد. هفته‌ای یک بار، خرج خانه‌نش را با دقت و ارسسی می‌کرد، از این رو، همسر گلبنکیان برای سرپوش گذاردن بر هزینه‌هایی که صرف خریدن کادو برای فاسق‌های خود می‌کرد، دچار اشکال می‌شد. اما هرگز صحبتی از طلاق به میان نمی‌آمد. این فرض که آن دو باید همچنان به زندگی مشترک خود ادامه دهند، چنان استوار بود که گلبنکیان حتی کلکسیون هنری بسیار گران قیمت خود را در خانه همسرش قرار داده بود و علاقمندان به جمع‌آوری آثار هنری و مدیران موزه‌ها در سراسر جهان را غالباً به خانه خود می‌آورد تا نقاشی‌ها و مجسمه‌های او را ببینند.^۲

با وجود این، گلبنکیان ترجیح می‌داد که در سویت (اتاق بزرگ و آپارتمان شکل در هتل) همیشه‌گی خود در هتل ریتس^۳ زندگی کند. زیرا در آنجا بهتر می‌توانست به برآورده کردن خواسته‌های جنسی خود بپردازد؛ وی نیز، همچون ابن سعود،

1- Nevare Gulbankian

2- D'iera

۳- این کلکسیون شامل چند تابلوی رنگ و روغن از قوطی سیگارهای خالی بود که گلبنکیان آنها را بسیار دوست داشت. اما به شکرانه وجود مشاور هنری اش سرکننت کلادک، چند اثر از سزان، دنوار، مونه و دگا هم داشت. نویسنده

۴- گلبنکیان رئیس شرکتی بود که مالکیت هتل ریتس را داشت - نویسنده

اشتهای سیری ناپذیری به زن داشت اما در يك زمان به يك زن بسنده می کرد. با گذشت سال ها، او معشوقه های جوانتری را برگزید، به گونه ای که سرانجام هیچ کس به جز لولیتا^۱، شوق همبستری را در وی بیدار نمی کرد. نوبر گلبنکیان می نویسد:

«پدرم همیشه می گفت هر چند بسیار ناعادلانه است از يك دختر جوان خواست که با يك پسر مرد همبستر شود زیرا دختر جوان را تیری در پهلو نشیند به که پیری، اما در عوض پسر مردها را جوان می سازد. این طرز فکر همواره در حرمسرایهای شرق پذیرفته شده بود و حتی امروزه نیز در دربار ملك سعود یا پاشای مراکش وجود دارد. در حرمسرای پاشای مراکش همواره يك یا دو دختر جوان تازه بالغ وجود داشت...»^۲

گلبنکیان نسبت به معشوقه هایش هم خسیس بود و وقتی از آنها خسته می شد، مستمری مختصری برایشان در نظر می گرفت تا ساکت بمانند. برای نشان دادن درجه علاقه وی به اموالش، نوبر (فرزندش) داستان يك وردنه را نقل کرده است. گلبنکیان این وردنه را برای آشپز شرکت خود خریداری کرده بود تا در هنگام پختن شیرینی های شرقی، از آن برای باز کردن خمیر استفاده کند. وقتی آشپز برای کار به نزد سفیر ترکیه در مسکو رفت، وردنه را هم با خود برد. در حالی که ارزش آن از چند پشیز تجاوز نمی کرد، گلبنکیان برای پس گرفتن وردنه، دو کار آگاه را به مسکو فرستاد و آن را از آشپز پس گرفت.

گرچه نوبر معتمدترین فرد برای گلبنکیان به شمار می رفت و به عنوان نماینده او در معاملات پیچیده - نظیر قرارداد خط قرمز - شرکت کرده بود، اما با وی نیز مانند يك پسر بچه رفتار می کرد و چنانکه از کار او ناراضی بود، حقوق ماهانه اش را قطع یا کم می کرد. گلبنکیان آدم پست و طماعی بود و همواره می ترسید که مبادا شریکهای نفتی اش قصد جان او را داشته باشند - البته چنین هم بود. به این جهت، فقط چند دوست انگشت شمار داشت که هیچ يك در صنعت نفت نبودند. همیشه عادت داشت که بگوید: «دوستی نفتی ها بدون غرض نیست». وی فقط به يك چیز اعتقاد داشت؛

1- Lolita

۲- زندگینامه گلبنکیان بدقلم پانتاراکیسیا - نویسنده

قدرت پول. وقتی عواید نفتی اش می‌رسید، طوری از آن مراقبت می‌کرد که گوئی جان او است.

بعدها، گلبنکیان به تله افتاد. وقتی فرانسه در سال ۱۹۴۰ به اشغال آلمان درآمد، گالوست گلبنکیان از این کشور فرار نکرد، بلکه همراه با حکومت مارشال پتن به ویشی رفت. پس از امضای قرارداد ترک مخصوصه فرانسه و آلمان، حکومت ویشی با انگلستان قطع رابطه نمود و فرانسه به زیر سلطه نازی‌ها درآمد. دولت انگلستان بیدرننگ خود را قیم اموال دشمن (فرانسه) اعلام کرد و سهام گلبنکیان و شرکت نفت فرانسه در شرکت عراق را ضبط کرد. فرانسوی‌ها اصولاً نمی‌توانستند در این زمینه اقدامی به عمل آورند. اما گلبنکیان با شنیدن خبر ضبط سهامش بسیار خشمگین شد زیرا وی با داشتن دو گذرنامه ایرانی و انگلیسی، می‌توانست آزادانه به همه جا برود. به این جهت، در سال ۱۹۴۲ وی به منطقه بی‌طرف لیسبون (پایتخت پرتغال) رفت. در آنجا، برای بدست آوردن حقوق از دست رفته‌اش تلاش نمود و سرانجام موفق شد علاوه بر بازپس گرفتن سهام خود، از بابت ائتلاف درآمدها هم غرامت بگیرد.

توافق‌های شرکت نیوجرسی و شرکت نفت ایران و انگلیس

کوتاه زمانی پس از جنگ دوم جهانی، شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی که می‌خواست در شرکت آرامکو سهمی بشود و درصدد بود راهی برای نقض مقررات قرارداد خط قرمز بیابد، به راه حل «مصادره زمان جنگ» دست یافت. شرکت موضوع را با مشاور حقوقی خود در میان‌گذارد و وی به آنها توصیه کرد که به عقیده او «این موضوع که دو سهامدار شرکت نفت عراق، یعنی شرکت نفت فرانسه و گلبنکیان، در دوران جنگ دوم جهانی در تحت سلطه دشمن (آلمان نازی) بودند، به معنای خاتمه قرارداد ۱۹۲۸ است.»^۱

ادوارد جانسون^۱ رئیس اداره حقوقی شرکت نیوجرسی که می‌خواست از استدلال حقوقی مزبور مطمئن شود، با چند حقوقدان برجسته لندن - من جمله یک وکیل دعاوی معروف به نام پریٹ^۲ موضوع را در میان‌گذارد. وی خواستار نظر مشورتی آنها در باره رأی دادگاه‌های لندن در این زمینه شد، زیرا بر طبق مقررات داخلی شرکت نفت عراق، صلاحیت رسیدگی به دعاوی شرکت مزبور به دادگاه‌های انگلیس محول شده بود. حقوقدانان یادشده، همگی عقیده داشتند که قرارداد خط قرمز - از لحاظ دادگاه‌های انگلستان - اعتبار خود را از دست داده است.^۳

شرکت نیوجرسی برای این که در هنگام اقامه دعوی خود، از پشت گرمی کافی برخوردار باشد، از نفوذ یکی از کارکنان وزارت خارجه امریکا استفاده کرد و وزارت خارجه مزبور تضمین زیر راداد که «دولت ایالات متحده امریکا از یک قرارداد جدید که موجب محدودیت فعالیت سهامداران قدیمی آن است، حمایت نخواهد کرد و محدودیت اتباع امریکائی از طریق وسایلی چون قرارداد خط قرمز نمی‌پذیرد. وزارت خارجه اساساً از سیاست دهنای باز^۴ در خاور میانه حمایت می‌کند، اما در عین حال منافع کشورهای تولیدکننده نفت را هم ملحوظ می‌دارد»^۵

1- Edward F. Johnson

2- D. N. Pritt

۳- پیشین - نویسنده

۴- سیاست درهای باز (The Open Door Policy) که از اصول بازرگانی خارجی امریکا است، از دهه ۱۹۲۰ عنوان گردیده است. براساس این اصل، امریکا (وسایر کشورهای بزرگ) باید به مواد اولیه جهان دسترسی داشته باشند و هیچ‌یک از کشورهای بزرگ نباید اصل آزادی تجارت را نقض کند. این اصل در واقع نوعی اعمال نفوذ اقتصادی در سایر کشورها است. نمونه این اعمال نفوذ را می‌توان در قرارداد دولت در ۱۹۲۲ در باره چین مشاهده کرد. اصل سیاست درهای باز، عملاً مغایر با اصل سیاسی «عدم شناسائی مزایا و موقعیتهائی است که به زور به دست آمده باشد» و در شمار اصول کلاسیک سیاست خارجی امریکا است - م

۵- لارسون و دیگران: همان منبع - نویسنده

اولیود هاردن^۱ (یکی از نایب‌رئیس‌های شرکت نیوجرسی) و دلد شیتز^۲ (یکی از مقامات شرکت سوکونی و اکیسوم) که این بار از پشت گرمی زیادی برخوردار بودند و دستورداشتند که هر مخالفی را از سرراه خود بردارند و برای همیشه به عمر قرارداد خط قرمز پایان دهند، وارد لندن شدند. پس از در دسترس کوتاهی، رویال داچ شل و شرکت نفت ایران و انگلیس (دو عضو اصلی شرکت نفت عراق) موافقت خود را با لغو قرارداد خط قرمز اعلام کردند زیرا قبلاً بین خود به توافق رسیده بودند. البته شرکت نفت ایران و انگلیس می‌دانست که به محض عضویت دو شرکت نیوجرسی و سوکونی و اکیسوم در آرامکو، شرکت آرامکو همه محدودیت‌های گذشته را کنار خواهد گذارد و با سرآزیر کردن سیل نفت به بازار جهانی، به بازار صادراتی شرکت نفت ایران و انگلیس آسیب خواهد رسانید. اولیور هاردن فکر این موضوع را هم کرده بود و آنچه که در پی آمد، نمونه خوبی از استراتژی ماهرانه شرکت استاندارد اویل نیوجرسی بود. یعنی هیأت مدیره شرکت مزبور در هنگام برنامه‌ریزی عملیات خود، موضوع مذاکره با شرکت نفت ایران و انگلیس را برای خریداری مقدار زیادی نفت خام از شرکت اخیر، در نظر گرفته بود. سرانجام موافقت شد که روزانه ۱۱۰،۰۰۰ بشکه نفت را به مدت بیست سال (از ۱۹۵۲ به بعد) از شرکت مزبور خریداری کنند. همچنین طرح احداث یک خط لوله نفتی از ایران و کویت به مدیترانه را با مشارکت شرکت نفت ایران و انگلیس، ارائه داد. این ترتیبات موجب شد که نگرانی شرکت نفت ایران و انگلیس به خاطر رقابت احتمالی شرکت نیوجرسی، کاسته شود و هرگونه تردید نسبت به پایان دادن قرارداد خط قرمز را از میان ببرد.

از نقطه نظر استاندارد اویل نیوجرسی، ترتیبات یاد شده بسیار رضایت‌بخش بود: نه تنها جلوی اعتراضات بریتانیا را نسبت به هدف‌های آن شرکت می‌گرفت، بل به نیوجرسی امکان می‌داد تا با کمک یک طرح سودآور، مبادرت به فروش بنزین اتومبیل به بریتانیا بنماید.

1-Oliver Harden

2-Harold F. Sheets

در این مرحله از «سیاست ریاضت» پس از جنگ، فروش بنزین تابع سیستم جیره بندی دولتی بود. هر وقت که مردم و جراید خواستار پایان یافتن جیره بندی بنزین می شدند، کابینه وقت انگلستان که از حزب کارگر بود، فوراً دلیل تراشی می کرد که دولت برای خریداری بنزین از امریکا باید دلار بپردازد، در حالی که این کشور از لحاظ دخایر دلاری در مضیقه می باشد. این نوع دلیل تراشی ها، سوهان روح هوارد پیچ^۱ مدیر امریکائی شرکت نیوجرسی در لندن شده بود؛ به گفته وی «شرکت های امریکائی را مثل بچه های بد جلوه می دادند و روح ما را می آزرند تا مردم انگلستان تصور کنند ما سگهای کثیفی هستیم که مانع حرکت اتومبیل های آنها شده ایم!» به این جهت هوارد پیچ در هنگامی که به درمان پای خود سرگرم بود که در یک حادثه اسکی شکسته بود، طرحی را برای فروش بنزین به انگلستان تنظیم کرد. هوارد پیچ می گوید: «دو ماه طول کشید تا توانستم این طرح را با کمک نیویورک (دفتر مرکزی شرکت) تنظیم کنم، اما به شکرانه

۱- دولت انگلستان پس از جنگ دوم جهانی، به منظور تثبیت اقتصادی کشور، سیاستی را طرحریزی و پیاده نمود که به «ریاضت اقتصادی» معروف است. بر اساس این سیاست، افزایش صادرات، کاهش واردات (به ویژه از امریکا) و ذخیره کردن مواد اولیه در نظر گرفته شده بود. دولت بریتانیا در اجرای سیاست یاد شده، به اقدامات شدید زیر دست زد:

- محدودیت شدید واردات نفت پالایش شده از امریکا.
- افزایش صادرات محصولات صنایع سنگین.
- جیره بندی فولاد، بنزین و سایر مواد اولیه حیاتی.
- منحرف و منعطف نمودن بازرگانی خارجی انگلستان از کشورهای منطقه دلار و افزایش مبادلات تجاری با کشورهای نیمکره غربی.
- افزایش تولید مواد اولیه (به ویژه نفت) در کشورهای تحت الحمایه وزیر نفوذ بریتانیا.

- ایجاد منطقه استرلینگ، به منظور تمرکز ارز خارجی کشورهای مشترك المنافع

در بانک های لندن - م

کمک دولت (انگلستان) ، آن را ظرف دو هفته به تصویب پارلمان بریتانیا رساندم.

ما اعلام کردیم که با افزایش در مصرف نفت خریداری شده از ما ، بهای آن را صد درصد به لیره انگلیسی خواهیم گرفت و آنرا صرف خریداری کالاهای انگلیسی برای استفاده از آن در سراسر دنیا خواهیم کرد. دولت انگلستان اشکال تراشی کرد که برای خریداری نفت از ما باید لیره پردازد در حالی که ما برای خریداری نفت از شرکت نفت ایران و انگلیس ، دلار می پردازیم ، ما هم موافقت خود را با پرداخت لیره به شرکت مزبور اعلام کردیم^۱. در ابتدا، کابینه کارگری انگلستان از موافقت ما خشمگین شد و پروپچه های (وزارت) خزانه داری را به نزد ما فرستاد تا این کار را مشکل جلوه دهد. اما به آنها گفتم که از حرف هایشان سردر نمی آورم ، سرانجام کوتاه آمدند و کابینه هم تسلیم پیشنهاد ما شد. هم کابینه انگلستان، هم خود من ، هر دو می دانستیم که ۹۹/۸ درصد مردم انگلستان از پیشنهاد من هواداری می کنند و ۲ درصد باقی مانده که شامل سیاستمداران و فروشندگان نفت در بازار سیاه بودند، با آن سر مخالفت داشتند اما سرانجام ناگزیر به قبول آن شدند. با پذیرش این پیشنهاد ، جیره بندی بنزین در بریتانیا از بین رفت. البته ، هم دولت کارگری ، هم حزب محافظه کار، هر دو آنها این موفقیت را به حساب حزب خود گذاردند، اما ما به این موضوع اهمیتی ندادیم^۲.

به این ترتیب، شرکت نیوجرسی برای پرداخت بهای نفتی که از شرکت نفت ایران و انگلیس می خرید ، نیازی به پرداخت دلاری نداشت و آنرا به لیره پرداخت می کرد. بدین سان بود که موافقت شرکت نفت ایران و انگلیس با لغو قرارداد خط قرمز، به سود هر دو طرف تمام شد.

۱- باید توجه داشت که ارزش لیره انگلیسی پس از جنگ دوم جهانی بسیار متزلزل شده بود (در برابر ترقی ارزش دلار) و از این رو، دولت انگلستان تلاش می کرد حتی الامکان از معاملات دلاری خودداری کند - م

۲- به نقل از گفتگوی هوارد - پیچ بانگارینده - نویسنده

کشمکش‌های آرامکو و گلبنکیان

باتوجه به این که شرکت رویال داج شل هم در برابر فروش مقادیر کمتری نفت به شرکت سو کونی و اکیوم، از حقوق خود در قرارداد خط قرمز صرف نظر کرده بود، اینک فقط شرکت نفت فرانسه و گالوست گلبنکیان باقی مانده بودند. شخص گلبنکیان همواره در یکی از هتل‌های لیسبون به سر می‌برد اما پسرش (نوبر) اجازه انجام اقدامات را از طرف او داشت. وقتی از نوبر و دیگر کودتمتس^۱ (رئیس شرکت نفت فرانسه) دعوت شد تا برای مذاکرات فوری با هاردن و شیتزبه لندن بروند، آن دو در پاریس بایکدیگر تبادل نظر کردند. در لندن، به آنها گفته شد که وزارت دادگستری امریکا قرارداد خط قرمز را یک قرارداد «محدود کننده آزادی عمل اتباع امریکائی» و مغایر با قوانین ضد تراست امریکا دانسته و لذا خود را ملزم به رعایت این قرارداد نمی‌داند. نوبریدرنگک خاطر نشان کرد که وزارت دادگستری امریکا صلاحیت اعلام نظر درباره این قرارداد را ندارد زیرا همه امضاء کنندگان قرارداد موافقت کرده‌اند که کلیه دعاوی مربوط به آن باید بر طبق قوانین بریتانیا حل و فصل شود. امریکائی‌ها سپس شگرد خود را تغییر دادند؛ نظرات حقوقدانان انگلیسی را از کیف‌های خود بیرون کشیدند.

این حقوقدانان عقیده داشتند که به دلیل اشغال فرانسه در دوران جنگ، هم گلبنکیان و هم شرکت نفت فرانسه در زیر سلطه دشمن قرار گرفتند و قرارداد جنبه اجرائی خود را از دست داده بود. دکتر متس نگاهی به نوبر کرد که از شگرد امریکائی‌ها حیرت زده شده بود، و گفت، «خواهیم دید!»^۲ و جلسه تعطیل شد. چند روز بعد شرکت نفت فرانسه و گلبنکیان از طریق مشاوران حقوقی خود خواستار سهمی در قرارداد مشارکت شرکت‌های نیوجرسی و سو کونی و اکیوم در آرامکو شدند. وقتی بادرخواست آنها مخالفت شد، در فوریه ۱۹۴۷ اعلام کردند که آنها اقدامات قانونی را «برای اثبات اعتبار قرارداد ۱۹۲۸، و نیز اعلام ممنوعیت شرکت‌های

1- Victor De Metz

2-On Va Voir!

نیوجرسی و سوکونی و اکیوم از مشارکت مستقل در آرامکو به موجب مقررات قرارداد خط قرمز» آغاز کرده‌اند.^۱

این خبر نه تنها موجب وحشت هیأت مدیره شرکت نیوجرسی در نیویورک شد، بل آرامکورا نیز ترساند زیرا همه برنامه‌های جدید آنرا با مخاطره روبرو می‌ساخت. در مارس ۱۹۴۷، شرکت‌های نیوجرسی و سوکونی و اکیوم ناگزیر شدند توافق‌های خود با آرامکورا به حالت تعلیق درآورند، «خریداری سهام آرامکو توسط دوشرکت مزبور و نیز ساختن خط لوله نفتی سراسری کشورهای عربی، تاروشن شدن تکلیف حقوقی قرارداد خط قرمز، به تعویق افتاد»^۲

آرامکو بیشتر از دوشرکت دیگر امریکائی، دچار دردسر شد زیرا به امید فروش سهام خود به دوشرکت مزبور، برنامه‌های خود را ادامه داده بود و اینک به تنهایی از عهده این کار بر نمی‌آمد. با وجود این، پس از تشکیل چند جلسه اضطراری، «دو سهامدار آینده شرکت آرامکو موافقت کردند که ضامن شرکت بشوند تا بتوانند یک و ام ۱۰۲/۰۰۰/۰۰۰ دلاری از بانک بگیرد؛ رقمی برابر با کل ارزش سهامی که دوشرکت مزبور قصد خریداری آنرا داشتند. همچنین، با کمک آرامکو و دو شرکت سهامدار آن، ترتیبات مربوط به سایر شرایط خریداری سهام را مورد موافقت قراردادند و مبلغ مشخصی را بابت سود سهام در مدت سه سال آینده پیش‌بینی کردند. در عین حال، ترتیبی دادند که موقتاً نفت آرامکو را خریداری نمایند، و نیز درباره و ام ۱۲۵/۰۰۰/۰۰۰ دلاری که آرامکو می‌خواست برای احداث خط لوله سراسری کشورهای عربی از بانک بگیرد، به نسبت سهم خود، ضامن آرامکو شدند»^۳.

با وجود همه این اقدامات، نخستین دور مبارزه به سود شرکت نفت فرانسه و گلبنکیان تمام شده بود. از این مرحله به بعد، تعداد مذاکرات پشت پرده، تهدیدات و باج‌گیری‌ها چنان زیاد است که در اینجا نمی‌توانیم به جزئیات آنها بپردازیم.

۱- لارسون و دیگران: همان منبع - نویسنده

۲- پیشین - نویسنده

۳- پیشین - نویسنده

شرکای انگلیسی و امریکائی شرکت نفت عراق تلاش کردند به هیچ وجه نگذارند اقدام قانونی درباره اعتبار قرارداد خط قرمز انجام گیرد زیرا می دانستند که سرسیریل رادکلیف^۱ (اینک مقام لردی دارد) در دفاع از این نوع پرونده‌ها بسیار ماهر است.^۲ همچنین، نگران بودند که ممکن است گلبنکیان مطالبی را درباره مسائل خصوصی آنها به پسرش بگویند و این مطالب در دادگاه عنوان گردیده و بر سر زبان‌ها بیافتد. به این جهت، شرکای انگلیسی و امریکائی نخست به فکر افتادند که بین گلبنکیان و شرکت نفت فرانسه تفرقه بیندازند. در آن زمان، فرانسه با کمیابی منابع مالی روبرو بود و نیاز داشت که از محل فروش هرچه بیشتر نفت، بنیه اقتصادی خود را تقویت کند، آن‌هم در شرایطی که تنها منبع نفت فرانسه در عراق قرار داشت. نسا گهسان گزارش‌هایی به دست فرانسویها رسید مبنی بر این که شرکت نفت عراق تصمیم به کاهش تولید نفت خود گرفته است. این تصمیم به این معنی بود که شرکت نفت ایران و انگلیس و دوش شرکت امریکائی، از این کاهش سود می‌بردند، درحالی که موجب تقلیل عواید ارزی فرانسه و آن‌هم در شرایط نیاز مبرم به ارز می‌شد. فرانسوی‌ها قادر نبودند جلوی این اقدام را بگیرند زیرا شرکای انگلیسی و امریکائی می‌توانستند (به دلیل در اختیار داشتن اکثریت سهام) اعتراض شرکت نفت فرانسه و گلبنکیان را وتو کنند.

درحالی که این خطر بالای سر فرانسوی‌ها پرواز می‌کرد، شرکای امریکائی و انگلیسی (شرکت نفت عراق) به یک حرکت مسالمت‌آمیز در برابر فرانسه دست زدند. با توجه به این که در جنگ دوم جهانی، بریتانیا اموال دشمن (آلمان نازی و مآلاً فرانسه) را مصادره کرده بود^۳، لذا در آمد نفتی این دوران نیز به فرانسه تعلق

1 - Sir Cyril Radcliff

- ۲ - در دعوی حقوقی که نوبه قبلاً علیه پدرش اقامه کرده و وکالتش را رادکلیف به عهده داشت، وکیل مزبور گلبنکیان را ناگزیر کرد که تعداد ۹۸۷۰۰۰ سند را به دادگاه ارائه دهد. نوبه برای افزایش حقوق ماهانه خود، از پدرش به دادگاه شکایت کرده بود. وی در این دعوی پیروز شد - نویسنده
- ۳ - اشاره به اشغال فرانسه توسط آلمان است که نهایتاً مالک قانونی دارائی‌های فرانسه نیز به شمار می‌رفت - م

نمی گرفت. گلبنکیان که آدم زرنگی بود و ادعا می کرد حقوقش را به بهانه‌های واهی سلب کرده‌اند، با تلاشی که به عمل آورد توانست حقوق ازدست رفته‌اش را بازیابد، زیرا در مورد سلب حقوق وی به راستی تردید وجود داشت. اما سلب حقوق از شرکت نفت فرانسه، کاملاً قانونی و بجا بود.^۱ سهامداران انگلیسی و امریکائی خود را آماده کردند تا یک رُست دوستانه در برابر فرانسه بگیرند، به شرط همکاری فرانسه در زمینه...

در این مرحله، دولت فرانسه در نظر داشت نماینده جدیدی را از جانب شرکت نفت فرانسه به لندن گسیل دارد. به این نماینده دستور داده شده بود که در صورت موافقت گلبنکیان، با شرکت‌های امریکائی و انگلیسی سازش کند و اگر گلبنکیان زیر بار نرفت، در صورت تمایل امریکائی‌ها، انفراداً سازش نماید. از قضای روزگار نماینده مزبور که «دیوکردل» نام داشت، از دوستان گالوست گلبنکیان بود و روابط خوبی هم با او برداشت. نوب را او تشویق کرد که برای حل مسأله شتاب به خرج ندهد و این گفته پدرش را برای او نقل کرد: «هروقت دیگران خواستند شمارا زیر فشار قرار دهند تا تصمیم عاجلی بگیرید، اصلاً در تصمیم گیری شتاب نکنید». نوبر اضافه کرد که در واقع شرکت‌های امریکائی شدیداً نیازمند این توافق می‌باشند و هر چه این توافق دیرتر صورت گیرد، امریکائی‌ها امتیازات بیشتری خواهند داد. نوبر بعدها در این باره نوشت: «هر دو ما سوداگران پر مشغله‌ای بودیم، به طوری که گفتگوهای ما غالباً در پایان ساعت کار اداری انجام می گرفت. کرول عادت داشت که نزدیک به ساعت هفت شب به دیدن من در هتل ریتس در خیابان ژرژ پنجم بیاید (البته موقعی که در لندن یادریاریس بودم) و به اتفاق هم، شام خوبی می خوردیم. گفتگوهای ما بسیار دوستانه بود و تلاش می کردیم راه حلی را بیابیم که برای هر دو ما رضایت بخش باشد؛ جداً می گویم که حتی مراقب بودیم به اندازه برابر مشروب بخوریم تا از هشیاری یکسانی برخوردار باشیم! ما بر پایه یک توافق، به آهستگی مذاکره کردیم تا سرانجام به مرحله‌ای رسیدیم که احساس کردیم دیگران را هم

۱- به دلیل همکاری حکومت ویشی (مارشال پتن) با اشغالگران آلمانی - م

می‌توانیم وارد مذاکرات کنیم.»^۱

تا این زمان، گلبنکیان و فرزندش بی‌برده بودند که باید در باره محدودیت‌های قرارداد خط قرمز انعطاف به خرج دهند، لکن آن‌دو و نیز نماینده شرکت نفت فرانسه، مصمم بودند به امر یکائی‌ها تفهیم نمایند که برای خلاص شدن از مقررات قرارداد، باید بهای گرانی‌را بپردازند و مادامی که این بها پرداخت نشده است، تهدید به اقدامات حقوقی ادامه خواهد یافت. واقعیت این بود که گلبنکیان و فرزندش به سرسیریل راد کلیف دستور داده بودند که مقدمات اقامه دعوی را فراهم کرده و ازدادگاه برای آغاز دادرسی وقت بگیرد. نوبرو کرول سرگرم طرحی بودند تا در صورت لغو قرارداد خط قرمز، از عواید بیشتری برخوردار شوند.

مذاکرات حساس در لیسبون

سرانجام در نوامبر ۱۹۴۸، مذاکرات دو طرف به مرحله‌ای رسید که به دلیل پیشرفت کافی در گفتگوها، موافقت کردند تا در لیسبون اجتماع نمایند. امریکائی‌ها امیدوار بودند که توافق نهائی صورت گیرد و در پی امضای توافق‌نامه، به شرکت آرامکو ملحق بشوند. محل دیدار آنان در هتل آویزا^۲ بود. این هتل باشیوه معماری روکوکو^۳ ساخته شده بود؛ با چلچراغ‌های آویزان از سقف‌های بلند، با مجسمه‌هائی از دختران جوان در میان ستون‌های مرمر، و بر روی دیوارها پرده‌های نقاشی از صحنه‌های شکار دیده می‌شد، و مسافران هتل (که معمولاً شخصیت‌های تبعید شده بودند) عنوان‌های اشرافی داشتند و مستخدمان هتل چنان آهسته سخن می‌گفتند که گوئی نجوا می‌کنند.

گلبنکیان در اتاق شماره ۴۲ این هتل زندگی می‌کرد. گرچه او می‌بایست

۱ - زندگینامه گلبنکیان؛ همان - نویسنده

2-Aviz

۳ - روکوکو (Rococo) به شیوه معماری سده‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی اطلاق

می‌شود که دارای آرایش زیاد اما عاری از لطافت می‌باشد - م

به دیدار طرف‌های خود در لندن برود، اما این بار آنها به دیدن او آمده بودند. گلبنکیان خود را آفتابی نمی‌کرد و پیغام‌های خود را از طریق فرزندش برای آنها می‌فرستاد. کرول به نمایندگی از شرکت نفت فرانسه، هاردن و هوارد پیچ از جانب شرکت استاندارد اوپل نیو جرسی، شیتز از طرف شرکت سوکونی و کیوم و مودیس بریچمن^۱ از جانب شرکت نفت ایران و انگلیس در این گردهم‌آئی حضور داشتند. نماینده شرکت رویال داچ شل هم آمده بود. همگی آنان چشم انتظار بودند تا قرارداد جدید هرچه زودتر به امضاء برسد، و گرنه امکان داشت دعوی گلبنکیان در دادگاه مطرح شود: «و هیچ‌کس به درستی نمی‌دانست که آیا تشکیل دادگاه در لندن قبل از امضای قرارداد خواهد بود یا خیر»^۲.

سرانجام، متن توافق‌نامه ماشین‌گردید و قرارداد در ساعت هفت شب رسماً امضاء شود. آن روز، یکشنبه ۱۴ نوامبر بود و چون قرار بود که با مداد فردا دادگاه تشکیل شود، ترتیبی داده شد که بلافاصله پس از امضای قرارداد، تلگرافی به لندن بفرستند و ختم دعوی را اعلام نمایند. نوبرمی نویسد:

«درست پنج دقیقه به ساعت هفت بود که پدرم نکته دیگری را یافت که در توافق‌نامه گنجانده نشده بود. اگر بگویم که این موضوع موجب آشفتگی خاطر همه کسانی شد که در آنجا جمع شده بودند، دروغ نگفتم. اما پدرم در عزم خود راسخ بود. در حالی که هیأت مدیره‌های شرکت‌های شریک در انتظار خبر امضای توافق‌نامه بودند، نکته مورد نظر گلبنکیان را تلگرافی به آنها اطلاع دادند تا نظر موافق یا مخالف خود را با فرستادن تلگرافی به لیسبون، اعلام کنند»^۳.

نوبر از قبل ترتیب یک ضیافت شام را بمناسبت امضای این توافق‌نامه داده

1- Morris Bridgeman

۲- زندگینامه گلبنکیان؛ همان - نویسنده

۳- زندگینامه گلبنکیان؛ همان منبع. نگارنده از نوبر گلبنکیان در باره آخرین پیشنهاد پدرش پرسش کرد و او گفت که درست آن را به خاطر ندارد اما تصوری کند که مربوط به افزایش تولید شرکت نفت عراق می‌شد، زیرا میزان تولید آن را عامدانه پایین آورده بودند تا فرانسه را زیر فشار بگذارند - نویسنده

و به همه میهمانان خود اطمینان داده بود که هتل آویز بهترین پذیرائی را از آنها خواهد کرد. وی بعنوان يك لپرچان ریش دار^۱ و يك فرزند زنده دل و خودنما، انباشته از زنده دلی و شوخ طبعی بود. او آدمی نبود که عقب نشینی در مذاکرات تجاری را خیلی جدی بگیرد. از این رو، پیشنهاد کرد که تارسیدن پاسخ لندن، میهمانان به صرف شام بپردازند. وی می نویسد:

«در سر میز شام، دوازده نفر نشسته بودند، همگی آنها مرد بودند، به جز همسر کربول... بدون تردید، وی برای گذراندن يك شب خوش به آنجا آمده بود، اما گرفتار يك ضیافت سرد شد. پس از خوردن شام، سکوت طولانی برقرار شد زیرا هیچ کس دل و دماغ نداشت که پیش از رسیدن پاسخ از لندن، به حرف های مرسوم پس از صرف شام بپردازد. حتی مقدار کمی مشروب خوردند. این موضوع را از صورت حساب هتل فهمیدم، چون فقط يك بطری شامپاین خالی شده بود»^۲

لغو قرارداد خط قرمز و پیامدهای آن

در ساعت های اول بامداد بود که سرانجام تلگرام موافقت شرکت های انگلیسی و امریکائی با آخرین پیشنهاد گلبنکیان دریافت شد. در ساعت ۲ بامداد، متن توافقنامه که دوباره ماشین شده بود، به وسیله همه - من جمله گالوست گلبنکیان - امضاء گردید.

نوبر گلبنکیان يك بار دیگر درخواست شامپاین کرد، اما قبلاً بطری های شامپاین را از سر میز جمع کرده و آشپزهای هتل هم در خواب ناز بودند. از این رو، به جای برگزاری ضیافت به مناسبت امضای توافق نامه، به ساندویچ ها و شراب ارزان قیمتی که از يك کافه شبانه روزی خریده شد، بسنده کردند.

۱ - لپرچان (Leperchun) در افسانه های ایرلند نام پری افسانه ای است که در قیافه يك پیر مرد کوته اندام ظاهر می شود. وی راز گنج پنهان را می داند و هر کس بتواند بر او دست یابد، لپرچان راز گنج را برایش فاش خواهد کرد. - م

۲ - زندگینامه گلبنکیان؛ همان - نویسنده

با این که سهامداران عمده شرکت نفت عراق امتیاز بزرگی را از دست داده بودند، اما هر یک از آنها می‌بایست به راستی ضیافت بدهد. زیرا از این پس، می‌توانستند طرح‌های توسعه فعالیت نفتی خود را به دور از محدودیت‌های قرارداد خط قرمز (که اینک از نقشه شرکت‌های نفتی جهان حذف شده بود) به مرحله اجرا در آورند. دو شرکت ایران و انگلیس و رویال داچ شل بازارهای جدید و سود آوری را برای فروش نفت خام به دست آورده بودند. گلبنکیان و شرکت نفت فرانسه تضمین‌های کتبی گرفته بودند که نه تنها تولید نفت عراق نباید در هیچ شرایطی کاهش یابد، بلکه به نحو چشمگیری نیز بالا رود. به گلبنکیان یک سهم اضافی از نفت آزاد دادند تا در بازار آزاد به فروش رسانند، به اضافه پنج درصد او از بابت سود شرکت نفت عراق و قطر. به این ترتیب گلبنکیان صاحب $۸/۰۰۰/۰۰۰$ دلار اضافه درآمد سالانه شد.

دو شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی و سو کونی و اکیوم از قید قرارداد خط قرمز رها شدند و به شرکت آرامکو پیوستند و کوته‌زمانی بعد، شرکت آرامکو به صورت ثروتمندترین شرکت نفتی جهان درآمد. سرانجام، نفت تولید شده در میدان پرنفت عبیق از طریق خط لوله عربستان - مدیترانه، ۱۴۰۰ میل مسافت را طی کرد. یک پالایشگاه جدید در رأس النور به کار افتاد، اسکله‌های مخصوص کناره گرفتن تانکرهای نفتی ساخته شد و نفت به افریقا و خاور دور حمل گردید. تا سال ۱۹۵۰ (یعنی دو سال پس از لغو قرارداد خط قرمز) شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی از بابت ۳۰ درصد سهم خود در آرامکو، روزانه صاحب $۳۰/۰۰۰$ بشکه نفت بود و سهم آن در ذخایر احتمالی نفت، کمتر از ۲۸۰۰ میلیارد بشکه تخمین زده نمی‌شد. آینده روشنی در پیش بود و همه آنها - به جز دو نفر - شادمان به نظر می‌رسیدند. یکی نوبر گلبنکیان بود. وی سه سال آزرگار شوخ طبعی، زنده دلی و هوش سرشار خود را به کار گرفته بود تا سرانجام توانسته بود بر شرکت‌های نفتی پیروز شود. هر چند تردیدی نبود که در سایه اعصاب نیرومند و کاردانی پدرش بود که توانستند لحظات بحرانی را پشت سر بگذارند، اما پدرش می‌بایست تلاش‌های خستگی‌ناپذیر فرزندش را نیز جبران نماید. سوای تعارفات خشک و خالی مبنی بر

تشکر از زحمات پسر، نوپر در هنگام بازگشت به لندن متوجه شد مبلغی را که پدرش به عنوان پاداش برای وی در نظر گرفته است، بمراتب کمتر از هزینه ضیافتی بود که وی در لیسبون برای شرکت های نفتی ترتیب داده بود. از این رو، به نزد پدرش رفت و گلایه سرداد. سرانجام، پدر رضایت داد که وقتی فرزندش بار دیگر به دیدن او در لیسبون می آید، مواجب او را دو برابر کند. سه هفته بعد نوپر به لیسبون بازگشت تا پدرش را ببیند. وقتی می خواست کرایه اتاق خود در هتل را بپردازد، متوجه شد که کرایه اتاق سه برابر شده است. پس از این که گلبنکیان در گذشت، نوپر تازه فهمید که پدرش مالک هتل آویز بوده است!

ابن سعود نیز از این وضعیت جدید راضی نبود. وی از راه دور، مذاکرات لندن، پاریس، نیویورک و لیسبون را دنبال کرده بود، بی آن که کسی در ریاض با او مشورت کند. آینده کشور او را کفار و خارجی ها تعیین کرده و اصلاً از او نظر - خواهی نکرده بودند. هر چند ابن سعود پیر و بیمار بود، اما نه چندان کسه بتواند چشم های خود را بر روی حقیقت ببندد. در واقع، به او توهین کرده بودند. از این رو، بر آن شد تا واکنش خود را از تنها راهی نشان دهد که امریکائی های کافر آن را می فهمیدند. پول بیشتری مطالبه کرد و از يك کافر دیگر دعوت نمود تا در استخراج نفت عربستان با آرامکو به رقابت برخیزد. در این مرحله بود که يك نفتی مستقل به نام پل گتی، وارد داستان خاورمیانه شد.

بخش چهارم

ورود شرکت‌های مستقل نفتی

فصل سیزدهم

منطقه بیطرف

چند روز پس از این که شرکت‌های بزرگ نفتی با امضای توافق‌نامه‌ای در نوامبر ۱۹۴۸ به عمر قرارداد خط قرمز پایان دادند، يك هواپیمای خصوصی كوچك از روی يك بانده شنی که در خارج از شهر کویت قرار داشت، از زمین بلند شد و به سمت جنوب صحرا پرواز کرد. به مدت پانزده دقیقه، دریای شن غلطان را در نوردیدو به يك رشته جبال كوچك رسید که به خلیج فارس منتهی می‌شد. سپس، تا ارتفاع چند صد پائی زمین پساين آمد. در مدت دو ساعت و نیم بعد، اعراب بادیه نشین که می‌دیدند بر اثر سروصدای هواپیما، شترهای آنان رم کرده و زنانشان ترسیده‌اند، ابتدا مشت‌های خود را به سوی آن‌گره کردند و سپس با تفنگ‌های خود به هواپیما تیراندازی کردند. هواپیما چندین بار دور خود گشت و سرانجام با علامتی که خلبان به مسافر داد، هواپیما دور زد و بایک مخزن نسبتاً خالی بنزین، به کویت بازگشت.

نام این خلبان از سوابق رخت بر بسته است، اما مسافر آن يك زمین‌شناس زیرك به نام پل دالتون^۱ بود. همان شب، دکتر پل والتون به اداره پست کویت رفت

و به رئیس‌اش تلگرام زد: «ساختمان زمین شناسی امیدوارکننده است»؛ براساس اعتبار این تلگرام بود که ژان پل گتی وارد صنعت نفت خاورمیانه شد.

ژان پل گتی میلیونر ماجراجو

در سال ۱۹۴۸، ژان پل گتی به يك نقطه عطف در زندگی خود رسیده بود. وی بلند قد، باریک اندام، اهل میناپولیس^۱ و از نژاد اسکاتلندی - ایرلندی بود. چهره‌ای دراز داشت و غبغب گاویش، به او سیمای بدمنظر يك شیر رامی داد. حالت افسردگی که در صورتش دیده می‌شد، بیشتر ناشی از زندگی خصوصی‌اش بود و ارتباطی با شغل او در کار و کسب نفت نداشت. پنجمین ازدواجش که از پیش از هم گسسته بود، سرانجام به طلاق انجامید. او هرگز از يك زناشوئی دیرپا برخوردار نگردیده بود.^۲ وقتی پنجمین ازدواجش هم به جدائی انجامید، این بار تصمیم گرفت که برای مصاحبت با زنان راه‌های دیگری را بکار گیرد. تا جائی که به کسب و کار نفت مربوط می‌شد، او دلایل زیادی داشت که از حرفه خود لذت ببرد - حتی اگر رضایت بخش نباشد. هر چند درس پنجاه و شش سالگی هنوز می‌یاد در نشده بود، لکن دارای سرسختی و کاردانی بود که لازمه هر شرکت مستقل نفتی^۳ برای وارد شدن در قمار سطح بالای کسب و کار نفت در امریکا است. شرکت‌های بزرگ و مستقل کامیاب، همواره با هر سلاحی که در دست داشته‌اند - تحریم‌های

1- Minneapolis (شهری در ایالت مینزوتا)

۲- «علاقه من به کسب و کار نفت سبب شده که پنج زندگی زناشوئی من به جدائی بیانجامد. زن‌ها بیزار از شوهری هستند که عمر خود را وقف کسب و کارش می‌کنند؛ در واقع، زن‌ها از هر مردی که اوقات خود را صرف هر چیزی سوای زنش می‌کنند، بیزارند» به نقل از ساندی اکسپرس، لندن، ۱۹۵۷ - نویسنده

۳- شرکت مستقل نفتی (Independent Oil Co) به يك شرکت نفت خصوصی

گفته می‌شود که خارج از چهارچوب هفت شرکت بزرگ نفتی و معروف به «هفت خواهران نفتی» فعالیت می‌کند - م

سری، بلو که کردند، برهم زدن بازار - به مبارزه برخاسته‌اند تا تازه‌واردها را از صحنه رقابت بیرون بیاورند، اما گتی بر همه آنها پیروز شده بود. بی آن که سلطه غالب خود را از دست بدهد، ارباب دو شرکت امریکائی به نام‌های شرکت نفت گتی^۱ و شرکت نفت تاییدواتر^۲ شده بود که در آن زمان ۴۰۰ میلیون دلار ارزش داشتند.

کسانی بودند که گتی را یک گالوست گلبنکیان دیگر بشمار می‌آوردند. اما نمی‌توان آن دو را از لحاظ نقش‌شان در کسب و کار نفت، باهم مقایسه کرد: درست است که هر دو آنها پدرانی داشتند که با بخشش‌های سخاوتمندانه به پسرانشان، آنان را وارد دنیای نفت کرده بودند.^۳ هر دو آنها علاقمند به جمع‌آوری کلکسیون‌های هنری گرانبها، به ویژه تابلوهای نقاشی و مجسمه‌هایی از زنان فریه و برهنه بودند. هر دو آنها زنباره بودند. ژان پل گتی یک بار گفت: «نیروئی که هر فردی را به حرکت وامی‌دارد، زن است!». گتی، در سراسر عمرش، همه نوع معامله‌ای کرده بود. همان‌گونه که گلبنکیان به دلیل خسیس بودن، مخارج منزل همسرش را واریسی می‌کرد، ژان پل گتی نیز در منزلش تلفن عمومی گذارده بود تا میهمانانش از آن استفاده نمایند و اتوموبیلی که زیر پایش بود مدل چهارسال پیش بود. اما درحالی که گلبنکیان یک دلال و یک کارچاق کن بود که از بازارهای مشرق زمین فارغ‌التحصیل شده و علاقه‌اش به نفت فقط به خاطر پول بود، ژان پل گتی حتی رایحه و لمس کردن نفت را هم دوست داشت. او مانند گلبنکیان نبود که با پنج درصد درآمد دیگران به ثروت رسیده باشد، بل از راه تلاش و کوشش خود در کسب و کار نفت به جایی رسیده بود. همچنین، توانسته بود با خریداری اکثریت سهام هر مؤسسه‌ای که در آن شریک بود، آن مؤسسه را در سلطه خود درآورد. از این‌رو،

1- Getty Oil Co

2- Tidewater Oil Co

۳- جورج فرانکلین گتی یک وکیل دادگستری بود که باریکه‌هایی از منطقه اوکلاهما را بجای حق‌الوکاله خود پذیرفت و خود را مالک یک میدان نفتی یافت. وقتی ژان پل گتی ۲۱ سال بیشتر نداشت، پدرش یک میلیون دلار به او بخشش کرد - نویسنده

ترجیح می‌داد که خود را با جان راکفلر مقایسه کند؛ آدم پر آرزو و نوآوری که راه‌های جدیدی را برای استفاده از نفت یافته بود که قبلاً به فکر دیگران نرسیده بود. گتی بر خرج و دخل مؤسسات خود نظارت دقیق داشت. وی علت خسیس بودن خود را چنین شرح داد که در دوران کودکی وهنگامی که ولخرجی می‌کرد، مادر سخت‌گیرش بر او خرده می‌گرفت و از او می‌خواست که همواره این ضرب‌المثل را به‌خاطر بسپارد: «نقره سفید را باید برای روز سیاه نگاه داشت».

پس از پایان جنگ دوم جهانی، ژان پل گتی را می‌دیدند که با قیافه جدی و ملال‌آوری، به‌تنهایی قدم می‌زند. یکی از خویشاوندانش، حالت او را چنین توصیف می‌کند: «نگاهش حالتی داشت که گوئی چیزی را در زندگیش گم کرده است» آیا يك زن را از دست داده بود؟ نه، چون همواره می‌توانست زن‌های زیادی را بیابد، هر چند که پشیزی هم خرج آنها نمی‌کرد. او آرزوی دست و پنجه نرم کردن با يك شرکت بزرگ و پیروزشدن بر آن را در سر می‌پرورانید.

ورود گتی به صحنه نفت خاورمیانه

ژان پل گتی در صدد بود که جای پائی برای خود در نفت خاورمیانه-ایران، عراق و مصر- باز کند. اما شرکت‌های بزرگ نفتی در ایران و عراق بر او پیشدستی کرده بودند و نسبت به کشف نفت در مصر نیز چندان امیدوار نبود. سپس، یکی از خبرچین‌های مزدبگیرش بی‌سروصدا به گتی خبر داد که شرکت آرامکو پس از عضویت دو شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی و سوکونی واکيوم، در نظر دارد تغییر کلی در امتیازات نفتی خود در عربستان بدهد. [جریان از این قرار بود که] آرامکو علاوه بر حقوق بهره‌برداری از نفت‌ظهران، عبیق و ابوحدریه، امتیاز منطقه

۱- جان راکفلر (John Davidson Rockefeller) میلیاردر معروف امریکائی

که اکثر پالایشگاه‌های امریکا به‌وی تعلق داشت. وی بنیاد معروف راکفلر را تأسیس کرد.

راکفلر در سال ۱۹۳۷ درگذشت- م

۲- یکی از این زنها می‌گفت: «مایه حیرت است که او (گتی) مثل يك پسر بچه،

همیشه از مادرش حرف می‌زند.» - نویسنده

بی طرف واقع بین عربستان و کویت را هم به دست آورده بود. این منطقه جزئی از امتیاز نفتی فرانک هولمز بود که وی پس از بازگشت به آمریکا در دهه ۱۹۲۰، آن را به دو شرکت امریکائی فروخته بود. آرامکو درصدد برآمده بود که در برابر صرف نظر کردن از امتیاز نفتی خود در منطقه بی طرف (عربستان)، امتیاز منابع نفت دریائی عربستان را به دست آورد که در امتداد میدان نفتی ظهران قرار داشت.^۱ از نقطه نظر آرامکو، امتیاز جدید به مراتب راحت تر، مقرون به صرفه تر و اداره آن نیز در دسر کمتری داشت. به علاوه، از تسهیلات يك پالایشگاه و يك بندر بارگیری تانکرهای نفتی نیز برخوردار می شد. بهره برداری از نفت منطقه بی طرف بادشواریهائی همراه بود. يك مانع این بود که منطقه بی طرف با ۲۰۰۰ میل مساحت، منطقه ای پر صخره و بی پناه به شمار می رفت که به دو کشور کویت و عربستان تعلق داشت. وقتی سرپرسی کاکس در سال ۱۹۲۲ در العقیبر با ابن سعود دیدار کرد، موافقت او را در مورد ایجاد يك منطقه بی طرف بین عربستان سعودی و کویت به دست آورد. ابن سعود توافق کرد که دو طرف بتو انداز حقوق چراگاهی و آب برخوردار شوند و هیچ گونه تأسیسات نظامی در آنجا ساخته نشود؛ هم ابن سعود، هم شیخ احمد حکمران کویت، هر دو آنها مالک دو نیمه منطقه بی طرف شدند. از این رو، شرکت آرامکو پیش بینی می کرد که ممکن است اختلافی بین آن دو بروز کند. پس از این که آرامکو از امتیاز نفت منطقه بی طرف صرف نظر کرد، هر يك از حکمرانان عربستان و کویت از این حق برخوردار شدند تا نیمی از این منطقه را (برای کاوش و بهره برداری از نفت آن) به مزایده بگذارند. حکمران کویت بیدرننگ دست به کار شد و اعلام کرد که منطقه بی طرف متعلق به خود را به مزایده می گذارد، اما زیر بار پیشنهادات «مسخره» از نوع امتیازات قبل از جنگ دوم جهانی نخواهد رفت. يك سندیسکای نفتی امریکائی به نام امین ادیل^۲

۱- منابع نفت دریائی (Offshore Oil) عربستان در آبهای سواحل جنوب این کشور قرار دارد. آرامکو نخستین شرکتی است که به حفاری این منابع در سواحل خلیج فارس پرداخت و مخزن بزرگ «صفانیه» را کشف کرد. بعدها، شرکت های شل و بریتیش پترولیوم و شرکت ملی نفت ایران (از طریق دو شرکت سیرپ و ایپال) دست به حفاری نفت در دریا زدند - م

فوراً قدم پیش گذارد و پیشنهادی آن چنان سخاوتمندانه کرد که دیگر شرکت‌های بزرگ نفتی خود را کنار کشیدند و شرکت امین اویل در مزایده برنده شد. رئیس این سندیکا که می‌دانست قیمت امتیازات نفتی در آینده بسیار ترقی خواهد کرد، توانست سایر اعضای سندیکا را که از بالا بودن شرایط این قرارداد یکسره خورده بودند، راضی به قبول آن نماید: شرکت تعهد کرد که بیدرنگ $7/500/000$ دلار به عنوان پیش پرداخت به شیخ احمد حکمران کویت بپردازد. در حالی که مدت قرارداد ۶۰ سال بود، تضمین کرد که بهره مالکانه سالانه کویت از $625/000$ دلار کمتر نباشد. همه این تعهدات در شرایطی صورت گرفت که هنوز دلایل کافی برای اثبات وجود ذخایر سرشار نفت در این منطقه وجود نداشت.

قرارداد کنونی به مراتب گرانتر از دو قراردادی بود که قبلاً کویت و عربستان سعودی با شرکت‌های خارجی بسته بودند. در قرارداد ۱۹۳۴ کویت با دو شرکت انگلیسی و امریکائی، مبلغ $170/000$ دلار به اضافه 35000 دلار بهره مالکانه پرداخت شده بود. در قرارداد عربستان با شرکت آرامکو، بهره مالکانه $200/000$ دلار تعیین شده بود. به علاوه، شیخ احمد چند شرط را در قرارداد کنونی تحمیل کرد که از لحاظ شرکت امین اویل بسیار سخت و از دیدگاه شرکت‌های نفتی رقیب تحمل ناپذیر بود. لذا، این شرکت‌ها شایعه پراکنی کردند که سندیکا می‌خواهد بازار نفت را قبضه کند. سندیکا تعهد کرده بود که علاوه بر پرداخت بهره مالکانه‌ای که دو برابر قرارداد ۱۹۳۴ بود، $12\frac{1}{4}$ درصد بهره مالکانه نیز از بابت فروش گاز طبیعی بپردازد، مالیات شرکت در هر تن نفت صادراتی، $7/5$ سنت تعیین شده بود اما شرکت می‌توانست معادل آن را به صورت نفت خام تحویل دهد. همچنین، شرکت متعهد شده بود پالایشگاهی بسازد که ۱۵ درصد سهام آن متعلق به شیخ کویت باشد، یک برنامه آموزشی را برای کارکنان کویتی شرکت پیاده کند، و بالاخره یک بیمارستان مدرن در الکویت بسازد.

با توجه به این که این قرارداد نیمی از منطقه بیطرف را شامل می‌شد، لذا شروع کار شرکت بستگی به این داشت که عربستان سعودی نیز امتیاز نیمه خود را واگذار کند. حال، چه کسی حاضر بود بهای مورد نظر ابن سعود را بپردازد، که

می بایست دست کم برابر با تعهدات امین اویل باشد؟ در حالی که این لقمه به سختی از گلوی شرکت های بزرگ نفتی پائین می رفت و فقط شرکت رویال داچ شل سرگرم بررسی آن بود، ژان پل گتی مشاور حقوقی خود به نام بادنا پاس هدفیلدا را به جده فرستاد و به او دستور داد که امتیاز منطقه بی طرف را از پادشاه عربستان سعودی - به هر قیمتی که باشد - خریداری نماید.

گتی صاحب امتیاز منطقه بی طرف

امتیاز نفت منطقه بی طرف به بهای گرانی به دست آمد : نخست يك پیش - پرداخت ۹/۵۰۰/۰۰۰ دلاری، سپس يك پیش پرداخت از بابت بهره مالکانه سالانه به میزان ۱/۰۰۰/۰۰۰ دلار، که می بایست در مدت ۶۰ سال از مدت قرارداد پرداخت شود - مشروط به این که میزان بهره مالکانه هر گز از رقم يك میلیون دلار کمتر نشود. بهره مالکانه عربستان از بابت صادرات هر بشکه نفت صادراتی، ۵۵ درصد (در مقایسه با ۳۵ درصد توسط شرکت امین اویل در منطقه بی طرف کویت) بود. شرکت گتی تعهد کرد که میزان ۱۰۰/۰۰۰ گالون نفت خام یا نفت چراغ یا بنزین هواپیما را معاف از عوارض، به دولت عربستان بفروشد. اجرای يك برنامه آموزشی و نیز عضویت نماینده ابن سعود در هیأت مدیره شرکت.

مدیران شرکت های بزرگ نفتی جهان، شرایط این قرارداد را با ترس و لرز در دفا ترمر کزی خود در نیویورک، لندن و سانفرانسیسکو خواندند. هوارد پیچ مدیر استاندارد اویل نیوجرسی، در باره این قرارداد گفت : «این قرارداد می تواند همه چیز را در خاور میانه دگرگون سازد.»

به راستی نیز چنین شد. در ۲۰ فوریه ۱۹۴۹، ابن سعود قرارداد یاد شده را با شرکت پاسفیک دسترن اویل کاپودیش^۲ امضا کرد که ریاست آن با ژان پل گتی بود

1- Barnabas Hadfield

2- Pacific Western Oil Corporation

(گتی ۸۲ درصد سهام این شرکت را پس از مرگ پدرش خریداری کرده بود). این سعود در برابر گرفتن يك چك ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دلاری از بارناباس هدفیلد، حقوق بهره‌برداری از نفت منطقه بیطرف (عربستان) را به این شرکت واگذار کرد^۱. مبلغ این چك به قدری بالا بود که حتی پادشاهی مثل ابن سعود را هم به طمع انداخت. ابن سعود از خودش می‌پرسید اگر يك شرکت مستقل حاضر است حتی پیش از تولید يك بشکه نفت، چنین گشادبازی کند، پس چرا شرکت آرامکو در سال ۱۹۴۸ به اوفقط ۲۸ میلیون دلار پرداخت کرده بود؛ سالی که تولید نفت منطقه الحساء بسیار زیاد بود؟ چرا اینك که دوشرکت ثروتمند جهان به عضویت آرامکو درآمده بودند، بهره مالکانه وی از هر بشکه نفت صادراتی فقط ۲۱ درصد، در حالی که در قرارداد باگتی ۵۵ درصد بود؟

چون مثل همیشه خزانه عربستان سعودی خالی بود و قرض‌ها روند فزاینده‌تری داشت، ابن سعود به عبدالله سلیمان وزیر مالیه‌اش دستور داد تا دیویس رئیس آرامکو را برای يك ملاقات اضطراری، احضار کند. هدف پادشاه سعودی از این دیدار این بود که پاسخی برای پرسش‌های خود بیابد، و باز هم پول بیشتری مطالبه کند، بیشتر و بیشتر. يك سال بعد، او این پول را در اختیار داشت؛ ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار اضافی. اما به شکرانه نبوغ و کیل شرکت آرامکو، این مبلغ اضافی را خزانه‌داری امریکا پرداخت نه شرکت آرامکو.

حتی يك شبهه می‌تواند به سراغ صندوق نسوز خود برود و ۱۰/۵۰۰/۰۰۰ دلار را از آن بیرون بکشد، چه برسد به ژان پل گتی. چون همه دارائی وی در صنعت نفت و شرکت‌های تجارتهی در امریکا به کار افتاده بود، از این رو ناگزیر بود که برای پرداخت امتیاز خود از بانکهای امریکا وام بگیرد. اومی بایست هر چه زودتر فعالیت نفتی خود را شروع کند تا بتواند بدهی‌اش را باز پرداخت نماید. اما کار به این آسانی هم نبود. انگشت شمار است تعداد مناطق بسیار صعب جهان که بتواند با منطقه بیطرف در نیمه تابستان کوس برابری بزند. در این منطقه،

۱- پیش‌پرداخت از بابت و اگذاری عملیات بهره‌برداری و نیز يك میلیون دلار پیش

پرداخت از محل بهره مالکانه، در چك مزبور منظور شده بود - نویسنده

هوا به قدری گرم است که اگر کسی مدت زیادی در آفتاب بایستد، از شدت گرما می جوشد و جان می دهد، و رگ های خونی بر اثر گرما خشک می شوند. در منطقه بیطرف فقط چند چاه آب وجود دارد لکن فاقد ذخایر آب زیرزمینی برای تهیه آب مصرفی است؛ درحالی که در منطقه الحساء این ذخایر وجود دارد. فقط مگس ها، ملخ ها، افعی ها و عقرب ها قادرند در گرمای سوزان صحرائی منطقه بیطرف زنده بمانند. در طول ساحل، هوا به اندازه ای خشک است که دستگاه های ارکاندیشن از کار می افتد و سرپای بدن خیس عرق می شود. وقتی طوفان های تابستانی از راه می رسند (این طوفان ها فقط در منطقه بیطرف کویت قرار دارد) زندگی تقریباً يك حالت غیر قابل دفاع پیدا می کند. حتی در زمستان، وجود سیلاب ها، طوفان های تگرگ شگفت انگیز، گه گاه سرمای بسیار سخت، زندگی را دشوار می سازد و قدرت روحی انسان را به آزمون می کشاند.

از این رو، گتی در سال ۱۹۴۹ خود را با شرایطی روبرو دید که به طور دقیق متناسب با برگشت سریع سرمایه گذاری او نبود؛ شرایطی که تا چند سال بعد هم ادامه یافت. برای فرد خسیسی مثل گتی، این ماده از قرارداد که مقرر می داشت سالانه باید مبلغ يك میلیون دلار بابت بهره مالکانه به ابن سعود بپردازد - خواه موفق به کشف نفت بشود یا نشود - بسیار ناراحت کننده بود. البته او حساب تأخیر در کشف نفت و هزینه های مالی مربوط به لوله کشی آب، ایجاد خطوط ارتباطی، نصب دکل ها، عملیات حفاری، حقوق خدمه و تأسیس محل های مجهز به ارکاندیشن را کرده بود. آنچه که گتی در محاسبات خود منظور نکرده بود، موضوع ناشایستگی و بی تجربگی ولجاجت (مسئولان شرکت امین اوایل) بود. گتی خیلی زود پی برد که نمایندگان شرکت امین اوایل انباشته از صفات ناپسند یاد شده بودند. این شرکت که نیمی از منطقه بیطرف را در اختیار داشت، کنسر سیومی بود مرکب از دو سهامدار به نام های دالف دیویس^۱ و آبردردی^۲ و شرکت امریکائی که بزرگترین آنها به نام فیلیپ اوایل^۳

1 - Ralph K. Davies

2 - J. S. Abercrombie

3 - Philiph oil

مالك ۳۳ درصد سهام بود.

رئیس این شرکت رالف دیویس بود. با این که وی فقط ۸ درصد سهام را داشت، اما از سوی سایر شرکاء به عنوان رئیس شرکت انتخاب شده بود زیرا يك حقوقدان به شمار می رفت، قبلاً نایب رئیس شرکت استاندارداویل کالیفرنیا بود، دوران جنگ دوم نیز کنترلر عرضه نفت در آمریکا بود. احراز این همه پست حساس و مهم، نیازمند قدرت انجام مذاکرات موفقیت آمیز در جلسات عمومی هیأت مدیره ها و سازمان های دولتی بود. هر چند که دیویس در محل کار خود در آمریکا (جائی در نزدیکی هتل فیرومونت^۱ و کاخ سفید) يك مدیر جذاب و قابل بود، اما اینک با آزمندی متنفذین عربستان و گرفتن تصمیمات حیاتی و پرخرج روبرو بود.

(از سوی دیگر) با این که ژان پل گتی ارباب بلامنازع نیمی از منطقه بیطرف بود و طبعاً می توانست تصمیمات خود را آمرانه تر از شرکت امین اویل بگیرد، لکن دست روی دست گذارد و به شرکت مزبور امکان داد تا در کار استخراج نفت پیشقدم شود. این اشتباه به قیمت گرانی برای او تمام شد. اشتباه دیگر ژان پل گتی این بود که شخصاً به دیدار منطقه بیطرف نرفت و پسر بزرگش به نام جورج فرانکلین گتی^۲ را به عنوان نماینده خود گسیل داشت. جورج گتی ۲۵ ساله، پس از پایان خدمت و وظیفه عمومی فقط يك سال در دانشگاه درس خوانده بود. او نه سن و سالی داشت و نه تجربه کافی تا بتواند اهمیت حضور خود را به اعراب یادویس بقبولاند؛ به طوری که دیویس می توانست او را مثل يك مگس مزاحم از آنجا دور کند. ژان پل گتی برای تقویت قدرت فرزندش، دوزمین شناس به نام های پل والتون و امیل کلات^۳ را به کویت فرستاده بود. آنها در پی تحقیقاتی که به عمل آوردند، یقین نمودند که يك میدان بازرگانی نفت در بخش جنوب غربی وجود دارد؛ جائی که در آنجا شواهدی از سازندهای سنگ آهک دوران اتوسین دیده می شد. دوزمین شناس توصیه کردند که عملیات اکتشاف از آن نقطه آغاز شود. اما دیویس به توصیه آنها عمل

1 - Fairmount Hotel

2 - George Franklin Getty

3 - Emil Kluth

نکرد و توصیه زمین شناسان خود را پذیرفت که می گفتند عملیات اکتشاف نفت باید در امتداد رگه میدان نفتی بورقان آغاز شود که درست بر روی خط نفتی کویت قرار داشت .

از بخت بد ، نخستین چاه‌هایی که حفر کردند، همگی در شرق خط بورقان قرار داشت ، و یا خشک شد و یا پر از آب شور بود. چون این چاه‌ها از نوع عمیق بودند؛ لذا برای حفر هر چاه ۲۵۰/۰۰۰ دلار خرج کردند .

ژان پل گتی برای این که دیویس را متوجه اشتباهش سازد ، يك زمین شناس شرکت نفت ایران و انگلیس را به نزد او فرستاد. این بار نیز، دیویس به توصیه او عمل نکرد. اگر شخص ژان پل گتی به منطقه بیطرف می رفت ، شخصیت گیرای او مؤثر واقع می شد و مقامات شرکت امین اوایل «نقطه‌ای را حفاری می کردند که من می خواستم» و «سه سال زودتر به نفت دست می یافتند»، اما گتی که گرفتار مسائل زیاد داخلی و زرنگی‌های بازار بورس بود ، ناگزیر بود از کنار تلفن و دستگاه تلکس دور نشود . او نمی توانست به منطقه بیطرف سفر کند، زیرا در آنجا نه تلفن وجود داشت و نه تلکس.

به این ترتیب ، چهار سال آزرگار گذشت ، در حالی که فعالیت‌های شدید امین اوایل به جایی نرسید و سرمایه گتی هم به هدر می رفت. تا در سال ۱۹۵۳ ، ژان پل گتی ۴۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار در منطقه بیطرف خرج کرده بود بی آن که حتی پیشیزی برگشت سرمایه داشته باشد. دردنیای نفت این شایعه قوت داشت که وی آماده خارج شدن از منطقه بیطرف است.

در پایان سال ۱۹۵۳ ، يك میدان نفتی زنده در داخل منطقه‌ای کشف شد که در ۲۰ مایلی بورقان واقع بود؛ همان جایی که مورد نظر کارشناسان شرکت امین اوایل بود. گویا این کارشناسان تا اندازه‌ای حق داشتند. لکن چاه‌های بعدی که حفر شد، عمق زیادی داشتند و نگاهداری از آنها بسیار پرهزینه بود . اما گتی که دنبال چاه‌های کم خرج و سودآور می گشت ، به عملیات اکتشاف ادامه نداد.

فقط موقعی که يك پیشامد ناخجسته روی داد ، ژان پل گتی ناگزیر شد که

شخصاً به منطقه بیطرف سفر کند. جریان از این قرار بود که جورج گتی میخواره تاب تحمل قوانین سخت عربستان را نیاورد و به آمریکا برگشت. ژان پل گتی به همراهی یک دوست نزدیک انگلیسی اش به نام بانو پنلوپ کیتسون^۱، با اتوموبیل از لندن عازم آنجا شد. وی به محض این که وارد منطقه بیطرف شد، دیگران را تحت تأثیر شخصیت خود قرار داد. از افعال کاری و سوء مدیریت شرکت امین اوایل به شدت انتقاد کرد و روحیه کارکنان شرکت خود را تقویت نمود؛ به این ترتیب، هر کس که به دیدار وی می آمد، تحت تأثیر شخصیت او قرار می گرفت و مرعوب می شد. به گفته یکی از مقامات نفتی: «وقتی گتی در خلیج شنا می کند حتی ستاره های دریائی نیز از سر راهش کنار می روند. او تنها آدمی است که هر روز در خلیج شنا می کند و ستاره های دریائی، حتی برای یک بار هم که شده، او را نیش نزده اند؛ جرأت این کار را ندارند چون گتی هم فوراً آنها را نیش می زند!»

در پی سفر ژان پل گتی به منطقه بیطرف، شیوه های حفاری کلاً تغییر یافت، دکل ها را در محل های جدید نصب کردند. در مدت یک سال، ثروتی که گتی امید آن را در سر می پروراند، غلغل زنان به سطح منطقه بیطرف آمد. در عمق ۶۰۰ تا ۱۵۰۰ پائی زمین و در سازندهای سنگ آهک دوران ائوسین، مقدار زیادی نفت کشف شد و در مدت یک سال، ۱۶ میلیون تن نفت استخراج شد. ذخایر نفتی این منطقه، تقریباً ۱۳ میلیارد بشکه بود^۲. گتی برای دست یافتن به این منبع نفت، ۴۰ میلیون دلار خرج کرده بود، اما با کشف نفت در این منطقه میلیارد شد.

1 - Penelop Kitson

۲- به نقل از یک گزارش شرکت زمین شناسان و مشاوران نفتی «دیکویلرومک نازتون»،

دالاس، تگزاس، ۲۰ مارس ۱۹۸۵ - نویسنده

فصل چهاردهم

سیستم پنجاه - پنجاه

برفراز تیركها و سبدها در بازارهای دمام ، ریاض ، الهفوف وجده ، هنوزهم دست وپای قطع شده دله دزدها آویزان بود . در تابش آفتاب ، مگسها سرگرم تخم گذاری در این اعضای در حال گندیدن بودند . گندیدگی عربستان سعودی به این چیزها محدود نمی شد؛ در حالی که دنیا دهه ۱۹۵۰ را پشت سر می گذرانید، این سلطنت نشین صحرائی يك حكومت استبدادی به شیوه سده های میانه داشت که در قبضه شیخ های نابردبار و متعصب مذهبی بود . همسران کارمندان امریکائی شرکت آرامکو ، بارها به مردم پیوستند تا شاهد تماشای دوسیه زنگی باشند که يك گونی را لگد کوب می کردند . صدای فریاد پر از درد يك زن از داخل گونی به گوش می رسید و زن های امریکائی از ترس ، بدنشان به لرزه در می آمد . وحشت آنها وقتی دوچندان شد که خون از سوراخ های گونی بیرون می آمد ، و تازه می فهمیدند که يك زن را تا سرحد مرگ کتک می زنند . زن را در داخل گونی گذارده بودند تا چشم نامحرم به صورت او نیافتند.^۱

هنوزهم ، اگر کسی چندبار برای برگزاری نماز به مسجد نمی رفت ، او را

در ملاء عام شلاق می زدند. هنوز هم، هر کس شتر یا همسر دیگری را می دزدید، سرش را در زیر شمشیر جلاد از دست می داد.

فساد در بار سعودی

در اوایل سلطنت ابن سعود، مجازات‌هایی که از آن سخن گفتیم ددمنشانه می نمایاند، اما دست کم در مورد همه خلافکاران به کار می رفت. همچنین، در کنار این نظام مجازات شدید، یک نظام افتخار و مباحثات (به پا کد امنی) نیز وجود داشت که از روح سلحشوری سنتی صحرائشینان نشأت می گرفت. این نظام نیز، از چندی پیش رو به انحطاط گذارده و رایحه فساد در هوا به مشام می رسید. پادشاه عربستان جسماً و روحاً تحلیل می رفت و شاهزادگان و وزیران که مرگ نزدیک او را احساس می کردند، «ترتیبات دیگری» را پی می افکندند. در این آخرین دوره از زندگی ابن سعود، یک هلندی به نام ددکواند مولن^۱ برای دیدار پادشاه عربستان راهی ریاض گردید و به او بار عام داده شد. وی یک فرزانه عرب شناس بود که چون در گذشته شاهد سلحشوری ابن سعود نیرومند در اوج اقتدار اتش بود، مسحور آن شده و زبان به ستایش از پادشاه گشوده بود. او درباره دیدارش با ابن سعود، می نویسد:

«وقتی وارد تالار شدم، دگر گونی را احساس کردم؛ پادشاه که در انتهای تالار نشسته بود، از جای خود بلند نشد تا به من خوش آمد بگوید. فقط محافظان او که لباس‌های غربی به تن داشتند، بآیدن من ادای احترام کردند.

شیخ‌های عرب که در جلوی درگاه ایستاده بودند، به آرامی عقب رفتند و راه را برای من گشودند، بی آن که سلام گویند. هیچ کس از جای خود بلند نشد، چرا که سلطان دیگر قادر به این کار نبود. او بروی چیزی نشسته بود که بی شباهت به صندلی چرخدار معلولین نبود. ریش پرپشت و مچعدهش، همراه با چند طره سیاه مو، از زیر ستارش دیده می شد اما آشکار بود که آن را رنگ کرده اند. شنیدن صدای او، مرا بسیار ناامید کرد؛ صدائی که هنوز مهربان بود اما حالت وطنین گذشته را

نداشت. هنگامی که تالار ابن سعود را ترك می‌گفتم، برای نخستین بار احساس ناخشنودی می‌کردم، چرا که بهار همیشگی او به پایان رسیده است»^۱

در محافل دربار گفته می‌شد آنچه که پادشاه را به بی‌تفاوتی و مرگ کشانده، از دست رفتن قدرت سلحشوریش که همواره به آن می‌بالید، و نیز پایان گرفتن قدرت مردانه‌اش در همبستری با زنان است. در حقیقت، فتیله (چراغش) سوخته بود. اما در سفری که به مصر رفت، چند صبحی این شورو شوق در او بیدار شد. وی برای دوست انگلیسی - ایرلندی تبارش تعریف کرد: «دخترهای زیبایی را در این کشور دیدم و بدم نمی‌آمد که چند نفر از آنها را، در برابر پرداخت چند هزار لیره، به عربستان می‌آوردم». واقعت این بود که وی هنگام بازگشت از مصر، سه یا چهار دختر را هم با خود آورد. او با دیدن این صورت‌ها و اندام‌های نو، جان تازه‌ای یافت، يك تابستان گرم را به شهوترانی با آنها گذرانید و دو پسر دیگر به خیل فرزندان بی‌شمار خود افزود. این زیاده روی در همخوابگی، او را بسیار ضعیف کرد بطوری که مردم ریاض می‌گفتند ابن سعود دیگر قادر به تجدید نیروی جسمانی خود نیست.

ابن سعود که گرفتار ضعف شدید جسمانی شده بود، قادر به جلوگیری از فساد، حیف و میل و اسراف بی رویه عواید کلان کشور توسط پسران و وزیرانش نبود. همه وزیرانش، اینک منشی‌های لبنانی و سوری داشتند؛ کار منشی‌ها فقط این بود که مقداری از بودجه اختصاص داده شده به يك وزارتخانه را برداشت نموده و آن را صرف خریداری املاک در لبنان برای وزیران کرده یا در بانکهای سویس به ودیعه بگذارند. وارد کردن عطر معروف به جوی^۱، با چنان شدتی صورت گرفت که به قول یکی از فروشندگان آن: «انگار که حمام عطر می‌گیرند!». به راستی نیز چنین بود.

ساختمان‌های جدیدی در سراسر ریاض و جده قد می‌افراشتند؛ اما از نوع

۱- دکتر واندرومولن: چاه‌های ابن سعود - نویسنده

۲- فیلیپی: خوش گذران عربستان - نویسنده

(گرانبهاترین عطر در آن زمان) Joy-1

بساز و بفروش، که مقاطعه‌کاران خارجی برای بدست آوردن سودهای کلان باشتاب آنها را می‌ساختند.

چند تن از پسران ابن سعود^۱، برای شرکت در مراسم گشایش سازمان ملل متحد در پایان جنگ دوم جهانی^۲، راهی آمریکا شدند. چشم‌های میشی‌رنگ و لباس عربی خیال‌انگیز آنها، دل بسیاری از زن‌های امریکائی را برد. شاهزادگان سعودی تنی چند از این زن‌ها را - همراه با دیگر زن‌هایی که در لندن و پاریس دست‌چین کرده بودند - با خود به عربستان آوردند. طولی نکشید که این زن‌ها تبدیل به روسپی‌های پرخرجی شدند که به جان ثروت سرشار شاهزادگان سعودی افتادند. فیلمی می‌نویسد: یکی از این زن‌ها که با یک شاهزاده سعودی ازدواج کرده بود، کوتاه‌زمانی بعد به اروپا رفت و یک میلیون دلار خرید کرد! افزون بر آن، شاهزادگان سعودی که برای شرکت در مراسم گشایش سازمان ملل رفته بودند، هیچ‌ارمغانی از اصول عالی منشور سازمان ملل با خود نیاوردند. وقتی از آنها پرسیدند که چه چیز آمریکا آنها را بیشتر تحت تأثیر قرار داده است، یکی از پسران ابن سعود پاسخ داد که یک «ماهی بانو نمایشی»^۳ که در استخر کوچک شیشه‌ای سالن یک باشگاه شبانه قرار داشت او را بسیار تحت تأثیر قرارداد. این شاهزادگان در هنگام بازگشت از آمریکا، کشتی‌های خود را انباشته از اتومبیل کادیلاک و قطعات یدکی آن، چندین گالون^۴ عطر و صندوق‌های مشروب کردند. صدها هزار لامپ‌رنگی وارد کردند تا با آنها خانه و باغ خود را چراغانی کنند. سرآشپزهای فرانسوی استخدام کردند، اما چون غذاهای آنها را بی‌مزه دیدند، این غذاها را به دور ریختند. و اندرملون در این باره می‌نویسد:

۱- ابن سعود ۲۴ پسر داشت - م

۲- اشاره به کنفرانس سانفرانسیسکو است که از ۲۵ آوریل تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵، با شرکت نمایندگان ۵۰ کشور تشکیل شد. این کنفرانس منشور سازمان ملل را تصویب کرد و نخستین اجلاس مجمع عمومی را تشکیل داد - م

۳- ماهی بانو (Mekmaid) نوعی پری دریائی است که از سر و تن زن، واز دم ماهی است.

۴- یک گالن امریکائی ۳/۷۸۵۳ لیتر و گالون انگلیسی ۴/۵۴۳۶ لیتر است - م

«همزمان با ثروتمندتر شدن ریاض، مقدار غذای بیشتری به داخل خیابان پرتاب می‌شد. تعداد سگهای دورگه افزونی گرفت و سروصدای زیادی برآه می‌انداختند. شب هنگام، سگها با یکدیگر می‌جنگیدند و زندگی را غیر قابل تحمل می‌ساختند، به طوری که تصمیم گرفته شد تا از شر این جانوران مزاحم خلاص شوند. چون مسلمانان هیچ سگی را به خاطر عوعو کردن نمی‌کشند، یعنی به آنها گلوله نمی‌زنند یا مسمومشان نمی‌کنند، لذا محوطه‌هایی به شکل مربع در صحرا و در فاصله‌ای کاملاً دور از شهر درست کردند. در جلوی هر محوطه، یک نگهبان سعودی ایستاده بود و هر کس که سگی را تحویل می‌داد به او سه ریال سعودی پرداخت می‌کرد. وقتی ما از این محوطه‌های محصور دیدار کردیم، نگهبانان بما گفتند بین ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ سگ تحویل داده شده است. از میان سوراخهای حصار به داخل آن نگاه کردم و دسته‌ای از سگها را دیدم که سراپایشان را مگس پر کرده بود. لحظات متوالی به این حیوانات چشم دوختم که رنج می‌کشیدند... وقتی درباره سگها از یکی از مقامات سعودی پرسش کردم، پاسخ داد که به آنها آب و خرمای خشک می‌دهند تا زودتر بمیرند.»^۲

در حالی که ابن سعود آرزوی مردن می‌کرد، مرگ همواره شتابان و آسان به سراغ او نمی‌آمد و ناگزیر بود باز هم چشم انتظار بماند. ناتوان و عاجز به گوشه‌ای بنشیند و تماشاگر ویرانی کشورش باشد که با دست تنها آن را ساخته بود. در یک میهمانی، یک کنسول انگلستان بر اثر تیراندازی یک شاهزاده سعودی مست کشته شد. دو زن اروپائی و چند مرد عرب که در میهمانی یک شاهزاده سعودی مشروب مسموم خورده بودند، جان خود را از دست دادند. ابن سعود دستور داد که بدکاران را اعدام کنند اما دستوراتش هرگز اجرا نشد.

وی کارمندان امریکائی شرکت آرامکو را ملامت کرد که الکل گنه‌آلوده را به کشور او وارد کرده‌اند و دستورات شدیدی برای جلوگیری از مصرف

۱ - اشاره به سگهای دورگه آمریکائی - عربی است -

۲ - واندر مولن، همان منبع - نویسنده

نوشابه‌های الکلی - حتی در محل‌های اقامت امریکائی‌ها - داد. اما آنچه که او نمی‌دانست و کسی هم جرات نداشت به او بگوید این بود که مشروبات الکلی توسط شاهزادگان سعودی وارد کشور می‌شد و از فروش آنها سود کلانی به جیب می‌زدند.

با این که عربستان سعودی در آمد نفتی هنگفت داشت، اما مردم فقیر و حتی عده زیادی از گرسنگی در حال مرگ بودند. مدرسه‌هایی وجود داشت، اما شرکت آرامکو آنها را ساخته بود. بیمارستان‌ها و خدمات درمانی خوب را هم شرکت آرامکو اداره می‌کرد. حتی آرامکو با آخرین درخواست ابن سعود موافقت کرد و راه آهنی را در دل صحرا، از دمام به ریاض کشید. اما هر جا که چاه‌های شرکت آرامکو وجود نداشت یا کارمندان زنگی نمی‌کردند، در آنجا فقر پیداد می‌کرد.

پولی که می‌توانست صرف رفاه مردم بشود، بوسیله درباریان ابن سعود و در برابر تنها چشم کم نور او، چپاول می‌شد.

دولت امریکارا ملامت کرده‌اند که به آرامکو اجازه داد تا این پول‌های هنگفت را به خزانه ابن سعود بریزد، بی آن که حق نظارتی بر مصارف آن داشته باشد. دیوید هوارث^۲ در زندگینامه ابن سعود می‌نویسد:

«دادن این همه پول به ابن سعود بی آن که توصیه‌ای درباره چگونگی مصرف آن بشود، عمل خطائی بود. [البته] آرامکورا نمی‌توان به خاطر این کار ملامت کرد. زیرا آرامکو فقط يك شرکت نفتی بود و صرفاً به خاطر سود بردن در عربستان فعالیت می‌کرد... لذا نمی‌بایست از آرامکو توقع داشت که نقش وکیل و وصی آن کشور را بازی کند. عربستان نیاز به اندرز داشت اما این اندرز را می‌بایست يك دولت (امریکا) می‌داد»^۳.

واندرمولن می‌نویسد:

۱- يك چشم ابن سعود، به دلیل بیماری تراخم، قادر به دیدن نبود - م

2- David Howarth

۳- دیوید آ. هوارث: پادشاه صحرا یا سرگذشت ابن سعود و عربستان - نویسنده

«آیا باید امریکائی‌ها را به خاطر سرازیر کردن میلیون‌ها دلار به یکی از کشورهای بسیار فقیر دنیا و چپاول این پول‌ها به دست چند نفر، ملامت کرد؟ آیا نمی‌توانستند چاره‌ای برای آن بیاندیشند؟»^۱

پاسخی که این فرزانه عرب شناس به پرسش خود می‌دهد این است که گاه اندرزهایی داده می‌شد اما گوش شنوایی وجود نداشت. آرامکو و اعلام داشت که ترجیح می‌دهد عواید نفتی عربستان را به یک صندوق دولتی بریزد و نه به خزانه ابن سعود. اما عبدالله سلیمان وزیر مالیه عربستان با لحن ملایمی پاسخ داد که اگر آرامکو این کار را بکند، به شئون ابن سعود برمی‌خورد و حتی امکان دارد که قرارداد امتیاز نفت را لغو کند. [به علاوه، باید توجه داشت که چون] در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، بریتانیا و فرانسه و هلند مستعمرات خود را رها می‌کردند، لذا پرواضح است که اگر آمریکا می‌خواست در کاریک دولت مستقل عرب [عربستان] دخالت کرده و اداره امور مالی آن را به دست گیرد، واکنش شدید مقامات عربستان کاملاً معلوم بود.

[از سوی دیگر] شرکت آرامکو نیز در وضعیت دشواری قرار داشت. اکثر مدیران آن کسانی بودند که کار خود را از پای دکل‌های نفت شروع کرده بودند. عاشق صحرا بودند. نوعی تعلق خاطر پدران به نسبت به کارگران سعودی خود داشتند. از دستاوردهای خود در زمینه آموزش، سازندگی و پیشرفت، به خود می‌بالیدند. هر پیشرفت روشنگرانه‌ای که در طول سواحل عربستان در خلیج فارس پدید آمده بود، به میزان زیادی ثمره اقدامات آرامکو بود: چاه‌های نفت را حفاری کرده بودند. جاده ساخته بودند، خط آهن کشیده بودند. کانال‌های آبیاری حفر کرده بودند. صحرای عربستان را با کاشتن سبزیجات و درختان میوه سرسبز کرده بودند. آموزش و پرورش و علم پزشکی را به یک کشور عقب افتاده آورده بودند. در هر جا که آرامکو فعالیت داشت، درصد سواد و بهداشت سعودی‌ها بالاتر از نقاطی بود که تابع احکام مطلق ابن سعود بود. مع الوصف، باید گفت که آرامکو به عنوان یک شرکت، دو نوع وفاداری

داشت. از يك سو، ناگزیر بود تا خواسته‌های شرکت مادر^۱ - استاندارد اوپل کالیفرنیا، استاندارد اوپل نیوجرسی، تگزاکو و سو کونی و اکیوم (اینک موبیل^۲ نامیده می‌شد) - را بر آورده سازد.

از سوی دیگر، ناگزیر بود پول هرچه بیشتری را برای ابن سعود تدارك ببیند. [بنابراین] جایی برای انجام این وظیفه نمی‌ماند که مانع اسراف ابلهانه عواید نفتی این کشور به دست عده‌ای چپاولگر درباری بشود. هرچه عواید نفتی عربستان بیشتر می‌شد، خرجشان هم افزایش می‌یافت و این کشور زیر بار قرض بیشتر می‌رفت.

سیستم پنج‌جاه - پنج‌جاه

تا سال ۱۹۵۰، وپس از اینکه ژان پل گتی ۱۰/۵۰۰/۰۰۰ دلار را برای امتیاز نفت منطقه بیطرف پرداخت، وزیران ابن سعود خواستار افزایش پرداخت‌های آرامکو شدند. فرد دیویسن (رئیس شرکت آرامکو) در این باره، گفت:

«دولت سعودی به تازگی قراردادش را با (گتی) بسته بود که شرایط آن به مراتب بهتر از قرارداد آرامکو بود. [در نتیجه] ارزش امتیاز ما به مقدار زیادی بالا رفته بود، از این رو، مقامات سعودی - همچون سال ۱۹۴۸ - از ما پرسیدند که آیا برای افزایش پرداخت به آنها راهی وجود ندارد؟»^۳

مقامات سعودی خواستار افزایش زیاد پرداخت‌های نفتی شدند، به طوری که حقوق‌دانان آرامکو در ایالات متحده معتقد بودند که اگر قرار باشد خواسته‌های عربستان را بر آورده سازند، بایستی اساس امتیازنامه آرامکو را کلاً تغییر دهند، در حالی که آرامکو می‌خواست به هر طریق ممکن، از این کار اجتناب کند. به علاوه، اگر مبلغ مورد درخواست عربستان از محل سودهای شرکت پرداخت

۱- به معنای سهامداران اولیه شرکت آرامکو است - م

2- Mobil

۳- شهادت در برابر کمیته سنا؛ رسیدگی به لغو برنامه وضع اضطراری نفت و مشکلات

می‌شد، طبعاً بخش بزرگی از سود آن از بین می‌رفت و شرکت مادر راضی به این وضع نبود. زیرا همان‌گونه که دیویس یاد آور شده بود، شرکت می‌بایست سهامداران (اولیه) خود را راضی نگه‌دارد.

اینک شرکت در جستجوی یافتن راهی بود تا نیازهای آزمندان درباریان ابن سعود را بر آورده سازد، بی‌آن‌که از میزان سوددهی شرکت به مقدار زیادی کاسته شود؟ مشاوران حقوقی آرامکومی دانستند که در سال ۱۹۴۹ شرکت مبلغ ۳۸ میلیون دلار به عربستان سعودی (بابت بهره مالکانه) پرداخت کرده است، اما در همان زمان مبلغ ۴۳ میلیون دلار مالیات (بردرآمد) به دولت امریکا پرداخته بود. این حقیقت که سهم عربستان سعودی به‌عنوان مالک منابع نفتی خود، کمتر از دولت امریکا بود که هزاران کیلومتر با آنجا فاصله داشت، موضوعی بود که آرامکوتا این زمان در باره آن سکوت کرده بود، اما ناگهان در ۱۹۵۰، بنا بر توصیه و کلای حقوقی شرکت، این ارقام محرمانه به مقامات سعودی درز کرد. دیویس نتیجه این درز کردن را چنین بیان می‌کند:

«کشف این راز اصلاً آنها را خشنود نکرد، بل کوتاه‌زمانی بعد، از هر کس که ارقام سوددهی آرامکورا از حفظ داشت، می‌پرسیدند: آیا راهی وجود ندارد که بتوان تمام یا بخشی از مالیات بر درآمدی که شما به دولت امریکا می‌پردازید به ما پرداخت شود؟»

در این مرحله، آرامکو پیشنهاد کرد که دولت سعودی با وزارت خزانه‌داری امریکا گفتگو نماید. آرامکو قبلاً مشکلات خود را با جورج مک‌گی^۱ (معاون وزارت خزانه‌داری) در میان گذاشته و وی (بنا به گفته دیویس): «تصدیق کرد که ما چنین مشکلاتی داریم». در نتیجه، یک مقام وزارت خزانه‌داری به نام جورج ادی^۲ به‌جده گسیل شد و وی با مقامات سعودی درباره مشکلات پولی‌شان به گفتگو نشست.

۱- پیشین - نویسنده

۲- به نقل از فرد دیویس، پیشین - نویسنده

3- George C. McGee

4-George A. Ec

وقتی که یکی از مقامات سعودی از جورج ادی پرسید که چگونه دولت عربستان می‌تواند در آمد بیشتری از «مؤسسات خارجی» بدست آورد، وی نخست با سفیر امریکا در جده مشورت کرد که آیا به این پرسش پاسخ بدهد یا خیر. پس از موافقت سفیر امریکا با این موضوع، جورج ادی چند راه را به مقامات سعودی نشان داد. تا جایی که به یک شرکت نفتی مانند آرامکو مربوط می‌شد، دو راه وجود داشت: (۱) درخواست افزایش بهره مالکانه از بابت نفت تولید شده (۲) وضع یک سیستم مالیات بر درآمد و گرفتن پول بیشتری از آرامکو به عنوان مالیات مستقیم. ادی افزود: «برای مقامات سعودی تشریح کردم که دو روش مزبور از لحاظ تأثیرشان، چه تفاوتی با هم دارند»^۱.

جورج ادی برای مقامات سعودی تشریح کرد که اگر بخواهند بهره مالکانه را بر اساس هر بشکه نفت تولید شده افزایش دهند، سبب خواهد شد که اثرات زیانباری متوجه سود شرکت بشود. اما چنانکه دولت سعودی بخواهد بر اساس یک سیستم مالیات بر درآمد عمل کند، کلیه وجوهی که آرامکو بابت مالیات به عربستان سعودی خواهد پرداخت، بر طبق قوانین امریکا قابل کسر از کل مالیاتی است که شرکت باید به دولت امریکا بپردازد.

پس از بازگشت جورج ادی به امریکا، یک وکیل دادگستری امریکائی به نام جان گریبزی^۲ که ساکن واشنگتن بود، مأمور خدمت در عربستان شد. وی پیش‌نویس قانون مالیات بر درآمد دولت پادشاهی عربستان را تهیه کرد که با فرمان ابن سعود در ۲۶ دسامبر ۱۹۵۰، به اجرا درآمد. اگر چه اجرای این فرمان یک روز پس از کریسمس صورت گرفت، لکن باز هم یک هدیه سخاوتمندانه سال نو مسیحی برای دولت سعودی و آرامکو به‌شمار آمد. شرکت آرامکو بر اساس سیستم قدیمی پرداخت‌ها، در سال ۱۹۵۰ مبلغ ۵۶/۰۰۰/۰۰۰ دلار بابت بهره مالکانه بدولت عربستان پرداخت کرد. در نخستین سال از اجرای سیستم جدید، آرامکو بابت بهره مالکانه و اجاره امتیاز و مالیات بر درآمد کلاً ۱۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار

۱- پیشین - نویسنده

پرداخت نمود.

از نقطه نظر آرامکو، بهترین جنبه سیستم جدید این بود که پشیزی هم از کیسه خود خرج نمی کرد؛ آرامکو مالیاتی را که می بایست به دولت امریکا بپردازد، به دولت عربستان سعودی پرداخت می کرد:

«سناتور مچوگک^۱: نتیجه این که دولت امریکا مالیات بر درآمدی نصیبش نمی شد، آیا درست می گویم؟

فرد دیویس: فکرمی کنم دوسه سالی است از ما مالیات نگرفته اند.»^۲

کوتاه زمانی بعد، کشورهای نفت خیز در سراسر خاورمیانه روش عربستان سعودی را به کار گرفتند که به سیستم مشارکت پنجاه - پنجاه معروف شد. زیرا تقریباً نیمی از عواید شرکت عامل به کشورهای نفت خیز تعلق می گرفت. نخست، همه از این سیستم خشنود بودند، البته به جز دولت ایالات متحده امریکا که سالانه ۲۰۰ میلیون دلار عواید خود را (از محل مالیات بر درآمد شرکتهای نفتی عامل امریکائی) در خاورمیانه ازدست داده بود.^۳

1- Mchugh

۲- پیشین - نویسنده

۳- در باره سیستم پنجاه - پنجاه (یا تنصیف عواید) اشاره به توضیحات زیر خالی از فایده نخواهد بود:

نخستین کشوری که سیستم مشارکت پنجاه - پنجاه را اجرا کرد، دولت ونزوئلا بود. این کشور در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ خورشیدی) مقررات مربوط به اخذ مالیات از شرکت های نفتی را وضع نمود. به این معنی که مقرر شد چنانچه درآمد خالص شرکت های نفتی (پس از پرداخت مالیات و سایر عوارض) از جمع مبلغی که به دولت پرداخت شده تجاوز کند، باید پنجاه درصد عواید مازاد را به عنوان مالیات اضافی به دولت بپردازد. به زبان ساده تر: عواید فروش نفت پس از کسر هزینه ها، نصف آن متعلق به شرکت عامل و نیمه دیگر به عنوان مالیات بر درآمد به دولت نفت خیز پرداخت می شود. دولت عربستان سعودی در اواخر سال ۱۹۵۰، قانونی وضع نمود (به شرحی که نویسنده می نگارد) که بموجب آن شرکت های نفتی متعهد شدند از بابت مال الاجازه و حق الامتیاز و غیره... مبلغی که جمعاً معادل پنجاه درصد

مرگ ابن سعود

درنهم نوامبر ۱۹۵۳ (۱۸ آبان ۱۳۳۲) عبدالعزیز بن سعود پادشاه عربستان

←

عواید فروش (باکسرهزینه عملیات) به عنوان مالیات بردرآمد، به دولت عربستان پیردازند. در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ (۹ آذر ۱۳۲۹) قراردادی به همین مضمون بین دولت عربستان و آرامکو به امضاء رسید. در تکمیل این قرارداد، در سال ۱۹۵۲ شرکت آرامکو با تقاضای عربستان دایر بر این که «تخصیص عواید قبل از پرداخت مالیات به دولت امریکا صورت گیرد» موافقت نمود. به این ترتیب، عواید عربستان از هر بشکه نفت تولید شده که در سال ۱۹۵۰ معادل ۳۴ سنت بود، در سال ۱۹۵۲ به ۷۰ سنت رسید.

سیستم پنجاه - پنجاه، سپس در کشورهای کویت و عراق و ایران (قرارداد با کنسرسیوم) نیز پیاده شد.

لازم به یادآوری است که سیستم مزبور دارای مزایا و معایب چندی است. از نقطه نظر حقوقی یا اقتصادی، هیچ منطق و فلسفه خاصی برای آن وجود ندارد و در واقع نوعی «تخصیص عادلانه» است. نقص عمده این سیستم این بود که به شرکت های نفتی امکان می داد تا از پرداخت بهره مالکانه طفره بروند. به این معنی که پرداخت بهره مالکانه در قراردادهای نفتی منظور شده بود، اما چون این پرداخت ها تماماً از بدهی مالیاتی شرکت ها کسر می شد، در واقع وجود خارجی نداشت. وضعیت حقیقی از این قرار بود که شرکت ها یا بهره مالکانه را اصلاً پرداخت نمی کردند و یا اگر پرداخت می کردند مالیات بردرآمد خود را به میزان کمتر از پنجاه درصد مقرر قانونی محاسبه می کردند. به عنوان مثال، اگر بهای نفت را بشکه ای ۱۸۰ سنت حساب کنیم و هزینه عملیات را بشکه ای ۳۰ سنت به حساب آوریم، بهره مالکانه (۱۲/۵) درصد مجموع تولید تقریباً بالغ بر بشکه ای ۲۳ سنت می شود. حال اگر این مبلغ را از جمع مبلغی که باید بر اساس سیستم پنجاه - پنجاه به دولت پرداخت شود (۷۵ سنت) کسر کنیم، آنچه باقی می ماند و مالیات بر درآمد را تشکیل می دهد، بشکه ای ۵۲ سنت خواهد بود. به این ترتیب، نرخ مالیات بر درآمد از ۵۰ درصد قانونی به تقریباً ۳۵ درصد کاهش می یابد.

سازمان اوپک در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، در این سیستم تجدید نظر کرد و بهره مالکانه را جداگانه دریافت کرد. در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی، در قرار دادهای جدید نفتی سهم

←

سعودی در بستر خود در کاخ طایف^۱ که بر روی تپه‌ای در چهل میلی شرق مکه قرار داشت، جان سپرد. همان گونه که بعداً فیلیبی نوشت، در کنار بستر مرگش فقط فیلیبی و يك یا دو نفر فرزانه عرب شناس و چند نفر دیگر حاضر بودند تا بر مرگش بگریزند.

ابن سعود یکی از شخصیت‌های قهرمان در تاریخ خاورمیانه است که راه (استقلال) کشور عربستان سعودی را با شمشیر خود گشود. اما همین مرد که قبایل را در جنگ به پیروزی رسانده بود، به آنها اجازه داد تا دوباره به همان وضع سنتی خود باز گردند. انگشت شمار بودند کسانی که از سلطنت او بهره‌ای بردند. زیرا پیشرفت کشور خود را بیشتر مدیون شرکت آرامکو بودند تا پادشاه عربستان. در مورد پسران و وزیران آزمندش [باید گفت که] آنها از مدت‌ها پیش، از او روی برگردانده و زمام امور کشور را به دست گرفته بودند. زنگنه نامه نویسی ابن سعود می‌نویسد:

«مدت‌ها پیش از مرگش، سکوتی بر کاخ پادشاه حکمفرما شده بود. صف طولانی دیدار کنندگان، مستخدمان و درخواست کنندگان به تدریج کم و کمتر شد و

1- Taif

←

کشورهای نفت خیز از ۵۰ درصد هم تجاوز کرد. سیستم مشارکت پنجاه - پنجاه در سال ۱۳۴۹ خورشیدی از بین رفت.

برای اطلاعات بیشتر درباره جنبه‌های حقوقی، مالی و اقتصادی سیستم پنجاه-پنجاه، به منابع زیر مراجعه کنید:

لنچافسکی: نفت و دولت در خاورمیانه، ترجمه دکتر علینقی علیخانی، تهران، ۱۳۴۲، انتشارات اقبال.

فؤاد روحانی: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، ۱۳۵۲، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

بنجامین شوادران: خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، ۱۳۵۲، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

دکتر حسین اهری: قراردادهای نفتی، قیمت و درآمد نفت، تهران، ۱۳۴۹ - م

اهمیت خود را ازدست داد و يك جو پنهانکاری جای آن را گرفت، چرا که چیزهای بسیاری وجود داشت که می‌بایست از چشم ابن سعود پنهان بماند.^۱

جنازه ابن سعود را شبانه به ریاض بردند و بسی سروصدا و بدون هیچ تشریفاتی - به شیوه مسلمانان وهابی - به خاک سپردند. سعود بن عبدالعزیز (معروف به ملک سعود) جانشین پدر شد. وی در نخستین روز سلطنتش، برای مردم سخنرانی کرد و گفت:

«اگر دوران سلطنت پدرم به خاطر فتوحاتش و یکپارچگی کشور بلند آوازه باقی مانده است، دوران سلطنت من به خاطر آنچه که برای رفاه، تعلیم و تربیت و بهداشت مردم کشورم انجام خواهد داد، پر آوازه خواهد بود.»
فرد دیویس می‌نویسد:

«اقدامات (پادشاه جدید) در سال‌های اخیر، نشان می‌دهد که گفتار و کردارش یکی است. او مدرسه، خانه، در مانگاه‌های ثابت و متحرک در سراسر کشور می‌سازد. جاده می‌سازد، چاه‌های آب را حف می‌کند، کشاورزی را توسعه می‌دهد و مسجد می‌سازد. در مجلات (خارجی) مطالب زیادی درباره کادیلاک‌های ملک سعود که بدنه آن از طلا است، نوشته می‌شود اما من يك چنین کادیلاکی را در اینجان ندیدم. کادیلاک دیده‌ام، همان گونه که در تگزاس هم دیده‌ام... در اینجایم خواهم قلباً از برنامه‌های اصلاحی اعلیحضرت در عربستان ستایش کنم تا خلاف ادعای کسانی را ثابت نمایم که می‌گویند در عربستان هیچ کاری انجام نشده است. در اینجا، کارهای خوبی انجام می‌شود، و هر شش ماه و هر سال شاهد پیشرفت بیشتری هستیم»^۲

در حالی که رئیس هیأت مدیره آرامکو با چنین لحنی از پادشاه جدید عربستان سخن می‌گوید، خود او نیز باید بداند که پادشاه جدید، بیشتر از پدرش، کشور را گرفتار قرض کرده و اینک نزدیک به ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار است. زنان حرم ملک سعود بسیار بیشتر از حرم پدرش است - هر چند که همچون پدرش نمی‌تواند به همه زن‌های حرم برسد.

۱- هوواریث، پیشین - نویسنده

۲- کمیته تحقیقات منا، ۱۹۵۷، پیشین - نویسنده

تعداد زیادی از انگل‌های درباری دور او را گرفته‌اند و وی به آنها اجازه هر گونه ولخرجی را داده است. حاصل کلام، پادشاه جدید عربستان که رئیس آرامکو از او چنین تعریف و تمجید می‌کند، فردی است فاسق، منحط که مصیبت پایان ناپذیری را برای کشورش به ارمغان آورده است.

فصل پانزدهم

مصدق، مردی در لباس خواب

در اوایل ماه مه ۱۹۵۰ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹) جنازه رضاخان پادشاه ایران که در دوران جنگ جهانی توسط انگلیسی‌ها و روس‌ها از سلطنت خلع شده و در تبعید گاه خود در ژوهانسبورگ در گذشته بود، به ایران بازگردانده شد. با این که وی در دوران سلطنتش برای تجدید حیات ایران بسیار تلاش کرد، اما پادشاه پیر برآستی هرگز مورد علاقه مردم کشورش نبود. با وجود این، در هنگام مراسم خاکسپاریش تشریفات کامل انجام شد: دسته‌های جداگانه سربازان پاکستانی، عراقی و ترك در عقب يك جمعیت بزرگ از سربازان ایرانی و توپ و تانک‌های ارتش ایران، از برابر تابوت مزین به نشان افتخار رضا شاه رژه رفتند. يك ارابه نظامی که چهاراسب سیاه آن را می‌کشید و حامل جنازه رضاشاه بود، خیابان‌های تهران

۱- رضا شاه در روز چهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ درگذشت. جنازه رضاشاه را در ۱۶ آبان ۱۳۲۳ به قاهره آوردند و مومیائی کردند و در یکی از مساجد قاهره دفن نمودند. در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹، جنازه‌اش را به ایران آوردند. معروف است که محمد رضاشاه پهلوی در آخرین روزهای سلطنتش، جنازه پدرش را از تهران به مصر برگردانید و اینک جنازه پدر و پسر، در کنار یکدیگر، در یکی از مساجد قاهره قرار دارد.

را به مقصد آرامگاه رضاشاه در نقطه‌ای بیرون از تهران،^۱ پشت سر می‌گذارد. خیابان‌ها پراز مردمی بود که با ترس موهومی^۲ به تابوت شاه خیره شده بودند. این مراسم در میان سکوت جمعیت انجام می‌گرفت که ناگهان سروکله نماینده بریتانیا (سفیر انگلستان در ایران) در بین هیأت سفرای خارجی بدرقه‌کننده تابوت، پیدا شد. در این لحظه بود که صدای مردم به گوش رسید، و در حالی که مشت‌های خود را با خشم تکان می‌دادند، فریاد می‌زدند: «اگر شاه ما را بر گردانده‌اید، نفت ما را هم پس بدهید!»

در میان نمایندگان مجلس که جنازه شاه را بدرقه می‌کردند، پیر مرد بلندقد، لاغر اندام، با صورت باریک و چشم‌های فرورفته‌ای دیده می‌شد که آب بینی‌اش روان بود و به خود زحمت نمی‌داد تا آن را پاک کند. مردم با دیدن او، فریاد شادمانی سردادند و همگی يك صدا گفتند: «مصدق... مصدق... مصدق!». این مرد رهبری يك حزب ائتلافی جدید به نام «جبهه ملی»^۳ را در دست داشت. دکتر محمد مصدق

۱- در کنار حرم حضرت عبدالعظیم - م

۲- یعنی مردم باور نمی‌کردند که پادشاه دیکتاتورشان مرده است - م

۳- جبهه ملی در تاریخ اول آبان ۱۳۲۸ با عضویت افراد زیر تشکیل گردید: ۱- دکتر

محمد مصدق ۲- دکتر شمس‌الدین امیرعلائی ۳- یوسف مشار ۴- دکتر سیدعلی شایگان

۵- محمود نریمان ۶- دکتر کریم سنجابی ۷- دکتر کاویانی ۸- دکتر مظفر بقائی ۹- حسین

مکی ۱۰- عبدالقدیر آزاد ۱۱- عباس خلیلی ۱۲- حائری زاده ۱۳- عمیدی نوری ۱۴- دکتر

حسین فاطمی ۱۵- جلالی نائینی ۱۶- احمد ملکی ۱۷- ارسلان خلعت‌سری ۱۸- مهندس

زیرک زاده ۱۹- آیت‌الله غروی.

در مراحل بعدی، گروه‌های سیاسی زیر با جبهه ملی ائتلاف کردند یا از آن جانبداری

نمودند:

- جامعه روحانیت به رهبری آیت‌الله کاشانی.

- مجاهدین اسلام به رهبری شمس قنات‌آبادی.

- انجمن بازرگانان و کسبه تهران.

- حزب ایران.

- حزب زحمتکشان ملت ایران - م

درمیان مردم محبوبیت زیادی داشت زیرا براساس یکی از مواد عمده برنامه سیاسی حزبش، می‌خواست منابع نفتی ایران را از دست بریتانیا بیرون آورد.^۱

زمینه‌های ملی کردن نفت ایران

به‌رغم این حقیقت که ایران دارای یکی از ذخایر سرشار نفت جهان بود، اما در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹ خورشیدی) هنوز يك کشور عقب مانده، فاقد بهداشت و انباشته از فساد بود که زیر نفوذ سیاستمداران و زمین‌داران فرومایه قرار داشت. [در آن زمان] محمد رضا شاه پهلوی پادشاهی جوان، ضعیف و فاقد قدرت تصمیم‌گیری بود و می‌بایست سالیان دراز بگذرد تا بتواند به صورت پادشاه مستکبر و متکی به نفس کنونی درآید.^۲ فقط در جنوب غربی ایران - در آنجا که شرکت نفت ایران و انگلیس منابع نفتی ایران را استخراج می‌کرد - سکنه محلی از يك زندگی خوب برخوردار بودند. در آبادان، اهواز، مسجد سلیمان، و همه مناطقی که در اطراف چاه‌های نفت و پالایشگاه‌ها و بنادر قرار داشتند، شرکت نفت اقدام به ساختن خانه و بیمارستان و مدرسه و فاضلاب و راه‌های ارتباطی و باشگاه‌های تفریحی و سینما و میدان‌های ورزشی کرده بود. يك هیأت سازمان بین‌المللی کار، پس از بازدید از تأسیسات نفتی ایران در سال ۱۹۵۰، در گزارش خود نوشت:

«ناظر نمی‌تواند تحت تأثیر تعداد زیاد خانه‌های جدید و اقدامات رفاهی قرار نگیرد که شرکت (نفت ایران و انگلیس) در مدت نسبتاً کوتاهی و با وجود شرایط نامساعد (جغرافیائی)، آن‌ها را ساخته و ارائه داده است»^۳

۱ - اشاره به جریان ملی شدن نفت ایران از زمان طرح قرارداد معروف به «گس»

گلشائیان» در مجلس شورای ملی است - م

۲ - باید توجه داشت که این کتاب در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲ خورشیدی) تألیف گردید

که رژیم محمد رضا شاه پهلوی هنوز بر سر کار بود - م

۳ - به نقل از: لانگریک، نفت در خاورمیانه - نویسنده

ناگفته پیداست که خدمات محدود و موضعی شرکت - در مقایسه با سود کلان و استثمار ملت

اما دولت بریتانیا، برای چندمین بار در تاریخ استعماری خود، کشف کرده بود که با وجود این همه بذل و بخشش در حق مردم ایران! بازهم منفور آنها بود. ملیون ایران اصولاً قدرشناس بودند و نمی‌توانستند درک کنند که کشف نفت در ایران مدیون دانش فنی، دل و جرأت، پایداری و سرازیر شدن سرمایه بریتانیا به این کشور بوده است! مگر دلیلی برای محبوب بودن بریتانیا وجود داشت؟ مدت‌ها بود که دولت انگلستان در برابر به‌کار انداختن نیروی کار و مغزهای علمی و سرمایه‌گذاری‌های خود در ایران، از یک بر گشت سرمایه بسیار سودآور بسرخوردار شده بود. اگر افتخار و پاداشی در کار بود، می‌بایست نصیب پیشتازان انگلیسی در این صنعت می‌شد و دلیلی وجود نداشت که عواید خود را صرف میلیون‌ها نفر ایرانی کنند که فقط پس از به‌ثمر رسیدن تولید نفت، پی به اهمیت آن برده بودند، یا سود آن را به سهامدارانی بدهد که فقط نامشان در گزارش‌های سالانه شرکت می‌آمد. پس از این که شرکت سود کلانی به دست آورد، تازه سیاستمداران ناسیونالیست ایران زمزمه ملی کردن نفت را سر دادند. کارگران - به‌ویژه کارگران و کارمندان دوره دیده در کارهای فنی و اداری - خواستار مشاغل بالاتری شدند، که به عقیده آنها در انحصار کارکنان انگلیسی قرار داشت.

مردم ایران بر این باور بودند که ملی کردن نفت به همه مشکلات آنان پایان می‌بخشد؛ کار فراوان، پول سرشار، از میان رفتن احساس سرشکستگی‌شان از طریق برگشت منابع نفت به ملت. از این رو، مشتاقانه گوش به سخنان هر سیاستمداری می‌دادند که همچون مصدق، ملی کردن شرکت نفت را چاره‌ساز همه مشکلات می‌دانست، و مطالباتی نداشت که انگلیسی‌ها را مردمی نادرست بنامد که با به دست آوردن عواید سرشار، شیره مردم ایران را می‌مکیدند.

مصدق به نکته درستی اشاره می‌کرد؛ اگر شرکت نفت شامل مفهوم دقیق

←

ایران - بسیار ناچیز جلوه می‌نمود. درباره علل نارضایتی مردم از شرکت نفت، نگاه کنید به: مصطفی فاتح؛ پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۳۱۹ تا ۳۲۴ و فصل دهم؛ ابوالفضل

لسانی؛ طلای سیاه یابلای ایران، فصل چهاردهم - م

«کلاه گذاردن بر سر ملت ایران» نمی‌شد، پس جای تردید نبود که سهم ایران از عواید سرشار نفت کشور بسیار اندک بود. قرارداد امتیاز نفت که در دوران رضاشاه به امضاء رسیده بود (قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی) بر مبنای پرداخت بهره مالکانه در هر بشکه نفت استخراج شده قرار داشت. در سال ۱۹۵۰، شرکت از این بابت، مبلغ ۱۶ میلیون لیره به ایران پرداخت کرده بود. علاوه بر این مبلغ، شرکت بنزین با به قیمت بسیار ارزانی به دولت ایران می‌فروخت و دولت از محل فروش آن به قیمت بالا در بازار داخلی، ۷ میلیون لیره عواید داشت. فزون بر آن، با وساطت شرکت در نزد دولت بریتانیا، به ایران اجازه داده شد که بابت تفاوت تسعیر لیره و ریال، ۵ میلیون لیره دیگر عایدی داشته باشد^۱. به این ترتیب، دولت ایران از راه‌های یاد شده، و دیگر راه‌ها، سالانه ۳۲ میلیون لیره درآمد داشت و نیمی از بودجه خود را تأمین می‌کرد.

اما موضوعی که مردم ایران و (کشورهای) دوست (ایران)^۲ به آن معترض بودند، این مسأله بود که درآمد شرکت نفت - در مقایسه با دولت ایران - پنج برابر بیشتر بود و شرکت سالانه مبلغ ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره مالیات به دولت بریتانیا پرداخت می‌کرد؛ ۸،۰۰۰،۰۰۰ لیره بیشتر از کسل عواید نفتی ایران. این نابرابری درآمد کاملاً آشکار بود. بعدها، دولت انگلستان دکتر گریدی^۳ سفیر امریکا در تهران را متهم کرد که با فاش کردن ارقام مزبور برای شاه جوان و دکتر مصدق، در حق شرکت نفت خیانت بزرگی را مرتکب شده است. به سفیر امریکا اتهام زده شد که تلاش می‌کرد تا با «خرابکاری» در کار شرکت نفت، انگلیسی‌ها را از ایران بیرون کرده و شرکت‌های امریکائی را به جای آن بگمارد. واقعیت این است که دکتر گریدی - برخلاف برخی از مشاوران امریکائی در ایران - در خدمت منافع شرکت‌های

۱ - منظور تفاوت تسعیر ریال به لیره در داخل ایران است. البته نویسنده تجاهل -

العارف کرده است که دولت انگلستان از سپرده‌های ارزی ایران در بانک لندن (به صورت

لیره) چه استفاده‌های بانکی که نمی‌کرد - م

۲ - اشاره به دولت امریکا است - م

نفتی امریکائی یا انگلیسی نبود، بلکه نسبتاً علاقمند بود که مردم ایران در آمد بیشتری از نفت داشته باشند.^۱ دولت ایران از سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶ خورشیدی) درصدد برآمد تا با کمک مشاوران امریکائی، یک برنامه عمرانی هفت ساله را تهیه و به مرحله اجرا در آورد. البته امریکا وعده داد که وامی را جهت اجرای این برنامه در اختیار ایران بگذارد. بنا براین، اگر عواید نفتی ایران افزایش می یافت، طبعاً از تمهیدات مالی امریکا در برابر ایران کاسته می شد.

گریدی در تلگرام خود به عنوان وزارت خارجه امریکا، خاطر نشان کرد که اگرچه مصدق یک فرد آتشین مزاج و غیرعادی به نظر می رسد که سیاستش را از زیرپتو هدایت می کند، مع الوصف بیانگر خواسته های مردم ایران است.

کابینه رزم آرا و مساله نفت

شرکت نفت که از تحولات داخلی ایران آگاه بود، موقعیت را برای نشان دادن یک ژست دوستانه نسبت به ایران مناسب یافت. یک پیشنهاد ارائه شد و شرکت در ماه اوت ۱۹۴۹، موقتاً پذیرفت که بهره مالکانه را بطرزی افزایش دهد که در آمد نفتی ایران در سال ۱۹۵۰ به چهل میلیون لیره برسد. اما سهبید رزم آرا نخست وزیر وقت که این پیشنهاد را به مجلس تقدیم کرد، آن را در قالب نطقی گنجانید که کاملاً آشکار بود از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه شده و تقریباً مسلم بود که این نطق با همکاری سفارت بریتانیا در تهران و مقامات شرکت نفت تهیه شده است.

۱- لازم به یادآوری است که دکتر گریدی نماینده حکومت وقت امریکا از حزب دموکرات بود. سوای علایق اقتصادی و بازرگانی امریکا در ایران، دولت امریکا مایل بود که برای جلوگیری از رخنه کمونیسم در ایران، آن هم در سال های پس از جنگ دوم جهانی، کابینه های مقتدری را در ایران سرکار بیاورد. در ابتدا متوجه رزم آرا شدند و از او حمایت کردند. سپس، وقتی جبهه ملی پا گرفت، حمایت خود را متوجه این جبهه کردند و دکتر گریدی مجری این سیاست بود - م

هواداران دکتر مصداق (در مجلس) رزم آرا را متهم به نوکری انگلستان کردند و مانع تصویب این پیشنهاد شدند. سرانجام در ژانویه ۱۹۵۱، این پیشنهاد رسماً از طرف مجلس رد شد. شرکت نفت که این بار احساس خطر می کرد، پیشنهاد نمود که يك قرارداد نفتی بین شرکت و دولت ایران بر اساس سیستم پنجاه-پنجاه دولت عربستان و آرامکو، به امضاء برسد.

دولت بریتانیا خیلی دیر اقدام کرده بود زیرا در هنگام ارائه پیشنهاد اخیر تقریباً - نه تحقیقاً - همه مردم ایران خواستار ملی شدن نفت بودند. شاه جوان که به گونه ناپایداری بر تخت طاووس نشسته بود، در وضع بلاتکلیفی قرار داشت: خواهر دو قلوبیش به نام شاهدخت اشرف، شاه رازیر فشار گذارده بودند تا تصمیم نهائی اش را بگیرد اما قادر به این کار نبود. شاه قلباً با ملی شدن نفت موافق بود اما مشاورانش به او هشدار دادند که ملی کردن نفت سبب ورشکستگی ایران گردیده و شخص وی نیز تاج و تخت خود را از دست خواهد داد. سرانجام، وی به سفیر ایران در پاریس (علی سهیلی) دستور داد که به لیسبون برود و نظر گالوست گلبنکیان را درباره آخرین پیشنهاد شرکت نفت جویا شود.^۱

نوبر گلبنکیان بعداً نوشت:

«آقای پنج درصد (گالوست گلبنکیان) به سهیلی گفت به صلاح شاه است که این پیشنهاد را بپذیرد. پدرم خاطر نشان کرد این بهترین پیشنهاد است که تا کنون از سوی يك شرکت نفتی خاورمیانه ارائه شده، و آشکارا اعلام کرد که کشور ما^۲ هنوز آمادگی ملی شدن نفت را ندارد. سهیلی این عقیده را ناخوشایند یافت. دولت انگلستان پیشنهاد نمود که يك هواپیمای خصوصی در اختیار پدرم و من بگذارد تا به تهران برویم و این عقیده را برای شاه تشریح کنیم. اما آقای پنج درصد نپذیرفت و سهیلی ناگزیر شد که شخصاً این عقیده ناخوشایند را به شاه بدهد.»^۳

۱- هم گالوست گلبنکیان، هم نوبر گلبنکیان، هر دو آنها دارای گذرنامه سیاسی ایرانی با مقام «وابسته های افتخاری بازرگانی» سفارتخانه های ایران در کشورهای محل اقامت خود بودند - نویسنده .

۲- اشاره به ایرانی بودن خانواده گلبنکیان است - م

۳- به نقل از: هوینز، آقای پنج درصد - نویسنده

در ۱۹ فوریه ۱۹۵۱ (۳۰ بهمن ۱۳۲۹) رزم آرا در مجلس سخنرانی کرد و اظهار داشت که طبق نظر کارشناسان نفتی، ملی کردن نفت ایران عمل کاملاً نابجائی است. یک بار دیگر، لحن صدا و کلمات سخنرانی او به طرزى بود که نشان می داد از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است. نمایندگان مجلس، رزم آرا را به باد تهمت گرفتند و فریادهای «خائن» و «نوکر اجنبی» فضای مجلس را پر کرد. کوتاه زمانی بعد (۱۳۲۹/۱۲/۶) رزم آرا در هنگام ورود به یکی از مساجد تهران (مسجد شاه) بر اثر ضربات گلوله یک ضارب (خلیل طهماسبی) کشته شد.^۱

۱- در رابطه با مسأله نفت در کابینه رزم آرا و کشته شدن او باید یادآور شد: پس از این که مجلس شورای ملی قرارداد امتیاز نفت شمال ایران و شوروی را رد نمود، در مهر ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی قانونی را تصویب نمود که به موجب یکی از مواد آن، دولت مکلف شده بود حقوق تزییم شده ملت ایران در قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی با شرکت نفت را استیفاء نماید.

پس از تصویب این قانون، کابینه قوام السلطنه با شرکت نفت داخل مذاکره شد و درخواست کرد که نماینده‌ای از لندن به تهران گسیل شود. در این میان، کابینه قوام سقوط کرد و کابینه حکیمی بر سر کار آمد. یکی از مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس به نام گس (N. A. Gass) به تهران آمد و فقط مذاکراتی در باره ماده ۱۶ قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی (لزوم افزایش کارکنان ایرانی شرکت نفت) انجام گرفت که به نتیجه نرسید. در کابینه هژیر، دوباره مذاکرات با شرکت نفت آغاز شد. در اوایل مهرماه ۱۳۲۷، گس مجدداً به تهران آمد و مذاکراتی با مقامات ایرانی در باره قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی صورت گرفت و ۲۵ مورد اعتراض ایران به اطلاع شرکت رسید. به شرکت سه ماه فرصت داده شد تا خود را آماده مذاکرات مجدد بنماید. پس از سقوط کابینه هژیر، ساعد نخست وزیر شد. گس در اواسط بهمن ۱۳۲۷ به تهران آمد و مذاکراتی را با گلشائیان (وزیر دارائی وقت) آغاز کرد. در پی این مذاکرات، متن قرارداد الحاقی (به قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی) تهیه شد که به «قرارداد گس - گلشائیان» معروف است. بر اساس این قرارداد، توافق‌های زیر انجام گرفت:

۱. افزایش حق الامتیاز از چهار شیلینگ به شش شیلینگ.
۲. پرداخت حق السهم دولت ایران (۲۰ درصد) از منافع شرکت، قبل از پرداخت

نخست وزیری دکتر مصدق و آغاز بحران در روابط ایران و انگلیس

در ۲۹ آوریل ۱۹۵۱، مصدق کابینه جبهه ملی را تشکیل داد و بیدرنگ

←

مالیات توسط شرکت (به دولت انگلستان) انجام گیرد.

۳. مالیات شرکت (به دولت ایران) از تنی ۹ پنس (در قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی) به تنی یک شیلینگ افزایش یافت.

۴. منظور کردن ۲۵٪ تخفیف برای فروش مواد نفتی به دولت ایران.

قرارداد مزبور در تیر ۱۳۲۸ به مجلس شورای ملی فرستاده شد، لکن به دلیل مخالفت شدید نمایندگان، به تصویب نرسید و به دوره شانزدهم مجلس محول شد و کابینه علی منصور نیز نتوانست موافقت مجلس را به این قرارداد جلب کند. در دوره شانزدهم مجلس، کمیسیون نفت به ریاست دکتر مصدق تشکیل شد.

این کمیسیون که خواستار ملی شدن نفت ایران بود، با درخواست کابینه رزم آرا برای تصویب قرارداد الحاقی نفت مخالفت کرد و از دولت خواست تا در باره استیفای حقوق ملت ایران اقدام کرده و نتیجه را به مجلس گزارش کند.

در این میان، افکار عمومی مردم قویاً از ملی کردن نفت حمایت می کرد و حوادث سیاسی مهمی در کشور روی می داد. شرکت نفت که متوجه وخامت اوضاع شده بود، به رزم آرا پیشنهاد کرد که بر اساس الگوی قرارداد آرامکو عمل شود و مبلغ پنج میلیون لیره به دولت ایران مساعده داد. اما رزم آرا این مذاکرات را علنی نکرد و در مجلس عنوان ننمود. رزم آرا در سخنرانی معروف خود در مجلس آشکارا با ملی کردن نفت مخالفت کرد و گفت:

«... آقایان، شما که يك کارخانه سیمان را هنوز نمی ترانید با پرسنل خود اداره کنید، شما که کارخانجات کشور را در نتیجه عدم قدرت فنی به صورت فعلی در آورده اید که ضرر می دهد، با کدام پرسنل و با کدام وسایل می خواهید نفت را شخصاً استخراج و ملی نمائید...»

در روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ که رزم آرا برای شرکت در مجلس ختم آیت الله فیض به مسجد شاه رفته بود، به ضرب سه گلوله خلیل طهماسبی (عضو فدائیان اسلام) از پای

←

قانون ملی کردن نفت را به مجلس فرستاد که به اتفاق آراء به تصویب رسید. در روز بعد، شاه این قانون را توشیح کرد و از تاریخ ۳۱ آوریل ۱۹۵۱ به مرحله اجرا درآمد.^۱

به این ترتیب، اینک همه میدان‌های نفتی ایران به مردم این کشور تعلق داشت. سلطه انحصاری دولت انگلستان بر این میدان‌های نفتی، که پنجاه سال به درازا کشیده و در دوران‌های جنگ و صلح به امپراتوری بریتانیا خدمت کرده بود، سرانجام از میان رفته بود.

←

در آمد ضارب درحالی که فریاد «الله اکبر» می‌کشید، خود را تسلیم مأموران شهربانی کرد. پس از ترور رزم‌آرا، خلیل فهیمی به کفالت نخست وزیری تعیین شد. در ۲۱ اسفند ۱۳۲۹ حسین علاء نخست وزیر شد. کمیسیون نفت در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۲۹، موافقت خود را با ملی کردن نفت ایران اعلام کرد و به صورت ماده واحده آن را به مجلس فرستاد. در کابینه علاء، دولت انگلستان ایران را از ملی نمودن نفت برحذر می‌داشت. اما در ششم اردیبهشت ۱۳۳۰، کمیسیون نفت طرح ملی کردن نفت را (۹ ماده نفتی مصدق) به مجلس تسلیم کرد. حسین علاء در ششم اردیبهشت ۱۳۳۰ استعفاء کرد و مجلس نسبت به نخست وزیری دکتر مصدق رأی تمایل داد.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، فصل دهم.

فؤاد روحانی: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، فصل‌های سوم و چهارم.

جمفر مهدی‌نیا: زندگی سیاسی رزم‌آرا، تهران، ۱۳۶۳، نشر گیتی.

حسین مکی: اسناد نفت (جلد اول و دوم)، انتشارات امیرکبیر.

پروفیسور سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی،

تهران ۱۳۶۳، انتشارات عطائی، صفحات ۵۱ تا ۵۴.

اسناد نفت: اداره کل تبلیغات، ۱۳۳۰ خورشیدی - م

۱- دکتر مصدق قبول پست نخست وزیری را مشروط به تصویب طرح ۹ ماده‌ای

نفت در مجلس کرد. مجلس شورای ملی (در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰) و مجلس سنا (در دهم

اردیبهشت ۱۳۳۰) طرح مزبور را تصویب کرد. مصدق از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰

نخست وزیر شد - م

دولت انگلستان در ابتدا ملی شدن نفت را باور نمی کرد و فرانسیس شپرد^۱ سفیر آن کشور در تهران، در مصاحبه‌ای با خبرنگاران گفت: «آنها نمی‌توانند این ظلم را در حق ما مرتکب شوند!» روزنامه دیلی اکسپرس^۲ نیز عنوان زیر را چاپ کرد:

«مصداق نفت بریتانیا را ربوده،

اما نیروی دریائی به نجات ما خواهد آمد»

اشتباه این روزنامه در این بود که تصور می کرد هنوز سال ۱۹۰۵ میلادی است و دولت انگلستان می‌تواند با تهدید به اعزام قایق‌های توپدار خود، دولت ایران را بترساند.^۳

اگر بانگ‌ریش واقع بینانه دهه ۱۹۷۰ به دوران ملی کردن نفت ایران بنگریم، خواهیم دید که پیشامدهای چند هفته پس از ملی کردن نفت از یک موضع آشتی ناپذیر نسبت به انگلستان برخوردار بود. این وضعیت سبب شد که اختلاف نفتی ایران و انگلیس که در ابتدا شکل یک دعوی مالک و مستأجر را بر سر مبلغ اجاره بها داشت، در آخرین مرحله تبدیل به یک نمایش خنده‌آور! مبارزه ضدامپریالیستی مردم ایران شود. اگرچه در آن زمان کابینه کارگری در انگلستان مصدر کار بود که برخی از صنایع خصوصی انگلستان را ملی کرده بود^۴، اما این کابینه در برابر ملی شدن نفت ایران به واکنشی دست زد که اگر حزب محافظه کار هم بر سر کار بود، همان کار را می کرد. حتی امروزه نیز می‌توان یک لحن امپریالیستی را در برخی از گزارش‌های دولت انگلستان درباره بحران نفت ایران مشاهده کرد. از برای نمونه، لانگ‌ریک

1- Sir Francis Shepherd

2- Daily Express

۳- در سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ خورشیدی) که شرکت نفت سرگرم کشف منابع نفت در جنوب ایران بود، ظاهرآ به بهانه تجاوزات عشایر جنوب، تعدادی از نیروهای هندی و انگلیسی را در صفحات جنوب ایران مستقر کرد. مظفرالدین شاه به این اقدام اعتراض کرد اما دولت انگلستان با تهدید به اعزام نیروی دریائی خود به ایران، جلوی این اعتراض را گرفت. این موضوع در فصل دوم کتاب حاضر نیز آمده است - م

۴- در آن زمان «اتلی» نخست وزیر انگلیس بود و برخی صنایع مانند «فولاد» را

ملی کرده بود - م

که تاریخ رسمی صنعت نفت انگلستان را به رشته تحریر در آورده و مدتی نیز کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس بوده است، در این باره می نویسد:

«در پی تصویب این قانون (ملی کردن نفت ایران) ساده لوحانه و کاملاً نارسا که می بسایست از این به بعد مبنای اجتناب ناپذیر مذاکرات نفت قرار گیرد، يك مبارزه پر شور مردمی و سیاسی که هدف آن جلوگیری از سوء استفاده شرکت نفت و سوء تعبیر از اقدامات شرکت بود، آغاز گردید... نیروهای خطرناک - در واقع خون آشام و سنت گرای - با یکدیگر متحد شدند تا اقدامات ملیون را هدایت نمایند، ملیونی که خود اسیر قانون (ملی شدن نفت) و تبلیغات و وعده های خویش دایر بر دولتمندی و خوشبختی قاطبه مردم شده بودند، و نقش برخی دیپلمات ها و مشاوران امریکائی در این ماجرا دیده می شد. این امریکائی ها وضعیت ایران را به عنوان نوعی «استثمار» شرکت نفت ایران و انگلیس یا عکس العمل محض (مردم) یا میراث خطاهای شرکت نفت در گذشته تعبیر می کردند و حتی مقامات ایرانی را به پشتیبانی دولت امریکا امیدوار کرده بودند.»

طولی نکشید که دو طرف مواضع ناگهانی و شدیدی را اتخاذ کردند؛ موضع - گیری که تصور می شد پس از مرگ ملکه ویکتوریا منسوخ شده است: از چشم دولت بریتانیا، ایرانیان موجودات دردسرتراشی بودند که هیاهو و جنجال می کردند. از دیدگاه ایرانیان، ملت ایران يك جنگ آزادیمخش را علیه استعمارگران انگلیسی آغاز کرده بود. از این رو، آنچه که به عنوان مذاکرات منطقی آغاز شده بود، کوره زمانی بعد به ناسزاگوئی، تهدیدات و خشونت تبدیل شد. دولت انگلستان علیه قانون ملی کردن نفت به دادگاه لاهه شکایت کرد اما وقتی دادگاه (که يك قاضی آن انگلیسی بود) سرانجام نظر خود را اعلام داشت، نتیجه آن يك بن بست بود. دادگاه از رأی دادن درباره چیزی که به نظرش می رسید يك «مسأله داخلی» باشد، خودداری کرد و به دو طرف توصیه نمود که مذاکرات را از سر گیرند.^۱ اما دعوای

۱- لانگریک: نفت خاورمیانه - نویسنده

۲- در تاریخ چهارم خرداد ۱۳۳۰، دولت انگلستان به استناد ماده ۱۲ قرارداد نفتی

آنها، دیگر شکل اختلاف بین يك شرکت خصوصی و يك کشور خارجی را نداشت زیرا دولت انگلستان عهده‌دار دعوی شرکت سابق نفت شده و تصمیمات در کاخ نخست‌وزیری انگلیس گرفته می‌شد. در شروع کار، به شرکت سابق نفت دستور داده شد که از پرداخت بهره مالکانه به ایران خودداری کند، و ترتیبی را که بر اساس آن دولت ایران می‌توانست ریال را با نرخ تبدیل ارز انتری به لیره تسعیر نماید، بیدرنگ پایان داد و موجب مضیقه شدید ارزی برای حکومت مصدق شد.^۱

←

۱۳۱۲ خورشیدی (در زمینه حل اختلاف از طریق داوری) به دادگاه لاهه شکایت کرد. در ششم خرداد، دیوان لاهه به وزیر خارجه ایران (باقر کاظمی) موضوع شکایت انگلستان را اعلام کرد. در دهم خرداد رئیس دادگاه لاهه به دولت ایران اطلاع داد که قصد ندارد «داور منفرد» را تعیین نماید زیرا تا وقتی تکلیف شکایت انگلستان مشخص نشده، دادگاه حق تعیین داور را ندارد. دولت ایران پاسخ داد که چون این دعوی بین دولت ایران و يك شرکت خصوصی (شرکت سابق نفت) جریان دارد، لذا يك مسأله داخلی محسوب می‌شود و رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان نمی‌باشد. از این رو بود که دادگاه از صدور رأی خودداری کرد و به طرفین اختلاف توصیه نمود که مذاکرات را ادامه دهند. لازم به یادآوری است که دولت انگلستان زیر فشار سیاسی آمریکا، عجلتاً دست از شکایت خود برداشت. در این میان، سفیر آمریکا در تهران (دکتر گریدی) تلاش کرد تا مذاکرات دوطرفه آغاز شود. دکتر مصدق می‌گفت که مبنای مذاکرات باید بر اساس قانون ملی شدن نفت بوده و مذاکرات با نمایندگان شرکت انجام شود، نه با دولت انگلستان. وزارت خارجه انگلیس ضمن این که تلویحاً اصل ملی شدن نفت ایران را پذیرفته بود، خواستار جبران خسارت و اقدامات رضایت بخشی از جانب ایران بود. مصدق می‌گفت که حاضر نیست خارج از چارچوب قانون ملی شدن نفت، اقدامی بنماید م.

۱- اقدامات یاد شده پس از شکست مذاکرات استوکس با مقامات ایرانی، انجام گرفت. در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۳۰، خزانه‌داری انگلستان اعلام کرد که «چون تسهیلاتی که دولت انگلیس برای ایران از لحاظ تسعیر لیره به دلار و حواله نمودن پول به کشورهای گروه استرلینگ منظور می‌نمود، به مناسبت استفاده از نفت ایران بود و اینکه که استفاده مزبور از این رفته است، ادامه تسهیلات یاد شده نیز موردی نخواهد داشت.» کابینه مصدق

←

تهدیدات نظامی انگلستان

در شرایط یاد شده، دولت ایران به ۳۰۰۰ واندی کارشناس خارجی شرکت سابق نفت پیشنهاد کرد که با امضای قراردادهای جدید با شرکت ملی نفت ایران، به کار خود ادامه دهند. اما همگی آنان این پیشنهاد را رد کردند. [از سوی دیگر] از ناخداهای کشتی‌های نفت کش که برای بارگیری وارد بندر ایران می‌شدند، خواسته شد که رسماً رسید دهند که این نفت را از شرکت ملی نفت ایران خریداری کرده‌اند. ناخداها از این کار خودداری کردند و با کشتی‌های خالی بازگشتند. طولی نکشید که میدان‌های نفتی، یکی پس از دیگری، بسته شدند، زیرا تلمبه‌خانه‌ها و خطوط لوله نفتی دیگر کار نمی‌کرد.

← برای جبران کمبود ارز خارجی خود، در ماه‌های مرداد و شهریور ۱۳۳۰، سه لایحه زیر را به مجلس فرستاد که تصویب شد:

- ۱- برداشت ۱۴ میابون لیره از پشتوانه اسکناس برای رفع تنگنای ارزی کشور.
- ۲- انتشار اوراق قرضه ملی تا حدود دو میلیارد ریال برای اجرای امور مربوط به ملی کردن نفت.

۳- اجازه تحصیل اعتباری معادل ۲۵ میلیون دلار از بانک صادرات و واردات آمریکا برای تأمین هزینه‌های کشاورزی، راهسازی و سایر طرح‌های عمرانی - م

۱- پس از خلع ید از شرکت سابق نفت، دولت ایران تلاش کرد تا ۴۵۰۰ نفر کارشناس فنی خارجی را در ایران نگاهدارد تا برای شرکت ملی نفت ایران خدمت کنند. اما با توجه به استعفای «اریک دریک» (مدیرعامل سابق شرکت) در ۷ تیر ۱۳۳۰، کارمندان مزبور قصد استعفاء داشتند، لکن طبق درخواست وزارت خارجه انگلستان، به کار خود ادامه دادند (تا روشن شدن تکلیف دعوی نفت). به طور کلی بر اثر تعطیل تدریجی صنعت نفت ایران، عده زیادی از آنها ایران را ترک گفتند و کارها به دست کارمندان ایرانی سپرده شد.

نکته دیگر این است که چون «اریک دریک» حاضر نشد حساب و دفاتر معاملات نفت را از هنگام ملی شدن تحویل هیأت مدیره موقتی شرکت ملی نفت ایران بدهد و کشتی‌های نفت کش هم می‌خواستند نفت را در آبادان از شرکت سابق نفت تحویل بگیرند، لذا هیأت مدیره موقت اعلام کرد که هر کشتی نفتکش باید رسیدی به هیأت مزبور بدهد مبنی بر این که آن مقدار نفت را از شرکت ملی نفت ایران تحویل گرفته است - م

موضوع یاد شده موجب اغتشاشاتی گردید. منزل رئیس شرکت سابق نفت در تهران، توسط او باش! غارت گردید و تظاهرات بزرگی در آبادان و سایر مراکز میدان‌های نفتی انجام گرفت^۱. مصدق خواه در هنگامی که در زیر پتو در منزل خود بود و خواه به‌طور ناگهانی برای ایراد سخنرانی به سازمان ملل رفته بود^۲، این اغتشاشات را نشانه «عکس‌العمل طبیعی مردم در برابر نسل‌ها غارت و چپاول ایران توسط بریتانیا» توصیف کرد. واکنش دولت بریتانیا به این صورت ظاهر شد که دستور داد همه زنان و کودکان انگلیسی، بیدرنگ ایران را ترک گویند و پیام‌های آمرانه‌ای برای کارشناسان نفتی انگلستان در ایران فرستاد و از آنها خواست که میدان‌های نفتی را ترک نکنند. روزنامه دیلی میل^۳ در این باره، عنوان زیر را چاپ کرد: «دوات بریتانیا به نفتی‌ها می‌گوید که دل قوی دارید، زیرا ما از شما حمایت می‌کنیم و وزیر (خارج) قول حمایت داده است.»

اوضاع موقعی وخیم تر شد که دولت بریتانیا یک هنگ چتر باز را به قبرس اعزام داشت و دستور داد که در انتظار دستورات بعدی باشند. یگان‌های ارتش بریتانیا در عراق به حالت آماده باش درآمدند، آن هم درست در مرز ایران و عراق و در مجاورت مناطق نفتی ایران. ناگهان، رزمناو سلطنتی موریس به سمت آبادان حرکت کرد و در کنار این شهر مستقر شد. چنین به نظر می‌رسید که عملیات ورود نیروهای

۱- پس از خلع ید از شرکت سابق نفت، مسئولان این شرکت در تهران شروع به خارج کردن اسناد شرکت (از محل اقامت نورت کرافت نماینده ویژه شرکت در تهران، واقع در خیابان قوام السلطنه کوچه ایرج) کردند. مأموران شهربانی، با حکم دادسرای تهران، وارد این ساختمان شدند و اسناد باقی مانده را ضبط کردند. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به :

اسمعیل رائین : اسناد خانه سدان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۸، از

صفحه ۳۶ به بعد - م

۲- اشاره به شرکت دکتر مصدق در جلسه شورای امنیت (از ۲۲ تا ۲۶ مهر ۱۳۳۰) برای پاسخگویی به شکایت بریتانیا است که در تاریخ ۵ مهر ۱۳۳۰ تسلیم شورای شده بود - م

انگلیسی به ایران و اشغال نظامی میدان‌های نفتی ایران قریب‌الوقوع می‌نمود. بخت و اقبال با بریتانیا یار بود که در آخرین لحظه، این طرح فاجعه‌آمیز لغو گردید. و گرنه شکستی که مقدر بود بریتانیا در پنج سال بعد در کانال سوئز بخورد، امکان داشت در ایران وقوع یابد:

ارتش ایران آمادگی مقابله با بریتانیا را داشت و از پشتیبانی مردم برخوردار بود؛ دولت انگلستان هیچ گونه طرح نظامی را برای فرود نیروهای خود در خاک ایران تدارک ندیده و صرفاً انجام يك عملیات ویژه را ترجیح می‌داد. فزون بر آن، چون همه ملت‌های عرب - بدون استثناء - اقدامات مصدق را تأیید می‌کردند، لذا امکان داشت که موقعیت کلی بریتانیا در خاورمیانه به مخاطره افتد؛ مهمتر از همه این‌ها، انگلستان در انجام عملیات یاد شده، با دو نوع تهدید روبرو می‌شد؛ (۱) تهدید منفی، یعنی دولت امریکا به نخست‌وزیر بریتانیا تفهیم کرد که تحت هیچ شرایطی از اقدام تأدیبی انگلستان حمایت نخواهد کرد و آن دولت را یاری نخواهد کرد. (۲) تهدید مثبت، یعنی روس‌ها شروع به استقرار نیروهای خود در مرز ایران نمودند و قرآینی دیده می‌شد که در صورت ورود نیروهای انگلیسی به جنوب ایران، ارتش سرخ نیز وارد ایران خواهد شد و يك رژیم دست‌نشانده خود را در تهران سرکار خواهد آورد.

کابینه کارگری انگلستان که خود را رویاروی حقایق سترگ پس از جنگ

۱- پس از این که جمال‌عبدالنصر در ژوئیه ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد، نیروهای مشترك انگلیس و فرانسه (و اسرائیل) در اکتبر ۱۹۵۶ به مصر حمله کردند و بخشی از این سرزمین را اشغال نمودند. بر اثر مخالفت شدید افکار عمومی جهان با این اقدام تجاوزکارانه، امریکا و شوروی اقدام مزبور را محکوم کردند. ایدن (نخست‌وزیر وقت انگلستان) در ششم نوامبر ۱۹۵۶ ناگهان اعلام آتش‌بس داد و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در مصر متمرکز شدند. این اقدام نسنجیده بریتانیا، نه تنها به شکست انجامید، بل از حیثیت انگلستان در خاورمیانه نیز کاست و کابینه ایدن ناگزیر به برکناری شد. آنتونی ایدن در خاطرات خود (تحت عنوان «در برابر دیکتاتورها») می‌نویسد:

«بحران سوئز نشانگر زوال قدرت بریتانیا - به عنوان يك ابرقدرت - پس از جنگ

دوم جهانی بود.» - م

دوم جهانی می‌دید، سر عقل آمد و تصمیم گرفت که کوتاه بیاید و دست از دیپلماسی زور بردارد، و به جای آن، مغز خود را به کار اندازد. همین کار را هم کرد و تازه متوجه شد که برنده‌ترین سلاح در کنارش قرارداد دارد.

خروج آخرین اعضای انگلیسی شرکت نفت از ایران

در اکتبر ۱۹۵۱ (مهر ۱۳۳۰)، رزمنامو موریس آخرین کارکنان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج کرد و آنها همچون انگلیسی‌های نجیب‌زاده، ایران را ترک گفتند.

۱- در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰، دولت انگلستان اعلام کرد که برای مقابله به مثل با ملی کردن نفت ایران، متوسل به زور خواهد شد و «گروه چتر بازان مستقل را به حالت آماده باش در آورده است».

در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، سفیر انگلستان در تهران اعلام داشت که دولت متبوع وی ناگزیر به حمایت از شرکت نفت است. در سوم خرداد ۱۳۳۰، دولت انگلستان اعلام کرد که ۴۰۰۰ چتر بازان انگلیسی، با تجهیزات کامل جنگی، در ظرف ده روزه به مدیترانه شرفی فرستاده خواهند شد. در روز ۴ تیر ۱۳۳۰، رزمنامو موریس، و چند روز بعد دوزمنامو دیگر به اسامی رن (Wren) و فلامینگو (Flamingo) به آب‌های مجاور ایران اعزام شده‌اند. در اوایل مرداد ۱۳۳۰، چهار ناوانگلیسی در جلوی آبادان مانور دادند و تعداد کشتی‌های انگلیسی در خلیج فارس، به ۹ فروند رسید.

خودداری دولت انگلستان از دست زدن به اقدامات نظامی علیه ایران را می‌توان ناشی از ملاحظات زیر دانست :

- ۱- پشتیبانی مردم و ارتش ایران از حکومت ملی و سیاست ملی کردن نفت.
- ۲- مخالفت آمریکا با این اقدام نظامی.
- ۳- امکان داشت شوروی به استناد ماده شش قرارداد ۱۹۲۱، وارد عملیات نظامی در شمال ایران بشود.

بر اثر ملاحظات یاد شده، کابینه کارگری در برابر درخواست محافظه کاران (دایر بر لشکرکشی به ایران) ایستادگی کرد و تصمیم گرفت که موضوع را از مجرای قضائی (از طریق دیوان لاهه) دنبال نماید - م

لانگک هرست نویسنده تاریخ رسمی صنعت نفت بریتانیا، در این باره

می‌نویسد:

«در بامداد روز چهارم اکتبر ۱۹۵۱ (۱۰ مهر ۱۳۳۰)، انگلیسی‌ها در جلوی باشگاه جیم‌خانه^۱ جمع شدند تا با رزمنان موریس به بصره بروند. برخی سگهای خود را همراه آورده بودند، اما اکثر آنها ناگزیر شده بودند این سگ‌ها را بکشند. گروهی نیز از کت‌های تنیس و چوگان گلف بازی خود را همراه داشتند. پرستارهای بیمارستان و خانم فلول^۲ هم در میان آنها بودند. خانم فلول زن لجوی بود که مهمانسرای شرکت را اداره می‌کرد و سه روز پیش که فرمانده یک تانک ایرانی بر روی چمن‌خانه او آمده بود، با چتر آفتابی‌اش وی را از آنجا بیرون کرده بود! کشیش قیری^۳ پس از این که سوابق متولد شدگان، غسل تعمیدی‌ها و مردگان در آبادان را در قفسه‌ها گذارد و درب کلیسا را قفل کرد، با حالت غمگینی به سایر انگلیسی‌ها پیوست. دسته موزیک رزمنان و سرود ملی ایران را از اول تا به آخر نواخت و قایق‌های موتوردار، انگلیسی‌ها را از ساحل به رزمنان آوردند... رزمنان موریس به آرامی به سمت بالای آبادان حرکت کرد. انگلیسی‌ها در کنار عرشه ناو جمع شدند و همراه با موزیک، شروع به خواندن سرود سرهنگ بوگی^۴ کردند که نوت آهنگ آن کمتر به چاپ رسیده بود. روز بعد، «دی»^۵ و «میسون»^۶ (دو کارمند ارشد شرکت نفت) آبادان را ترک گفتند.

بدین سان بود که بزرگترین مؤسسه تجاری بریتانیا در خارج از آن کشور،

به حالت توقف در آمد»^۷.

آنان اوله‌های نفتی را در حالی پشت سر می‌گذارند که تلمبه‌خانه‌هایش دیگر

- 1- Gymkhana
- 2- Flavell
- 3- Tyrie
- 4- Colonel Bugey
- 5- Ross
- 6- Mason

کار نمی کرد، پالایشگاه‌های تعطیل شده و پارک مخزن‌ها^۱ انباشته از نفت خسام بود. اما هیچ کشتی نفتکش برای بارگیری نفت به آنجا نمی آمد. تعداد ۷۰/۰۰۰ کارگر و کارمند ایرانی شرکت نفت، هنوز در لیست حقوق بگیران شرکت بودند که میزان حقوق سالانه‌شان به ۱/۰۰۰/۰۰۰ لیره می رسید. اینک مسئولیت پرداخت حقوق این کارگران و کارمندان به عهده رژیم مصدق بود. اما جای تردید نبود که مصدق قادر به پرداخت حقوق کارگران و کارکنان شرکت نفت نبود؛ چرا که حتی قادر به پرداخت تعهدات مالی مهم تر خود نبود.^۲

۱- پارک مخزن (Tank Farm) قطعه زمینی است که بر روی آن تعدادی مخازن نفت قرار دارد. در اصطلاح نفتی‌ها، به آن «میدان مخزن» و «انباشتگاه» نیز می گویند - م
 ۲- درباره علل خارج شدن آخرین دسته از کارکنان انگلیسی شرکت نفت از ایران، لازم به یادآوری است :

پس از شکست مذاکرات مصدق - هریمن در تهران، کابینه مصدق ناگزیر بود تکلیف کارشناسان انگلیسی شرکت را قطعی کند. بنابراین به هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران دستور داد که به کارشناسان مزبور اطلاع دهد که چون مایل به ادامه کار در ایران نیستند، لذا باید در ظرف یک هفته خاک ایران را ترک گویند. اخراج کارشناسان یادشده، همچنین نوعی اقدام تلافی جویانه در برابر تحریم اقتصادی ایران توسط دولت انگلستان بود. توضیح این که در ۱۸ شهریور ۱۳۳۰، خزانه داری انگلستان اعلام داشت که نظر به قطع مذاکرات نفت، مزایای استثنائی که تاکنون درباره ایران رعایت می شد و عبارت بود از تبدیل لیره به دلار، متوقف گردیده و دادوستد با ایران در آینده موکول به اجازه خزانه داری انگلستان خواهد بود. همچنین، در اعلامیه خزانه داری ذکر شده بود که چون نفت ایران در گذشته کمک عمده‌ای به اقتصاد انگلستان می کرد (دولت انگلستان از فروش نفت ایران، یک چهارم عواید ارزی دلاری خود را تأمین می کرد)، لذا صدور برخی کالاهای کمیاب انگلیس به ایران (که به طور عادی مشمول پروانه صدور بود و در مورد ایران بدون پروانه صادر می شد) در آینده متوقف خواهد شد. دوز بعد، (۲۰ شهریور ۱۳۳۰) وزارت خارجه انگلستان اعلام داشت که از لحاظ حفظ منافع اقتصادی خود، تصمیم گرفته است ۳۰۰۰ تن ریل و ۲۰۰۰ تن شکر را که ایران از انگلستان خریداری کرده بود و محمولات آن با کشتی در راه بود، متوقف کرده و به کشتی‌ها دستور داده است که کالاهای مزبور را به انگلستان

تأثیر ملی کردن نفت ایران در اقتصاد بریتانیا

ملی کردن نفت ایران، ضربه مهلکی را بر اقتصاد بریتانیا وارد کرد. زیرا شرکت نفت ایران و انگلیس همواره یکی از منابع عمده تأمین کننده ارز (دلار) برای بریتانیا به‌شمار می‌رفت، و اینک این منبع از دست رفته بود. فزون بر آن، چون این شرکت نیازهای نفتی بریتانیا را تأمین می‌کرد، لذا ناگزیر بود از این سه‌بعد آن را از سایر منابع تهیه کند.

تقریباً تمامی منابع ارز دلاری بریتانیا از طریق شرکت نفت تأمین می‌شد، یعنی ماهانه ۴۰ میلیون دلار را نصیب خزانه بریتانیا می‌کرد، آن هم در هنگامی که ذخایر دلاری انگلستان بسیار کم بود.

←

برگرداند.

در روز چهارم مهر ۱۳۳۰، سفیر انگلستان در تهران، یادداشتی به وزارت خارجه ایران فرستاد و نسبت به لغو جواز اقامت کارشناسان انگلیسی در ایران اعتراض کرد و «مسئولیت عواقب امر را به عهده دولت ایران گذارد.» در همان روز، کابینه انگلستان جلسه‌ای تشکیل داد و تصمیم گرفت که نخست‌وزیر انگلیس با ارسال تلگرامی به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، از او درخواست مساعدت نماید. در این تلگرام خاطر نشان شده بود که: «اگر کارشناسان انگلیسی از ایران اخراج شوند، به‌حیثیت و آبروی انگلستان در خاورمیانه لطمه وارد خواهد شد و لذا دولت انگلستان باید با توسل به اقدام نظامی، مانع اخراج آنان شود.» رئیس‌جمهور آمریکا، انگلستان را از این کار بر حذر داشت. در روز چهارم مهر ۱۳۳۰، سر‌بازان ایرانی پالایشگاه آبادان را اشغال کردند و مانع ورود کارشناسان انگلیسی به آنجا شدند. در هشتم مهرماه، وزارت خارجه انگلستان اعلام کرده که کارشناسان خود را از ایران خارج خواهد کرد. در روز دهم مهرماه، همه آنها از آبادان خارج شدند و به‌بصره رفتند. تعداد این کارشناسان جمعاً ۳۵ نفر بود. در ۱۱ مهر ۱۳۳۰، هیأت نظارت و هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت، با ارسال تلگرامی برای دکتر مصدق، اعلام داشت که آخرین افراد انگلیسی خاک ایران را ترك گفته‌اند. مصدق در ۱۳ مهر، ضمن نطقی در مجلس سنا، اظهار داشت: «آخرین کاروان کارمندان کمپانی سابق نفت جنوب، خاک مقدس وطن ما را که پنجاه سال جولانگاه مظالم اقتصادی و اغراض سیاسی آنان بود، ترك گفتند.» -

وضع ناامیدکننده‌ای برای انگلستان پیش آمده بود و این وضعیت نشان می‌داد که چرا حتی کابینه کارگری مصدر کار نیز برای تأدیب ایران، قصد داشت میدان‌های نفتی ایران را با توسل به زور تصاحب کند. اوضاع اقتصادی بریتانیا نتوانست هیچ کمکی به پیروزی حزب کارگرداران انتخابات عمومی کند که در اوج بحران اقتصادی انجام گرفت. نتیجه انتخابات این شد که وینستون چرچیل (از حزب محافظه کار) دو باره به قدرت رسید. نخستین اقدام چرچیل عبارت بود از این که به سراغ تلفن رفت و خواستار کمک کاخ سفید در حل مشکل نفت شد^۱

۱- تأثیر ملی کردن نفت ایران در اقتصاد بریتانیا، جهات مختلف داشت :

۱. کثرت ذخایر نفت ایران : در آن زمان، ذخایر نفت ایران به یک میلیارد تن برآورد می‌شد، و از این جهت سومین کشور تولیدکننده نفت در خاورمیانه (پس از عربستان سعودی و کویت) به‌شمار می‌رفت.

۲. اهمیت استخراج : تولید نفت ایران قبل از ملی شدن، بالغ بر ۳۲ میلیون تن (معادل باکل تولید نفت شوروی در همان سال)؛ به‌طوری که انگلستان در سال ۱۹۵۰، ۳۶ درصد نفت خاورمیانه (۶٪ تولید نفت جهان) را در دست داشت.

۳. اهمیت ظرفیت پالایشگاه آبادان : این پالایشگاه با ظرفیت ۲۲/۲۵۰/۰۰۰ تن، بزرگترین پالایشگاه جهان به‌شمار می‌رفت.

۴. پس از ملی شدن نفت، انگلستان دو زیان عمده دید. نخست، ناگزیر شد نفت مورد نیاز خود را با هزینه‌های ارز دلاری فراهم سازد. من جمله، ۳۰۰ میلیون دلار نفت از آرامکو خریداری کرد. دوم، عواید نفتی خود در ایران را از دست داد. به عبارت دیگر، از یک سو به کسری موازنه بازرگانی انگلیس انجامید، و از سوی دیگر، سبب توقف عملیات شرکت در ایران گردید.

مع الوصف، با بالا رفتن تولید نفت عراق و عربستان و قطر و همکاری سایر شرکت‌های نفتی با انگلستان، توانست بر مشکلات مزبور غلبه کند.

پس از پیروزی محافظه کاران، چرچیل (نخست وزیر جدید) ایدن را به عنوان وزیر امور خارجه انگلستان تعیین کرد. در چهاردهم آبان ۱۳۳۰، پادشاه انگلیس در هنگام گشایش پارلمان بریتانیا، گفت : « وزیران من کوشش خواهند کرد صدمه‌ای که به حقوق و منافع ما در ایران وارد آمده است، جبران نمایند ». چرچیل نیز در اولین سخنرانی خود در مجلس

سفر هریمن به ایران

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ (۲۳ تیر ۱۳۳۰) آورل هریمن نماینده ویژه ترومن [رئیس جمهور وقت امریکا] با تصورات قبلی وارد تهران شد. زیرا گریدی سفیر امریکا در تهران عقاید خود را با وضوح در گزارش‌های خویش نوشته و بر این موضوع تأکید کرده بود که مصدق از حمایت قاطبه مردم برخوردار است و دولت بریتانیا را به خاطر خودپسندی دیپلمات‌هایش در تهران و لجاجت شرکت نفت سابق، مورد ملامت قرار داده بود. در نتیجه، هریمن به عنوان نماینده حکومتی به ایران آمد که در عین حال که نمی‌خواست جانب هیچ‌یک از دو طرف را بگیرد، اما قلباً با آمال مردم ایران همدردی می‌کرد! و پرواضح بود که توقع داشت به عنوان یک دوست و یک میانجی، مورد استقبال مردم ایران قرار گیرد، اما با تظاهرات شدید ضد امریکائی توده‌ای‌ها روبرو شد.

گزارش‌های دکتر گریدی درباره اوضاع ایران، کهنه شده به شمار می‌رفت. زیرا آنچه که به عنوان یک نهضت واقعی مردمی برای اعتراض به استثمار (واقعی یا خیالی) خارجی آغاز شده بود، اینک به دست نظریه پردازان [حزب توده] افتاده بود. حزب کمونیست ایران [حزب توده] که زیر سلطه مسکو بود و از آن کمک مالی می‌گرفت، اینک پشتیبانی مادی و معنوی خود را به مصدق ارزانی داشته و یک خیل از اوباش خیابانی و دوره دیده خود را در اختیار وی گذارده بود. حزب توده که هیچ‌گاه از ملی کردن نفت ایران حمایت نکرده بود زیرا از خواسته روس‌ها برای گرفتن امتیاز نفت شمال جانبداری می‌نمود، اینک امید داشت کاری بکند که روس‌ها را جایگزین انگلیسی‌ها در تأسیسات نفت جنوب ایران سازد. از این رو، مبارزه خود را متوجه «استعمار» و «امپریالیسم دلار» کرد و امریکارا نیز - به اندازه بریتانیا - آماج حملات خود قرار داد.

←

مبعوثان گفت: «ما نمی‌توانیم رفتار نامناسبی که در مورد نفت ایران با ما شده است، قبول نمائیم، و دولت انگلستان حاضر است درباره تسویه امر بر اساس اشتراک مساعی عادلانه، به مذاکره بپردازد» - م

هریمن که خود را آماده کرده بود تا بر روی جمعیت استقبال کننده در جاده فرودگاه لبخند بزند، در عوض با تظاهرات شدید توده‌ای‌ها روبرو شد. توده‌ای‌ها مسلح به چماق بودند و شعارهای ضد امریکائی می‌دادند. هریمن در نخستین دیدارش با دکتر مصدق، تحت تأثیر احساسات پاکدلانه وطن دوستی مصدق قرار گرفت؛ مصدق در حالی که با خشم از بریتانیا سخن می‌گفت، ناگهان گریه کرد. این احساسات غیرمنتظره، می‌بایست در داوری هریمن نسبت به وی تأثیر گذارده باشد، چرا که در پایان این دیدار یقین کرد که اگر دولت بریتانیا فقط حق ایران را از لحاظ ملی کردن نفت بپذیرد، اوضاع کاملاً روبه‌راه گردیده و مذاکرات منطقی بین دو طرف آغاز خواهد شد.

بر اساس همین استدلال قوی بود که دولت بریتانیا شتابزده نماینده‌ای را به تهران گسیل داشت، در حالی که این بار مصدق انجام گفتگوی مجدد با بریتانیا را مشروط به پرداخت چهل میلیون دلار [غرامت] از طرف بریتانیا به‌خزانه ایران کرده بود. هریمن که از تغییر موضع مصدق دچار حیرت و ناامیدی شده بود، به واشنگتن بازگشت^۱.

۱ - در این قسمت، نویسنده چند موضوع مختلف و مرتبط با یکدیگر را عنوان کرده و لازم است توضیح کوتاهی درباره همه آنها داده شود:

۱ - در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۳ تیر ۱۳۳۰) دیوان دادگستری بین‌المللی در رابطه با شکایت انگلستان از ایران، قرار موقتی صادر کرد که بر اساس آن: هر یک از دو دولت باید از هر گونه اقدامی که به حقوق طرف دیگر (پس از اجرای تصمیم آتی دیوان) لطمه وارد خواهد کرد خودداری نمایند؛ از توسل به هر اقدامی که موجب تشدید اختلاف بشود، خودداری نمایند؛ عملیات صنعتی و تجاری شرکت نفت به‌روال سابق ادامه یابد، یعنی شرکت سابق آن را زیر نظر هیأت نظار ایرانی اداره نماید و عواید شرکت (پس از کسر هزینه‌های عملیات و مخارج) در بانک‌های مورد توافق طرفین تودیع گردیده و استفاده از آن مشروط به توافق طرفین یا حکم دیوان دادگستری بین‌المللی باشد.

این رأی در ۱۳ تیر ماه، به‌وزیر خارجه ایران ابلاغ شد و اعلام گردید که دولت ایران می‌تواند تا ۱۱ شهریور ۱۳۳۰ (۳ سپتامبر ۱۹۵۱) اسناد خود را از جهت رسیدگی

تحریم فروش نفت ایران

پس از این که کابینه محافظه‌کار چرچیل بر سر کار آمد^۱ و ژنرال آیزنهاور

۱ - در آبان ۱۳۳۰ م -

←

ماهوی، به دادگاه بفرستد و تا ۱۱ آذر ۱۳۳۰ (۳ دسامبر ۱۹۵۱) جویبه خود را جهت دادگاه ارسال دارد. وزیر خارجه ایران در ۱۶ تیرماه به دادگاه اطلاع داد که دولت ایران ارزشی برای قرار مزبور قایل نیست و این موضوع را قبلاً به سفیر انگلیس در تهران اطلاع داده است. در ۱۷ تیر ۱۳۳۰، ترومن طی نامه‌ای که برای مصدق فرستاد، از او خواست که قرار دیوان را بپذیرد و نیز پیشنهاد کرد که نماینده خود آورل هریمن را برای میانجی‌گری به ایران بفرستد. مصدق صلاحیت اجباری دیوان را نپذیرفت اما با اعزام هریمن موافقت کرد. دولت انگلستان نیز با اعزام هریمن موافق بود زیرا تصویری کرد شاید به بن بست مذاکرات نفت پایان دهد. واقعیت این است که هدف از اعزام یک هیأت امریکائی به ایران (به ریاست هریمن)، فقط فراهم کردن زمینه مذاکرات ایران و انگلیس بود و شخص هریمن هیچ گونه سمتی برای حل اختلاف دو طرف نداشت. امکان دارد که هدف غائی ترومن از این کار، این بود که ایران را وادار به پذیرش قرار موقتی دادگاه نماید. دکتر مصدق بر این نکته واقف بود، زیرا در ۱۷ تیر ۱۳۳۰ در سخنرانی خود در مجلس شورای ملی بر لزوم اجرای قانون ملی شدن نفت تأکید کرده بود.

۲ - در روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰، هریمن به اتفاق رونتری (Rountree) رئیس اداره خاورمیانه در وزارت خارجه امریکا و والتروی (Walter Levy) کارشناس نفت، وارد تهران شد و با تظاهرات شدید ضد امریکائی حزب توده روبرو گردید. حزب توده که تا آن زمان «دکتر مصدق را عامل امپریالیسم و دولت ضد ملی» توصیف می‌کرد، ورود هریمن را بهانه‌ای برای انجام تظاهرات خود قرارداد. این تظاهرات از سوی جناح‌های جبهه ملی، ارتش و شهربانی، درهم شکسته شد. شدت تظاهرات و درگیری به حدی بود که مصدق سرلشکر زاهدی (وزیر کشور) را از سمت خود برکنار کرد و سرلشکر بقائی (رئیس شهربانی) را به دادگاه نظامی فرستاد. بعدها، معلوم شد که دولت انگلستان در حادثه ۲۳ تیر دست داشته است زیرا می‌خواست به این طریق، از ایجاد هر گونه توافقی در مسأله نفت جلوگیری کند.

←

از حزب جمهوریخواه امریکا به کاخ سفید راه یافت^۱، امریکا دیگر نمی توانست

۱ - در دی ۱۳۳۱ - م

←

۳ - هرچند توده‌ای‌ها جانب شوروی را در جریان امتیاز نفت شمال گرفته و اصولاً باملی کردن نفت ایران مخالف بودند، اما موضوع جایگزین کردن شوروی در صنعت نفت جنوب ایران درست نیست.

۴ - پس از مذاکرات يك هفته‌ای هریمین باد کتر مصداق و هیأت پنج نفره ایرانی (وزیر دارائی و اعضای هیأت مختلط مرکب از دکتر متین دفتری، دکتر رضا زاده شفق، دکتر شایگان و اللهیار صالح)، دولت ایران پیشنهاداتی را ارائه داد که به «فره-ول هریمین» معروف شد که عیناً در زیر می آید:

« ۱ - در صورتی که دولت انگلیس (به وکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران) اصل ملی شدن صنعت نفت ایران را بپذیرد، دولت ایران حاضر است بانمایندگان دولت انگلیس (به وکالت از طرف شرکت سابق) وارد مذاکره شود.

۲ - دولت انگلستان قبل از اعزام نمایندگان خود به تهران، موافقت خود را (به وکالت از طرف شرکت سابق) با اصل ملی شدن صنعت نفت رسماً اعلام نماید.

۳ - مقصود از اصل ملی شدن صنعت نفت، پیشنهادهای است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخه ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تأیید گردیده است و متن آن ذیلآ درج می شود: «به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلاح جهان، امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می نمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور، بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد».

۴ - دولت ایران حاضر است راجع به طریقه اجرای قانون، تا آنجا که مربوط به منافع انگلستان است، وارد مذاکره شود.»

هریمین پذیرفت که پیشنهادات ایران را به اطلاع دولت انگلستان برساند. وی در روز چهارم مرداد ۱۳۳۰، به اتفاق سفیر انگلیس (در تهران) عازم لندن شد.

۵ - در ۱۱ مرداد ۱۳۳۰، میدلتون کاردار سفارت انگلیس، با ارسال نامه‌ای برای وزیر خارجه ایران، پذیرش اصل ملی شدن نفت ایران را اعلام کرد اما «عامدانه درباره

←

خود را از مسأله نفت ایران کنار کشیده و انگلستان را تنها بگذارد. زیرا علاوه بر این که آیزنهاور و چرچیل دوبار قدیمی بودند^۱، حزب جمهوریخواه نیز اصولاً از منافع شرکت‌های نفتی حمایت می‌کرد. شرکت‌های نفتی امریکائی پیش‌بینی می‌کردند که اگر جریان ملی شدن نفت به سایر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه کشانده شود، خطرات بزرگی در پیش خواهد بود زیرا امکان دارد یک کشور دیگر نیز - مثلاً عربستان سعودی - نفت خورا ملی کند.

تاجائی که موضوع به فروش نفت مر بوط می‌شد، گذشت زمان به سو دبریتانیا بود؟ در حالی که مصدق قادر نبود نفت ایران را بفروشد.^۲ مشکل این بود که نخست‌وزیر ایران هرگز به دیدن میدان‌های نفتی نرفته و هیچ اطلاعی درباره وضع آنها نداشت. شخص وی، هرگز به خودش زحمت نداده بود تا از کارشناسان نفتی ایران بپرسد که آیا ایران برای اداره مستقیم صنعت نفت خود (پس از خلع ید از شرکت سابق

۱ - اشاره به همکاری آن دو در دوران جنگ دوم جهانی است - م

۲ - به دلیل افزایش تولید نفت در سایر کشورهای خاورمیانه - م

۳ - به علت تحریم اقتصادی ایران توسط انگلیس - م

←

طرز اجرای قانون ملی شدن نفت» سکوت کرد. دلیل این سکوت کاملاً روشن بود، زیرا انگلستان نمی‌خواست با طرز اجرای قانون ملی شدن نفت موافقت کند و همین موضوع باعث شکست مذاکرات هیأت استوکس شد.

در روز ۱۴ مرداد، استوکس (وزیر مشاور در کابینه کارگری انگلیس و مهرداد سلطنتی) در رأس هیأتی وارد تهران شد و پس از مذاکرات با مقامات ایرانی، پیشنهاداتی را ارائه داد که مخالف با «طرز اجرای ملی شدن نفت ایران» بود و طبعاً با مخالفت دولت ایران روبرو شد و استوکس پیشنهادات خود را پس گرفت.

۶ - در روز ۲۹ مرداد، هریمن نامه‌ای به دکتر مصدق نوشت و طی آن از رویه دولت ایران در این مذاکرات ابراز تأسف کرد. وی در اول شهریور ۱۳۳۰ ایران را ترک گفت. بنابراین می‌توان گفت که هریمن سعی داشت با وارد کردن نوعی فشار سیاسی بر ایران، و نیز وعده کمک‌های اقتصادی به ایران، مصدق را وادار به کنار آمدن با شرکت سابق نفت نماید، لکن موفق نشد - م

نفت) دارای کادرفنی کافی است یاخیر. واقعیت این بود که ایران کادرفنی لازم را در اختیار نداشت. شرکت سابق نفت چند هزار ایرانی را برای مشاغل پائین شرکت تربیت کرده بود اما هیچ يك از آنها را به مشاغل بالا و مدیریت شرکت راه نداده بود. همچنین، مصدق تشخیص نداده بود که فروش نفت [بازاریابی نفت] مهمتر از استخراج و پالایش آن است. چون قبلاً هیچ ایرانی در قسمت فروش شرکت فعالیت نداشت، لذا کسی نبود که حقایق بازار فروش بین المللی نفت را برای او تشریح کند. تا این زمان، ۱۲ میلیون بشکه نفت پالایش شده در مخازن نفتی آبادان قرار داشت که تقریباً لبریز شده بودند. هنگامی که پیشوای ایران^۱ دستور داد فوراً این نفت را بفروشد تا از محل عواید ارزی آن بودجه کشور را تأمین کند، بهوی پاسخ دادند که هیچ کس آن را خریداری نمی کند. مصدق دستور داد که آن را به نصف قیمت - حتی به يك چهارم قیمت - بفروشند اما باز هم خریداری پیدا نشد. زیرا پس از خلع ید از شرکت نفت و خروج کارشناسان انگلیسی از ایران، شرکت مزبور اعلام داشت که مالک نفت های موجود در آبادان است و هر کس که این نفت را خریداری کند یا واسطه فروش آن گردد، علیه وی به دادگاه شکایت خواهد کرد. نخستین کشوری که تهدید انگلیسی ها را ندیده گرفت، ایتالیا بود. چون ایتالیا فاقد منابع نفتی بود، لذا همواره نفت مورد احتیاج خود را از ایران خریداری می کرد. پس از ملی شدن نفت ایران، ایتالیائی ها گفتند که به تهدیدات انگلستان واقعی نگذاشته و نفت موجود در آبادان را خریداری خواهند کرد.

۱- نوبوکوماته بی^۲ رئیس شرکت ملی نفت ایتالیا موسوم به آجیپ^۳، پیش از خریداری نفت ایران، به لندن رفت تا با لرد استراتموند (رئیس سابق شرکت نفت ایران و انگلیس) تبادل نظر کند. وی پس از این دیدار، اعلام داشت که اینک تهدیدات قانونی انگلیس را جدی گرفته و شرکت آجیپ نفت ملی شده ایران را خریداری نخواهد کرد. شایع بود که ماته بی را تطمیع کرده و به او وعده و وعید هائی

۱ - « پیشوا » عنوانی بود که مردم ایران به مصدق داده بودند - م

2 - Enrico Mattei

3 - Azienda Generale Italiana Petroli (Agip)

داده بودند تا از خریداری نفت ایران منصرف بشود.

یک شرکت کوچک ایتالیائی به نام «سوپور»^۱ به تهدید انگلستان اهمیتی نداد و دو کشتی خود را در آبادان پراز نفت کرد. نخستین کشتی وقتی به عدن رسید، یک حکم احضار به دادگاه بر روی دودکش آن دیده شد. کشتی دیگر هنگامی که به ناپل رسید، سروکارش به دادگاه افتاد. یک کشتی ژاپنی که نفت خریداری شده از ایران را به اوزاکا می برد، از طرف شرکت سابق نفت به دادگاه احضار شد.

با وجود آنچه که گفته شد، اگر تعداد بیشتری از کشورها مخاطره خریداری نفت از ایران را پذیرا می شدند، و با توجه به این که اقامه دعاوی بریتانیا در محاکم چند ماه به طول می کشید، تهدیدات انگلستان دایره بر تحریم فروش نفت ایران عملاً به جایی نمی رسید. اما بازاریب المللی نفت مایل نبود که تحریم فروش نفت ایران از بین برود. زیرا به محض این که صادرات نفت ایران قطع شد، شرکت های نفتی کشف کردند که می توانند حتی بدون نفت ایران هم، بازار خوبی داشته باشند: میدان های نفتی عربستان سعودی و کویت و قطر تولید خود را بالا برده بودند، به طوری که سال های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ به صورت سال های پر رونقی برای شرکت های بزرگ نفتی امریکائی و شرکت نفت عراق درآمد. در پایان سال ۱۹۵۳، تولید نفت جهان به ۶۳۷ میلیون تن (در مقایسه با ۳۵۵ میلیون تن در ۱۹۵۰) رسیده بود. دولت ایران که در سال ۱۹۵۱-۱۹۵۰، میزان ۵۴ میلیون تن نفت را از طریق شرکت سابق نفت صادر کرده بود، در سال های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ فقط توانست ۱۳۲۰۰۰ تن نفت به مشتریان خارجی بفروشد.

مصدق که خیلی دیر متوجه محاسبه نادرست خود شده بود، دنبال کسی می گشت تا نفت ایران را بفروشد. ابتدا سعی کرد این کار را از طریق انریکو ماتینی انجام دهد، اما وی پس از دیدار بالرد استراتموند، از این کار منصرف شد. سپس نماینده ای را به لندن فرستاد تا بانویر گلبنکیان در این باره گفتگو کند. چون گالوست گلبنکیان و نویر گلبنکیان قبلاً به دولت ایران توصیه کرده بودند که دست از سیاست ملی کردن نفت بردارند، لذا پس از شروع نخست وزیری مصدق، گذرنامه سیاسی

ایرانی هردو آنها باطل گردید. این بار، مصداق به نوبه گلبنکیان پیشنهاد کرد که اگر مدیریت فروش یاسمت مشاور شرکت ملی نفت ایران را بپذیرد، به‌وی اختیارات تام، همراه با «سپاسگزاری ملت ایران» را ارزانی خواهد داشت. نوبه گلبنکیان این پیشنهاد را نپذیرفت - هرچند که دلش برای پلاک سیاسی اتومبیل^۱ لك زده بود. وی به لیسبون رفت و موضوع را با پدرش در میان گذارد و از منی پیر به او گفت: «قبلاً» به آنها گفته بودم که نباید نفت را ملی کنند، و حالا از این که می بینم یکی از پیش بینی های من درست از کار در آمده است، خوشحالم.»

تشدید بحران نفت ایران

تا این زمان، روابط سیاسی بین بریتانیا و ایران، به دستور دکتر مصداق قطع شده بود. انگلستان به سازمان ملل شکایت کرد، و در عین حال از مساعی جمیله امریکا برای دادن آخرین پیشنهاد نفتی به ایران برای حل دعوی نفت، استفاده کرد. در فوریه ۱۹۵۳، پیشنهادات جدیدی به تهران فرستاده شد که دولت امریکا نیز با آن موافق بود. چنانکه ایران این پیشنهادات را می پذیرفت، انگلیس و امریکا اصل ملی شدن نفت ایران و اداره این صنعت توسط ایرانیان را می پذیرفتند. دولت ایران می بایست از بابت ملی کردن نفت، به انگلستان غرامت بپردازد. این پیشنهادات به ایران امکان می داد تا داخل ترتیباتی برای فروش نفت به مقادیر زیاد و به قیمت - های قابل رقابت، به بازار جهانی نفت بشود؛ و جوه کافی به ایران وام دهد (که باز پرداخت آن به صورت تحویل نفت باشد) تا رژیم مصداق بتواند مشکلات مالی مبرم خود را حل و فصل نماید.

مصداق این پیشنهادات را در سخنرانی مهیج خود، رد کرد؛ وی ضمن حملات شدید به شرکت نفت ایران و انگلیس، اصل پرداخت غرامت را رد کرد و گفت:

۱ - کنایه از داشتن گذرنامه سیاسی ایرانی است. زیرا در عرف دیپلماتیک دارندگان گذرنامه سیاسی حق استفاده از پلاک سیاسی را دارند که معمولاً دارای مزایا و مصونیت هائی است - م

«آنچه که شرکت نفت در جنوب ایران انجام داد، چپاول محض بود و نه کسب و کار!» مصدق عزم خود را جزم کرده بود که نگذارد هرگز پای انگلیسی‌ها دوباره به صنعت نفت ایران باز شود. اما در عین حال، گرفتار مشکلات مالی شدید بود. از کارگران صنعت نفت در امرجاده سازی استفاده می‌شد، اما دولت پول کافی برای واردات ماشین‌آلات راهسازی نداشت. یک وام ۲۳/۰۰۰/۰۰۰ دلاری امریکا صرف خریداری مواد غذایی شد؛ تازه گفته می‌شد که امریکائی‌ها این وام را به خاطر درخواست شخص شاه از آن دولت و نیز از هندسن^۱ سفیر امریکا (که از ۱۹۵۱ جانشین گرییدی شده بود) پرداخت کرده‌اند. در حالی که مصدق به دلیل داشتن تمایلات کاملاً ضد سلطنتی و سرنگون کردن رژیم شاه، مایل نبود که وام یادشده سبب اعتبار و حیثیت شاه بشود. از این رو، وقتی در ۲۳ مه ۱۹۵۳ درخواست وام‌های بیشتری از امریکا کرد، سعی نمود تا خود را معتبر جلوه دهد و نه شاه را. وی با ارسال نامه‌ای برای آیزنهاور رئیس جمهور وقت امریکا، موضوع نیاز ایران به کمک مالی را عنوان کرد و در بند آخر آن، مطلبی را اضافه کرد که یک اتمام حجت به شمار می‌رفت. مصدق می‌دید که فقط با عنوان کردن خطر مداخله شوروی در ایران، قادر است امریکا را وادار نماید در کمک‌های اقتصادی‌اش به ایران تسریع کند. وی در این قسمت از نامه‌اش، آشکارا نوشت که اگر امریکا نیارهای مالی ایران را برآورده نسازد، او ناگزیر است از جای دیگری آن را تهیه کند. سفیر ایران در امریکا (اللهیار صالح) نیز بر روی همین قسمت تأکید کرد. دولت شوروی آمادگی خود را برای کمک به ایران و امضای یک قرارداد دفاعی و نیز یک موافقت‌نامه اقتصادی با رژیم مصدق، اعلام داشت.

تهدید مصدق می‌بایست امریکائی‌ها را بترساند - همان گونه که انگلیسی‌ها را ترسانده بود - زیرا احتمال رخنه شوروی در آب‌های خلیج فارس، موضوعی بود که برای هر دو دولت امریکا و انگلیس قابل تصور نبود. مصدق محاسبه می‌کرد که با این شگردها، امریکا را وادار خواهد کرد که سریع‌تر به حکومت او کمک مالی کند.

اودرست می‌اندیشید؛ اما سازمان سیا وارد ماجرا شد^۱.

۱- در رابطه با دو قسمت «تحریم فروش نفت ایران» و «تشدید بحران نفت»، نویسنده به بسیاری از مسائل و حوادث مهم این دوره اشاره نکرده است، که در زیر می‌آید:

۱. به طوری که قبلاً گفته شد، دولت انگلستان نسبت به تصمیم دولت ایران دایر بر اخراج کارشناسان شرکت سابق نفت از ایران، به شورای امنیت شکایت کرد و تهدید کرد که «هرگونه فروش نفت از سوی ایران، یک عمل غاصبانه محسوب گردیده و دولت انگلستان مانع فروش آن خواهد شد». دکتر مصدق (با موافقت مجلسین) در ۱۴ مهر عازم نیویورک شد تا در جلسه شورای امنیت شرکت کند. مصدق در سخنرانی معروف خود در شورای امنیت، دلایل قوی را ارائه داد که شورا صلاحیت رسیدگی به شکایت انگلستان را ندارد زیرا دعوای نفت بین دولت ایران و یک شرکت خصوصی است و نه دولت انگلستان. سرانجام، شورا در جلسه ۲۶ مهر ماه نظر داد که تا روشن شدن تکلیف صلاحیت دادگاه لاهه، شکایت انگلستان را مسکوت خواهد گذارد. به این ترتیب، در این مرحله، یک پیروزی نصیب مصدق شده بود.

۲. اما انگلستان تهدید خود را عملی کرد و مانع فروش نفت ایران شد. در این شرایط، دولت ایران حاضر بود که تخفیف کلی در نفت صادراتی بدهد (۵۰٪ یا نصف بهای نفت خلیج فارس). در بهمن ۱۳۳۰، شرکت ملی نفت ایران قرار دادی با یک ایتالیائی به نام «کنت دلزونکا» بست که مدیرعامل شرکت «اپیم» بود. طبق این قرارداد، شرکت اپیم در سال ۱۹۵۲ چهارصد هزار تن و از آن سال به بعد به مدت ده سال، هر سال دو میلیون تن نفت از ایران خریداری کند. نخستین کشتی نفت کش شرکت مزبور، به نام «روزماری»، در بندر عدن توقیف شد. یک شرکت ایتالیائی دیگر به نام «سوپور» قراردادی را برای خرید مقادیر زیادی نفت از ایران امضاء کرد. این شرکت توانست به معاملات نفتی خود با ایران ادامه دهد. یک شرکت ژاپنی به نام «ایدمیتسو» نیز از ایران مرتب نفت خریداری می‌کرد، منتهی با تخفیف زیاد و به مقدار کم.

۳. قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس را باید ناشی از ادامه فشار اقتصادی و مالی بریتانیا بر ایران و دخالت و دسیسه‌های انگلیس در امور داخلی ایران دانست. در ۳۰ مهر ۱۳۳۱، وزارت خارجه ایران با ارسال یادداشتی برای سفارت انگلیس در تهران، قطع روابط سیاسی دو کشور را اعلام کرد. قبل از آن، کنسولگری‌های انگلیس در جنوب ایران (به اتهام تحریک عشایر جنوب علیه دولت) بسته شده بود.

←

۴. مصدق در مدت اقامت خود در آمریکا، در صدد جلب کمک‌های مالی امریکاییان آمد. مصدق در بخشی از نامه خود به عنوان ترومن، در این باره، می‌نویسد:

«... اما وخامت اوضاع اقتصادی ما فعلاً طوری است که اگر یک چاره فوری پیدا نشود، جریان امور مملکت دچار تشنج و اختلال خواهد شد و خدای نخواستہ، اوضاعی ممکن است پیش آید که برای صلح جهان که مورد علاقه آن حضرت است، خالی از خطر نباشد...»

مصدق خواستار یک وام ۲۵ میلیون دلاری بانک صادرات و واردات آمریکا و ۲۳ میلیون دلار کمک‌های اصل چهارگرددید، که دولت آمریکا با دادن این کمک‌ها موافقت کرد. ۵. در مورد نامه مصدق به آیزنهاور، بعداً توضیح داده خواهد شد. اما نکته مسود نظر نویسنده (مندرج در نامه مورخ ۷ خرداد ۱۳۳۲ مصدق به آیزنهاور)، در زیر می‌آید:

«... اکنون در اثر اقدامات شرکت سابق و دولت انگلستان، ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نقطه نظر بین‌المللی نیز ممکن است عواقب خطیری داشته باشد و اگر در این موقع کمک مؤثر و فوری به این مملکت نشود، شاید اقداماتی که فردا به منظور جبران غفلت امروز به عمل آید، خیلی دیر باشد...»

۶. در فاصله زمانی اخراج کارشناسان انگلیسی از ایران (مهر ۱۳۳۰) تا مکاتبه مصدق و آیزنهاور، حوادث مهم سیاسی و اقتصادی در ایران روی داد که فهرست وار ذکر می‌شود:

۴ آذر ۱۳۳۰: تظاهرات شدید توده‌ای‌ها در تهران.
۱۷ تا ۱۹ آذر ۱۳۳۰: انتقاد شدید نمایندگان (مخالف مصدق) در مجلس از حادثه ۴ آذر.

۲۰ آذر: دولت ایران با ارسال یادداشتی برای ۳۶ سفارتخانه خارجی در تهران، اعلام کرد که اگر ظرف مدت ده روز، افراد و شرکت‌های تابعه آنان، برای خریداری نفت مراجعه نکنند، دولت ایران نفت خود را به هر مشتری که مراجعه نماید، خواهد فروخت.
۳۰ آذر ۱۳۳۰: دولت انگلستان (در پاسخ به یادداشت فوق) اعلام داشت که چون موافقتی با ایران بر سر دعوی نفت، حاصل نشده، لذا اجازه نخواهد داد که اتباع و شرکت‌های انگلیسی از ایران نفت بخرند و اصولاً حتی برای دولت ایران از لحاظ فروش

نفت قابل نیست. همچنین، سفیر امریکا در تهران، ازدولت ایران درخواست کرد که از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی خودداری کند.

۸ دی ۱۳۳۰: حزب توده خریداری اوراق قرضه ملی را تحریم کرد.

۱۰ دی ۱۳۳۰: ورود نمایندگان «بانک بین‌المللی» به تهران. این نمایندگان حامل نامه رئیس بانک مزبور (به‌عنوان مصدق) بودند. پیشنهاد بانک «دایر بردخالت آن در امور بهره‌برداری و تقسیم سود» مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت.

۱۸ دی ۱۳۳۰: وزارت خارجه ایران با ارسال یادداشتی برای سفارت انگلیس، به‌مداخلات آن دولت در امور داخلی ایران اعتراض کرد.

۲۰ دی ۱۳۳۰: سفارت انگلیس این یادداشت را (به‌دلیل پخش آن از رادیو) مسترد داشت.

۲۱ دی ۱۳۳۰: وزارت خارجه ایران با ارسال یادداشت دیگری برای سفارت انگلستان، از آن سفارت خواست که تا سی‌ام دی، همه کنسولگری‌های خود را در ایران تعطیل کند.

۲۲ دی ۱۳۳۰: برگزاری انتخابات دوره هفدهم مجلس.

۲۹ دی ۱۳۳۰: دولت امریکا اعلام کرد که مبلغ ۲۳ میلیون دلار به‌عنوان کمک‌اصل چهار، در اختیار ایران خواهد گذارد.

۳۰ دی ۱۳۳۰: همه کنسولگری‌های انگلیس در ایران تعطیل شدند و دولت انگلستان سفیر خود در ایران (سرفرانسیس شپرد) را فراخواند.

۲۱ بهمن: دومین هیأت بانک بین‌المللی به ریاست «گارنر» وارد ایران شدند. این مذاکرات نیز بی‌نتیجه ماند.

۳۰ تیر ۱۳۳۱: قیام مردم ایران.

۳۱ تیر ۱۳۳۱: دادگاه لاهه به‌عدم صلاحیت خود در دعوی نفتی ایران و انگلیس رأی داد.

۸ مرداد ۱۳۳۱: بانک ایران و انگلیس عملیات بانکی خود را در ایران تعطیل کرد.

۵ شهریور ۱۳۳۱: پیام مشترک ترومن و چرچیل به مصدق.

۱۰ مهر ۱۳۳۱: مصدق، طی سخنانی، انگلستان را تهدید به قطع رابطه کرد.

۲۴ مهر ۱۳۳۱: نطق مصدق در مجلس مبنی بر لزوم قطع روابط با انگلستان.

۳۱ مهر ۱۳۳۱: اعلام قطع روابط ایران و انگلیس.

۴ آبان ۱۳۳۱: انتخاب آیزنهاور به ریاست جمهوری امریکا و پیام تبریک مصدق به وی.

- ۱۵ آذر ۱۳۳۱ : وزارت خارجه امریکا اعلام کرد که شرکت‌های نفتی امریکائی فقط با مسئولیت خود، می‌توانند از ایران نفت خریداری کنند.
- ۱۸ آذر ۱۳۳۱ : شرکت‌های امریکائی انصراف خود را از خریداری نفت ایران، اعلام کردند.
- ۱ اسفند ۱۳۳۱ : آخرین پیشنهاد نفتی امریکا وانگلیس، توسط هندرسن سفیر امریکا تسلیم مصدق شد.
- ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ : مصدق دلایل مخالفت با پیشنهاد مزبور را اعلام کرد.
- ۱۵ فروردن ۱۳۳۲ : مصاحبه مطبوعاتی دالس درباره وخامت اوضاع ایران. برای اطلاعات بیشتر در این باره، نگاه کنید به :
- پروفسور سپهر ذبیح : ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه همین قلم، انتشارات عطائی - م

فصل شانزدهم

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

تهران شهر جاسوس‌ها

در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ خورشیدی] تهران از جاسوس‌های امریکائی و روسی چنان انباشته شده بود که يك شوخ طبع ایرانی می گفت که اگر این همه جاسوس بخوانند کاملاً مراقب اعمال یکدیگر نباشند و در وقت و پول خود صرفه جویی نمایند، بهتر است که همگی آنان در زیر يك سقف زندگی کنند! پناهندگان لهستانی و منطقه بالکان^۱ در دوران جنگ دوم جهانی به تهران آمده بودند و اغلب آنها اینک به عنوان خدمتکار در منازل^۲، نوازندگان موسیقی یا گارسن کاباره‌های تهران کار می کردند و بسیاری از آنها در لیست حقوق بگیران یکی از دو سفارتخانه امریکا و شوروی [برخی برای هر دو سفارتخانه کار می کردند] قرارداد شدند و شایعات رایج را گزارش می کردند. روس‌ها عوامل خود را در ادارات دولتی و مراکز کسب و کار تهران وارد کرده بودند : بازار تهران پر از آدم‌هائی بود که بر اساس اسناد هویتشان، اهل آذربایجان ایران بودند اما در واقع اتباع آذربایجان شوروی به شمار می رفتند که درست در مقابل مرز شمالی ایران قرارداد داد. تعدادی از آنها را از میدان‌های نفتی

۱- منطقه بالکان شامل کشورهای آلبانی، بلغارستان، یونان، رومانی، یوگسلاوی

و قسمت اروپائی ترکیه است - م

با کوبه آبادان و اهواز فرستاده بودند تا بی‌نظمی حکمفرما بر عملیات نفت ملی شده ایران را سر و سامان دهند.

امریکائی‌ها یک هیأت نظامی داشتند که وابسته به ارتش ایران بود، و مصدق که نمی‌خواست روابط ایران و امریکا قطع شود، تاکنون از اخراج اعضای این هیأت خودداری کرده بود. افراد این هیأت، تماس نزدیکی با هم‌تاهای ایرانی خود داشتند. چند امریکائی نیز با نام‌های عجیب و غریب «جیک»^۱ و «رد»^۲ و «عموآمی»^۳ در تهران زندگی می‌کردند، که در واقع اسامی مستعار آنها بود. این امریکائی‌ها همواره در کاباره‌ها و بارهای تهران پرسه می‌زدند. آنها انگلیسی را به لهجه‌های ناب «نیویورکی»، «بروکلینی» یا «ویرجینیائی» صحبت می‌کردند اما کاشف به عمل آمد که لهجه‌های کرمانشاهی و خرمشهری و آذربایجانی را هم به خوبی صحبت می‌کنند زیرا این لهجه‌ها را از پدر و مادر مهاجر خود فرا گرفته بودند. آنها برای آنکه دمی به خمره بزنند و از مصاحبت زنان بهره‌مند شوند، وارد بارها می‌شدند، لبی ترمی کردند، و سپس به مدت چند هفته سر و کله‌شان پیدا نمی‌شد.

ماجرای قتل افشارطوس

رخنه عوامل امریکائی در سازمان پلیس ایران، بیشتر از هر جای دیگر بود. از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ [از ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ خورشیدی] ژاندارمری دولت شاهنشاهی ایران در تحت فرماندهی یک امریکائی به نام سرتیپ شوادتسکف^۴ قرار داشت که مسئولیت استخدام و تجدید سازمان ژاندارمری به‌وی محول شده بود. کسانی که پرورنده آدم زبانی لیندبرگ^۵ را! به خاطر می‌آوردند، با نام‌شوارتسکف کاملاً آشنا بودند.

1- Jake

2- Red

3- Uncle Ami

4- H. Norman Schwarzkopf

۵- شوارتسکف در سال ۱۹۳۲ رئیس پلیس ایالت نیوجرسی بود. هنگامی که لیندبرگ

ر بوده شد، شوارتسکف پس از تلاش شدیدی، توانست آدم‌ربا را دستگیر کند - نویسنده

شوارتسکف مأمور سیار سازمان سیا (به ریاست آلن دالس) بود. هردو آنها در دوران جنگ دوم جهانی در ادامه خدمات استراتژیک^۱ کار می‌کردند. وقتی شوارتسکف تهران را ترک گفت، چند دوست ایرانی خود را [در مشاغل حساس] باقی‌گذارند تا در روز مبادا از آنها استفاده کند؛ در واقع آنها از قبل ثابت کرده بودند که شایستگی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را دارند!

مصدق که از وجود عوامل امریکائی در سازمان پلیس کشور با خبر بود، سر تیپ افشار طوس را به ریاست شهربانی تعیین کرد و به او دستور داد که سازمان شهربانی را به شدت پاکسازی کند. افشار طوس برای این کار آمادگی زیادی داشت زیرا فرد بی‌رحم و جاه طلبی به شمار می‌رفت. برای داوری درباره شخصیت افشار طوس، باید به این حقیقت توجه داشت که «یکی از امرای ارتش ایران که به شدت عمل شهرت داشت، افشار طوس را به دلیل رفتار بسیار سخت نسبت به دانشجویان دانشکده افسری، از سمت خود برکنار کرده بود. افشار طوس بعداً سرپرست املاک سلطنتی در شمال شد و با دهقانان با شدت عمل و حتی با بی‌رحمی رفتار کرده بود.»^۲ سر تیپ افشار طوس فقط یک نقطه ضعف داشت؛ خیلی به خودش می‌بالید.

وی در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۵۳ [۳۱ فروردین ۱۳۳۲] خطاب به افسران شهربانی گفت که فهرستی از اسامی جاسوس‌های فعال امریکائی را به دست آورده است و وعده داد که تا آخر هفته، همه آنها را یا از بین ببرد و یا به پشت میله‌های زندان بیاندازد. اما روز بعد، نتوانست در شهربانی حضور یابد تا تهدید خود را عملی کند. همان شب، او را ربوندند و با شلیک گلوله به مغزش، به قتل رساندند. جنازه او را چند روز بعد در تپه‌های کوه البرز یافتند.^۳

- ۱- اداره خدمات استراتژیک (Office of Strategic Services) در واقع همان سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات امریکا بود که در دوران جنگ دوم جهانی به وجود آمد. این سازمان در ۱۹۴۷ منحل گردید و جای خود را به سازمان سیا داد - م
- ۲- به نقل از: سر لشکر حسن ارفع. در دوران پنج پادشاه - نویسنده
- ۳- درباره ماجرای قتل سر تیپ افشار طوس، باید یادآور شود که: ←

مقدمات کودتای ۲۸ مرداد

محمد مصدق در ۲۳ مه ۱۹۵۳ [۷ خرداد ۱۳۳۲] نامه‌ای برای آیزنهاور رئیس

←

سرتیپ محمود افشارطوس که قبلاً فرماندار نظامی تهران بود، در پی استعفای سرتیپ کمال رئیس شهربانی کل کشور، در تاریخ اول بهمن ۱۳۳۱ به ریاست شهربانی رسید. افشارطوس به اتفاق جمعی دیگر از افسران طرفدار مصدق، گروهی به نام «افسران ملی» در سال ۱۳۳۱ تشکیل داده بود.

از سال ۱۳۲۸ خورشیدی، سازمان سیا فعالیت شدیدی را در ایران آغاز کرد که شرح آن در سند شماره ۲۴ اسناد لانه جاسوسی آمده است.

در روز اول اردیبهشت ۱۳۳۲، سرتیپ افشارطوس ناپدید شد و سرانجام پس از تلاش بسیار، جنازه او را در تاریخ ۱۳۳۲/۲/۵ در کوه‌های «تلو» یافتند.

بر اساس گزارش پزشکی قانونی، سرتیپ افشارطوس را پس از شکنجه زیاد، خفه کرده بودند (در تاریخ ۱۳۳۲/۲/۲)، در رابطه با قتل افشارطوس، چند امیر ارتش به نام‌های سرتیپ نصراله زاهدی، سرتیپ بایندر، سرگرد بلوچ قرائی، سرتیپ دکتر منزله، سرتیپ مزینی، و دکتر حسین خطیبی بازداشت شدند و پای دکتر مظفر بقائی هم به میان آمد. دکتر مصدق آنها را تحویل دادگاه نظامی داد، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد، متهمان مزبور طبق حکم دادگاه بدوی جنائی فرمانداری نظامی (در تاریخ ۳۰ آبان ۱۳۳۲) تبرئه شدند. دادگاه تجدید نظر نظامی نیز در تاریخ ۱۳ دی ۱۳۳۲، رأی دادگاه بدوی را ابرام کرد.

به نظر می‌رسد که قتل افشارطوس در واقع توطئه‌ای بود علیه حکومت مصدق، تا آن را متزلزل و بی‌ثبات جلوه دهند. به طوری که از اعترافات متهمان به قتل برمی‌آید، قرار بود که پس از بودن افشارطوس، مبادرت به دستگیری دکتر قاطمی، سرتیپ ریاحی، دکتر معظمی، دکتر شایگان، مهندس زیرکزاده و سرتیپ مهنا بنمایند. در این ماجرا، پای دربار در کار بود و به احتمال زیاد نقشه قتل افشارطوس با همکاری عوامل سازمان سیا کشیده شده بود. برای اطلاعات بیشتر در این باره، نگاه کنید به :

محمد ترکمان : اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس، تهران،

۱۳۶۳، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

گذشته چراغ راه آینده است : انتشارات ققنوس، صفحات ۵۹۸ تا ۶۰۰ - م

جمهور امریکا فرستاد و خواستار کمک‌های مالی امریکا شد. اما يك ماه سپری شد

۱- متن این نامه (به نقل از پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۶۵۶ و ۶۵۷) در زیر می‌آید:

متن پیام نخست وزیر به ژنرال آیزنهاور

حضرت رئیس جمهور عزیز:

در جواب نامه ملاطفت آمیز مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۵۳ به پیام اینجانب که پیشنهاد فرموده‌اید نظریاتی را که مورد علاقه مشترک ما بوده است مستقیماً و یا از مجرای دیپلماتیک باستحضار خاطر عالی برسانم. در آن پیام مختصری از پریشانی‌ها و مضایقی که ملت ایران در راه تحقق بخشیدن به آمال خود در دو سال اخیر تحمل نموده و همچنین مشکلاتی را که دولت انگلستان برای پشتیبانی از ادعاهای غیر منطقی یک شرکت مستعمراتی برای ایران ایجاد کرده است بعرض برسانم. در این چند ماهی هم که از تاریخ این پیام می‌گذرد ملت ایران گرفتار مضایق مالی و دسایس سیاسی شرکت سابق نفت و دولت انگلستان بوده. از آن جمله خریداران نفت ایران را ازدادگاهی به دادگاه دیگر کشانده و با تمام وسایل تبلیغاتی و دیپلماسی موانع غیرقانونی در سر راه فروش نفت ایران ایجاد کرده و با آنکه دادگاههای ایتالیا و ژاپن فروش نفت ایران را بلامانع اعلام نمودند از اقدامات برخلاف حق و اصول تاکنون دست برنداشته‌اند. گرچه امید می‌رفت که در زمان تصدی آن حضرت توجه بیشتری بوضعیت ایران بشود ولی متأسفانه هنوز در روش دولت امریکا تغییری حاصل نشده است. در پیامی که آقای وزیر خارجه امریکا از کراچی برای اینجانب ارسال داشته‌اند اظهار تأسف کرده‌اند از اینکه تاکنون امریکا در مجاهدت خود برای کمک به حل مسئله غرامت توفیق حاصل نکرده است. باید بخاطر داشت که دولت ایران حاضر شد دیوان بین‌المللی دادگستری قیمت اموال شرکت سابق در ایران را هر قدر تعیین کند بپردازد و نیز حاضر شد که صلاحیت دیوان مزبور را درباره غرامت به این شرط قبول کند که قبلاً دولت انگلستان مبلغ مدعا به خود را در حدود حق و انصاف تعیین نماید. بدیهی است که دولت ایران هم از شرکت سابق نفت و دولت انگلیس مطالباتی دارد که در موقع طرح دعوی اظهار می‌کرد. چون دولت انگلیس به این امید است که وضعیت سابق خود را در ایران تجدید کند به هیچیک از این پیشنهادات ترتیب اثر نداده. اکنون در اثر اقدامات شرکت سابق و دولت انگلستان ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نقطه نظر بین‌المللی نیز ممکنست عواقب خطیری داشته باشد و اگر

و پاسخی از کاخ سفید امریکا نرسید. می‌توان تصور کرد که به‌رئیس جمهور امریکا توصیه شده بود پیشوای ایران را بین بیم و امید نگاهدارد تا مقدمات کودتا فراهم شود. جای تردید نیست که در این فاصله بر فعالیت مأموران سیا در داخل و خارج از ایران افزوده شده بود.

آلن دالس (رئیس سازمان سیا) به‌سویس پرواز کرد تا ظاهراً برای گذراندن تعطیلات کوتاهی، به‌همسرش ملحق شود. چند روز بعد، لوی هندرسن سفیر امریکا در ایران، به‌او پیوست، یک هفته بعد نیز سروکله اشرف پهلوی خواهر دو قلوئی شاه در سویس پیدا شد. اشرف پهلوی چند دیدار محرمانه با دو مقام امریکائی به عمل آورد.

←

در این موقع کمک مؤثرو فوری به این مملکت نشود شاید اقداماتی که فردا بمنظور جبران غفلت امروز بعمل آید خیلی دیر باشد. البته در این مدت کمک‌هایی از طرف دولت امریکا به ایران شده که موجب تشکر است ولی آنقدر نبوده است که مشکلات ایران را مرتفع کند و صلح جهانی را که هدف و آمال دولت و ملت شرافتند امریکا است تأمین نماید. سطح زندگی مردم ایران در نتیجه یک قرن سیاست استعماری خیلی پائین بوده و بالا بردن آن بدون برنامه‌های عمرانی دامنه‌دار امکان‌پذیر نخواهد بود. متأسفانه کمک‌هایی که تاکنون شده اصولاً در حدود کمک‌های فنی بوده و حتی در این قسمت نیز گاهی اوقات مساعدت‌هایی که لازم بوده نشده است. من باب مثل یادآوری می‌شود که بانک صادرات که می‌بایست ۲۵ میلیون دلار برای امور کشاورزی به ایران کمک کند بواسطه دخالت‌های ناروای دیگران منصرف گردید. ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و عمرامی دولت امریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمک‌های اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید. کشور ایران غیر از نفت دارای ثروت‌های طبیعی دیگر نیز هست که بهره‌برداری از آنها مشکلات فعلی کشور را حل خواهد نمود ولی این امر بدون کمک‌های اقتصادی میسر نمی‌باشد. در خاتمه توجه موافق و اثربخش آن حضرت را بوضع فعلی ایران جلب نموده و یقین دارم تمام نکات این پیام را با اهمیتی که شایسته است تلقی خواهند فرمود. خواهشمند است احترامات فائقه دوستدار را قبول فرمائید.

آیزنهاور تا ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ [۱۲ تیر ۱۳۳۲] از پاسخ دادن به نامه مصدق طفره رفت. پیشوای ایران از لحن دوپهلوی نامه آیزنهاور، بکه خورد. این نامه حاوی يك انمام حجت به مصدق بود: مصدق می‌بایست بیدرننگ مذاکره در باره مسأله نفت را آغاز کند، و در غیر این صورت، موضوع پرداخت وام منتفی بود.

۱- متن نامه آیزنهاور (به نقل از همان منبع) در زیر می‌آید:

متن پاسخ رئیس جمهور

۱۲ تیرماه ۱۳۳۲

جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً پیامی را که رئیس جمهوری دول متحده امریکا در جواب نامه آن جناب بتاريخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ (مطابق ۲۸ مه ۱۹۵۳) ارسال داشته‌اند تقدیم می‌دارم. از آن جناب خواهشمندم باردیگر احترامات فائقه دستدار را قبول فرمایند.

کردن - متیسون

کاردار موقت

ضمیمه - رونوشت پیام رئیس جمهوری دول متحده به نخست‌وزیر ایران

آقای نخست‌وزیر عزیز نامه آن جناب به تاریخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ (۲۸ مه ۱۹۵۳) واصل گردید. در نامه مزبور اوضاع سخت کنونی ایران را شرح داده و اظهار امیدواری فرموده بودید که دول متحده امریکا شاید بتواند به ایران کمک کند تا ایران بر پاره‌ای از مشکلات خود فائق آید. تأخیری که در عرض جواب پیش‌آمد بدان سبب بوده است که می‌خواستم با مستردالس و مستر هندرسن سفیر کبیر فرصت مشورت داشته باشم و اکنون که به نوشتن این پاسخ مبادرت می‌کنم معرک دستدار همان روح صداقت دوستانه‌ای است که در نامه خود جنابعالی منعکس می‌بینم.

تاریخ نشان می‌دهد که حکومت امریکا و مردم امریکا همیشه احساسات عمیق دوستی نسبت به ایران و مردم ایران داشته و هنوز هم دارند. حکومت امریکا و مردم امریکا صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و مردم ایران نیز به حصول آمال ملی خود کامیاب و نیز موفق شوند ملتی خشنود و آزاد به وجود آورند که به ترقی و پیشرفت و

پیرمرد [مصدق] يك مصاحبه مطبوعاتی در اطاق خوابش ترتیب داد. وی در حالی

←

صلح دنیا کمک کند. اولاً بعثت همان امیدواری بود که حکومت دول متحده امریکا در طی دو سال از مصمم قلب جدو جهد نمود برای رفع اختلافاتی که بین ایران و کشور متحد انگلستان روی داده و از ملی شدن صنعت نفت ایران ناشی گردیده است مساعدت کند. عقیده دول متحده امریکا این بوده است که چنانچه قراری درباره غرامت داده شود در سراسر دنیا حس اعتماد و اطمینان به این معنی تقویت خواهد شد که ایران مصمم است کاملاً متمسک باصولی باشد که به موجب آن جامعه با شکوهی از ملل آزاد امکان پذیر گردد و این امر مؤید اعتبار بین المللی ایران خواهد بود و سبب خواهد شد پاره‌ای معضلات مالی و اقتصادی که اکنون متوجه ایران است حل شود. چون ایران و کشور متحده انگلستان نتوانسته‌اند نسبت به غرامت توافقی حاصل نمایند این مسأله حکومت دول متحده امریکا را از مجاهداتی که برای کمک به ایران بعمل آورده باز داشته است. در ممالک متحده امریکا حتی در میان امریکاییانی که نسبت به ایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی دارند این فکر قوت دارد که تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی خود و جوهی به دست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عادلانه‌ای درباره غرامت بار دیگر نفت ایران بمقادیر زیادی فروخته شود هر گاه حکومت دول متحده بخواند به میزان معتنا بهی از طرق اقتصادی به ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی امریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همینطور بسیاری از مردم امریکا تا وقتی که اختلاف نفت قطع و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحده عمقاً مخالفت خواهند کرد. این احساسات نیز در ممالک متحده به میزان معتنا بهی وجود دارد که هر گاه بنا شود صرفاً بر مبنای از دست رفتن دارائی مادی یعنی تأسیسات شرکتی که ملی شده است مسأله پرداخت غرامت حل گردد این ترتیب راه حلی نخواهد بود که بتوان آنرا عادلانه خواند و توافق درباره چنین راه حلی ممکن است اعتماد متقابل ملل آزاد را که با هم ارتباط دوستانه اقتصادی دارند به ضعف متمایل سازد. بعلاوه بسیاری از هموطنان دوستدار که از جریانات مربوط به این اختلاف اسف آور آگاهی دارند و اطلاعات لازمه را پیوسته به دست آورده‌اند معتقدند که نظر به احساسات پرهیجانی که هم در ایران و هم در کشور متحده انگلستان برانگیخته شده است کوششهایی که بوسیله مذاکره مستقیم بمنظور تعیین مبلغ غرامت بعمل آید بیشتر ممکن است به جای ایجاد حسن تفاهم مایه افزایش اصطکاک و اختلاف گردد. عقیده آنها پیوسته

←

که از خشم می‌لرزید و بغض گلویش را می‌فشرد، سوگند خورد که هرگز تسلیم امپریالیست‌هایی نشود که قصد تحقیر ملت ایران را داشتند. درخواست تظاهرات شد؛ توده‌ای‌ها در پایتخت و مناطق نفتی رژه رفتند و شعار دادند: «زنده باد مصدق! زنده باد اتحاد شوروی!». توده‌ای‌ها تهدید می‌کردند که اگر نیروهای انگلیسی و امریکائی بخواهند پا به خاک ایران بگذارند، چاه‌های نفت را منفجر خواهند کرد. به توصیه امریکا، نیروهای ارتش و پلیس در سربازخانه‌ها باقی ماندند و خیابان‌ها را در اختیار تظاهرکنندگان گذاردند. اینک، ملت ایران به دو دسته هوادار مصدق و

←

چنین بوده است که عملی‌ترین و منصفانه‌ترین وسیله قطع و فصل مسأله غرامت آنست که این امر به یک هیئت بین‌المللی بیطرفی ارجاع گردد و آن هیئت کلیه دعاوی طرفین را بر اساس ماهیت دعوی مورد مطالعه قرار دهد. کاملاً توجه دارم به اینکه حکومت ایران بایستی خود تشخیص دهد کدام سیاست و روش خارجی و داخلی برای ایران و مردم ایران نافعترین سیاست‌هاست و با بیان این مطالب سعی ندارم برای حکومت ایران مصلحت اندیشی کنم و بگویم چه چیز بیشتر به نفع حکومت ایران است. صرفاً سعی من توضیح این نکته است که با این اوضاع و احوال چرا حکومت دول متحده اکنون در مقام و موقعی نیست که بتواند بیشتر از پیش به ایران کمک بکند یا نفت ایران را خریداری نماید. در صورتی که ایران مایل باشد حکومت دول متحده امیدوار است کمکهای فنی و نظامی خود را بر اساسی که نظیر کمکهای سال گذشته باشد ادامه دهد. از نگرانی که در نامه آنجناب نسبت به اوضاع خطرناک کنونی ایران منعکس است استحضار یافته و صمیمانه امیدوارم تا فرصت باقی و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی بعمل آید. از آقای نخست‌وزیر خواهشمندم تجدید احترامات فائمه دوستدار را بپذیرند.

طرفدار شاه تقسیم شده بود.

ورود شوارتسکف به تهران

در میان اوضاع نابسامان ایران، ژنرال شوارتسکف با گذرنامه سیاسی و چند چمدان بزرگ! وارد تهران شد. به محض این که خیر ورود او به تهران پخش شد، فریادهای خشم و هشدارهای حزب توده و روزنامه‌های وابسته به آن، بلند شد. حتی يك هیأت اقتصادی شوروی که برای مذاکره با مقامات ایرانی به تهران آمده بود، رسماً به حضور «این عامل سرشناس سیا» اعتراض کرد. شوارتسکف که خود را به بی‌گناهی زده بود، خاطر نشان ساخت که هدف از سفرش به تهران، دیدار با دوستان گذشته خود می‌باشد. دوستان وی عبارت بودند از: (۱) سرلشگر ارفع، يك ایرانی ناسیونالیست! و دشمن سرسخت مصدق، که خود را به تمارض سیاسی زده و در ملک خصوصی خود در لارک (خارج از تهران) زندگی می‌کرد. وی يك ارتش خصوصی از مراقبان خود ترتیب داده بود که کاملاً دوره دیده بودند (۲) سرلشکر فضل‌اله زاهدی یکی دیگر از دشمنان مصدق بود که در ملک خود پنهان شده بود. به اضافه چند افسر شهربانی، و صد البته شخص محمد رضا شاه پهلوی. ژنرال

۱- اشاره به میتینگ‌هایی است که در سطح کشور برگزار می‌شد. بزرگترین میتینگ در ۲۹ خرداد در میدان بهارستان انجام گرفت که اختصاص به فراکسیون نهضت ملی داشت و توده‌ای‌ها را به میدان بهارستان راه ندادند. میتینگ ۳۰ تیر (به یاد بود ۳۰ تیر ۱۳۳۱) به طور جداگانه برگزار شد. یعنی میتینگ نهضت ملی در ساعات بامداد و حزب توده در بعد از ظهر همان روز بود.

منظور از «طرفدار شاه»، گروهی از نمایندگان مجلس است که در داخل مجلس علیه مصدق فعالیت می‌کردند - م

امریکائی به راحتی توانست با دوستان گذشته خود تجدید دیدار کند^۱.

انحلال دوره هفدهم مجلس

مصدق که خطر حضور شوارتسکف را احساس کرده بود، درصدد تحکیم موقعیت خود برآمد و در میان هوراهاى حزب توده، تصمیم خود را دایر بر انحلال مجلس هفدهم اعلام کرد و مجلس را «لانه دزدها» نامید. وی بعداً گفت که انحلال مجلس را به فراندوم خواهد گذارد. همچنین، خواستار لزوم مقابله با «عناصر مرتجع ارتش، شهربانی و سایر عوامل بی مغز ارتجاع بین المللی شد»^۲ و شاه را مورد حمله قرار داد.

در صندوق های رأی گیری زد و خورد هائی صورت گرفت و چند نفری که جرأت کرده بودند رأی منفی بدهند، کتک حسابی از طرفداران دکتر مصدق خوردند. در واقع، پیرمرد در لباس خواب [مصدق] نیازی به برگزاری فراندوم نداشت، چرا که توده های مردم از او هواداری می کردند، هر چند که از حمایت ارتش، پلیس و مالکان محروم بود. رویه مصدق به شاه فرصت مداخله داد. ژنرال ارفع بعداً نوشت: «شاه به عنوان يك پادشاه مشروطه، نمی توانست در يك چنین نمایش قدرتی بدون سروصدا عمل نماید. او می دانست که این نمایش تراژدی - کمدی [فراندوم] کشور را مستقیماً به سوی بی نظمی و هرج و مرج می برد و سرانجام حکومت را به دست توده ای ها خواهد انداخت»^۳.

۱- شوارتسکف در تاریخ چهارم مرداد ۱۳۳۲ وارد تهران شد. معروف است که وی ده میلیون دلار نقد (برای انجام کودتا) با خود همراه آورده بود. شوارتسکف يك هفته در تهران بود و سپس عازم کراچی شد - م

۲- سرلشگر حسن ارفع: همان منبع - نویسنده

۳- پیشین - نویسنده

درباره علل انحلال دوره هفدهم مجلس و برگزاری فراندوم، نگاه کنید به:

پرفسور سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۷.

گذشته چراغ راه آینده است: همان، صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۴ - م

فرار شاه از ایران

در شرایط یاد شده، شاه از حقوق خود در قانون اساسی استفاده کرد، مصدق را بر کنار نمود و سر لشکر فضل الله زاهدی را به جای او گمارد. هیچ کس (خصوصاً شاه و ژنرال شوارتسکف) توقع نداشتند که مصدق حکم بر کناری خود را به مرحله اجرا در آورد.

شاه در هنگام صدور این حکم، به اتفاق ملکه ثریا در کاخ تابستانی خود در رامسر بود. سر لشکر زاهدی حتی به خودش زحمت نداد تا از پناهگاهش خارج شود یا اقدام به اشغال پست نخست وزیری نماید. اما او کاملاً درست می اندیشید. زیرا شخص حامل حکم بر کناری دکتر مصدق [سر هنگ نصیری]، به دستور مصدق بازداشت و زندانی شد و مصدق فوراً از رادیوی تهران اعلام کرد که از اجرای حکم شاه خودداری کرده است.^۱ سیلی از تبلیغات ضد شاه در روزنامه های حزب توده به چاپ رسید، توده ای ها به خیابانها ریختند و شعارهای ضد شاه دادند. به پیشنهاد هندرسن (که به تازگی از سفر سویس به تهران باز گشته بود) شاه با هواپیمای اختصاصی اش به خارج از ایران گریخت.

در حالی که شاه عازم رم شده بود^۲ مصدق به مبارزه شدیدی با نظام سلطنتی دست زد.

۱ - گفته نویسنده درست نیست. مصدق جریان حکم را اصولاً بازگو نکرد، بلکه

در يك پیام رادیویی گفت که يك کودتا را خنثی کرده است - م

۲ - سفیر ایران در رم که حاضر نشد به استقبال شاه در فرودگاه برود، بعداً کیفر این

بی نزاکتی خود را دید - نویسنده

لازم به توضیح است که خواجه نوری (وزیر مختار ایران در رم) طبق دستور وزیر خارجه (دکتر حسین فاطمی) از شاه استقبال نکرد. سفیر ایران در بغداد (مظفر اعلم) نیز همین کار را کرد. در این زمینه نگاه کنید به:

جلیل بزرگمهر: مصدق در محکمه نظامی (جلد اول) صفحات ۶۸ تا ۷۶ - م

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مردم همه عکس های شاه را در ادارات دولتی ، سینماها و مغازه ها برداشتند .
 بردن نام شاه در مراسم صبحگاه و شامگاه در یکانهای ارتشی ممنوع شد . در ۱۸
 اوت [۲۷ مرداد] افراد حزب توده به خیابانها ریختند و مجسمه های شاه و پدرش را
 به زیر کشیدند .

این همان لحظه ای بود که نیروهای مخالف مصدق در انتظارش بودند . نخست
 ۴۰ نفر از دانشجویان دانشکده افسری که در اردوگاه اقدسیه به سر می بردند ، به عنوان
 اعتراض نسبت به توهین به مقام سلطنت ، دست به اعتصاب غذا زدند . سپس ،
 گروهی از روستائیان [در واقع اراذل و اوباش سرلشگر ارفع] که مجهز به چوب دستی ،
 چاقو ، کلنگ و زنجیر و چرخه بودند ، ناگهان در مدخل جنوبی شهر [دروازه قزوین]
 ظاهر شدند ؛ این موضوع که آنها مستقیماً از ملک سرلشگر ارفع می آمدند ، حائز
 اهمیت زیادی است . این گروه هر چه به مرکز شهر نزدیکتر می شد ، بر تعداد آنان
 افزوده می گردید ؛ سرلشگر ارفع کسانی را که به آنها پیوستند «بسیاری از درجه داران
 ارتش و شهربانی می داند که سرخدمت نبودند» . یکانهای ارتشی و شهربانی که
 مصدق به آنها دستور پراکنده کردن این جمعیت را داده بود ، به جای این که تظاهر
 کنندگان را متفرق سازند ، خودشان نیز به آنها پیوستند .

در ساعت ۱۰ بامداد روز ۲۸ مرداد ، میدان بهارستان پراز جمعیت بود و
 سخنرانان گمنام بر روی پایه مجسمه سرنگون شده رضا شاه ایستاده بودند و برای
 مردم ، به سود شاه سخنرانی می کردند . در ساعت ۱۲ ، قسمت بیشتر شهر در دست
 طرفداران شاه بود . همه وزیران کابینه مصدق یا ناپدید شده یا پنهان گردیده و یا هیچ
 کس نمیدانست در کجا هستند . فقط در اطراف خانه مصدق بود که یک واحد
 ارتشی در برابر هواداران شاه ایستادگی کرد و با مسلسل و تانک به روی جمعیت آتش
 گشود . تعداد دویست نفر کشته و متجاوز از ۵۰۰ نفر زخمی گردیدند . موقعی که پیر
 مرد [مصدق] از لابلای کرکره پنجره اتاقش به جمعیت نگاه می کرد ، از یکی از

مشاورانش پرسید:

« - پس کجا هستند آن همه مردمی که در فراندوم به من رأی دادند؟

- باد برد!»

ساعت چهار بعد از ظهر بود که ماجرا به پایان رسید. زاهدی از مخفی گاه خود بیرون آمد تا قیام! را رهبری کند. وی به شاه تلگرام زد که از تبعیدگاه خود به ایران باز گردد. مصدق در حالی که لباس خواب به تن داشت، در بسترش دستگیر شد و زندانی گردید^۱ و بعداً به اتهام خیانت محاکمه شد.

هیأت اقتصادی شوروی، شتابزده و با اولین پرواز، به باکو بازگشت. دستگیری اعضای حزب توده در سراسر کشور، به ویژه در شهرهای نفتی، آغاز شد و هزاران توده ای زندانی و صدها نفر از آنان بعداً تیرباران شدند.

روزنامه های انگلستان اعلام کردند که اوضاع نابسامان ایران سامان یافته است. در لندن، مدیران و کارکنان شرکت سابق نفت يك بار دیگر خود را آماده کار در ایران می کردند و یقین داشتند که به زودی همه چیز عادی خواهد شد. اما کار به این سادگی هم نبود. به يك دلیل، حتی عوامل مخالف مصدق در ایران هم نمی توانستند بپذیرند که خارجی ها دوباره بر صنعت نفت ایران سلطه یابند! دلیل دیگر، مربوط به سازمان سیا بود. به شکرانه وجود ژنرال شوارتسکف، کودتا کامیاب شده بود، لکن به بهای میلیون ها دلار رشوه. سازمان سیا این کار را به خاطر گل روی انگلستان نکرده بود؛ حال انگلستان چگونه می بایست جبران کمک های امریکارا بکند؟^۲

۱ - پیشین - نویسنده

۲ - گفته نویسنده درست نیست زیرا مصدق چند روز بعد، خود را تسلیم کرد - م

۳ - درباره وقایع و علل سقوط حکومت مصدق، نظرات گوناگونی وجود دارد.

اما همگی بر این عقیده اند که سازمان سیا - با کمک انگلستان - کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را تدارک دید. این نظرات، در منابع زیر آمده است!

کرمیت روزولت: کودتا در کودتا، ترجمه دکتر علی اسلامی، تهران، ۱۳۵۹،

انتشارات جاما

جلیل بزرگمهر: مصدق در محکمه نظامی (دو جلد)، نشر تاریخ ایران، تهران

۱۳۶۳. فرازهائی از زندگی شهید دکتر سید حسین فاطمی: تهران، اسفند ۱۳۵۸: نشر صمدیه. دیوید وایز و توماس راس: سیا، حکومت نامرئی، ترجمه عبدالله گله‌داری، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات امیرکبیر، از صفحه ۱۱۸ تا ۱۲۲
 انوشه: سازمان سیا علیه مصدق، تهران، ۱۳۵۸
 محمود تفضلی: مصدق، نفت، کودتا، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات امیرکبیر.
 پروفیسور سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهربادی، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات عطائی.
 دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد اول)، دفتر انتشارات اسلامی.

گفتار کوتاهی درباره وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: جزوه شماره ۲، حزب جمهوری اسلامی.
 گذشته چراغ راه آینده است: جاما، انتشارات قنوس.
 دکتر حسن آیت: درس‌هایی از تاریخ ایران، حزب جمهوری اسلامی.
 دکتر مظفر بقائی: چه کسی منحرف شد، دکتر مصدق یادکتر بقائی؟، تهران، ۱۳۶۳
 بیژن جزنی: تاریخ سی ساله ایران (جلد اول و دوم)
 ایوانف: تاریخ نوین ایران (ترجمه فارسی چاپ مسکو)، از صفحه ۱۷۳ تا ۱۷۹.
 بوندارفسکی: تاریخ توسعه طلبی امریکا در ایران، تهران، ۱۳۵۸، فصل‌های ۸

تا ۱۰.

عبدالله راستگو: فریاد خلق، تهران ۱۳۵۷
 علی جانزاده؛ مصدق، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات هنگام.
 مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات پیام

Roots of Revolution: An Interpretive History of modern Iran, Nikki R. Keddie, Yale University Press, 1981

The Political Elite of Iran: Marvin zonis, Princeton University Press, 1971, U.S.A.

Iran Past And Present: Donald N. Wilber, Prenceton Univercity Press, 1976, U.S.A

The Middle East: Oil, Conflict And Hope, A.L. Udoviteh, The Third Century Corporation, 1976

و بسیاری منابع دیگر - م

اسناد

۱. امتیاز نامه نفتی داری
۲. قرارداد نفتی ۱۳۱۲ خورشیدی
۳. قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت با خارجی ها ، مصوب ۱۱ آذر ۱۳۲۳
۴. قرارداد الحاقی به قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی
۵. قانون اجرای ملی شدن نفت ایران، مصوب دهم اردیبهشت ۱۳۳۰

متن قرارداد داری که در تاریخ ۹ صفر ۱۳۱۹ قمری در کاخ صاحبقرانیه به امضاء رسیده است

امتیازنامهچه نفت و موم طبیعی معدنی مابین دولت اعلیحضرت شاهنشاهی از یکطرف و ویلیام کنکس داری رانته شهر لندن نمره ۴۲ گرس و نر (من بعد در تمام امتیازنامه بجای اسامی و محل توقف و غیره مختصراً صاحب امتیاز قید خواهد شد) از طرف دیگر موافق این امتیازنامه تفصیل ذیل مقرر شده است.

فصل اول - دولت اعلیحضرت شاهنشاه ایران بموجب این امتیازنامه اجازه مخصوصه بجهت تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیرو موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطاء مینماید .

فصل دوم - صاحب این امتیاز دارای حق بالانحصار کشیدن لوله های لازمه از سرچشمه های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذالك شعبات لازمه لوله های فوق بجهت توزیع و تقسیم نفت بجاهاى دیگر خواهد بود و کذالك حق بنای چاههای نفت و حوض ها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هر چه که لازم باشد خواهد داشت .

فصل سوم - دولت علیه ایران اراضی بایرة خود را در جائیکه مهندسین صاحب امتیاز بجهت بنا و تأسیس کارهائی که در فوق مذکور است لازم بدانند مجاناً به صاحب امتیاز واگذار خواهند کرد و اگر آن اراضی دایر باشند صاحب امتیاز باید آنها را از دولت بقیمتی عادلانه خریداری نماید و دولت علیه به صاحب امتیاز نیز حق می‌دهد که اراضی و املاک لازمه را بجهت اجرای این امتیاز از صاحبان ملک برضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهد بود که مابین صاحب امتیاز و مالکین ملک مقرر خواهد شد ولی صاحبان املاک مجاز نخواهند بود که از قیمت عادلانه اراضی واقعه در حصول و حوش تجاوز نمایند.

جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دائره که دویست ذرع شعاع آن باشد مجزی و مستثنی هستند.

فصل چهارم - چون معادن نفت شوشتر و قصر شیرین و والکی و بندر بوشهر که بالفعل دایر و مبلغ دوهزار تومان جمع دیوانی دارند و متعلق بدیوان همییون اعلی می‌باشند شرط شد که آنها را نیز دولت بموجب فصل اول به صاحب امتیاز واگذار نماید مشروط بر اینکه علاوه بر صدی شانزده مذکور در فصل دهم که باید به دولت برسد صاحب امتیاز همه ساله دوهزار تومان جمع حالیه معادن مذکوره را نیز به دولت کارسازی دارد.

فصل پنجم - طرح ریزی و نقشه کار گذاشتن لوله‌ها بتوسط مهندسین صاحب امتیاز و یا خود او خواهد بود.

فصل ششم - قطع نظر از آنچه در فوق ذکر شده این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهد بود ولی بشرطی که دولت علیه به هیچ کس اجازه ندهند که لوله‌های نفت بطرف رودخانه‌ها و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.

فصل هفتم - تمام اراضی که بصاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز بموجب فصل سوم استملاک خواهد کرد و همچنین تمام محصولات آنها که بخارجه حمل شود از هر نوع مالیات و عوارض در مدت این

امتیازنامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای تفتیش و تفحص و استخراج معادن و بسط آنها و كذلك بجهت تأسیس لوله‌ها در وقت دخول بایران بهیچ وجه من‌الوجوه حقوق گمرک را نخواهند پرداخت.

فصل هشتم - صاحب امتیازنامه مکلف است که بدون تعلل و تأخیر به خرج خود يك یا چند نفر را از اهل خبره بایران بجهت تفتیش صفحاتی که صاحب امتیاز احتمال وجود معادن مزبوره را در آنها میبرد بفرستد و در صورتی که راپورت های آن اشخاص خبره بعقیده صاحب امتیاز کافی باشد صاحب امتیاز مکلف است بدون تأخیر و به خرج خود اجزای علمی لازمه با اسباب و آلات و ادوات استخراج بجهت تعمیق و کندن چاهها و امتحانات لازمه بفرستد.

فصل نهم - دولت علیه ایران بصاحب امتیاز اجازه می‌دهد که يك یا چند شرکت بجهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید. اسامی و نظام نامه سرمایه آن شرکتها بتوسط صاحب امتیاز معین خواهد شد مشروط بر اینکه در ایجاد هر شرکتی صاحب امتیاز آن ایجاد را رسماً بتوسط کمیسر بدولت اطلاع بدهد و نظام نامه آن شرکت را با تعیین محلی که شرکت مزبور باید در آنجا کار کند بدولت اظهار دارد و مدیرهای شرکتها نیز بتوسط او انتخاب خواهند شد. این شرکت با آن شرکتها تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهند داشت ولی از طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسئولیت صاحب امتیاز را نیز در عهده خود گیرند.

فصل دهم - بین صاحب امتیاز از یکطرف و شرکتی که تشکیل کند از طرف دیگر قرار داده خواهد شد که یکماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار ایره انگلیسی نقداً و بیست هزار لیره دیگر سهام پرداخته شده بدولت علیه بدهد علاوه بر آن آن شرکت و تمام شرکتها که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود صدی شانزده بدولت علیه سال بسال کارسازی نمایند.

فصل یازدهم - دولت علیه مختار است که یک نفر کمیسر معین نماید که آن کمیسر طرف شور صاحب امتیاز و مدیر آن شرکتها خواهد بود و محض خیر این تأسیس هر گونه اطلاعات مفید داشته باشد بآنها داده همه نوع راهنمایی به آنها

خواهد کرد و محض حفظ حقوق دولت متفقاً با صاحب امتیاز هر گونه تفتیش که مفید بداند بعمل خواهد آورد. حقوق و مشاغل کمیسر دولتی صریحاً در نظامنامه شرکتی که تشکیل شود معین خواهد گردید. صاحب امتیاز همه ساله ابتدا از تاریخ تشکیل شرکت اول مبلغ هزار لیره انگلیسی بکمیسر دولتی حق خواهد داد.

فصل دوازدهم - عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار می کنند باید رعیت اعلیحضرت شاهنشاه باشند باستثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عماق و مباشرین.

فصل سیزدهم - در تمام جاهائی که مدلل شود که اهالی محلیه حالا از نفت آنجا منتفع می شدند شرکت باید بآنها مجاناً همین مقدار نفت را که اهالی سابقاً جمع می کردند حالا هم بدهد. این مقدار به اظهار خود آنها و بتصدیق حکومت محلیه معین خواهد شد.

فصل چهاردهم - دولت علیه متعهد میشود که اقدامات لازمه در حفظ امنیت و اجرای مقصد این امتیاز و اسباب و آلات و ادوات مذکوره در فوق بعمل آورد و کذالك نماینده ها و اجزای علمی و وکلای شرکت را در تحت حمایت مخصوصه خود گیرند و چون دولت علیه این تکالیف خود را اداء کرد صاحب امتیاز و شرکت های تشکیل شده دیگر بهیچ اسم و رسم حق مطالبه خسارت از دولت علیه ندارند.

فصل پانزدهم - بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکتی بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق بدولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچگونه غرامت از این باب نخواهد داشت.

فصل شانزدهم - اگر در مدت دو سال از تاریخ این امتیازنامه صاحب امتیاز نتواند شرکت اولی مذکوره در فصل هشتم را تأسیس نماید این امتیاز از درجه اعتبار بکلی ساقط است.

فصل هفدهم - در صورتیکه ما بین طرفین متعاهدین منازعه و اختلافی در تأویل و ترجمه این امتیازنامه و کذالك در باب حقوق و مسئولیت طرفین مشاجره اتفاق افتد حل مشکل و مسئله در تهران بدو حکم رجوع خواهد شد و آن دو حکم

بتوسط طرفین معین خواهند شد و نیز آن دو حکم قبل از مبادرت بمرافعه حکم ثالث را معین خواهند کرد. حکم آن دو حکم و یا در صورتیکه حکمین مسزبورین متفق نشوند حکم ثالث قطعی خواهد بود.

فصل هیجدهم - این امتیازنامه در دو نسخه بفرانسه نوشته شده و بهمان مضمون بفارسی ترجمه شده است. و اگر اختلافی در مضمون این امتیازنامه مابین دوزبان حاصل شود متن فرانسه اولویت دارد و بآن متن باید رجوع کرد.

ملاحظه شد. صحیح است فی شهر صفر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹
امتیاز نامه موم و نفت طبیعی معدنی است که بشرف امضای مقدس سر-
کاربندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است - علی اصغر محل
مهر اتابک اعظم.

این امتیازنامه موم و نفت معدنی که بشرف امضای مبارک اعلیحضرت اقدس
همایون شاهنشاهی روحنا فداه رسید است در وزارت امور خارجه دولت ایران
ثبت شد در سال ۸۹۲ فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل محل مهر مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دو نسخه بفرانسه نوشته و بفارسی ترجمه شده و مبادله
گردیده است هر دو بدستخط مبارک شاهنشاهی روحنا فداه موشح و بدستخط و مهر
حضرت اشرف اتابک اعظم و خط و مهر جناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه
مزمین شده اند فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ نظام الدین وزیر معادن محل مهر
و امضاء ملاحظه شد صحیح است فی شهر صفر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹.

امتیاز نامه موم و نفت طبیعی معدنی که بشرف امضاء سرکاربندگان
اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است. علی اصغر - اتابک اعظم.

این امتیازنامه موم و نفت معدنی که بشرف امضای مبارک اعلیحضرت اقدس
همایون شاهنشاهی روحنا فداه رسیده است در وزارت امور خارجه دولت ایران
ثبت شده و در سنه ۸۹۲ فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ - نصرالله مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دو نسخه بفرانسه نوشته و بفارسی ترجمه شده و مبادله
گردیده است هر دو بدستخط مبارک شاهنشاهی روحنا فداه موشح و بدستخط و
مهر حضرت اشرف اتابک اعظم و خط و مهر جناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه

مزین شده اند فی ۹ شهر صفر المظفر او دئیل ۱۳۱۹ نظام الدین وزیر معادن -
رونوشت برابر اصل است

متن قرارداد ۱۹۳۳ که در تاریخ
۷ خرداد ۱۳۱۲ بین شرکت سابق
نفت و دولت ایران بتصویب رسیده

مقدمه

بقصد برقرار کردن امتیاز جدیدی بجای امتیازی که در تاریخ ۱۹۰۱ به ویلیام
نکس داریسی داده شده بود این امتیاز را دولت ایران اعطاء و کمپانی نفت انگلیس
و ایران محدود آنرا قبول مینماید.
روابط طرفین مذکور در فوق در آتیه بر طبق این قرارداد خواهد بود.

تعريفات

بعضی اصطلاحات مستعمله در این قرارداد قطع نظر از هر معنی دیگری که
ممکن است در حال یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق
تعريفات ذیل معنی خواهد شد.

دولت

یعنی دولت شاهنشاهی ایران

کمپانی

یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکتهای تابعه آن.

شرکت نفت انگلیس و ایران محدود

یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود یا هر شخص حقوقی دیگری که با تصویب دولت ایران مطابق ماده ۲۶ این امتیاز بدو منتقل شود.

شرکت تابعه

یعنی هر شرکتی که در آن کمپانی حق تعیین بیش از نصف مدیران را مستقیماً یا غیر مستقیم داشته باشد و یا آنکه کمپانی در آن شرکت بطور مستقیم یا غیر مستقیم مالک یک مقدار سهام باشد که بیش از پنجاه درصد حق رأی در مجمع عمومی شرکت مزبور را برای کمپانی تضمین نماید.

نفت

یعنی روغن نفت خام و گازهای طبیعی و قیرها (اسفالتها) و مومهای طبیعی و تمام مشتقات دیگری که یا از مواد مذکوره حاصل میشود و یا بوسیله اختلاط و امتزاج این مواد بمواد دیگری بدست میآید.

عملیات کمپانی در ایران

یعنی تمام عملیات صنعتی و تجاری که کمپانی منحصرأً برای اجرای این امتیاز انجام میدهد.

ماده اول

دولت بر طبق مقررات این امتیاز حق مسامح للغیر تفحص و استخراج نفت را در حدود حوزه امتیاز به کمپانی اعطاء میکند و همچنین حق انحصاری تصفیه و هر نوع عملی را در نفتی که خود تحصیل کرده و تهیه آن برای تجارت خواهد داشت و همچنین دولت در تمام وسعت خاک ایران بکمپانی حق غیر انحصاری حمل نقل و تصفیه نفت و هر نوع عملی در آن و تهیه آن برای تجارت و همچنین فروش و آن در ایران و صادر کردن آنرا اعطاء مینماید.

ماده دوم

الف - حدود حوزه امتیاز تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ عبارت خواهد بود از حوزه که واقع است در جنوب خط بنفشی که در روی نقشه که طرفین امضاء کرده و منضم بقرارداد است رسم شده است.

ب - کمپانی باید منتهی تا ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ در حوزه مذکور در فوق یک یا چندین قطعه زمین را بهر شکل و وسعتی و در هر نقطه که مقتضی میدانند انتخاب نماید.

مجموع سطح یک یا چند قطعه که انتخاب شده باشد نباید از یکصد هزار میل مربع انگلیسی (۱۰۰۰۰۰ میل مربع) تجاوز نماید - هر میل ساده مطابق است بایک هزار و شصت و نه متر.

کمپانی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ یا قبل از آن یک قطعه یا قطعاتی را که به طریق فوق انتخاب کرده کتباً بدولت اطلاع خواهد داد.

بهر اطلاعنامه نقشه‌ها و اطلاعات لازمه برای تشخیص و تحدید قطعه یا قطعات منتخبه از طرف کمپانی ضمیمه خواهد شد.

ج - بعد از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ کمپانی دیگر حق تفحص و استخراج نفت را جز در قطعه یا قطعاتی که مطابق (Paragraphe) (ب) فوق انتخاب کرده است نخواهد داشت و حوزه امتیاز بعد از این تاریخ عبارت خواهد بود از قطعه یا

قطعانی که بدین طریق انتخاب گردیده و از انتخاب آنها نیز بترتیب مذکور در فوق به دولت اطلاع داده شده باشد.

ماده سوم

کمپانی حق غیرانحصاری ساختن و داشتن لوله‌های حمل نفت را خواهد داشت. کمپانی در تعیین محل سیر لوله‌های نفت خود و بکار انداختن آنها مختار است.

ماده چهارم

الف - هر زمین بایر متعلق بدولت که کمپانی برای عملیات خود در ایران لازم بداند و از برای مقاصد عمومی مورد احتیاج دولت نباشد مجاناً بکمپانی واگذار خواهد شد، طریقه تحصیل اراضی مذکور بترتیب ذیل خواهد بود:

هروقت قطعه از اراضی مذکوره مورد احتیاج کمپانی واقع میشود باید کمپانی يك یا چندین نقشه که در روی آن زمین مورد احتیاج با رنگ آمیزی مشخص گردیده باشد بوزارت مالیه ارسال بدارد.

دولت در صورتیکه اعتراضی نداشته باشد متعهد میشود که در ظرف سه ماه از تاریخ وصول تقاضای کمپانی موافقت خود را اظهار بدارد.

ب - اراضی دائر متعلق بدولت را که کمپانی احتیاج پیدا میکند بطریقی که در جزء قبل مذکور است از دولت تقاضا خواهد کرد و دولت در ظرف سه ماه موافقت خود را در مقابل تقاضای کمپانی دایر بفروش آن اراضی اشعار خواهد داشت در صورتیکه دولت اعتراضی و احتیاجی باراضی مزبوره نداشته باشد.

قیمت این اراضی را کمپانی تأدیه خواهد کرد - قیمت مزبور باید عادلانه باشد و از قیمت متعارفی اراضی که از همان نوع بوده و همان مصرف را داشته و در همان حوزه واقع شده باشد نباید تجاوز نماید.

ج - در صورتیکه دولت در مقابل تقاضاهای پیش بینی شده در جزوهای

Alinea (الف و ب) مذکور در فوق جوابی ندهد پس از انقضای دو ماه از تاریخ وصول تقاضاهای مزبور کمپانی تذکرنامه جدیدی بدولت خواهد فرستاد. چنانچه بتذکرنامه مزبور نیز در ظرف یکماه از تاریخ وصول جوابی داده نشود سکوت دولت بمنزله تصویب تلقی خواهد گردید.

د - اراضی را که متعلق به دولت نیست و برای کمپانی لازم باشد با توافق با صاحبان اراضی مزبور و با توسط دولت کمپانی تحصیل خواهد کرد. در صورت عدم حصول موافقت در قیمت دولت بصاحبان اراضی مزبور اجازه نخواهد داد که بیش از نرخ متعارفی اراضی متشابه مجاور مطالبه نمایند. برای تقویم اراضی مذکور منظوری که کمپانی از مصرف آنها دارد مأخذ قرار داده نمیشود.

ه - اماکن مقدسه و ابنیه تاریخی و محلهائی که جنبه تساریخی دارند و همچنین توابع آنها تا دو بیست متر مسافت از مقررات مذکوره مستثنی هستند.

و - کمپانی حق غیرانحصاری خواهد داشت که فقط در حوزه امتیازی نه جای دیگر و از هر زمین بایر متعلق بدولت برای مصرف عملیات خود از هر نوع خاک و شن و آهک و سنگ گچ و سنگ و مصالح ساختمانی دیگر مجاناً استفاده نماید.

مسلم است که اگر استفاده از مواد مذکوره موجب ضرر شخص ثالثی باشد باید کمپانی جبران خسارات ذوی الحقوق را بنماید.

ماده پنجم

عملیات کمپانی در ایران بطریق ذیل محدود میشود:

۱- ساختمان هر خط آهن و هر بندر جدیدی موکول بحصول موافقت قبلی بین دولت و کمپانی خواهد بود.

۲- اگر کمپانی توسعه ارتباط تلفونی و تلگرافی و تلگراف بی سیم و هواپیمائی فعلی خود را در نظر داشته باشد قبل از تحصیل اجازه دولت در این خصوص اقدامی نمیتواند بکند.

اگر دولت برای دفاع ملی یا در موقع پیش آمدهای فوق العاده دیگری احتیاج

بوسائط نقلیه و وسائل ارتباطیه کمپانی پیدا کند تعهد مینماید حتی الامکان کمتر موجب تضییق عملیات کمپانی بشود و نیز خساراتی را که از این حیث متوجه کمپانی میگردد بطور حقانیت جبران نماید.

ماده ششم

الف - کمپانی مجاز است که بدون تحصیل جواز مخصوصی آنچه را که منحصرأ برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معموله حین ورود را بپردازد. کمپانی تدابیر لازم را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده باشخصی غیرمستخدمین خودش فروخته و یا واگذار نگردد.

ب - کمپانی بدون تحصیل جواز مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبیبی و جراحی و ادویه را که برای مریضخانهها و مطبهای خود در ایران لازم دارد وارد نماید و اشیاء و اجناس مذکوره درموقع ورود از تأدیه حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

ج - بدون تحصیل هیچگونه جوازی و بدون پرداخت هیچنوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی کمپانی حق خواهد داشت آنچه را که منحصرأ برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د - صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

الف - کمپانی و مستخدمینش از حمایت قانونی دولت بهره مند خواهند بود.

ب - دولت در حدود قوانین و مقررات مملکتی همه نوع تسهیلات ممکنه را برای عملیات کمپانی مبذول خواهد داشت.

ج - هرگاه دولت در حوزه امتیازیه باشخص دیگر امتیازاتی برای بکار انداختن سایر معادن اعطا کند باید و ادار نماید که احتیاطات لازم را بعمل آورند که عملیات آنها بمؤسسات و عملیات کمپانی خسارتی وارد نسازد.

د - کمپانی مکلف است منطقه را که برای ساختن خانه و دکاکین و سایر

بناهای دیگر خطرناک است تعیین کند تادولت بتواند اهالی را مسبوق وازسکونت در آن محل منع نماید.

ماده هشتم

کمپانی ملزم نخواهد شد که هیچ قسمتی از وجوه خود و مخصوصاً عواید حاصله از فروش صادرات خود را بپول ایرانی تبدیل نماید.

ماده نهم

کمپانی فوراً تدارکات خود را خواهد دید که بوسیله يك کمپانی فرعی استخراج نفت ایالت کرمانشاه را شروع و در محل تصفیه نماید.

ماده دهم

۱- مبالغی که بر حسب این قرارداد از طرف کمپانی باید بدولت تأدیه شود (علاوه بر مبالغی که در مواد دیگر پیش بینی شده) بشرح ذیل تعیین میگردد:

الف - حق الامتياز سالیانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع میشود بمبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران بفروش برسد و یا از ایران صادر شود.

ب - پرداخت مبلغی معادل بابیست درصد ۲۰٪ آنچه اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره بصاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع میگردد خواه این توزیع بعنوان سهم منافع (Dividende) یکی از سنوات بوده یا از وجوه ذخیره همان کمپانی که اضافه بر ذخائری که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ بموجب دفاتر خود موجود داشته ، باشد.

ج - مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی بر حسب جزعهای (الف) و (ب) از طرف کمپانی بدولت ایران تأدیه میشود نباید هرگز از هفتصد و پنجاه هزار

لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر باشد.

II - تأدیه وجوه مذکور در این ماده از طرف کمپانی بطریق ذیل بعمل خواهد آمد:

الف - ۳۱ مارس و ۳۰ ژون و ۳۰ سپتامبر و ۳۱ دسامبر هر سال هر دفعه مبلغ یکصد و هشتاد و هفت هزار و پانصد لیره استرلینگ (تأدیه مربوط به ۳۱ مارس ۱۹۳۳ فوراً پس از تصویب این قرارداد بعمل خواهد آمد).

ب - در تاریخ بیست و هشتم فوریه ۱۹۳۴ و منبعت در همین تاریخ در هر سال حق الامتیاز مربوط بسال قبل بابت هر تن نفت بر حسب جزء (I الف) پس از وضع مبلغ هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ که مطابق جزء (II الف) قبلاً تأدیه گردیده است.

ج - مبالغ لازم التأدیه بدولت بر حسب جزء (I ب) این ماده در موقع تقسیم منافع سهام عادی پرداخته خواهد شد.

III - در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترك آن از طرف کمپانی مطابق ماده (۲۵) کمپانی مبلغی مساوی بیست درصد (۰/۰۲۰) از بابت های ذیل را بدولت ایران تأدیه خواهد کرد:

الف - از تفاضل بین مبالغ کل ذخائری (General reserve) که کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء و یا ترك امتیاز موجود خواهد داشت و مبالغ ذخائری که کمپانی مذکور در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ موجود داشته است.

ب - از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترك امتیاز بحساب منقول میشود و موجودیهای که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور بحساب منقول گردیده است.

پرداخت وجوه لازم التأدیه بدولت بر حسب این جزو یکماه بعد از تاریخ تشکیل مجمع عمومی کمپانی که پس از انقضاء یا ترك امتیاز تشکیل میشود انجام خواهد گرفت.

IV - دولت حق خواهد داشت که محاسبات مربوط بجزو (I الف) را که منتهی تا ۲۸ فوریه هر سال بابت سال گذشته فرستاده میشود تفتیش و رسیدگی نماید.

V - برای جلوگیری از امکان توجه ضرر بدولت در موقع ترقی و تنزل قیمت پول انگلیس طرفین بشرح ذیل توافق حاصل نمودند.

الف - هر گاه موقعی قیمت طلا در لندن از شش لیره استرلینگ (۶ لیره استرلینگ) در مقابل يك اونس تروی (Ounce troy) تجاوز نماید برای هر پنی (Penny) که علاوه بر شش لیره استرلینگ در مقابل يك اونس تروی (Ouncetroy) در روز پرداخت قیمت طلا ترقی نماید بر کلیه مبالغ لازم التادیه بدولت از طرف کمپانی بموجب این قرارداد (باستثنای مبالغی که بر حسب جزوهای I . ب و III الف و ب) این ماده جزو (I الف) از ماده ۲۳ باید بدولت برسد، بمیزان يك يکهزار و چهارصد و چهلم ($\frac{1}{1440}$) مبالغ مزبوره افزوده خواهد گردید.

ب - هر گاه موقعی دولت تصور کرد باینکه دیگر طلا مبنای عمومی قیمت‌ها و معاملات نیست و طریق تأدیه‌های مذکور در فوق تضمینی را که منظور طرفین است برای دولت فراهم نمی‌نماید طرفین موافقت مینمایند که وضعیت تضمین مزبور را تغییر دهند و در صورت عدم حصول موافقت قضیه مطابق ماده ۲۲ بحکمیت ارجاع خواهد شد و شرائطی را که باید جانشین تضمین مذکور گردد معین و تاریخ اجرای آنرا نیز معلوم خواهد نمود.

VI - هر گاه در پرداخت مبالغ لازم التادیه بدولت مطابق تاریخ‌های مقرر در این قرارداد اتفاقاً از ناحیه کمپانی تأخیر بعمل آید برای مدت تأخیر از قرار پنج درصد (۵٪) در سال فرع وجوه مزبوره را کمپانی خواهد پرداخت.

ماده یازدهم

۱ - کمپانی برای مدت سی سال اول عملیات خود در ایران از پرداخت هر گونه مالیاتی که بنفع دولت و ادارات محلی فعلاً برقرار و یا در آتیه وضع میشود معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را بدولت تأدیه خواهد نمود:

الف - در مدت پانزده سال اول این قرارداد بتاریخ ۲۸ فوریه هر سال و برای اولین مرتبه در ۲۸ فوریه ۱۹۳۴ نه پنس بابت هر تن از شش میلیون تن (۶,۰۰۰,۰۰۰ تن) نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزو (I الف)

از ماده (۱۰) میگردد و شش پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

ب - کمپانی تأمین میکند مبالغی را که بر طبق جزوه‌های فوق الذکر تأدیه مینماید هیچ وقت از مبلغ دو بیست و بیست و پنج هزار لیره استرلینگ (۲۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

ج - در مدت پانزده سال بعد يك شلینگ بابت هر تن از شش میلیون تن (۶/۰۰۰/۰۰۰ تن) نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزو (۱ الف) از ماده (۱۰) میگردد و نه پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

د - کمپانی تضمین میکند مبالغی را که بر طبق جزو (ج) ماقبل تأدیه مینماید هیچ وقت از سیصد هزار لیره استرلینگ (۳۰۰۰۰۰ استرلینگ) کمتر نباشد.

II - قبل از سنه ۱۹۶۳ راجع بمیزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هر گونه مالیاتی بنفع دولت و یا ادارات محلی در مدت سی سال دوم که منتهی به سنه ۱۹۹۳ میشود باید بپردازد طرفین توافق نظر حاصل خواهند نمود.

ماده دوازدهم

الف - کمپانی راجع به عملیاتی که مطابق این قرارداد در ایران مینماید جمیع وسایل معمول و مناسب را برای تأمین صرفه جوئی و استفاده کامل از عملیات خود و برای حفظ مخازن تحت الارضی نفت و برای استفاده از امتیاز خود بطرزیکه مطابق آخرین ترقیات علمی وقت باشد بکار خواهد برد.

ب - هر گاه در حوزة امتیاز غیر از نفت سایر مواد معدنی و بیشه‌ها و جنگلهای متعلق بدولت موجود باشد کمپانی نمیتواند آنها را بکار انداخته و استفاده نماید و یا مانع عملیات و استفاده دیگران بشود (مشروط بر اینکه مقررات جزو (ج) از ماده (۷) رعایت شود)

ولی در صورتی که مواد معدنی بیشه و جنگلهای مذکور برای تجسس و

استخراج نفت لازم باشد کمپانی حق استفاده از آنها را خواهد داشت .
 ج - کلیه حفریاتی که منجر بکشف نفت نگشته و آب و یا مواد قیمتی دیگر در آن پیدا می شود باید برای دولت حفظ شود و فوراً کمپانی دولت را از کشفیات مزبور مطلع سازد و دولت هر چه زودتر ممکن باشد به کمپانی تمایل خود را نسبت به تصرفات حفریات مزبور اعلام خواهد داشت و در صورت تصرف آنها دولت مراقبت خواهد کرد که مانع عملیات کمپانی نشود.

ماده سیزدهم

کمپانی تعهد می نماید که به خرج خود و در یک مدت مناسبی هر موقعی که نماینده دولت تقاضا می کند سواهای صحیح از تمام طرح ها و نقشه ها و رسم ها و سایر مدارك و اسناد راجع بوضعیت سطح الارضی و طبقات الارضی و حفر چاهها مربوط به حوزه امتیازیه که موجود دارد بوزارت مالیه بدهد .

بعلاوه در تمام مدت امتیاز کمپانی تمام اطلاعات مهم علمی و فنی را که از نتیجه عملیات خود در ایران بدست آورده بدولت ارسال خواهد داشت .
 تمام اسناد و مدارك مزبوره را دولت بعنوان محرمانه تلقی خواهد نمود .

ماده چهاردهم

الف - دولت بمیل خود در هر موقع مناسبی حق خواهد داشت امر به تفتیش عملیات فنی کمپانی در ایران نموده و برای اجرای این مقصود از اهل خبره و متخصصین فنی مأمورین بگمارد .

ب - کمپانی تمام مدارك و اسناد مربوط به اطلاعات علمی و فنی و تمام مؤسسات و وسائل و آلات اندازه گرفتن استخراج نفت را در دسترس مأمورین خبره و متخصصین دولت خواهد گذارد و بعلاوه مأمورین مزبور در تمام ادارات کمپانی و در تمام خاك ایران حق تحصیل هر گونه اطلاعی را خواهند داشت .

مادهٔ پانزدهم

دولت حق تعیین یکنفر نماینده را خواهد داشت و نماینده مزبور (مأمور دولت شاهنشاهی) نامیده شده و اختیارات ذیل را خواهد داشت:

۱- اطلاعاتی را که در حدود حق صاحبان سهام کمپانی است از کمپانی تحصیل نماید.

۲- در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته‌های آن و در تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل راجع بروابط دولت و کمپانی تشکیل شده باشد حضور بهم رساند.

۳- کمیته را که کمپانی بقصد توزیع اعتبار مذکور در ماده (۱۶) و برای نظارت در تحصیل ایرانیان در لندن تشکیل می‌دهد بعنوان رسمی و با حق رأی قاطع ریاست نماید.

۴- تقاضا نماید که جلسات مخصوص هیئت مدیره هر وقت که لازم بدانند برای مذاکره در مسائلی که دولت پیشنهاد می‌نماید تشکیل گردد جلسات مزبوره در مدت پانزده روز بعد از وصول تقاضای کتبی به منشی کمپانی تشکیل خواهد شد. کمپانی بابت حقوق و سایر مخارج نماینده مزبور سالیانه دو هزار لیره استرلینگ بدولت خواهد پرداخت.

دولت کتباً کمپانی را از تعیین نماینده مزبور و یا جانشین او مطلع خواهد ساخت.

مادهٔ شانزدهم

۱- طرفین تصدیق دارند و قبول می‌نمایند که اصلی که مدار اجرای این قرارداد می‌باشد آنست که در منافع طرفین حفظ حداعلای منتج بودن و صرفه‌جوئی در اداره و عملیات کمپانی در ایران ضرورت عالی دارد.

۲- مسلم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را باندازه‌ای که اشخاص ذی‌صلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود از اتباع ایران

انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیر فنی کمپانی منحصرأز اتباع ایران خواهند بود.

۳- طرفین موافقت می نمایند در این که طرح عمومی مطالعه و تهیه نمایند که بر طبق آن هر سال و مرتباً مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و بجای آنها بطور تصاعدی در کوتاه ترین مدت ممکن از اتباع ایرانی بگمارند.

۴- کمپانی سالیانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در انگستان علوم و فنون مربوط به صنعت نفت را فراگیرند تخصیص خواهد داد. اعتبار مذکور بوسیله يك کمیته که مطابق ماده ۱۵ تشکیل می شود به مصرف خواهد رسید .

ماده هفدهم

کمپانی تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره وسایل صحی و صحت عمومی را مطابق جدیدترین طریقه حفظالصحه معموله در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن اعضاء و عملجات خود که در حوزه امتیازیه کار می کنند به عهده می گیرد .

ماده هیجدهم

هر وقت کمپانی اسهام جدیدی برای عامه اشاعه می دهد باید دفاتر ثبت تقاضای اشتراك آن را در همان موقع که در سایر نقاط شروع می شود در تهران نیز برقرار نماید .

ماده نوزدهم

کمپانی برای احتیاجات داخلی ایران و از آنجمله احتیاجات دولت بنزین (Motor Spirit) و نفت لامپ (Kerosene) و مازوت (Fuel oil) که از نفت ایران

حاصل می‌شود بر اساس ذیل خواهد فروخت:

الف - در اول ژوئن هر سال کمپانی معدل قیمت‌های (فوب) رومانی را راجع به بنزین و نفت لامپ و مازوت و معدل قیمت‌های (فوب) خلیج مکزیک را راجع به ریک از مواد مذکوره نسبت به مدت دوازده ماه گذشته تا تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد - نازلترین معدل‌های مذکور اختیار و «اساس قیمت‌ها» برای سالی که از اول ژوئن شروع می‌گردد قرار داده می‌شود.

قیمت‌های اساسی بمنزله قیمت در تصفیه‌خانه تلقی می‌گردد.

ب - کمپانی بنزین و نفت لامپ و مازوت را برترتیب ذیل خواهد فروخت:
 ۱- بدولت برای احتیاجات اختصاصی خودش ولی نه برای فروش بدیگران مطابق «قیمت‌های اساسی» مذکور در جز و (الف) فوق با تخفیف بیست و پنج درصد (۲۵٪)

۲- به سایر مصرف کنندگان مطابق همان (قیمت‌های اساسی) با تخفیف ده درصد (۱۰٪)

ج- کمپانی حق دارد که بقیمت‌های اساسی مذکور در جزء (الف) مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه بر محصولات مزبور را بیفزاید.

د - دولت صادر کردن محصولات نفتی را که مطابق مقررات فوق کمپانی فروخته است قدغن خواهد کرد.

ماده بیستم

۱- (الف) در مدت ده سال آخر امتیاز و یادر فاصلهٔ دو سال پس از اطلاع قبلی که راجع به ترك امتیاز ماده ۲۵ داده می‌شود کمپانی جز بشرکت‌های تابع خود حق فروش یا انتقال يك یا چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران موجود است ندارد - در مدت‌های مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد، مگر آن‌که اشیاء مزبوره از حیز انتفاع افتاده باشد.

ب - در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمی‌تواند انتقال دهد و همچنین هیچیک از اموال منقول خود را نیز باستثنای آنچه غیر مفید و یا اینکه دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمی‌تواند خارج نماید.

۲- در موقع ختم امتیاز خواه این ختم بواسطه انقضای عادی مدت یا بهر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق بدولت ایران میگردد.

۳- جمله (تمام دارائی) مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمانها و چاهها و سدهای دریائی و راهها و لوله‌های حمل نفت و پل‌ها و رشته‌نقب‌های فاضل آب و وسایل توزیع آب و ماشینها و مؤسسات و تجهیزات (از آن جمله آلات و ادوات از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه) مثلاً از قبیل اتومبیل و گاری و آتروپلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائیکه کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده مینماید.

ماده بیست و یکم

طرفین متعهدین اعلام می‌دارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیت و صداقت و تغییری معقول و متناسب این قرارداد باشد. کمپانی صریحاً تعهد می‌نماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام بهیچ عملی و یا خود داری از عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید.

این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد و مقررات آن در آتیه بوسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچیک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.

ماده بیست و دوم

الف - هر قبیل از اختلافات حاصله بین طرفین و مخصوصاً اختلافات ناشی

از تعبیر مدلول این امتیازنامه و حقوق و مسؤولیت‌های مقرر در آن و همچنین هر اختلاف نظر در مواردی که بموجب این امتیازنامه محتاج به توافق طرفین است بطریق حکمیت قطع و فصل خواهد شد.

ب - طرفی که تقاضای حکمیت می‌کند باید تقاضای خود را بطرف دیگر کتباً ابلاغ نماید. طرفین هر يك يك حکم معین نموده و حکمیت قبل از شروع بحکمیت يك حکم ثالثی انتخاب خواهند کرد - هرگاه حکمیت نتوانند در ظرف دو ماه نسبت به تعیین حکم ثالث توافق نظر حاصل نمایند حکم مزبور را به تقاضای یکی از طرفین، رئیس دیوان داورى دائمی بین‌المللی تعیین خواهد نمود - چنانچه رئیس دیوان داورى دائمی بین‌المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزو (ج) حائز شرایط لازم برای تعیین حکم ثالث نباشد حکم ثالث بوسیله نایب رئیس دیوان مزبور معین خواهد شد.

ج - حکم ثالث باید ملت ایران یا انگلیس نباشد و بعلاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران و نه با انگلیس از حیث تعلق یکی از مستملکات یا ممالک تحت‌الحمایه و یا مستعمرات و ممالک تحت قیمومیت و ممالکی که بوسیله یکی از مملکتین مذکور در فوق اداره و یا اشغال شده و یا مثل اینکه در خدمت یکی از ممالک مزبوره بوده و یا می‌باشد نداشته باشد.

د - اگر یکی از طرفین شصت روز بعد از وصول تقاضای حکمیت طرف مقابل حکم خود را معین نکرد و یا تعیین آنرا بطرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مزبور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داورى دائمی بین‌المللی (یا از نایب رئیس در موردیکه مطابق قسمت اخیر جزو (ب) پیش‌بینی گردید) تقاضا نماید که يك حکم منفرد ذیصلاحیت مطابق مقررات مذکور در فوق تعیین کند و در اینصورت اختلاف موجود بوسیله حکم منفرد مزبور قطع و فصل خواهد گردید.

ه - اصول محاکمات در حکمیت مطابق همان اصولی خواهد بود که در موقع حکمیت در دیوان داورى دائمی بین‌المللی معمول و مجری است.

وقت و محل حکمیت را بر حسب مورد، حکم ثالث یا حکم منفرد مذکور در جزو (د) معین خواهد کرد.

و - حکم حکمیت مستند بر اصول قضائی مذکور در ماده ۲۸ اساسنامه دیوان دآوری دائمی بین‌المللی بوده و قابل تجدید نظر نخواهد بود.
 ز- مخارج حکمیت بنحوی که در رأی حکمیت معین می‌شود تأدیه خواهد گردید .

ماده بیست و سوم

۱- از برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت ازهر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد (باستثنای آنچه مربوط بمالیات‌های ایران است) کمپانی بشرح ذیل اقدام می‌کند .

الف - بفاصله سی روز از تاریخ مذکور مبلغ يك میلیون لیره استرلینگ (۱,۰۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ) خواهد پرداخت وبعلاوه.

ب - مبالغ لازم‌التأدیه بدولت را بابت عملکرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ بر مبنای مذکور در ماده ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز داری پس از وضع دویست هزار لیره استرلینگ (۲۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ) که برسم مساعدت در ظرف سنه ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و یکصد و سیزده هزار و چهارصد و سه لیره و سه شلینگ و ده پس (۱۰-۳-۳۰۳-۱۱۳ لیره) که باختیار دولت قبلاً ودیعه گذارده شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.

۲- در همان مدت مذکور در فوق در مقابل دعاوی دولت بابت مالیات گذشته از تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۰ الی ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ کمپانی مبلغی برحسب مبنای مذکور در جزو (الف) از بند (۱) ماده ۱۱ محاسبه وبدون رعایت تضمین مذکور در جزو (ب) از بند مزبور بدولت تأدیه خواهد نمود.

ماده بیست و چهارم

هرگاه بمناسبت الغای امتیاز داری نسبت بقراردادهای اجاره که قبل از اول دسامبر ۱۹۳۲ تا اندازه که امتیاز مزبور اجازه می‌داده است منعقد گردیده

اختلافاتی بین کمپانی و افراد تولید‌گردد اختلافات مزبوره مطابق قواعد تفسیریه ذیل فیصله خواهد یافت.

الف - اگر قرار داد برحسب مدلول خود در آخر امتیاز داری باید خاتمه بیابد تا تاریخ ۲۸ مه ۱۹۶۱ با وجود الغای امتیاز مزبور به اعتبار خود باقی خواهد ماند .

ب - هرگاه در قرارداد پیش‌بینی شده باشد که علاوه بر اعتبار آن در مدت امتیاز داری در صورت تجدید امتیاز قرارداد مزبور نیز تجدید می‌شود اعتبار آن تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ باقی خواهد ماند.

ماده بیست و پنجم

در آخر هر سال مسیحی کمپانی حق خواهد داشت که این امتیاز را ترك نماید مشروط بر این که دو سال قبل از آن دولت از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد. در خاتمه مدت فوق‌الذکر دارائی کمپانی در ایران (بطوری که در قسمت ۳ ماده ۲۰ تصریح شده) مجاناً و بدون هیچ قیدی بطور سالم و قابل استفاده ملك دولت خواهد شد و کمپانی در آتیه از هر گونه تعهدی بری خواهد بود . چنانچه نسبت به تعهدات طرفین مربوط به قبل از انقضای مدت مذکور در فوق اختلافاتی حاصل شود بطریق حکمیت مذکور در ماده ۲۲ قطع و فصل خواهد شد .

ماده بیست و ششم

قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی‌تواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتی که کمپانی مطابق ماده ۲۵ آنرا ترك کند و با آنکه محکمه حکمیت بر اثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت باجرای مقررات این قرارداد ابطال آنرا اعلام بدارد.

تخلف بمعنی مذکور در فوق بموارد ذیل است :

الف - هر گاه مبلغی که بر حسب رأی محکمه حکمیت باید بدولت پرداخته شود تا یک ماه بعد از تاریخ صدور رأی تأدیه نگردد.

ب - هر گاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری کمپانی گرفته شود. در مورد سایر تخلفاتی که نسبت بمقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیتها و اثرات مترتبه بر آنها تعیین خواهد نمود.

هر نوع انتقال امتیاز مشروط بتصویب دولت خواهد بود.

ماده بیست و هفتم

این قرارداد پس از تصویب مجلس و توشیح آن از طرف اعلیحضرت همایونی قابل اجرا میگردد. در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ این قرارداد در طهران منعقد گردید.

این امتیاز که مشتمل بر بیست و هفت ماده است در جلسه هفتم خرداد ماه یک هزار و سیصد و دوازده شمسی بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی - دادگر

قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد
 راجع به امتیاز نفت با خارجی ها
 مصوب ۱۱ آذرماه ۱۳۲۳

ماده اول - هیچ نخست وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت میکنند نمی توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دولت مجاور و غیر مجاور و با نمایندگان شرکت های نفت و هر کس غیر از اینها مذاکراتی که صورت رسمی و اثر قانونی دارد بکنند و یا اینکه قراردادی امضاء نمایند .

ماده دوم - نخست وزیر - و وزیران می توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره میکند مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند .

ماده سوم - متخلفین از ماده اول بحسب مجرم از سه تا هشت سال و انفصال دائم از خدمات دولتی ، محکوم خواهند شد .

این قانون که مشتمل بر سه ماده است در جلسه یازدهم آذرماه یک هزار و سیصد و بیست و سه بتصویب مجلس شورای ملی رسید .

قرارداد الحاقی بین دولت شاهنشاهی
ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران
محدود - تهران مورخه ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹
برابر با ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸

نظر بقرارداد (که در این قرارداد قرارداد اصلی نامیده میشود) منعقد در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ بین دولت شاهنشاهی ایران از یکطرف و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود از طرف دیگر که بموجب آن امتیازی برای تنظیم روابط بین طرفین مذکور در فوق برقرار گردیده است و نظر باینکه متعاقب مذاکرات کامل و دوستانه دولت و کمپانی موافقت نموده اند که بملاحظه تغییراتی که در نتیجه جنگ جهانی ۱۹۳۹-۱۹۴۵ در اوضاع اقتصادی حادث شده مزایای مالی که طبق قرارداد اصلی بدولت تعلق میگردد بایستی به میزان و به ترتیب آتی الذکر افزایش یابد.

و نظر باینکه طرفین برای تأمین این منظور موافقت نموده اند که قرارداد الحاقی منعقد نمایند علیهذا بین دولت شاهنشاهی ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود و بشرح زیر موافقت میشود:

۱ - این قرارداد قرارداد الحاقی است و جزء لاینفک قرارداد اصلی محسوب

میشود.

۲ - هر عبارتی که در این قرارداد استعمال میشود و در قرارداد اصلی تعریف آن

عبارت بعمل آمده است همان معنی مصطلحه در قرارداد اصلی را خواهد داشت با استثنای کلمه عبارات مستعمله در قرارداد اصلی به عنوان پرس و پرسان و دولت شاهنشاهی پرس و کمپانی انگلیس و پرسان محدود که از لحاظ این قرارداد منظور از عبارات مزبور به ترتیب ایران - ایرانی - دولت شاهنشاهی ایران - کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود خواهد بود و همچنین دیوان دآوری دائمی بین المللی ذکر شده است منظور از آن دیوان داد گستری بین المللی می باشد که از طرف ملل متحد تأسیس شده است.

۳ - الف - برای سال مسیحی که به ۳۱هـ دسامبر ۱۹۴۸ منتهی گردیده و از آن به بعد میزان حق الامتیاز سالیانه که بموجب جزء (۱- الف) ماده ۱۰ قرارداد اصلی بدوات تعاق میگیرد از چهار شلینگ به شش شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران بفروش برسد و یا از ایران صادر شود ترقی داده خواهد شد.

ب - در اجرای تغییر مقرر در بند الف ماده ۳ این قرارداد بطور عطف بما - سبق که شامل سال مسیحی منتهی به ۳۱هـ دسامبر ۱۹۴۸ میگردد و با منظور داشتن مقررات جزء (۷- الف) ماده ۱۰ قرارداد اصلی کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای این قرارداد مبالغ سه میلیون و سیصد و شصت و چهار هزار و چهارصد و پنجاه و نه لیره استرلینگ (۳۳۶۴۴۵۹ لیره استرلینگ) بدولت خواهد پرداخت.

۴ - الف - برای اینکه استفاده بیشتر و مطمئن تر و فوری تر نسبت با آنچه در جزء (۱) ب و جزء (۳) الف ماده ۱۰ قرارداد اصلی پیش بینی شده عاید دولت گردد کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود از محل وجوهی که بحساب «ذخیره عمومی» میگذارد برای در دوره مالی که حسابهای کمپانی برای آن دوره تنظیم میگردد (شروع آن از دوره مالی خواهد بود که به ۳۱هـ دسامبر ۱۹۴۸ ختم گردید) مبلغی معادل ۲۰ درصد از رقمی را بدولت خواهد پرداخت که از افزایش مبالغ منظور بحساب «ذخیره عمومی» (طبق حسابهای منتشره دوره مالی مربوطه) متناسب موجود بین بیست شلینگ و تفاضل بیست شلینگ و نرخ استاندارد مالیات بر درآمد انگلستان در تاریخ مربوطه حاصل میگردد.

تاریخ مربوطه عبارت خواهد بود از تاریخ آخرین توزیع سود بدارندگان سهام عادی بابت دوره مالی مورد بحث یا در صورتیکه چنین توزیعی در بین نباشد عبارت خواهد بود از تاریخ یکماه بعد از تاریخ مجمع عمومی که حسابهای مورد بحث در آن مطرح شده باشد.

برای اجرای اصل معینه در بند الف فوق مثالهای بین طرفین این قرارداد مورد موافقت قرار گرفته و در ضمیمه این قرارداد درج گردیده است.

ب - چنانکه بابت هر دوره مالی که برای آن حسابهای کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود (از تاریخ دوره مالی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ بعد) تنظیم شده جمع مبلغی که کمپانی باید طبق بند الف ماده ۴ قرارداد فعلی و جزء (ب) ماده ۱۰ قرارداد اصلی بدولت بپردازد حیاناً از چهار میلیون لیره استرلینگ (۴۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر بشود کمپانی مابه التفاوت جمع مبلغ مزبور و چهار میلیون لیره استرلینگ (۴۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) را بدولت خواهد پرداخت.

معهداً مقرر است که چنانکه در طی یکی از دوره‌های مالی مذکور کمپانی بر اثر حوادثی که خارج از اختیار او باشد نتواند نفت از ایران صادر نماید از میزان مبلغی که کمپانی باید بابت چنین دوره طبق مقررات سابق الذکر جزء (ب فرعی) قرارداد فعلی به دولت بپردازد باید مبلغی کسر گردد که نسبت آن با میزان مبلغ سابق الذکر همان نسبتی را دارا باشد که بین مدت این تعطیل و دوره مالی مذکور وجود دارد.

ج - کلیه مبالغ لازم‌التأدیبه بدولت ایران بابت هر دوره مالی طبق بند الف و بند ب ماده ۴ این قرارداد در تاریخ مربوطه آن دوره مالی پرداخته خواهد شد.

د - مقررات جزء (۵) ماده ۱۰ قرارداد اصلی در مورد هیچیک از جوهریکه کمپانی طبق بند الف و یا بند ب ماده ۴ این قرارداد بدولت پرداخته قابل اجرا نمیباشد.

۵ - الف - نسبت بمبلغ چهارده میلیون لیره استرلینگ (۱۴/۰۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) که در ترازنامه کمپانی نفت انگلیس و ایران بتاريخ ۳۱ دسامبر ۱۹۴۷ بعنوان تشکیل «ذخیره عمومی» کمپانی مزبور منظور شده است کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای ایران قرارداد مبلغ پنج میلیون و نود هزار و نهصد و نه لیره

- استرلینگ (۵/۰۹۰/۹۰۹ لیره استرلینگ) بدولت خواهد پرداخت.
- ب - مقررات جزء (۵) ماده ۱۰ قرارداد اصلی در مورد پرداختی که کمپانی باید طبق بند الف ماده ۵ فعلی بعمل آورد قابل اجرا نمیباشد.
- ۶- وجوهی که کمپانی باید بموجب ۴ و ۵ این قرارداد بپردازد بجای مبلغ زیر پرداخت شده و قائم مقام آنها خواهد بود.
- ۱ - هر پرداخت بدون طبق جزء (I - ب) ماده ۹۰ قرارداد اصلی بابت هر گونه توزیع مربوطه به «ذخیره عمومی» کمپانی.
- ۲ - هر مبلغی که طبق جزء (III - الف) ماده ۱۰ قرارداد اصلی در انقضای امتیاز و یاد صورت ترك آن از طرف کمپانی طبق ماده ۲۵ قرارداد اصلی ممکن بود . بابت «ذخیره عمومی» از طرف کمپانی بدولت لازم التادیه گردد.
- ۷- الف - برای سال مسیحی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ و سنوات بعدی نرخ مبالغی که کمپانی باید طبق جزء (I - ج) ماده ۱۱ قرارداد اصلی بدولت بپردازد و مربوط است بوجوه لازم التادیه بابت مازاد ۱/۰۰۰/۰۰۰ تن از ته پنس به يك شلینگ ترقی داده خواهد شد.
- ب - بمنظور اجرای تغییری که در بند الف ماده ۷ این قرارداد تصریح شده بطور عطف بماسبق که شامل سال مسیحی منتهی ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ میگردد و یارعايت مقررات بند ۷ ماده ۱۰ قرارداد اصلی کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای این قرارداد مبلغ سیصد و دوازده هزار و نهصد لیره استرلینگ (۱۲۹۰۰ لیره استرلینگ) بدولت خواهد پرداخت.
- ۸ - الف - در آخر بند الف ماده ۱۹ قرارداد اصلی عبارت زیر اضافه خواهد شد. هر گاه موقعی یکی از طرفین تصور نماید که قیمتهای رومانی و یاقیمتهای خلیج مکزیک دیگر مبنای مناسبی برای تعیین «قیمتهای اساسی» نمیباشد قیمتهای اساسی باتوافق طرفین و در صورت عدم توافق طبق ماده ۲۲ از طریق حکمیت تعیین خواهد شد. «قیمتهای اساسی» که باین نحو تعیین میگردد بوسیله موافقتی که باتبادل نامه بین دولت (که صلاحیت لازم برای موافقت مزبور دارد) و کمپانی بعمل خواهد آمد برای طرفین لازم الرعایه خواهد بود.

ب- از تاریخ اول ژوئن ۱۹۴۹ بهائی که کمپانی بنزین و نفت و مازوت محصول نفت ایران را بمصرف کنندگان غیر از دولت برای مصرف داخلی ایران خواهد فروخت عبارت خواهد بود از «قیمتهای اساسی» با کسریست و پنج درصد (۲۵٪) بجای کسره در درصد (۱۰٪) که در بند (ب) ماده ۱۹ قرارداد اصلی پیش بینی شده است.

ماده ۹ - در مقابل پرداخت مبالغ مزبور از طرف کمپانی دولت و کمپانی موافقت مینمایند که کلیه تعهداتی که یکی از آنها تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ نسبت بدیگری در مورد بند (الف) و بند (ب) ماده ۱۰ و نسبت بماده ۱۱ قرارداد اصلی و همچنین آنچه مربوط به «ذخیره عمومی» میباشد کاملاً انجام یافته است.

ماده ۱۰ - با رعایت مقررات این قرارداد مقررات قرارداد اصلی در کمال قوت و اعتبار خود باقی خواهد ماند.

ماده ۱۰ - این قرارداد بعد از تصویب مجلس شورای ملی و از تاریخ صحه ملوکانه بموقع اجراء گذاشته خواهد شد دولت متعهد میشود که این قرارداد را هرچه زودتر ممکن شود برای تصویب مجلس شورای ملی تقدیم دارد.

تهران بتاريخ ۷- ژوئیه ۱۹۴۹ - ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸

از طرف دولت شاهنشاهی ایران از طرف کمپانی نفت ایران و انگلیس محدود

قانون اجرای ملی شدن نفت مصوب دهم اردیبهشت ۱۳۳۰

ماده (۱) - بمنظور ترتیب اجرای قانون مورخ ۲۴ و ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ راجع بملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور هیئت مختلطی مرکب از پنج نفر از نمایندگان مجلس سنا و پنج نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی بانتخابات هر يك از مجلسین و وزیرداری وقت یا قائم مقام او تشکیل میشود.

ماده (۲) - دولت مکلف است بانظارت هیئت مختلط بلافاصله از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خلع ید کند چنانچه شرکت برای تحویل فوری بعد وجود ادعائی بدولت متعذر شود دولت میتواند تا میزان ۲۵ درصد از عایدات جاری نفت را پس از وضع مخارج بهره برداری برای تأمین مدعا به احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی الطرفین دیگر ودیعه گذارد.

ماده (۳) - دولت مکلف است بانظارت هیئت مختلط به مطالبات و دعاوی حقه دولت و همچنین بدعاوی حقه شرکت رسیدگی نموده نظرات خود را بمجلسین گزارش بدهند که پس از تصویب مجلسین بموقع اجرا گذاشته شود.

ماده (۴) - چون از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ که ملی شدن صنعت نفت بتصویب

مجلس سنا نیز رسیده است کلیه در آمد نفت و محمولات نفتی حق مسلم ملت ایران است دولت مکلف است بانظارت هیئت مختلط بحساب شرکت رسیدگی کند و نیز هیئت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون تاتعیین هیئت عامله درامور بهره برداری دقیقاً نظارت نماید.

ماده (۵) - هیئت مختلط باید هر چه زودتر اساسنامه شرکت ملی نفت را که در آن هیئت عامله و هیئت نظارتی از متخصصین پیش بینی شده باشد تهیه و برای تصویب بمجلس پیشنهاد کند.

ماده (۶) - برای تبدیل تدریجی متخصصین خارجی بمتخصصین ایرانی هیئت مختلط مکلف است آئین نامه فرستادن عده ای محصل بطریق مسابقه در هر سال برای فرا گرفتن رشته های مختلف معلومات و تجربیات مربوطه بصنایع نفت بکشورهای خارج را تدوین و پس از تصویب هیئت وزیران بوسیله وزارت فرهنگ بموقع اجرا گذارد.

مخارج تحصیل این محصلین از عواید نفت پرداخته خواهد شد.

ماده (۷) - کلیه خریداران محصولات معادن انتزاعی از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران هر مقدار نفتی را که از اول سال مسیحی ۱۹۴۸ تا تاریخ ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) از آن شرکت سالیانه خریداری کرده اند میتوانند از این ببعده بنرخ عادلّه بین المللی همان مقدار سالیانه خریداری نمایند و برای مازاد آن مقادیر در صورت تساوی شرایط در خرید حق تقدم خواهند داشت.

ماده (۸) - کلیه پیشنهادات هیئت مختلط که برای تصویب مجلس شورای ملی تهیه و تقدیم مجلس خواهد شد بکمیسون مخصوص ارجاع میگردد.

ماده (۹) - هیئت مختلط باید ظرف سه ماه از تصویب این قانون بکار خود خاتمه دهد و گزارش عملیات خود را طبق ماده ۸ بمجلس تقدیم کند و در صورتیکه احتیاج بتمدید مدت باشد با ذکر دلائل موجه درخواست تمدید تا زمانیکه تمدید مدت بهر جهتی از جهات از تصویب مجلسین نگذشته است هیئت مختلط میتواند بکار ادامه دهد.

کتابنامہ

- Arfa, Hassan, *Under Five Shahs*. London: John Murray, 1964 (New York: Morrow, 1965).
- Assa, Ahmed, *Miracle dans les sables*. Paris: Librairie d'Amérique et d'Orient, 1969.
- Barrows, Gordon H., *The International Petroleum Industry*. New York: International Petroleum Institute, 1965.
- Beeby-Thompson, Arthur, *Oil Pioneer*. London: Sidgwick & Jackson, 1961 (*Black Gold: The Story of an Oil Pioneer*; New York: Doubleday, 1961).
- Boustead, Sir Hugh, *The Wind of Morning*. London: Chatto & Windus, 1971.
- Boveri, Margret, *Minaret and Pipeline: Yesterday and Today in the Near East*, trans. from the German by Louisa Marie Sieveking. London: Oxford University Press, 1939 (New York: OUP, 1940).
- Churchill, Winston S., *The Second World War*, Vol. VI, *Triumph and Tragedy*. London: Cassell, 1953 (Boston: Houghton Mifflin, 1953).
- A Collection of Engagements and Sanads relating to India and Neighbouring Countries*, XI, ed. by C. U. Aitcheson, Delhi: Government of India, 1933.
- Continuity and Change in the World Oil Industry*. Beirut: Middle East Research and Publishing Center, 1970.
- Crowther, James Gerald, *About Petroleum*. London and New York: Oxford University Press, 1938.

- Deterding, Sir Henri, *An International Oilman* (as told to Stanley Naylor). New York: Harper, 1934.
- Dickson, Violet, *Forty Years in Kuwait*. London: Allen & Unwin, 1970.
- Eddy, William A., *F.D.R. Meets Ibn Saud*. New York: American Friends of the Middle East, Inc., 1954.
- Forbes, Robert James, and O'Beirne, D. R., *The Technical Development of Royal Dutch-Shell 1890-1940*. Leiden, Netherlands: E. J. Brill, 1957.
- Forbin, Victor, *Le Pétrole dans le monde*. Paris: Payet, 1940.
- Frankel, Paul H., *The Essentials of Petroleum: A Key to Oil Economics*. London: Chapman & Hall, 1946.
- , *Mattei: Oil and Power Politics*. London: Faber & Faber, 1966 (New York: Praeger, 1966).
- , *Oil: The Facts of Life*. London: Weidenfeld & Nicolson, 1962.
- Frischauer, Willi, *Onassis: A Biography of the Golden Greek Shipowner*. New York: Meredith, 1968.
- Gerretson, F. C., *The History of the Royal Dutch*. 4 vols. Leiden, Netherlands: E. J. Brill, 1953.
- Getty, J. Paul, *My Life and Fortunes*. New York: Meredith, 1963.
- Gibb, George Sweet, and Knowlton, Evelyn H., *The History of Standard Oil Company (New Jersey)*, Vol. II, *The Resurgent Years, 1911-1927*. New York: Harper, 1956.
- Gulbenkian, Nubar, *Pantaraxia: The Autobiography of Nubar Gulbenkian*. London: Hutchinson, 1965 (*Portrait in Oil: The Autobiography of Nubar Gulbenkian*; New York: Simon & Schuster, 1965).
- Hardinge, Sir Arthur, *A Diplomatist in the East*. London: Jonathan Cape, 1928.
- Hartshorn, Jack Ernest, *Oil Companies and Governments: An Account of the International Oil Industry in Its Political Environment*. London: Faber & Faber, 1962 (*Politics and World Oil Economics*, etc.; New York: Praeger, 1962).
- Henriques, Robert, *Marcus Samuel*. London: Barrie & Rockliffe, 1960 (*Bearsted: A Biography of Marcus Samuel, 1st Viscount Bearsted and Founder of Shell Transport and Trading Company*; New York: Viking, 1960).
- Henry, J. D., *Baku: An Eventful History*. London: Constable, 1906.
- , *Oil Fuel and Empire*. London: Bradbury, Agnew, 1908.
- Hewins, Ralph, *The Golden Dream*. London: W. H. Allen, 1963.
- , *Mr Five Per Cent: The Biography of Calouste Gulbenkian*. London: Hutchinson, 1957 (New York: Rinehart, 1958).

- Hopwood, Derek, *The Arabian Peninsula*. London: Allen & Unwin, 1972.
- Howarth, David A., *The Desert King: Ibn Saud and His Arabia*. London: Collins, 1964 (New York: McGraw-Hill, 1964).
- Kirk, George E., *Contemporary Arab Politics*. New York: Praeger, 1961.
- Larson, Henrietta M.; Knowlton, Evelyn H.; and Popple, C. S., *The History of Standard Oil Company (New Jersey)*, Vol. III, *New Horizons, 1927-1950*. New York: Harper, 1971.
- L'Espagnol de la Tramerye, Pierre, *The World Struggle for Oil*. New York: Knopf, 1924.
- Longhurst, Henry, *Adventure in Oil: The Story of British Petroleum*. London: Sidgwick & Jackson, 1959.
- Longrigg, Stephen Hemsley, *Oil in the Middle East: Its Discovery and Development*. 3rd ed. London: Oxford University Press, 1968 (New York: OUP, 1967).
- Lutfi, Ashraf, *OPEC Oil*. Beirut: Middle East Research and Publishing Center, 1968.
- Mann, Clarence, *Abu Dhabi*. Beirut: Khayat, 1964.
- Marcosson, Isaac F., *The Black Golconda*. New York: Harper, 1924.
- Mikdashy, Zuhayr, *A Financial Analysis of Middle East Oil Concessions, 1901-1965*. New York: Praeger, 1966.
- Morris, James, *Sultan in Oman: Venture into the Middle East*. London: Faber & Faber, 1957 (New York: Pantheon, 1957).
- Mosley, Leonard, *Curzon: The End of an Epoch*. London: Longmans, 1960 (*The Glorious Fault: The Life of Lord Curzon*; New York: Harcourt, 1960).
- Mughraby, Muamad A., *Permanent Sovereignty over Oil Resources*. Beirut: Middle East Research and Publishing Center, 1966.
- Our Industry: Petroleum*, by various authors. London: British Petroleum, 1970.
- Pachachi, Nadim, *The Role of OPEC in the Emergence of New Patterns in Government-Company Relationships*. London: Royal Institute of International Affairs, 1972.
- Philby, Harry St. John, *Arabian Jubilee*. London: Robert Hale, 1962.
- , *Arabian Oil Ventures*. Washington: Middle East Institute, 1964.
- , *Forty Years in the Wilderness*. London: Robert Hale, 1959.
- Phillips, Wendell, *Oman: A History*. London: Longmans, 1967 (New York: Reynal, 1968).

- Phillips, Wendell, *Unknown Oman*. London: Longmans, 1966 (New York: McKay, 1966).
- Reports of the High Commissioner on Iraq Administration (October 1920-1924; 1925-1931)*. London: His Majesty's Stationery Office.
- Rihani, Ameen, *Ibn Saoud of Arabia: His People and His Land*. London: Constable, 1928.
- Shamir, Shamma, *The Oil of Kuwait: Present and Future*. Beirut: Middle East Research and Publishing Center, 1959.
- Stark, Freya, *The Arab Island: The Middle East 1939-1943*. New York: Knopf, 1945 (*East Is West*; London: John Murray, 1945).
- Stegner, Wallace, *Discovery!* Beirut: Middle East Export Press, 1971.
- Stocking, George W., *Middle East Oil*. Nashville, Tenn.: Vanderbilt University Press, 1970.
- Tarbell, Ida, *The History of the Standard Oil Company*. New York: Macmillan, 1904.
- Trevelyan, Sir Humphrey, *The Middle East in Revolution*. London: Macmillan, 1970 (Boston: Gambit, 1970).
- Tugendhat, Christopher, *Oil: The Biggest Business*. London: Eyre & Spottiswoode, 1968 (New York: Putnam, 1968).
- United States, Congress, Senate, *Hearings. Part 41 Petroleum Arrangements with Saudi Arabia*, 80th Cong., 1st sess. Washington: 1948.
- , *American Petroleum Interests in Foreign Countries. Hearings, Petroleum Resources United States*, 79th Cong., 1st sess. Washington: 1946.
- , *The Emergency Oil Lift Program and Related Oil Problems. Hearings*, 85th Cong. Washington: 1957.
- United States, Congress, *Proceedings of the Senate Small Business Committee*. Washington: 1946.
- United States, Federal Trade Commission, *The International Petroleum Cartel, Staff Report submitted to the Subcommittee on Monopoly of the Select Committee on Small Business*, 82nd Cong., 2nd sess. Washington: 1952.
- Van der Meulen, D., *The Wells of Ibn Saud*. London: John Murray, 1957 (New York: Praeger, 1957).
- Ward, T. E., *Negotiations for Oil Concessions in Bahrain, Al Hasa, the Neutral Zone, Qatar and Kuwait* (privately printed, 1969).
- Williamson, J. Q., *In a Persian Oilfield*. London: Ernest Benn, 1930.
- Wilson, Sir Arnold, *A Bibliography of Persia*. London: Clarendon Press, 1930.
- , *Loyalties, Mesopotamia 1914-1917: A Personal and Historical Record*. London and New York: Oxford University Press, 1930.

- Wilson, Sir Arnold, *Mesopotamia 1917-1920: A Clash of Loyalties, A Personal and Historical Record*. London and New York: Oxford University Press, 1931.
- , *The Persian Gulf*. London: Allen & Unwin, 1928.
- , *S.W. Persia: A Political Officer's Diary*. London and New York: Oxford University Press, 1941.
- Yamani, Ahmed Zaki, *Economics of the Petroleum Industry*. Beirut: Middle East Research and Publishing Center, 1970.
- Zeine, Zeine N., *The Struggle for Arab Independence*. Beirut: Khayat, 1970.
- Zischka, Antoine, *La Guerre secrète pour le pétrole*. Paris: 1933.

نامنامه

۲

آیت، دکترحسن، ۳۵۱
 آیزل، بیل، ۲۲۲
 آیزنهاور، ژنرال دوایت، ۳۳۲، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۴۵، ۴، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۵، ۳۳۴

۱

ابراهیم، عبدالفتاح، ۲۰۲
 ابن سعود، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۸۹، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۵۸، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۶
 ابوالفرج، غالب، ۳۳

آبادان، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۵۸، ۱۱۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹
 آبشوران (شبه جزیره)، ۴۴، ۴۱، ۴۰، ۲۴، ۴۱، ۴۸
 آتاتورک، ۹۸، ۸۶
 آتش‌های جاویدان عراق، ۱۶۶، ۱۶۴، ۲۳، ۱۶۹، ۱۶۷
 آچسن، دین، ۱۳۷
 آذربایجان، ۳۳۷، ۴۸، ۴۴، ۴۱، ۴۰، ۳۹
 آزاد، عبدالقدیر، ۳۰۴، ۲۰۴
 آسام، ۶۷
 آسایان، اتاوت، ۸۲
 آلاسکا، ۱۷۳
 آلبانی، ۳۳۷
 آل رشید، ۱۱۹
 آلمان، ۸۹، ۸۶، ۸۲، ۷۷، ۶۹، ۵۴
 آلمان نازی، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۸۹
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۶

اسکندریه، ۲۳۳، ۲۵۰
 السموات، ژنرال، ۲۱۲
 اشتانیک، فلورانس، ۱۸۲، ۱۸۳
 اشتانیک، ماکس، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۲۷
 اشرف پهلوی، ۳۰۹
 اعلم، مظفر، ۳۴۸
 افریقا ۲۵، ۲۰۴، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۷۱
 افریقای جنوبی ۴۵، ۲۲۰
 افشار طوس، سرتیپ محمود، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰
 اقیانوس آرام، ۲۵۱
 اقیانوس هند، ۱۰۶، ۲۳۳
 الاحمار، قاسم، ۱۶۳
 الحاج امین الحسینی، ۱۹۸، ۱۹۹
 الخبراء ۳۳
 الشبیه (نهضت) ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 الصبری، فهد، ۳۳
 العقیر ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۷۱، ۲۷۹
 الفجریه، ۲۸
 الکویت ۱۹۵، ۲۸۰
 المناو، محمد ۳۳
 الیتره، ۲۲۵، ۲۲۶
 الهنوف ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۷۲، ۱۷۹
 ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۸۷
 الهی، دکترهایون، ۲۱۹
 امارات متحده عربی، ۲۸
 ام القوین، ۲۸
 امام دام، ۱۸۴
 امام یمن، ۱۷۵
 امریکا (ایالات متحده، ایالات متحده امریکا)

ابوحدریه، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۸
 ابوظبی، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۱۵۱
 اپیم (شرکت)، ۳۳۳
 اتاق بازرگانی نیویورک ۷۶
 اتلی، کلمات، ۳۱۳
 اتیوپی، ۲۳۳، ۲۳۷
 احکام عشره موسی، ۱۱۸
 اخوان، ۱۱۷، ۱۱۸
 اداره خدمات استراتژیک، ۳۳۹
 ادی، جورج، ۲۹۵، ۲۹۶
 ادی، سرهنک ویلیام، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱
 ارامنه ۳۹، ۷۸
 ارتش سرخ ۳۱۹
 اردوگاه اقدسیه ۳۴۹
 ارفع، سرلشکر حسن، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۷
 ۳۴۹
 اروپا، ۲۸، ۳۹، ۴۶، ۵۵، ۲۹۰
 اریتره، ۲۳۷
 اسپرزه، پیت، ۳۳، ۱۸۰
 استارک، فریا، ۲۰۹
 استالین، ژوزف، ۴۹، ۲۴۹
 استانبول، ۴۱، ۱۰۷
 استرآباد (گرگان)، ۶۱
 استراتکون، لرد، ۶۸، ۷۳
 استرالیا، ۲۵، ۵۴، ۵۷، ۱۷۳
 استراتموند، لرد، ۳۲۹، ۳۳۰
 استریتر، ۶۰
 استوکس، ۳۱۵، ۳۲۸
 استفنس، ریچارد، ۳۴
 اسرائیل، ۲۸، ۲۵۳، ۲۴۴، ۳۱۸
 اسکراین (سرکلامونت) ۲۲۰،

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۱۱
 ۲۴۸، ۲۴۱، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴
 ۳۰۵، ۲۹۳، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۵
 ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶
 ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵
 ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳
 ۳۵۰، ۳۳۴
 انوراسادات، محمد، ۱۹۸
 اوپک، ۲۵
 اوزاکا، ۳۳۰
 اومبرفی، شفیق، ۳۳
 اوهیگر، فلویده، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۶، ۲۳۷
 اهالی (جمعیت)، ۲۰۲
 اهری، دکترحسین، ۱۹۹
 اهواز، ۶۹، ۲۱۷، ۳۰۵، ۳۲۸
 ایتالیا، ۴۴، ۴۶، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۷
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۲۹
 ایتام، فواد، ۳۲
 ایدمیتسو (شرکت)، ۳۳۳
 ایدن، آنتونی، ۳۱۸، ۳۲۳
 ایران، ۲۵، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۳
 ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۱۲۹، ۱۴۲
 ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲
 ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷
 ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹
 ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۰۴
 ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
 ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۸

۲۵، ۳۲، ۷۶، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۵
 ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۹
 ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۵
 ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸
 ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۶
 ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱
 ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸
 ۳۴۱
 امیرعبدالله، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۳
 امیر علانی، دکترشمس‌الدین، ۳۰۴
 امیرفصل (شریف‌حسین)، ۹۲، ۹۳، ۹۴
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷
 امیرخسروی، سرلشگر، ۲۱۴
 امین‌السلطان، ۵۹، ۶۴
 اناتولی، ۷۶
 انجما، ۱۶۳
 انجمن بازرگانان و کسبه‌تهران، ۳۰۴
 انجمن حمل و نقل ترانزیت نیویورک، ۷۶
 انجمن شرکت‌های مستقل نفتی، ۲۴۹
 اندونزی، ۵۵
 انقلاب روسیه، ۳۹
 انگلستان (بریتانیا - بریتانیای کبیر)، ۲۵
 ۲۷، ۲۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۵
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵
 ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱
 ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۸۹، ۱۹۷
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸

۰۲۲۶، ۰۲۲۴، ۰۲۲۱، ۰۱۹۹، ۰۱۹۷، ۰۱۹۶، ۰۱۹۲
 ۲۵۵، ۰۲۴۸، ۰۲۲۸
 بخت النصر ۲۳، ۰۱۶۴، ۰۱۶۵
 بختیاری (خوانین) ۱۵۸۰
 بختیاری (کوهها)، ۰۲۳، ۰۵۶، ۰۶۲، ۰۱۵۷
 ۱۵۹
 برگ، ویلیام، ۱۸۸
 برلز ۵۹
 برمه ۶۷
 برن، دیوید، ۲۱۰
 بریستول، دریا سالارمارك ۹۷، ۰۹۸، ۰۹۹
 بزرگمهر، جلیل، ۰۳۴۸، ۰۳۵۰
 بصره ۰۷۷، ۰۲۰۱، ۰۲۰۵، ۰۲۰۶، ۰۲۰۸، ۰۲۱۰
 ۰۲۱۱، ۰۲۱۲، ۰۲۱۴، ۰۳۲۰
 بعقوبیه ۰۲۰۶، ۰۳۱۰
 بغداد، ۰۲۳، ۰۲۷، ۰۷۰، ۰۷۲، ۰۷۷، ۰۸۱، ۰۹۱
 ۰۱۱۰، ۰۱۱۳، ۰۱۱۴، ۰۱۱۵، ۰۱۶۸، ۰۱۹۴، ۰۱۹۸
 ۰۱۹۹، ۰۲۰۴، ۰۲۰۵، ۰۲۰۷، ۰۲۰۸، ۰۲۱۱، ۰۲۱۳
 ۰۳۴۸
 بقائی، دکتر مظفر، ۰۳۰۴، ۰۳۴۰، ۰۳۵۱
 بقائی، سرلشکر، ۰۳۲۶
 بل، رابرت، ۰۳۴
 بلغارستان ۰۳۳۷
 بلوچ قرائی، سرگرد، ۰۳۴۰
 بلومرک سرهنگ فن ۰۲۰۹
 بندر انزلی، ۰۴۸
 بندر ترپست ۰۴۶
 بورقان ۰۲۴، ۰۱۳۸، ۰۱۴۲، ۰۱۹۴، ۰۲۰۰، ۰۲۸۵
 بوشهر ۰۷۲، ۰۱۵۰، ۰۱۷۵
 بول، هیلری، ۰۱۶۸، ۰۱۶۹
 بوندارفسکی ۰۳۵۱

ایکزهارولد ۰۲۳۸، ۰۲۴۰، ۰۲۴۱، ۰۲۴۲
 ۰۲۴۳، ۰۲۴۴
 اینداس شرقی (هندشرقی) ۵۵
 ایوانف ۰۳۵۱
ب
 باباگوگور، ۰۱۰۰، ۰۱۰۲، ۰۱۶۳، ۰۱۶۴، ۰۱۶۷
 ۰۱۶۹
 بارگر، توم، ۰۱۷۸، ۰۲۲۷
 باغ‌های آویزان بابل (حدائق معلقه)، ۰۲۳
 ۰۱۶۴
 باطوم، ۰۴۱، ۰۴۵، ۰۴۶
 باکو ۰۳۹، ۰۴۰، ۰۴۱، ۰۴۲، ۰۴۳، ۰۴۴، ۰۴۵
 ۰۴۶، ۰۴۷، ۰۴۸، ۰۴۹، ۰۵۰، ۰۵۱، ۰۵۲، ۰۵۴
 ۰۵۵، ۰۱۵۱، ۰۳۳۸، ۰۳۵۰
 بال، گوفری ۰۳۴
 بالاخانی، ۰۴۲
 بالکان ۰۳۳۷
 بانک آلمان، ۰۸۱
 بانک بین‌المللی، ۰۳۳۵
 بانک شاهنشاهی، ۰۵۵
 بانک صادرات و واردات امریکا ۰۳۱۶، ۰۳۳۴
 بانک لندن، ۰۳۰۷
 بانک ملی ترکیه، ۰۸۰، ۰۸۱، ۰۸۲، ۰۸۴
 بانک هلند، ۰۱۳۷
 بایلوف ۰۴۳
 بایندر سرتیپ، ۰۳۴۰
 بحرا ۰۱۹۳، ۰۱۹۴
 بحران مونیخ ۰۱۹۵
 بحرین ۰۲۸، ۰۱۰۳، ۰۱۰۴، ۰۱۰۹، ۰۱۲۴، ۰۱۲۵
 ۰۱۲۶، ۰۱۲۷، ۰۱۲۹، ۰۱۴۰، ۰۱۴۱، ۰۱۴۳، ۰۱۴۹
 ۰۱۵۱، ۰۱۷۱، ۰۱۷۳، ۰۱۷۵، ۰۱۷۶، ۰۱۷۸، ۰۱۸۱

ترکیه، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵
 ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۷
 تروبریح، دکتر ریچارد، ۱۶۴
 ترومن (هری)، ۲۵۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴، ۳۳۵
 تریپولیتانیا، ۱۵۱
 ترینیداد، ۲۵
 نفضلی، محمود، ۲۵۱
 تفلیس، ۴۱، ۴۵
 نکزاس، ۶۳
 نکریت، ۳۳
 تلو (غار)، ۳۴۰
 تمبی، ۱۵۸
 تمیرلی، دکتر تام، ۳۴
 تویتچل، کارل، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷
 تهران، ۳۷، ۵۶، ۵۹، ۶۳، ۳۰۳، ۳۰۴
 ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷
 ۳۴۶، ۳۴۷
 تیری، ۲۲۰
 تیکل، والتر، ۱۵۶

ج

جامعه روحانیت، ۳۰۴
 جامعه ممال، ۹۵، ۹۹، ۱۵۹
 جامعه محمد حسین، ۱۱۸
 جانزاده، ۳۵۱
 جانسون، ادوارد، ۳۶۰
 جبل المبارز، ۱۸۳
 جبل باری، ۱۷۵، ۱۷۶
 جبل حمران، ۱۶۳
 جبیل، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴
 جبهه ملی، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۱
 جلد، ۳۴، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸

بهارستان (میدان)، ۳۴۶، ۳۴۹

بیرنس، جیمز، ۲۴۴

بیروت، ۳۳

بین النهرین، ۹۱، ۹۵

بی بی ایلات، ۴۳، ۴۴

پ

پاتر، چارلی، ۲۲۵

پاچه چی، دکتر ندیم، ۳۴

پارسیان هند، ۴۰

پارکر، آلوین، ۸۴

پاریس، ۴۴، ۵۶، ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۲۵۷، ۲۷۲

پالخانا، ۱۶۲

پانتار اکیسا، ۸۸، ۲۵۸

پایدار، دکتر جلال، ۲۰۲

پتن، مارشال، ۲۰۳، ۲۵۹، ۲۶۷

پرت اسموتز، ۶۶

پرل هاربور، ۲۲۸

پریت، ۲۶۰

پلخاتف، ۴۹

پلینی (بزرگ)، ۲۴

پنسلوانیا، ۴۱، ۴۲، ۱۴۶

پیج هوارد، ۳۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۱

پیوریتن، ۱۱۸

ت

تاویل، محمد، ۱۷۶

تاتارها، ۳۹، ۴۷

تامسون، آ، بیبای، ۴۲، ۱۶۴

تایرل، ویلیام، ۹۹

ترجیل، ۱۶۲

ترکان جوان، ۷۷، ۸۰

ترکمان محمد، ۳۴۰

حزب زحمتکشان ملت ایران، ۳۰۴

حزب سوسیال دمکرات روسیه، ۴۹

حسین عدیلی، ۲۱

حطی پاشا، ۸۸

حلیم پاشا، سعید، ۸۹

حیفا، ۹۳

خ

خانقین، ۲۰۶

خان ملک یزدی محمد، ۲۱۹

خدوری مجید، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۳

خراسان، ۶۱

خرمشهر، ۲۱۶

خطلوله نفتی سراسری کشورهای عربی (تا پلایین)

۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۷۱

خطیبی دکتر حسین، ۳۴۰

خلیج عقبه، ۱۰۶

خلیج فارس، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۱۰۶، ۱۰۷

۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۰

۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۳۳

۲۵۳، ۲۵۶، ۲۷۵، ۳۱۹، ۳۲۲

خلعتبری، ارسلان، ۳۰۴

خلیلی، عباس، ۳۰۴

خواجه نوری، غلامعلی، ۳۴۸

خوارج، ۱۱۸

خیابان صلح، ۴۴

د

دارخوین، ۱۵۸

داردائل، ۴۶

دارمی (امتیاز نامچه)، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۷

۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۷۸، ۱۷۹

۱۸۰، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۸۱، ۲۸۷

۲۸۹

جدید، محمد، ۲۰۲

جزایری، دکتر هادی، ۲۰۲

جزنی، بیژن، ۳۵۱

جلالی نائینی، ۳۰۴

جمبور، ۱۶۳

جودت، علی، ۲۱۱

جورج، للوید، ۹۱

جونز، جس، ۲۳۴

جیمسون، جان، ۱۶۰

چ

چاه سرخ، ۶۳

چرچیل، وینستون، ۷۳، ۸۳، ۲۱۲، ۲۱۳

۲۱۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۲۳، ۳۲۶

۳۲۸، ۳۳۵

چستر، دریادار کولبی، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱

۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۸، ۹۹

چیس هولم، آرکی بالد، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۱، ۲۳۷

ح

حائری زاده، ۳۰۴

حاجی، احمد، ۳۴

حبانیه، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲

حجاز، ۱۱۷

حجازی، احسان، ۳۳

حزب ایران، ۳۰۴

حزب توده، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۵

۳۵۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹

دیویس؛ فرد، ۱۲۷، ۲۳۰، ۲۸۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰
 ذبیح، سپهر، ۳۱۲، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۵۱
 ذکی، ژنرال امین، ۲۰۲
 رأس التتوره، ۲۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۲۸
 رأس الخیمه، ۲۸
 رائین، اسمعیل، ۳۱۷
 رابرتسون، ۲۱۸
 راجرز، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳
 رادکلیف، سرسیریل، ۲۶۸، ۲۶۶
 رادیوپرلن، ۱۹۸
 راستگو، عبداله، ۳۵۱
 رافدین، ۲۰۶
 راکفلر، جان، ۲۸۷، ۴۰
 رامسر، ۳۴۸
 راولینسون، پیترا، ۳۴
 راولینسون، رونالد، ۳۴
 ربع الخالی، ۲۵، ۱۹۷، ۲۲۸
 رزاقی، فرید، ۳۳
 رزم آرا، سیهید حاج علی، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
 رژیم ویشی، ۲۰۳، ۲۶۷
 رشید عالی گیلانی، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳
 رضاخان، ۱۵۹

ذ

ر

۱۵۹، ۷۵ (متن امتیازنامه) تا ۲۵۵، ۲۶۰
 داری، ویلیام ناکس، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸
 ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸
 ۷۴
 دالس، آلن، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲
 دانشکده افسری، ۳۴۹
 دتردزیگ، هنری، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷
 ۸۸، ۹۱، ۹۹، ۱۵۶
 دجله، ۱۶۳
 دروازه قزوین، ۳۴۹
 دریاچه شور (صغیر)، ۲۵۰
 دریاچه شور (کبیر)، ۲۵۰
 دریای بالتیک، ۴۶
 دریای خزر، ۲۳، ۲۴، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۶
 ۴۸، ۴۹، ۵۴
 دریای سرخ، ۲۳، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۹۷، ۲۳۳
 ۲۳۴، ۲۵۱
 دریای سیاه، ۴۶
 دریای مدیترانه، ۱۹۷، ۲۴۳، ۲۶۱
 دمام، ۳۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۷۸
 دمشق، ۹۳
 دوبورک، هانس، ۱۶۴
 دویی، ۲۸، ۳۴، ۱۵۱
 دومنسی، ویکتو، ۲۶۴
 دیوان لاهه، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۵
 دیکسن، ولینگتون، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰
 دیکسون، واپولت، ۱۴۳
 دیکسون، هارولد، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸
 دیک کر، ۱۷۴
 دیویس، رالف، ۲۸۳، ۲۸۴

۲۹۱ . ۲۸۹ . ۲۸۸ . ۲۸۷ . ۲۵۱	رضاشاه ۱۹۸۰ . ۲۱۴ . ۲۱۵ . ۲۱۷ . ۲۱۸ . ۲۱۹ .
ریبر، تورکید، ۱۸۸	۳۴۹ . ۳۰۷ . ۳۰۴ . ۳۰۳ . ۲۲۰
ریحانی، امین: ۱۰۶ . ۱۰۸ . ۱۰۹ . ۱۱۰	رم، ۳۴۸
۱۸۲ . ۱۸۱ . ۱۲۴ . ۱۱۶ . ۱۱۴ . ۱۱۳ . ۱۱۲	دنوار، ۲۵۷
رینر چارلز، ۱۴۵ . ۱۹۲	روپولو، آرگی، ۶۰
رینولدز، ۶۳ . ۶۴ . ۶۵ . ۶۷ . ۶۸ . ۶۹ . ۷۰	روتشیلدز، بارون، ۶۵ . ۶۶ . ۶۷
۷۲ . ۷۱	روتشیلدز (برادران) ۴۶ . ۴۹
ز	روداس، رالف، ۱۲۵
زاهدی، سر لشکر فضل الله . ۳۲۶ . ۳۴۶	روحانی، فواد، ۲۹۹ . ۳۱۲
۳۵۰ . ۳۴۸	روز ماری (تفتکش)، ۳۳۳
زاهدی، سرتیپ نصرالله . ۳۴۰	رومانی، ۳۳۷
زنویتس، وسپات، ۴۷	رومل (مارشال) ۲۰۴ . ۲۱۲ . ۲۳۳
زیرک زاده، مهندس، ۳۴۰ . ۳۰۴	روزن پلانتر، ۶۳ . ۶۴ . ۶۵
زیشکا، آنتونی، ۵۲	روزنامه اطلاعات، ۲۱۵
ژ	روزنامه باکینز کیا، ایزوتیا، ۴۳
ژابن، ۲۵ . ۲۸	روزنامه تایمز لندن، ۵۴ . ۱۴۳
ژوهانسبورک، ۲۲۰ . ۲۳۰	روزنامه دیلی میل، ۳۱۷
س	روزنامه دیلی نیوز، ۹۶
سازمان سیا، ۳۳۳ . ۳۳۹ . ۳۴۰ . ۳۴۲ . ۳۴۷	روزنامه ساندی اکسپرس ۲۷۶
۳۵۰	روزنامه کیهان فرهنگی، ۱۱۸
سازمان ملل متحد، ۲۹۰ . ۳۱۷ . ۳۲۱	روزنامه وال استریت جورنال ۱۴۳
ساندرز، ۲۸ . ۲۹ . ۶۴ . ۲۰۷	روزولت، تئودور، ۱۲۷ . ۲۳۱ . ۲۳۲ . ۲۳۵
سپهسالار میزار حسین خان، ۵۵	۲۳۷ . ۲۳۸ . ۲۳۹ . ۲۴۱ . ۲۴۸ . ۲۴۹ . ۲۵۲
سپهر، مورخ الدوله، ۲۱۹	۲۵۳ . ۲۵۴
ستینوس، ادوارد، ۲۳۹	روس، ۳۲۰
سراجہ (تم)، ۲۲۳	روسیه، ۴۱ . ۴۲ . ۴۷ . ۵۹ . ۶۱ . ۶۸ . ۷۹
سزان، ۲۵۷	رویتز (بارون جولوس)، ۵۴ . ۵۵
سلطان عبدالحمید دوم، ۷۵ . ۷۶ . ۱۰۱	رویتز (خبرگزاری) ۵۴ . ۵۵
	رویس، ژرنال رالف، ۲۴۷
	ریاحی، سرتیپ تقی، ۳۴۰
	ریاض، ۲۷ . ۳۴ . ۱۰۶ . ۱۰۷ . ۱۱۹ . ۲۵۰

۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶،
 ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۳
 شرکت نفت اتلانیتیک ریفاپینگز، ۹۹
 شرکت نفت استاندارد اوایل، ۳۹، ۴۲، ۴۶،
 ۴۷، ۵۵، ۷۹، ۹۹
 شرکت نفت استاندارد اوایل ایندیانا، ۹۹
 شرکت نفت استاندارد اوایل کالیفرنیا، ۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۵۶،
 ۲۸۴، ۲۹۴
 شرکت نفت استاندارد اوایل نیوجرسی، ۹۶،
 ۱۰۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۵۶،
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹،
 ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۴
 شرکت نفت ایپاک، ۲۷۹
 شرکت نفت ایران وانگلیس، ۲۹، ۶۰، ۶۹،
 ۷۱، ۷۳، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۱۰۰،
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۱،
 ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
 ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۷،
 ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۰۵،
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹،
 ۳۳۱
 شرکت ایسترن گالف اوایل، ۱۲۵، ۱۴۰
 شرکت امین اوایل، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳،
 ۲۸۵، ۲۸۶
 شرکت نفت بحرین، ۱۲۶
 شرکت نفت بختیاری، ۱۵۸
 شرکت نفت برمه، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲
 شرکت بهره برداری اولیه، ۶۸

سایمان (نبی)، ۱۴۶، ۱۴۷
 ممیرامیس، ۲۳
 سن پترزبورگ، ۴۰، ۴۹
 سنجابی، دکتر کریم، ۳۰۴
 مندی عباس، ۳۴
 سوپور (شرکت)، ۲۳۰، ۲۳۳
 سوریه، ۲۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۲۰۳،
 ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۴۴
 سویت، ۲۸۹، ۳۴۲
 سهیلی، علی، ۳۰۹
 سیاست درهای بازار، ۱۰۲، ۱۴۵، ۲۶۰
 سیاست ریاضت اقتصادی، ۲۶۲
 سرینیکا، ۱۵۱
 سیستم پنجاه-پنجاه (تعریف حقوقی)
 ۲۹۷ تا ۲۹۹
 سیمر، ۳۲
 سینکلر رود، ۳۳

ش

شایگان دکتر سیدعلی، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۴۰
 شیرد، سرفرانسیس، ۳۱۳
 شرکت امتیازات افریقا و شرق، ۸۱
 شرکت مستقل نفتی (تعریف حقوقی)، ۲۷۶
 شرکت نفت آجیب، ۳۲۹
 شرکت نفت آرامکو، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸،
 ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶،
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴،
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۴،
 ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶

۱۹۲، ۱۹۱، ۱۵۷، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵	شرکت بریتیش پترولیوم، ۲۷۹، ۷۵
۱۹۳	شرکت پاسفیک وسترن اویل کاپوریشن، ۲۸۱
شرکت گالف پنسیلوانیا، ۱۰۳	شرکت پان امریکن پترولیوم اند ریفاینینگز، ۶۹
شرکت گنتی اویل، ۲۸۱، ۲۷۷	شرکت نفت ترکیه، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹
شرکت معادن ایران، ۵۵	۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲
شرکت ملی نفت ایران، ۲۷۹، ۳۱۶	شرکت تگزاس اویل، ۱۸۷، ۹۹، ۲۳۲، ۲۳۷
شرکت موبیل، ۱۰۰	۲۴۲، ۲۵۶
شریفیان، عبدالحسین، ۲۹۹	شرکت تگزاکو، ۲۹۴
شفق، دکتر رضا زاده، ۳۲۷	شرکت توسعه خاور نزدیک، ۹۹
شط العرب، ۲۱۶	شرکت سندیکای امتیازات، ۶۸، ۷۱
شوادران، بنجامین، ۲۹۹	شرکت سوکال، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴
شوارتسکف، ژنرال، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۸	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲
۳۵۰	شرکت سوکونی و اکیوم، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۵
شورای امنیت (سازمان ملل)، ۳۱۷، ۳۳۳	۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۹۴
شورای تجارت نیویورک، ۷۶	شرکت سیرپ، ۲۷۹
شوروی، ۳۹، ۴۹، ۱۳۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳	شرکت سینکراوویل، ۹۹
۲۱۶، ۲۳۹، ۲۴۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۲	شرکت رویای داچ شل، (شل)، ۲۱۰، ۵۵، ۷۹
۳۳۷	۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۹۹
شوشتر، ۵۹	۱۰۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۶۱
شیتز، هارولد، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۹	۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۱
شیخ الصباح، احمد الجبار، ۱۴۰، ۱۴۱	شرکت نفت عراق، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۵
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۹۱، ۱۹۳	۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۹
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۸۰	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۷، ۲۰۳
شیخ برزنجی، محمود، ۲۰۲	۲۱۰، ۲۱۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱
شیخ جزایری، عبدالکریم، ۲۰۲	۳۳۰
شیخ جواد، محمد، ۲۰۲	شرکت عمران عثمانی و آمریکا، ۸۱، ۸۲، ۸۵
شیخ خزعل، ۱۵۸	شرکت نفت فرانسه، ۱۶۱، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵
شیخ ذکی یمانی، احمد، ۳۳	۲۶۶، ۲۶۹
شیخ سلیمان، عبدالله، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵	شرکت فیلیپز اویل، ۲۸۳
۱۳۷، ۱۸۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۱	شرکت نفت کویت، ۱۴۸، ۱۹۵
۲۵۲، ۲۸۲، ۲۹۳	شرکت گالف اویل، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۴

عثمانی، ۴۴، ۵۰، ۶۳، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷،

۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۴،

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۴۲،

۱۸۳، ۲۱۱، ۲۵۶

عدن، ۳۳۰، ۳۳۳

عراق، ۲۳، ۲۷، ۶۳، ۷۵، ۹۲، ۹۴، ۹۶،

۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۸،

۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴،

۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱،

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،

۲۱۵، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۷۵، ۳۱۱،

۳۲۳

عربستان سعودی، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۳،

۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱،

۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۴۹،

۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹،

۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹،

۲۰۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰،

۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳،

۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵،

۲۵۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰،

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹،

۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۰

عمراتوسن، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۸۶

عمر کرتاسه، ۱۷۷

عمر میومن، ۱۷۶

علاء، حسین، ۳۱۲

عمان، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۵۱

عمیدی نوری، ۲۰۴

غ

شیخ طریقی، عبدالله، ۲۱

شیخ نشین‌های خلیج فارس، ۱۰۴

شیرازی، آیت‌الله، ۲۰۲

ص

صابونچی، ۴۲

صالح، الهیار، ۳۲۷، ۳۳۳

صالحیار، غلامحسین، ۲۲۰

صادقی تهرانی، محمد، ۲۰۳

صحرای لیبی، ۲۳

صدر، آیت‌الله سیدمحمد، ۲۰۲

صهیونیسیم، ۲۵۳

ط

طایف (کاخ)، ۲۹۹

طرابلس، ۲۷

طه، ژنرال، ۲۰۲، ۲۱۲

طهماسبی، خلیل، ۳۱۰، ۳۱۱

ظ

ظفار، ۱۵۱

ظهران، ۳۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸،

۲۲۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۷۹

ع

عالیخانی، دکتر علینقی، ۲۹۹

عبداللطیف پاشا، ۱۱۳

عبدالناصر، جمال، ۱۹۸، ۳۱۸

عبتیق، ۲۲۸، ۲۷۱

عبدالله، دکتر، ۱۱۴

عشان‌های جوان، ۷۷

غائله آذربایجان ، ۲۲۰
غروی، آیت‌الله ، ۳۰۴

ف

قاصدیه ، ۷۹
قوانین ضد تراست امریکا ، ۱۵۵ ، ۲۶۴
قانون ملی شدن نفت ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۲۶
(متن قانون) ۳۸۹ تا ۳۹۰
قانون ممنوعیت دولت از مذاکراه و عقد قراردادها
راجع به امتیازات با خارجی ها ۳۸۱
قانون وام و اجاره امریکا ، ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰
قاهره ، ۵۴ ، ۱۰۸ ، ۲۳۳ ، ۲۵۳ ، ۳۰۳
قبرس ، ۳۱۷
قرآن ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳
قرارداد:
قرارداد آچانا کری ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۹۲
قرارداد اتحادیه عراق و انگلیس ، ۲۱۱
قرارداد ۱۹۳۲ عراق و انگلیس ، ۲۰۴
قرارداد امتیاز نفت شمال ایران ، ۳۱۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷
قرارداد خط قرمز ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۴۳ ، ۱۵۷ ، ۲۴۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۷
قرارداد ۱۹۳۲ عراق و انگلیس ، ۲۰۴ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵
قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی ، ۳۱۹ ، ۲۶۸ ، ۲۶۶ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵
قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس درباره ایران ، ۷۵ ، ۸۷
قرارداد سایکس - پیکو ، ۹۱ ، ۱۰۸
قرارداد گس - گلشایان قرارداد الحاقی به
قرارداد نفتی ۱۳۱۲ خورشیدی
قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۳۰۷
۳۱۴ ، ۳۱۰ (متن قرارداد) ۳۶۱ تا ۳۷۹
قرارداد الحاقی به قرارداد ۱۳۱۲ خورشیدی ،

فاغ ، مصطفی ، ۶۲ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۳۰۶ ، ۳۱۲ ، ۳۵۱
فاطمی ، دکتر حسین ، ۳۰۴ ، ۳۴۰ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱
فالوجا ، ۳۱۲
فداییان اسلام ، ۳۱۱
فدراسیون امارات متحده عربی ، ۱۰۶
فوات ، ۹۴
فراکسیون نهضت ملی ، ۳۴۶
فرانسه ، ۲۵ ، ۳۴ ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۰۰ ، ۱۵۱ ، ۱۸۹ ، ۱۹۷ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۹۳ ، ۳۱۸
غریتاس ، ۳۴
فلسطین ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۸ ، ۱۷۴ ، ۱۹۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳
فلول ، ۳۲۰
فورد (شرکت) ، ۱۲۲
فهیمی ، سرهنک ، ۲۱۲
فهیمی ، خلیل ، ۳۱۲
فیشر ، دریاسالار لرد ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۷۳ ، ۸۳
فیصل البسام ، ۳۳
فیض ، آیت‌الله ، ۳۱۱
فیلبی ، کم ، ۱۳۲
فیلبی ، هنری ، ۱۱۵ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۲۷ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۲۵۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۹
فیلبیس ، دکتر و ندل ، ۲۸ ، ۳۴
فیوم ، ۲۵۳

کرت، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲	۳۸۷ تا ۳۸۳	۳۱۰ (متن قرارداد)
کرزن، لرد، ۶۲، ۹۵، ۹۷		قرارداد وضعیت موجود آچاناگری
کرکوک، ۷۵، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۱۶۲، ۱۶۳		قسطنطنیه، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۹
۱۶۷، ۱۶۴		قصر شیرین، ۵۹، ۶۳
کرمانشاه، ۲۱۸، ۲۱۹		قفقاز، ۲۴، ۲۹، ۴۰، ۴۱، ۲۱۳، ۲۱۶
کرول روپر، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰		قطر، ۲۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۳۲۳
گروسی، آبرو، ۲۸۳		۳۳۰
گروو، سراریک، ۸۹		قنات آبادی، شمس، ۳۰۴
گرین، چارلز، ۱۲۳، ۱۲۴		قوام السلطنه، احمد، ۳۱۰
کریمه، ۲۴۹		قویر، ۱۶۳
کلات، امیل، ۳۸۴		ک
کلارک، سرکنت، ۲۵۷		کاپیتولاسیون، ۸۶، ۹۸، ۲۱۱
کلمانسو، ژرژ، ۹۱		کادمن، لرد، ۷۳، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷
کلمبیا، ۲۵		۱۵۶
کمیسیون تجارت فنرال، ۱۵۷		کارائیب، ۲۵
کنایشون، پل، ۲۰۹		کارتر، دریا سالار آندرو، ۲۴۴
کنت دلازونکا، ۳۳۳		کارتیه، ۸۴
کنفرانس سان رمو، ۹۴، ۹۵		کاسل، سرارنست، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۷
کنفرانس سانفرانسیسکو، ۲۹۰		کاشانی، آیت الله سید ابوالقاسم، ۲۰۲، ۳۰۴
کنفرانس صلح پاریس، ۹۳		کاظمی، باقر، ۳۱۵
کنفرانس لوزان، ۹۸، ۹۹		کاکس، سربرسی، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
کنفرانس یالتا، ۲۴۹		۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۲، ۲۰۱، ۲۷۹
کوت عبدالله، ۱۵۸		کان، ۶۵
کوتہ ادوارد، ۵۵		کانادا، ۷۳، ۱۲۶، ۱۴۱
کوچ، تام، ۱۷۵		کانال سوئز، ۵۴، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۳۱۸
کورنوالیس، سرکنیاهان، ۲۰۴		کاویانی، دکتر رضا، ۳۰۴
کوررو، ژنرال هائری، ۹۳		کتاب مقدس، ۲۴
کوهی کرمانی، حسین، ۲۲۰		کتاچی خان، آنتوان، ۵۶، ۵۹، ۶۲
کویت، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۵		کراچی، ۲۰۸، ۳۴۷
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵		کرافت، نورت، ۳۱۷
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۹۱، ۱۹۲		

۲۳۰
 گلبنکیان، نوار، ۲۵۷
 کلوی، سرهنگ، ۱۹۴، ۳۰۰
 کیلان، ۶۱

ل

لانینگ، رابرت، ۹۷
 لانگریک استفن همسلی، ۱۳۰، ۱۳۱
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۸۷، ۳۰۵، ۳۱۳

لاورنس، ۹۳

لبنان ۲۸، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۲۴۴، ۴۷
 لسانی، ابوالفضل، ۱۶۰، ۳۰۶

لناهان، بیل، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۸

لنچافسکی، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۹۹

لندن ۳۴، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۶۵
 ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۹۸، ۱۱۳، ۱۳۲

۱۴۶، ۱۵۰، ۲۲۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲

۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۹۰، ۳۲۹

لنین گراد، ۴۰

لولیتا، ۲۵۷

لومباردی، ۱۳۵

لومیس، ۱۲۷، ۱۲۸

لوی والتز، ۳۲۶

لیبی، ۲۷، ۱۵۱، ۲۰۴

لیدی کاکس، ۱۱۵

لیسبون، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲

۳۰۹، ۳۳۱

لی مورگان، تونی، ۳۴

م

ماتهی، انریکو، ۳۲۹، ۳۳۰

۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰

۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۲۳، ۳۳۰

کیسترن نیلپ، ۲۸۶

کیسموندی، ویتوریو، ۳۴

کینج، آلك، ۱۶۷

کینگز سرتیپ، ۲۱۳

کینلی، مایرون، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶

ک

کارنر، ۳۳۵

کالتیزی (پرنس)، ۴۱، ۴۷

کتی، جورج فرانکلین، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶

کتی، ژان پل، ۲۱، ۲۸، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷

۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶

۲۹۴

گرس، راند، ۳۳۲

گرتون جان، ۲۰۶

گروبا، دکتر فریتس، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸

۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۹

گری، لردارل ادوارد، ۸۷

گریدی، دکتر هنری، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵

گرنیوی، چارلز، ۷۳، ۸۵

گلبنکیان، گالومت سرکیس، ۴۹، ۵۰، ۵۱

۵۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵

۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲

۱۰۳، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۶۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸

۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۳۰۹، ۳۳۰، ۳۳۱

گلبنکیان نوبر، ۸۸، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۶

۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۹

۳۴۶ ، ۳۴۴ ، ۳۴۳ ، ۳۴۲ ، ۳۴۰ ، ۳۳۹ ، ۳۳۸
 ۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۳۴۸ ، ۳۴۷
 مصر ۲۳۳ ، ۲۸ ، ۷۸ ، ۱۹۷ ، ۲۰۴ ، ۲۳۲ ، ۲۷۵ ،
 ۲۸۹ ، ۳۱۸
 مظفرالدین شاه ، ۵۹ ، ۶۸ ، ۳۱۳
 معظمی ، دکتر عبداللہ ، ۳۴۰
 مقدم ، سر لشکر حسن ، ۲۱۸ ، ۲۱۹
 مقبل ، ۲۰۶ ، ۲۰۷
 مک دونالد ، ہری ، ۳۳
 مکزیکو ۶۳
 مک گی ، جورج ، ۲۹۵
 مک کونل ، قبیل ، ۱۸۵ ، ۱۸۶
 مکہ ۱۰۷ ، ۱۱۷ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲
 مکی ، حسین ، ۲۲۰ ، ۲۰۴ ، ۳۱۲
 ملاتانی ، ۱۵۸
 ملک سعود ، ۳۰۰
 ملک فیصل اول ، ۱۶۲ ، ۲۱۱ ، ۲۵۱
 ملک غازی ، ۲۱۱ ، ۲۱۲
 ملکہ الیزابت اول ، ۱۱۸
 ملکہ ثریا ، ۳۴۸
 ملکہ ویکتوریا ، ۳۱۴
 ملکی احمد ، ۳۰۴
 ملون ، آندرو ، ۱۴۶
 منامہ ، ۱۲۵
 منزہ ، سرتیپ ، ۳۴۰
 منصور ، علی ، ۳۱۱
 منطقہ بیطرف ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹
 ۲۸۰ ، ۲۹۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶
 مورگان (برادران) ۵۷
 مورگان ، ژاک دو ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۲
 موفت ، جمیز ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴

ماریوت ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۵۹
 مازندران ، ۶۱
 مالک ماہون ، ژرنال ، ۱۰۸
 مانناچوف ، الکساندر ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۴۹
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۷۸ ، ۷۹
 متین دفتری ، دکتر احمد ، ۳۲۷
 مجاہدین اسلام ، ۳۰۴
 مجلس سنا ، ۳۲۲
 مجلس شورای ملی ، ۳۰۴ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲
 ۳۱۶ ، ۳۲۶ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷
 مجمع اتحادیہ موقت ، ۱۵۶
 مچوگ ۲۹۷
 محمدرضا شاہ ، ۲۵ ، ۲۲۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۹
 ۳۳۲ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹
 ملحدت پاشا ، ۷۷
 مدفعی ، جمیل ، ۲۱۱
 مدینہ ، ۲۵۲
 مربع طلائی ، ۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۱۲
 مزامیر داوود ، ۷۲
 مینی سرتیپ ، ۳۴۰
 مسجند سلیمان ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸
 ۱۸۱ ، ۲۱۷ ، ۳۰۵
 مسجند شاہ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱
 مسقط ، ۱۲۵ ، ۱۵۱
 مسکو ، ۴۹ ، ۱۳۲ ، ۲۵۸ ، ۳۲۴
 مشار ، یوسف ، ۳۰۴
 مشیر الدولہ ، ۶۲
 مصدق ، دکتر محمد ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷
 ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷
 ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹
 ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶

نریمان، محمود، ۳۰۴
 نصیری، سرهنگ نعمت اله، ۳۴۸
 نوبل برادران، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۱، ۰
 نورعلی، سید، ۱۶۰
 نوری السعید، ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۰۱
 نوسیمه، ذکی، ۳۴
 نهضت تنباکو، ۵۵

و

وارد، ۱۴۷، ۱۴۱، ۱۴۰
 والاس، ۱۴۱
 والتون، پل، ۲۸۴، ۲۷۵
 ولف، سردرموند، ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۰
 واندرمولن، درک، ۶۴، ۵۸، ۵۶
 ولگا، ۴۳
 ووگ، مونه ۲۵۷
 وهایر، ۱۱۸، ۱۱۷
 ویکر، جورج، ۲۱۷
 ویلسون، آرنولد، ۱۱۳، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۰
 ویلهلم (قیصر آلمان)، ۷۷
 وینگر، هری، ۱۶۶، ۱۶۵

ه

هاپکینس، هنری، ۲۳۵
 هادن، اولیور، ۲۶۹، ۲۶۴، ۲۶۱، ۰
 هاردینگز، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۰
 هاسیکنسن، سرهنگ هارولد، ۲۴۷
 هامیلتون، للوید، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۸، ۰
 ۱۳۴
 هانری هشتم، ۱۱۸
 هاو کینس، مونت، ۲۰۲

مولیکان، نیل، ۱۸۰، ۲۳۰
 موریس، ۲۲۰
 موصل، ۵۰، ۵۱، ۷۵، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۰
 ۱۶۲، ۹۸، ۹۷، ۹۵
 مونتگمری فیلدمارشال، ۲۳۳
 مهدی نیا، جعفر، ۳۱۲
 مهنا، سرتیپ، ۳۴۰
 مهندس المالك، ۶۲
 میدلتون، ۳۲۷
 میسون، ۳۲۰
 میکر فلوید، ۱۷۹
 میلر، باک، ۱۷۷
 میلر، برت، ۱۷۵
 میلوارد، جان، ۳۴
 میکویان، آناستاس، ۴۹

ن

ناپل، ۳۳۰
 ناصرالدین شاه، ۵۵
 ناکس، فرانک، ۲۳۵، ۲۳۲، ۰
 ناوبر، ۲۱۶
 ناوپلنگ، ۲۱۶
 ناورن، ۳۱۹
 ناوشورهام، ۲۱۶
 ناوفلامینکو، ۳۱۹
 ناوکونیسسی، ۲۵۲، ۲۵۰
 ناومورفی، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰
 ناوموریس، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۷، ۰
 ناوهانیبال، ۶۶
 ناویارا، ۲۱۶
 نجد، ۲۰۱، ۱۱۷، ۱۰۸، ۰

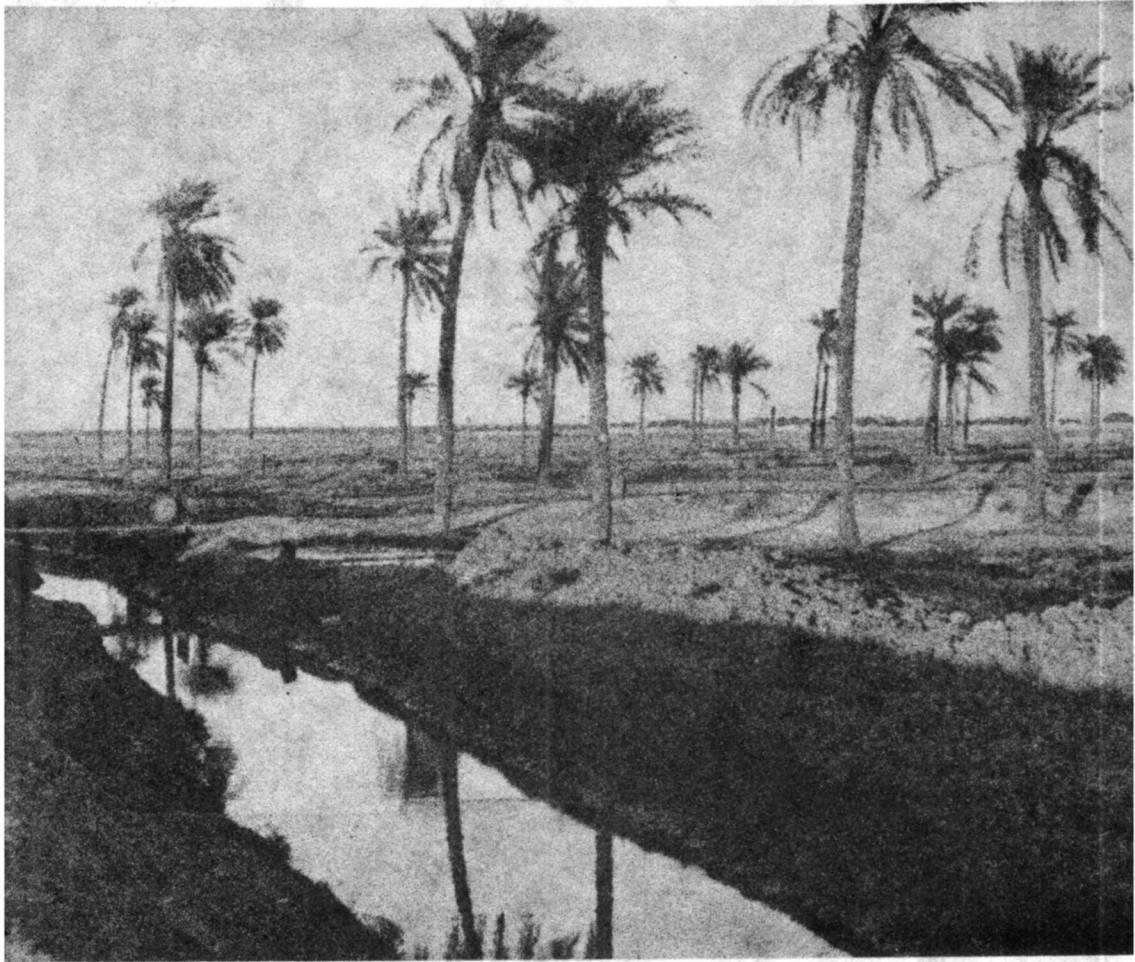
- هتل آویز ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲
 هتل ریتمس ، ۸۰ ، ۲۵۷ ، ۲۶۷
 هدفیلد، بارناباس ، ۲۸۱ ، ۲۸۲
 هرمون (کوه) ، ۱۰۵
 هرودوت ، ۲۴
 هریمن، آورل ، ۳۲۱ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷
 ۳۲۸ (فرمول هریمن) ، ۳۲۷
 هزیر، عبدالحسین ، ۳۱۰
 هلند ، ۲۵ ، ۵۵ ، ۸۵ ، ۱۵۱ ، ۲۹۳
 همر، دکتر آرماند ، ۲۸
 همیک، هنری ، ۱۶۷
 هندرسن ، ۳۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۴۲
 هنری، جی، دی ، ۴۲
 هنری، گروک ، ۱۷۵ ، ۱۷۷
 هوارث، دیوید، ۲۹۲ ، ۳۰۰
 هوران، آلن ، ۳۴
 هولمز، فرانک ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵
 ۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱
 ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹
 ۱۵۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۲۷۹
 هوور، سوک ، ۱۷۷
 هونیز، رالف ، ۸۲ ، ۱۰۳ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴
 هیتلر، آدولف ، ۱۹۵

ی

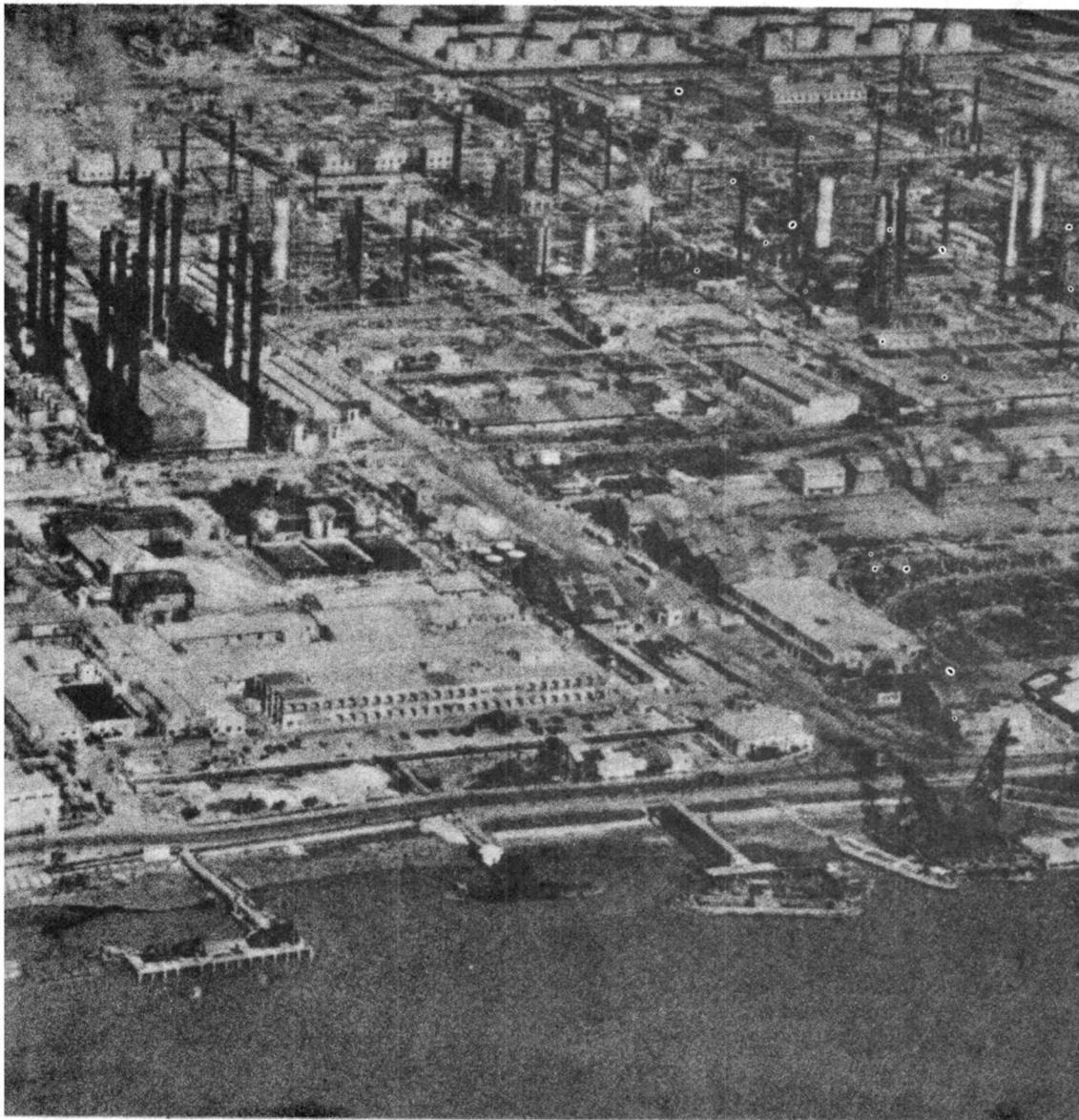
- یمن ، ۱۰۶
 یمن جنوبی ، ۱۰۶
 یوکسلاوی ۲۱۲
 یونان ، ۲۴ ، ۹۸ ، ۲۰۴ ، ۳۳۷



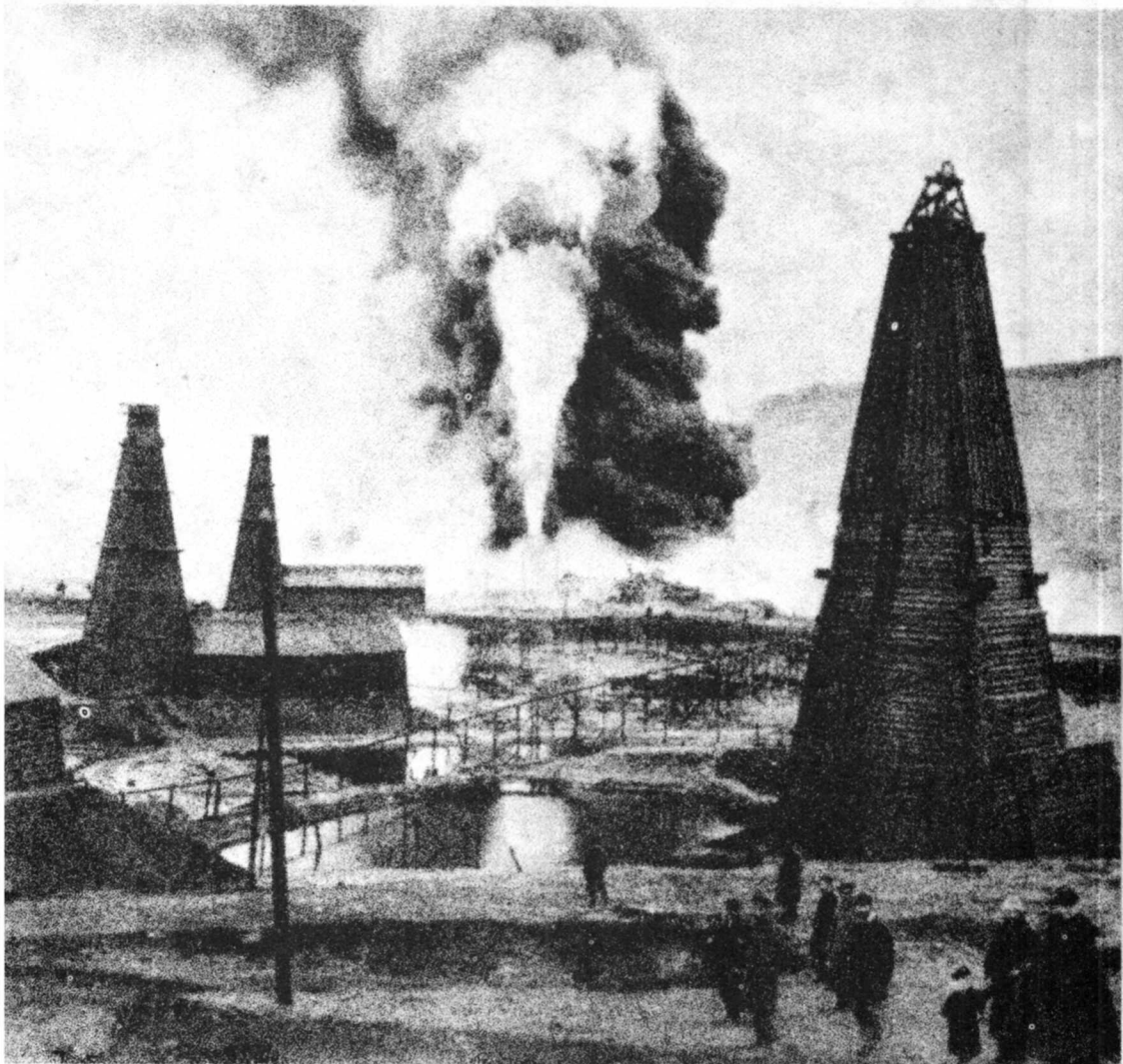
آدم پاشا ۱۸۷۸-۱۸۷۹



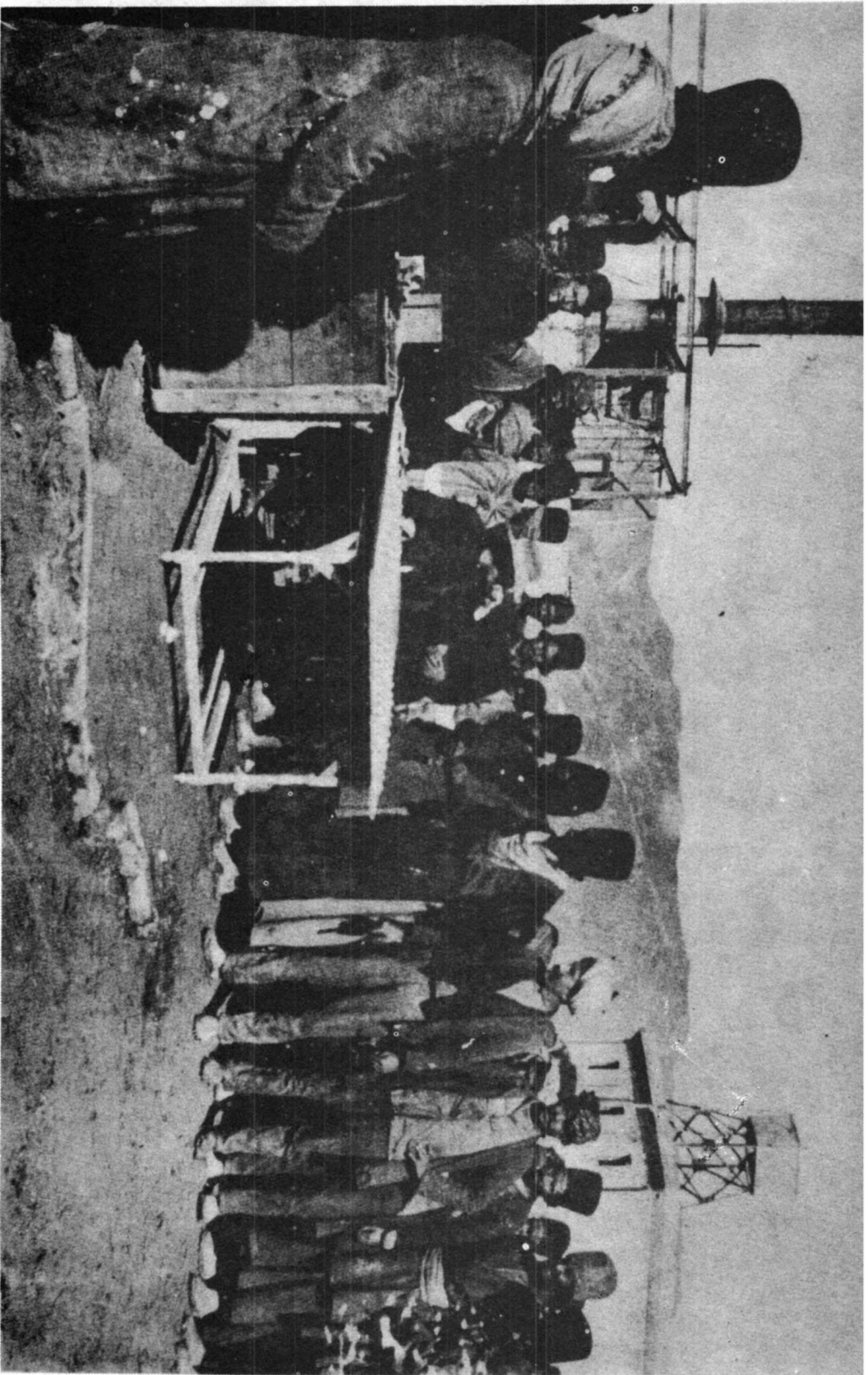
محل بالایشگاه آبادان در ۱۹۰۱. این عکس در آرشیو شرکت بریتیش پترولیوم موجود است.



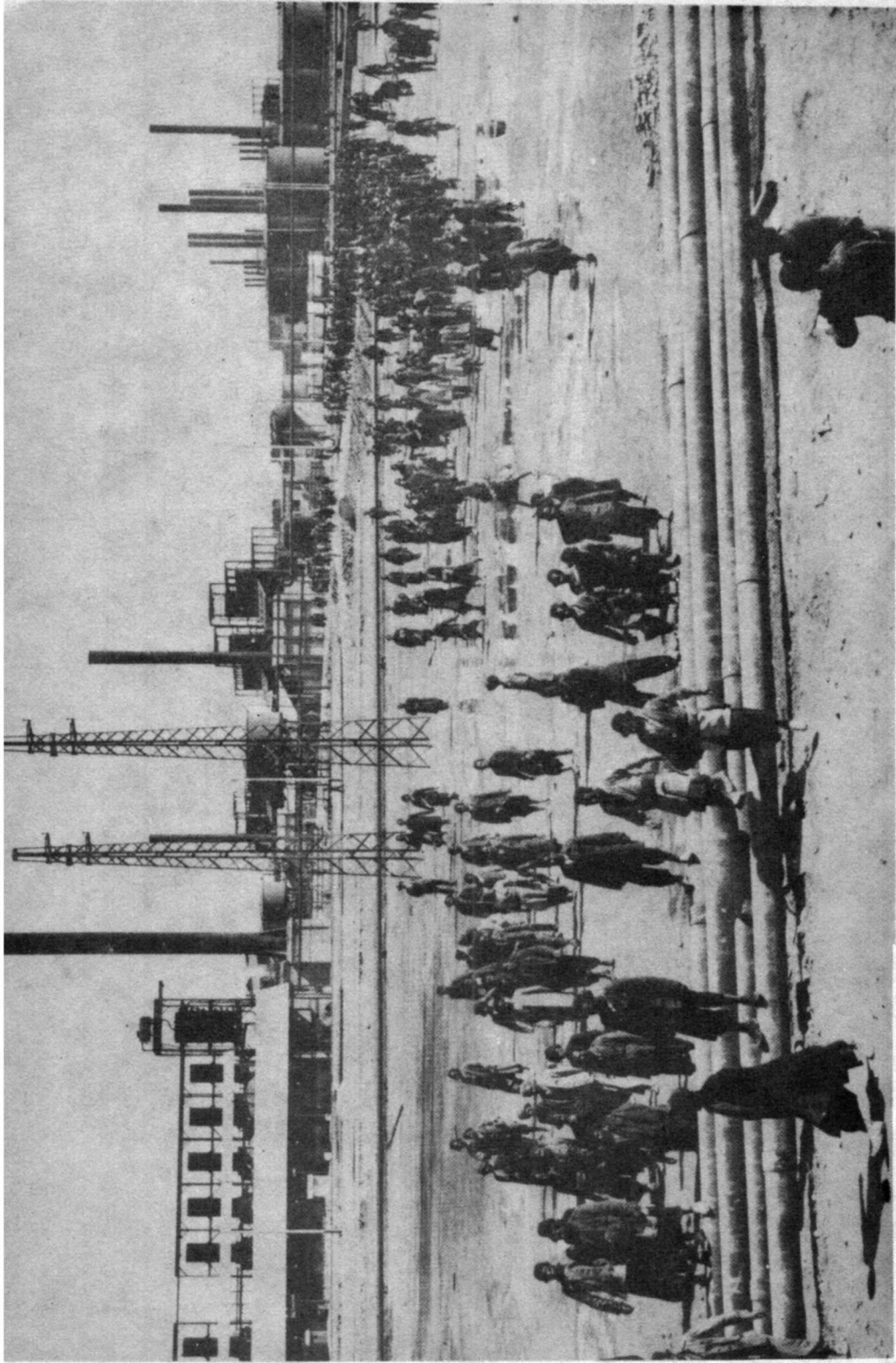
پالایشگاه آبادان در ۱۹۴۶. عکس از بریتیش پترولیوم



آتش‌سوزی در يك چاه فوران‌کننده نفت در بی‌ایلات (باکو) در ۱۸۹۹ .
عکس از جان وب (استودیو پر امپتون)



روز پرداخت حقوق کارگران نفت ایران و انگلیس (سال ۱۹۲۶)



موقع صرف نهار در پالایشگاه آبادان (سال ۱۹۲۶)



گالوست گلبنکیان معروف به آقای پنج‌درصد



ژان پل گتی در «خورالمصطفی» در منطقه بیطرف در ۱۹۵۵
عکس از جان وب (استودیو پرامپتون)

از همین مترجم و ناشر

نفت، سیاست و کودتا در خاور میانه (جلد دوم)

«از تأسیس کنسرسیوم نفت ایران تا کودتای قذافی در لیبی»

مقطع زمانی ۱۹۵۳ تا ۱۹۹۳ یک دوره بسیار حساس و سرنوشت ساز در تاریخ سیاسی و نظامی و اقتصادی خاورمیانه به شمار می آید؛ به ویژه که پای ملاحظات نفتی هم کاملاً در کار باشد. عناوین این کتاب عبارتند از:

اسرار پشت پرده در تأسیس کنسرسیوم نفت ایران - ماجرای واحه بریمی - ابوظبی در دوره حکمرانی شیخ شخبوط - خودکامگی سلطان سعید بن تیمور در عمان - ماجرای امتیاز نفت عمان - ملی شدن کانال سوئز - تجاوز نظامی انگلیس و فرانسه و اسرائیل به مصر در ۱۹۵۶ - انفجار لوله های نفت کویت توسط چریک های فلسطین - ورود ژاپن به صحنه نفت خاورمیانه - مبارزات شیخ عبدالله طریقی با کارتل های نفتی - انقلاب ۱۹۵۸ عراق و سیاست نفتی عبدالکریم قاسم - تأسیس اوپک - کودتای شاهزاده فیصل علیه ملک سعود - ماجرای امام عمان - حکومت فاسد ملک ادبیس در لیبی - کودتا در ابوظبی - جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷ - کودتای قذافی در لیبی - اسناد نفتی و ...

نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه (جلد سوم)

«از بحران ۱۹۷۰ خلیج فارس تا جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل»

در این برهه از زمان، نویسنده تحولات زیر را مورد بررسی قرار داده است:

زمینه سازی برای خروج انگلستان از خلیج فارس - تأسیس فدراسیون امارات متحده عربی - واکنش قذافی درباره سیاست جدید انگلیس در خلیج فارس - کودتای انگلیسی هادر عمان - پیروزی انقلاب یونان جنوبی - جنگ ظفار - مسأله جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک - کنفرانس ۱۹۷۱ اوپک در تهران - نقش ذکی یمانی در اوپک - سیاست نفتی محمدرضا شاه - برخی اسناد نفتی و ...

خاطرات سیاسی خروشچف

بامقدمه خروشچف و دیباچه و حواشی ادوارد کرافتسکاو
ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی

این سند تاریخی و سیاسی بر جسته شامل اطلاعات بسیار ارزشمندی درباره تحولات سیاست داخلی و خارجی شوروی از هنگام مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ (۱۴ اسفند ۱۳۳۱) تا اکتبر ۱۹۶۴ است که خروشچف از اریکه قدرت به زیر افتاد. عناوین این کتاب عبارتند از: جدال بر سر جانشینی استالین - توطئه برای برکناری و توقیف و محاکمه و اعدام بریا - مبارزه قدرت بین خروشچف و مالنکف - کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و آغاز سیاست استالین زدایی - جنگ کره - آشتی شوروی و یوگسلاوی - کنفرانس سران درژنو - سفر خروشچف به لندن - سرکوب قیام مجارستان - آغاز اختلاف مسلکی چین و شوروی - دیدار خروشچف و کندی در وین - بحران کوبا - سیاست شوروی در اروپای شرقی - همکاریان خروشچف در کرملین - متن کامل سخنرانی سری خروشچف در کنگره بیستم - ترمینولوژی و سازمان‌های سیاسی شوروی - بررسی دلایل سقوط خروشچف و ...

خواننده عزیز:

در صورت عدم دسترسی به سایر کتابها و انتشارات
« نشر رسام » و دیگر ناشران، می‌توانید به آدرس‌های زیر
مکاتبه کنید و لیست رایگان کتابها و نحوه سفارش را
دریافت نمایید.

رسام

موسسه انتشارات خامه صندوق پستی ۶۵۵-۱۳۴۴۵



خدمات بازاریابی و پخش پستی کتاب پرواز

صندوق پستی ۳۹۶-۱۵۷۴۵

لئونارد ماسلی ۶۸ سال پیش در شهر منچستر انگلستان زاده شد. وی بیشتر زندگیش را با شغل خبرنگار خارجی سپری ساخته است. پیش از جنگ دوم جهانی، خبرنگار ارشد روزنامه زنجیره‌ای کمپلی در ایالات متحده آمریکا و سپس در آلمان نازی بود، به غیر از کتاب حاضر، کتاب‌های ارزنده دیگری نیز از او منتشر شده است که مهم‌ترین‌شان عبارتند از: «آخرین روزهای حکومت بریتانیا»، «گیدون به جنگ می‌رود»، «چگونه جنگ دوم جهانی آغاز شد»، «پشت به دیوار» و...

